

والاحضرت همایونی ولیعهد جوانبخت ایران

بیاد محبت‌هاو بنشان تشکراتی که بمادر خودمدیونم این کتاب را بوی تقدیم میکنم
برون

همانم که از چشم نگذاشتی — مدام در آغوش برداشتی
گرامی ترت بودم از جان خویش — نبودت ز من هیچکس بیش پیش
مرا هوش وجان وروان باتواست — دلم آشکار و نهان با تو است

یوسف وزلیخای فردوسی

گویند مرا چو زاد مادر — پستان بدهان گرفتن آموخت
شب بر سر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من — برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یك حرف ودوحرف برزبانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست
تا هستم وهست دارمش دوست

ایرج

# فهرست بخشها و فصلها

## بخش اول

### تاریخ اجمالی ایران درچهار قرن اخیر



## بخش دوم

### شعر فارسی درچهار قرن اخیر



## بخش سوم

### نثر فارسی درچهار قرن اخیر



---

### فهرست تصاویر کتاب



---

(۱) هنگامیکه جناب آقای حکمت وزیر معارف درایطالیا بودند این دو پرده را درموزه روایال گالری‌دزوفیسی شهر فلرانس دیده وعکس آنرا تهیه فرمودند به اقرب احتمال ازروی طبیعت کشیده شده

# دیباچه

در تابستان ۱۳۰٤ شمسی جناب آقای علی‌اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست اداره تفتیش کل معارف‌را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دورهٔ تاریخ ادبی‌ایران تالیف ادواردبرون انگلیسی بفارسی‌نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمه سه جلد نخستین و نگارنده را بترجمه جلد چهارم ترغیب کردند . از آنجا که این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکره‌ها کاملا مطلع و متاسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمه این کتاب‌صرف کردم وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰٤) نامهٔ به پرفسور برون نوشته و اورا از انجام یافتن دوره‌کامل تاریخ ادبیات تبریك و تحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید . پرفسور در پاسخ شرحی مبتنی بر اجازهٔ ترجمه و جرح و تعدیل و افزایش و نقصان نوشته است چون آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل میگردد :

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

## جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف پرور کمالات پناه الان زیارت گردید وباعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تالیف نموده‌ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هر گاه رای عالی آن معارف پناه برآن قرار گرفت باعث کمال افتخار و ابتهاج گردد ولی خودمرا مظهر ضرب‌المثلی که‌داریم (درمملکت کوران‌مرد یك‌چشم بیناست) میدانم‌هر گاه معلومات‌مخلص‌درخصوص ادبیات‌ایران درفرنگستان بد نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء و ادباء ایران ندارد بلکه هرچه حاصل کرده ام از ایشان کتبا یا شفاها حاصل کرده‌ام وخوشه چین خرمن ایشانم‌مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال همنشین بر من اثر کرد　　و گرنه من همان خاکم که هستم

بخیال مخلص هر گاه یکی‌از اکابر ادبای ایران کتابی در ادبیات ایران تالیف فرماید مبنی بر اصول جدید وتفتیش و تنقیح و تنقید فایده اش بسیار بیشتر خواهـد شد خصوصا از برای اهل فرنگستان و خصوصا در باره آنچه متعلق باین عهد اخیرباشد ولی پرواضح است هرگاه رای عالی برترجمه‌کتاب این بنـده فانی قرار گیرد با هر چه‌مترجم لازم داند از اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد

همی شرم دارم که پای ملخ را　　بحضرت شاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین　　که‌خار مغیلان ببستان فرستم

**مخلص دعاگو ارادت شعار - ادوارد برون**

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران‌دوست در روز ٥ ژانویه ١٩٢٦ میلادی مطابق١٨ دیماه ١٣٠٤ وفات‌یافت‌وهمه ایرانیانی که ازخدماتش آگاه بودند قرین حزن و اندوه شدند انجمن ادبی ایران بنا بر پیشنهادآقای حکمت مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا و فضلا مقالات و اشعاری حاکی از شرح حال واظهار حقشناسی قرائت کردندکه همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در رساله‌جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار بفضلا هدیه فرستاد .

باری نگارنده پس از چند ماه ترجمه کتاب را بوزارت معارف تسلیم کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کنند لکن نظر بتغییر شغل جناب آقای حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال کسی را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود (١) .

چون مقام وزارت معارف به‌آقای حکمت‌تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد که چنین رنجی بی ثمر ماند و با اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و مدد فرمودند .

---

(١) درخلال این احوال یکی‌از فضلا موسوم بسیف پور فاطمی که‌ازاین ترجمه آ گاهی نداشت قسمتی از این کتاب را در اصفهان بطور خلاصه ترجمه و در ٦٨ صفحه کوچك انتشار داده است و حاوی نکات خوب مخصوصا فهرستی ازمؤلفات برون است .

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد و بنا بر سفارش و اجازه مرحوم برون در جرح و تعدیل آن کوشید مطالبی که برای خوانندگان خارجی سودمند و تازه و برای ایرانیان توضیح واضح و تطویل بلا طایل بود حذف کرد وهرجا توضیحی ضرورت داشت بیفزود و ذیلی مشتمل بر احوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمام تر باشد با اینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تا حال کتابی باین خوبی و صحت و با این نظم‌وترتیب واستقصا وانتقاد نگارش نیافته‌است بطوری که‌خودمؤلف‌نیز توجه‌داشته‌خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسی از علما و فضلا و گویندگان مسلم را متعرض نیست من‌جمله محمود خان ملک الشعراء و سروش و فتح‌الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند و نیز بسی نکات راجع بسرگذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که در حدود امکان در ذیل صفحات یا در دنباله فصول این افتاده هارا ضبط کند و بعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس‌ازدست یافتن بسه تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکری نکرده است یکی «تذکره نصرآبادی» ودیگر تذکره «خلاصة‌الافکار» تألیف ابوطالب و دیگر «تذکره خوشگو» درین چند کتاب مطالب بسیار راجع باکثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بود اما بدو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت و نظمی که مؤلف بآن داده بود زیرا که در اکثر موارد فرع زیاده بر اصل میشد و تا این درجه تغییر و تحریف شایسته نبود پس آن یاد داشتها را کنار گذاشت و بذکر ضروریات اکتفا کرد.

امید است که این زحمات در خدمت صاحبنظران موقع قبول یابد و در نقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب‌انوار در پاکنویس و اصلاح و تهیه فهرست‌این کتاب‌بذل همت‌و صرف وقت کرده‌اند در این جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم

## شرح حال پروفسور برون

استاد علامه آقای محمد بن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پرفسور برون مقالاتی است که در سال چهارم مجله ایرانشهر درج شده است از آنجا که آگاهی آن دانشمند بر احوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن دانستیم که از میان منابع مختلفی که در دست است بیانات ایشان را با اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم

«گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود درعالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن ما نمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهداتی که در اثبات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات در جراید و تألیف کتب ورسائل ودادن کنفرانسها و ملاقات با رجال و وزراء فی الواقع باور کردنی نیست . بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم ما بین ایران و اروپا از یك قرن باینطرف هیچکس از اروپائیها این اندازه شهرت و نام نیك در ایران بهم نرسانیده و این درجه اخلاص و محبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و یك عمر تمام را از هیجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون خستگی با تمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است و این همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار ننموده است و مخصوصاً هیچکس بادبیات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هرگونه شوایب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است

فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران یك نعمت خدا داد و یك گنج باد آورد بود آخر چه عجب تر از این که یك مردی از یك ملت اجنبی آن هم

از اعاظم علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد!

برای اطلاع از شرح حال آنمرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ – ۱۸۸۷ (۶ – ۱۳۰۵) ه. ق. که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمهٔ کتاب «یکسال ما بین ایرانیان» تألیف خود او که کتابی بسیار جذاب و دلکش است (۱)

برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است (۲)

و شاهکار آنها کتاب «تاریخ ادبیات ایران» است در چهار جلد و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود یگانه

---

(۱) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور و سایر آثار او بربیانات آقای قزوینی میافزائیم

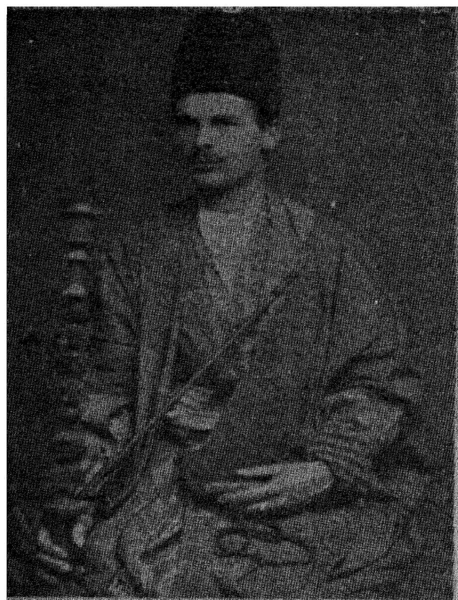
پروفسور ادوارد گرانویل براون از مردم نیوکاسل انگلستان پسر بن یامین براون صاحب کارخانهٔ کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸۶۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ ه. ق.) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی باموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون عثمانی شود که در آنوقت با روسیه تزاری جنگ داشت زیرا که عم براون در جنگ کریمه در خدمت نظام عثمانی بود و از روسهای تزاری تنفر داشت

براون بهمین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بعربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمحمد باقر بواناتی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجلس درس تفسیر قرآن بواناتی حضور می یافت پس از فارسی عربی را نیز آموخت ومعلم عربی دارالفنون کمبریج شد و مسافرتی باسلامبول کرد ودره ۱۳۰ ه. ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و با همه طبقات و فرقه های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه درویشان اقامت گزید در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او درین فنون میرزا اسدالله نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او ومؤلفات راجع ببابیه ومتون فارسی که تصحیح و طبع کرده دراین حساب داخل نیست فقط کتب ورسائل ادبی او مقصود است

و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تا کنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و بااین بسط و تفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است و اصلا این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکرةالشعراء و هم معجم‌الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع‌الحکایات وهزار محاسن و مزایای دیگر ما بین ما تا کنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونهٔ از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید [ مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یا مار ضحاك یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك و از آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء و ادباء و شعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا بکتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواوین آنها در این کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود و این نوع سقط ها مخصوصاً درجلد چهارم که درخصوص فضلاء متاخرین ومعاصرین‌است فراوان است اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲٤ – ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر اورا مشغول داشت چون در خاطر ها است از تفصیل چشم میپوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود بیادگار گذارده است یکی «انقلاب ایران» دیگر «مطبوعات و اشعار جدید ایران» بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنهادر فهرست‌مؤلفات آن مرحوم که‌خوداو در سنه۱۳٤۲ بطبع رسانیده مذکور است .

اما در خصوص تحقیقات راجع ببابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهورهٔ او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب کنت دو گوبینو Comte de Gobinau بحرکت آمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد ابتدا در اثناء سفر در ایران با بسیاری از اتباع این مذهب آشنائی



[illegible]

پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ بعکا و قبرس رفت و بملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل و میرزا حسینعلی معروف به بهاءالله نایل آمد و با خواص و مطلعین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و رسایل و اسناد و اوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنباله تحقیقات کنت دوگوبینو را که بسال ۱۲۶۹ ه . ق . ختم میشود تا زمان خود امتداد بدهد

کنت دوگوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر در مواضع فلسفی واجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره ومؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به گوبینیسم که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول ووزیر مختاری فرانسه درطهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب و پیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات اورا تکمیل و تصحیح کرد و بیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد در این باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است :

ترجمه مقاله سیاح با حواشی بسیار مفصل ، ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی ، بعضی اسناد راجع ببابیه ، نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم . بطور اجمال عرض میکنم اگرچه سعادت در این دنیا امری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادتی اضافی و نسبی برای کسی بتوان فرض نمود می توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیهٔ قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نمیآمد شاید سی چهل سال دیگر عمر میکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و با ثروت بود (۱) هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کمبریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد عیاش و بطال و تنبل نبود کاری هم که انتخاب کرده بود کاری نبود که بر خلاف تمایل طبیعی خود برای کسب معاش بر خود تحمیل کرده باشد و چون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود و تحصیل کتب نفیسه و نویسانیدن نسخه ها وطبع و نشر مؤلفات در بین نبود هرطور آرزو میکرد پیش میرفت دروسط راه بواسطه فقدان وسایل مادی معطل نمی ماند.

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست در ایام حیاتش باتمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید در ایام حیات بانجام رسید و عجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد

و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت را هم برای او فراهم آورد و در سنه ۱۳۲٤ ه . ق . دختری از خانوادهای نجیب کمبریج را که مدت ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحباله نکاح در آورد و از این تاریخ ببعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سراپای وجود او خوشی و مسرت میبارید

از صفات مختصهٔ آن مرحوم یکی پشت کار فوق العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود پر کار ترین و پر شور ترین جوانان را از میدان بدر میکرد و عموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی بر میخاست ولی همیشه ساعت هشت سر و رو شسته و لباس

---

(۱) در وصیت نامه خود مقرر داشت که دو هزار لیره بمدرسه پامبروك که در آنجا تدریس میکرده بدهند وهمین مبلغ را هم بدارالفنون کمبریج هدیه داد که صرف بسط و نشر زبان و ادبیات فارسی و عربی کنند و کتب نفیسه نادره بخرند مجموع دارائی پرفسور براون معادل ۱٦٦ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است — مترجم

پوشیده و بعادت انگلیسان ریش و سبیل تراشیده سر پ بود مشغول کار و تدریس و غیره میشد و من هیچ نفهمیدم که شخص هر قدر قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدرهم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عده تألیفات او چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عده رسائل او ۳۲ عدد و عده دیباچه هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یا عربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت دیارالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه های چاپی باو کمك میکرد

اما کتب فارسی که تصحیح و طبع نموده است دو عدداست یکی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد و همچنین متن مقاله سیاح و متن تاریخ گزیده که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و نیز کتاب نقطة الکاف زیرا که طبع و تصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آنمرحوم که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود و همچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده و فقط یك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده در حساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج « اوقاف خیریه گیپ » که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی ولاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملا آن سه زبان را درکمال خوبی و تسلط حرف میزد و مینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادیبی بپای او میرسید بواسطه کثرت قرائت کتب و سفر های زیاد حکایات نادره بسیار دلکش

در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یاحکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هرعصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع‌را که جنبهٔ دلکشی یا مضمون بدیعی یا حادثهٔ غریبی در بر داشت متعرض میشد باقی حکایات راستاحسینی معمولی را حذف میکرد

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابفروشان بمنت‌مخارج کتب اورا تقبل میکردند و نفع میبردند وجهه اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیها بشناساند نه منحصراً بزمرهٔ محدود علما و مستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خود را در دایرهٔ تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود و میگفت انسان باید از ثمرهٔ زحمات خود عموم نوع بشر را بهره‌مند نماید و زکوة علم‌را بمستحقین آن که طبقه متوسطه ناس اند برساند و الا علما و فضلا که خود در علم اغنیاء اند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است طبع شعرعالی نیزداشت چنانکه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و مطبوع شده است

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت بفقرا و مستحقین ازهرملت و مذهب خود داری نمیکرداز دادن پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی کوتاهی نمی‌نمود از هر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضلای غرب و شرق میفرستاد و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب نه چیز دیگر .

اما ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب اظهر صفات او بود سراپای وجودش مفتون شعر و ذوقیات بود اغلب شاهکار های ایرانی و عرب را از بر داشت تمام خافظ را من‌البدو الی‌الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی رابشعر انگلیسی ترجمه کرده و از این راه بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی راکه شعراء و حکما و علماء ایران بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده و با آن زبان شیرین و قلم‌سحار خود منتشر کرده است»

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی در شرح حال برون بسیار مفصل است و نقل همه آن در این مقدمه دشوار هر کس نمونهٔ از بیان شیرین و حساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر او لازم است که عین آن مقالات را بخواند از جمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزود ذکر مجموعه خطابه های برون است در باب طب عربی که احوال چند تن از پزشگان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ۴۳ نفر از مستشرقین اروپا و جمعی از مشاهیر فضلای ایران برای قدر دانی از خدمات او مقالات و رسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند و در روز عید تولد او هدیه فرستادند و برون در مکتوبی که بتاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته و آقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد .

« در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص در سال شصتمین عمر خود | در ۷ فوریه ۱۹۲۱ | یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی تبریکنامهٔ با مدیحهٔ بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عمادالکتاب (۱) که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی نقرهٔ با کتاب مناسبی و دیگر یك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هم نمی شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشم که این خدمتهای جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند ولی حقیقة از هیچ شرفی که در مدة العمر حاصل شد اینقدر تفاخر و ابتهاج نکرده ام که از این . و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم . »

خرداد ۱۳۱۶ **رشید یاسمی**

---

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ملقب بعمادالکتاب از استادان معروف خطوط ششگانه (ثلث . رقاع . نسخ . تعلیق . شکسته . نستعلیق ) بود از آثار او شاهنامه امیر بهادری واوصاف‌الاشراف ودوره رسم‌المشق است اکثر کتیبه های دولتی [خاصه مدارس] بخط اوست بهترین نمونه کتیبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی درطوس است در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی درسن ۷۳ سالگی درطهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر سمت فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیدهٔ که برای پرفسور برون فرستاده ویکی ازاسباب رهائی او از زندان شده است درسال‌چهارم ایرانشهر درج است . برون در ص ۱۹۶ این کتاب تمجیدی شایان از او نموده است

# مقدمه مؤلف (۱)

این جلد خاتمه وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دو سال بانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلد دوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش «تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار» است چهارده سال بعد نشر شد و این کتاب که ازچهارقرن اخیر ( ۱۵۰۰ – ۱۹۲۴ میلادی .) بحث میکند جلد چهارم محسوب است .

هر چند نمی توانم این جلد را از حیث شکل ظاهری و فواید معنوی بر سه مجلد پیشین مرجح بدانم و هر چند از نقایص آن کاملا آگاهم معذلك بیش از آنها حاوی نکات و اطلاعات تازه و جامع تحقیقات و تفحصات مبتکر است .

در اروپا و قسمت اعظم ترکیه و هندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشعر انحصار دارد و فقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایسته توجه است و نیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران درچهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار است چاپ نشده مانده است .

باری نگارش این کتاب لذتبخش و اتمام آن موجب خرسندی و سپاسگزاری است لغزشها و نقایص آن چون باعث انتقاد و محرك حس کنجکاوی و تفحص میشود خود وسیله افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات منصفانه دانشمندان صلاحیت دار را بر مدح و تقریظی که هواخواهان و دوستان غیور از روی بی بصیرتی بکنند ترجیح میدهم و سعدی فرماید

کفیت اذی یا من تعد محاسنی  علانیتی هذا ولم تدر باطنی

**ادوارد . برون**

**۱۲ جون ۱۹۲۴**

---

(۱) از این مقدمه محض اختصار فقط بعضی مطالب ترجمه میشود .

# فصل اول

## ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه

**اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه**

ظهور سلسلهٔ صفویه در ایران درآغاز قرن شانزدهم میلادی، نه فقط برای مملکت ایران وهمسایگان او بلکه عموماً برای اروپا نیز، واقعهٔ تاریخی بسیار مهمی محسوب میشد. این ظهور نه تنها نشانهٔ برقراری شاهنشاهی ایران وتجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل ومنشأ روابط سیاسیه است که هنوز هم تادرجهٔ مهمی پایدار میباشد. مستر ر. ج. واتسن Mr. R. J. Watson که کتاب خودرا موسوم به **تاریخ اجمالی ایران از آغاز قرن نهم تاسنه (۱۸۵۸)** [۱] ازاین عهد شروع میکند باهمیت آن کاملا پی برده است: زیرا که فی الحقیقة این زمان عصر انتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبةً میتوان آنها را قرون جدیده نامید. غلبه عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت وسلطنت ساسانیانرا برانداخت وتا نیمهٔ قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت، این مملکت را ولایتی از ولایات خلیفه ساخت. راست است که قبل و بعد از این واقعه سلسله‌های مستقل، یانیمه مستقل، در ایران سلطنت داشته اند، لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترک یاتاتار بوده اند. مانند غزنویان وسلجوقیان وخوارزمشاهیان وخاندان چنگیز و تیمور، واگر سلسلهٔ ایرانی الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمانش فقط برقسمتی از کشور قدیم ایران جریان داشته است. سلسله صفویه بود که ایران را بار دیگر «ملتی» قائم بالذات، متحد، توانا وواجب الاحترام ساخت و ثغور آنرا در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۸ م) بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید. در عهد این پادشاه پایتخت ازقزوین باصفهان انتقال یافت واین شهر برطبق ضرب ـ المثل ایرانیان نصف جهان گشت وبرحسب قول **دون خوان** Don Juan مدیومندو

---

(۱) لندن: اسمیت والدر ۱۸۶۶. London : Smith and Elder, 1866.

نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات باشکوه وصنعتگران چیره دست وآمد وشد بازرگانان که از دیار بعید بانجا روی میآوردند وهیئت‌های سیاسی که نه تنها از هند وترکستان وعثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً ازکلیهٔ ممالك اروپا از روسیه تااسپانیا وپرتغال مأموریت میافتند ، اصفهان شایستهٔ این لقب بود ،

**فقدان تاریخ کافی وکاملی از سلسلهٔ مذکوره**

باوجود اهمیت وکثرت مواد مفیده هنوز تاریخ ۱ کامل وصحیحی ازسلسلهٔ صفویه بتحریر نیامده است . شرحهای مجمایکه سرجان ملکم وسرکلمانتز مرخام ، در تاریخ ایران خود . از اینزمان داده‌اند ، ازحیث وسعت غیرکافی وازلحاظ تفصیل ناصحیح ، ومبنی برموادمحدودی‌است که بهیچوجه دارای صحت واصالت نیست . کثرت وتنوع مواد وفقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات ومخصوصاً اختلاف وتعدد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع وعوائق عظیمه در راه شخصی که در صدد نگارش شرح صحیحی از این عهد برآید ایجاد مینمایند .

**چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده‌است**

چهار سند بسیار مهم فارسی که‌در قسمت اول‌این عهد یعنی تاوفات شاه عباس اول ، برشتهٔ تحریر در آمده بقرار ذیل است : **صفوة الصفا** که شامل شرح احوال شیخ‌صفی‌الدین مرشد معروف قرن سیزدهم وسرسلسله وجداعلای خاندان صفویه است . **نسب نامه سلسله صفویه** که حاوی ترجمه گرانبهائی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد ، **احسن التواریخ** که در ( ۱۵۷۷ م ) یکسال پس از وفات شاه طهماسب باتمام رسیده و حاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه و پدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است ؛ و**تاریخ عالم‌آرای عباسی** که تذکرهٔ متصل ومبسوطی است از دورهٔ جهانداری شاه عباس اول . هیچیك از این چهار کتاب ۲ بطبع

---

(۱) از تاریخ ذیقیمت کروسینسکی Krusinski وهانوی Hanway که راجع به دورهٔ اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت . (۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتبین ایرانی نسخهٔ دلپذیری از صفوة الصفا که‌در بمبئی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت

نرسیده ۱ وحتی ترجمه نشده است وباستثنای عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادتمندم که دونسخه از نسب نامه وعالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیرالبرت هوتم‌شیندلر تعلق داشته بدست آورده‌ام واز لطف بی‌پایان مستر ا . ج . الیس منت دارم که نسخهٔ خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار ومطالعهٔ اینجانب گذاشته‌اند .

هرچند مورخین ازمنهٔ اخیره که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل رضاقلیخان درمتمم روضة الصفای میر خواند باسناد اربعهٔ سابق الذکر دسترس داشته ومراجعه کرده اند ، لیکن نه تنها مندرجات آنهارا عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله‌را بیرحمانه مغشوش و پیچیده ساخته اند .

**بی اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی**

شرح ذیل نمونهٔ از این تخایط بوالهوسانه است . شاه عباس اول درجولای ( ۱۵۹۹ م ) هیئتی باروپا اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیك ۲ و چهار نفر از نجبای ایرانی(که دن‌خوان در سفرنامهٔ ایران آنهارا کابالرو میخواند ) وپانزده نفر نوکر ایرانی و سرانتونی‌شرلی Sir Enthony Sherley معروف باتفاق پانزده نفر ملازم انگلیسی ودو نفر از کشیشان پرتغالی وپنجنفر ترجمان . این هیئت از خط بحر خزر وولگا گذشته ، اول بمسکو رفته پنج‌الی ششماه متوقف گشت ، سپس‌ازراه‌آلمان بایطالیا رفت ؛ لیکن محض اینکه مبادا از ورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً درشهر مذکور بودند برنجند اجازهٔ ورود نیافت در عوض در روم‌خوب پذیرائی شد تاریخ ورود هیئت مزبوره آپریل ۱۶۰۱ و مدت توقفش دو ماه بود . پس از آن بکشتی نشسته از راه ژن بجنوب فرانسه وازآنجا باسپانیا ورود نمود

---

(۱) هرسه جلدعالم آرای عباسی در(۱۳۱۴ ه ق) باهتمام وتصحیح آقامیرزامحمود کتابفروش خونساری در طهران چاپ سنگی شده است وسلسلةالنسب صفویه‌هم در برلین درچاپخانه ایرانشهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است (مترجم) (۲) دن خوان ( f ۱۲۰ b ) مشارالیه را « اوزن عالی بیك » مینامد و آنترنیودی گووآ Antonio di Govea اورا « اسین علیبك» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم « حسین » بوده نه « اوزون » چنانکه من سابقا گمان میکردم

اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی دین کاتولیك گرفتند و بـه دن فیلیپ Don Philippe و دن دیگو Don Diego و دن خوان Don Juan ایران موسوم گشتند .

**دن خوان ایران**

سیر آنتونی شرلی که از روز اول روابطش باهمسفران ایرانی خود مصفّی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفر نامه‌های مستقلی که خود وهمراهانش [1] مینوشتند ما را موفق میسازد که مشروحات دن‌خوان را ازروی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نمائیم . دن خـوان که از دین اسلام روی بر گردانده بود جرئت نمیکرد بایران بر گشته و بعقوبتی که برای هرمرتدی مهیاست دچار گردد ؛ ناچار برای فهم خاتمهٔ این واقعهٔ حزن انگیز لازم است بمورخین ایرانی مـراجعه نمائیم . در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنهٔ (١٠٢٢/٤-١٦١٣) [2] شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا و چند کشیش ویکنفر نمایندهٔ ایرانی که ازاروپا [3] باصفهان باز میگشت بنظر میرسد. این شخص اخیرمورد خشم شاه‌عباس گردید و بدون اینکه اجازهٔ توضیحی یافته وازخود دفاعی کند بصعب ترین وضعی کشته شد ؛ شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیها بیان فرمود که مشارالیه در ایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلا پاکتی را که بمهر پادشاهی ممهور بوده باز کرده ومضمون آنرا افشاء نموده است در عزای زوجهٔ پادشاه اسپانیا سیاه‌پوش شده بود . و مکتوبی که مصحوب او بپاپ ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خود را بجای وی معرفی کرده و تمتع یافته اما اعظم خطایاکه موجب سیاست بود اینست که باملازمانی که همراه داشت چندان بد سلوکی مینموده ودرآزار ایشان میکوشیده که چندنفر بدین ترسائی راضی شده ازاستخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنـگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده و بجزا رسید . [4]

(١) مخصوصا رجوع شود به « شرلی و برادران . . . تالیف یکی از اعضاء همان خانواده » چیسویك (Chisuick ١٨٢٨) صفحهٔ ٢٢ - ٣٥ (٢) ورق ٢٣٠ نسخهٔ خطی من که‌دارای علامت (H ١٤٠) است (٣) هرچند اینجا اسم نمایندهٔ ایران دنگیزبك‌شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی بیك چنانکه درکتاب دن خوان بنظر میرسد (٤١٢b٠) ولیکن بگمان‌من دریکی بودن این دوشخص شکی نیست . (٤) تفصیل در عالم آراء چاپ طهران ص ٩٦٠ است (مترجم)

حال باملاحظهٔ ملحقات روضة‌الصفا که تاریخ عمومی ایران و تألیف رضاقلیخان است ودرسنهٔ ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعهٔ فوق را می‌یابیم که بطور وضوح با مختصر تغییری ، از عالم آرای عباسی نقل شده است . لیکن یك نکتهٔ مهم را بوالهوسانه دیگر گون جاوه داده اند زیرا که در روضة‌الصفا ازقول شاه عباس منقول است که « اعظم همه جرایم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوك باایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بممات نصاری عود کرده درهمان بلد بماندند» . علت این تغییر وتخلیط عمدی تاریخ‌را من اینطور فرض‌میکنم که رضاقلیخان نخواسته است مردم راتشویق کرده و یادآور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود . و نتیجهٔ که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید باکمال احتیاط بتواریخ اخیره ایران مراجعه نمود و در صورت امکان هر مطلب و واقعهٔ را بایستی باسناد معاصر آنها متکی ساخت .

**یك اشتباه سرجان ملکم**

قبل ازآنکه ازاین موضوع بگذریم لازم میدانم باشتباه‌سرجان ملکم که‌علت آن مطالعهٔ بی احتیاطانهٔ منابع‌ایرانی است اشاره نمایم . در سنهٔ ۱۰۰۲/٤ — ۱۵۹۳ م که سال هفتم سلطنت شاه عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب وقرانات علوی وسفلی دلالت براقنای شاغل سریر سلطنت کند و توصیه نمود که شاه بایستی چند روز از سلطنت کناره گیرد وشخصی را که واجب‌القتل است بجای خود برتخت نشاند تا تأثیر قران براو وارد گردد ، باین ترتیب عمل شد ؛ ویوسف نامی در ظرف سه روز پادشاه گشت وشاه‌عباس دیهیم سلطانی باو وا گذاشت . سرجان‌ملکم [1] میگوید « یوسفی نام که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود » [2] لیکن این خطاست مشارالیه از جملهٔ یکی ازطوائف ضالهٔ اسلام موسوم بنقطویه‌بود که بتناسخ ودیگر مبانی کفر آمیز اعتقاد داشتند و در عالم آرای عباسی و بنقل از آن در ملحقات روضة‌الصفا شرح مشبعی از ظهور وقاع وقمع رؤسای مذهب مذکور

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول ص ۵۲۷ (۲) ترجمهٔ تاریخ سرجان‌ملکم جلد اول باب۱٤ صفحهٔ۱۹٤ (چاپ هند۱۲۸۷ هجری قمری) (مترجم)

مسطور است . پس ناگزیر اگر بایستی تاریخ حقیقی صفویه بنگارش درآید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود ومقدمة واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد .

**منابع اطلاعات ترکی**

معذلك تواریخ فارسی یك قسمت از مـوادی است که برای چنین کاری مفید و درخور است ؛ مراجعه بیادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی ، مطبوع و غیر مطبوع ، که از این زمان . خاصه ایام جنگ عثمانی و ایران که تقریباً بلا انقطاع در قرن شانزدهم وهفدهم میلادی ادامه داشته، سخن میرانند ، و از بعضی جهات ممتاز هستند ، برای اکمال واصلاح تاریخ عهد مذکور لازم وواجب خواهد بود . ازهمه مهمتر مجموعهٔ نامه های دولتی عثمانی است که فریدون بیك ، کمی قبل ازسنهٔ ۱۵۸۳/۹۹۱م ، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعهٔ مذکور در دو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ در اسلامبول چاپ و منتشر گردیده است . مکاتبات سیاسیهٔ که در این مجموعهٔ گرانبها و مجهول القدر ، برحسب قدمت تاریخی ، تنظیم یافته ؛ برخی بزبان عربی بعضی بترکی وقسمتی بفارسی است . ازعهد امیرتیمور ببعد، اغلب مکاتیب از وقایع و گذارشهای سیاسی روزانه ایران سخن رانده و قسمت اخیر جلد اول حاوی نامه هائی است که فیمابین سلطان بایزید دوم ( ۱۴۸۲-۱۵۱۲م ) . سلیم اول (۱۵۱۲-۱۵۲۰م) و سلیمان اول ( ۱۵۲۰-۱۵۶۶ م ) از طرفی وشاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲۴ م) وپسر و جانشینش شاه‌طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م ) از طرف دیگر مبادله شده است . همچنین وقایع بعضی لشکر کشی‌ها مانند جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱۴ اتفاق افتاد و بضرر ایرانیـان خاتمه یافت شرح داده شده و روزبروز اخبار سیر قشون عثمانی بجلو وعقب ، قید گشته است . بسیاری ازنامه‌های درباری ایران و عثمانی نیز هنوز بدست میآید که بطبع نرسیده و از نظر تفحص مطالعه کنندگان نگذشته است [1]

**تحریرات اروپائی معاصر صفویه**

نوع سوم ازمواد که کاملا نمیتوان از عهدهٔ ذکر اهمیت آنها برآمد نوشتجات اروپائی است که دراین زمان بسمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که ازدستورالانشاء صاری‌عبدالله افندی (متوفی بسال۱۰۷۹/۱۶۶۸) مأخوذ است توسط مرحوم شارل شفر ، درکتاب منتخبات آثار فارسی ، ( پاریس (۱۸۸۵) ) جلد ثانی ، صفحهٔ ۲۱۸-۲۵۹ و ۲۳۱-۲۹۰ ، باحواشی بسیار بطبع رسیده است

مأمور سیاسی یانمایندهٔ مذهبی یابعنوان تجارت آمده اند . بواسطهٔ خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت بعیسویان ابراز مینمود عدهٔ آنها در ایام سلطنت او و اخلاف اوهمواره روی بفزونی داشت. بهترین شرحی ازاحوال وآثار آنها که بنظر من رسیده، شمهٔ است که مرحوم شارل شفر M. Charles Schefer درمقدمهٔ (صفحه I. CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰ [1] تألیف پررافائل دومانس Père Raphaël du Mans رئیس مرسلین کابوسن باصفهان ، نوشته است . این شخص بواسطهٔ اخلاق پسندیده واطلاعات وسیعهٔ که داشته وبسبب پنجاه سال توقف دراصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م ) قولش قابل اعتماد و استناد است . کتبی که مسیو شفر [2] ذکر نموده بالسنه هلندی - انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - ایتالیائی - لاتینی - پرتغالی واسپانیولی تحریر یافته ومهمترین آنها در دو یا سه زبان مختلف منتشر گردیده است . معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن از قبیل کاترینوزنو Caterinozeno ژوزفو باربارو Josepho Barbaro وآمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها درنصف اخیرقرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل ازطلوع سلسلهٔ صفویه بایران آمده اند ) عبارتند از : آنتونی جنکینسن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت رایت Cartwright پاری Parry و سر طوماس هربرت انگلیسی Sir Thomas Herbert ؛ دیگر آنتونیو دی گووآ Antonio di Gouvea دن گارسیادوسیلوا فیکروزا Dongarcias de Silva Figuerosa ولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira پیترو دلاواله Pietro della Valle تاورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین و مهمترین همه شاردن Chardin وپتی دلاکروا Pétis de Croix مسیو شفر احصائیه خود را بیش ازقرن هفدهم ادامه نمیدهد ، لیکن برای تاریخ اواخرعهدصفویه وقبل ازهجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی ) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء ژزویت بود مورخ هنرمندی است و مراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ

---

(۱) لرو ، Leroux ، پاریس ۱۸۹۰ ، صفحه ۴۶۵ + cxv (۲) نباید کتاب مرآت الممالك تألیف سیدعلی رئیس ، آمیرال ترك ، را ازجمع این کتب دورداشت . آمیرال مزبور درسال ۶-۱۵۵۴ مسیحی ، از راه خشکی ، از هندوستان بترکیه سفر کرد . درقزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود . ترجمهٔ انگلیسی این کتاب ، که توسط وامبری Vambéry صورت گرفته و بوسیله (کمپانی لوزاك لندن ۱۸۹۹) طبع شده ، بسیار ناقص است .

K. Dunlop در کتاب پرزیه Perzië (هارلم Harlem ۱۹۱۲ صفحات ۷-۲۴۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطه افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد. از این عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبهٔ عدهٔ قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند. علت آن هم عدم استقرار امور مملکت و کثرت عوائقی بود که در راه هیئت اعزامیه و تجار ایجاد شده و تا درجهٔ هم تغییر رویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود از اعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسلهٔ مزبوره ازممالك مختلفهٔ اروپا بایران میآمدند، تقریباً درهرموردجلب یك دولت متحدی بود که بادشمن خطرناك ونیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دورهٔ اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) شروع شده و در عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز و سلیمان خان ملقب به قانونی (۱۵۱۲ - ۱۵۶۶) بذروه ترقی رسید. نخستین مصر و بیت المقدس را تسخیر کرد وخودرا خلیفه خواند و دومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبك Busbecq سفیر فردینان Ferdinand، در دربار سلطان سلیمان مکنونات خاطر خود را در عبارت ذیل ظاهر نمود. « میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبودعثمانیان بسهولت برما دست مییافتند. این جنگی که میان آنها در گرفته برای ما فقط مهلتی است نه نجات قطعی [۱] » در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسلهٔ صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، تامدتی ایران معتنی به تلقی نشد وترکها نیز برای اروپا دیگر خطری نداشتند. اختلاف مذهبی که در مدت دو قرن ریشهٔ جنگ ترك وایران را تقویت میکرد بعد از توسعهٔ سیاست اتفاق آمیز نادر شاه، مقداری از حرارت وقوت خودرا از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگر غیرلازم و ناممکن جلوه میکرد.

**مهمترین مختصات سلسلهٔ صفویه**

اکنون پس از این احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما راجع بسلسلهٔ صفویه است. باید بشرح مهمترین اوصاف سلسلهٔ مذکوره بپردازیم. زیرا که هرچند، بطور کلی، قضیه روشن باشد، تاریخ زمان مزبور حاوی یك سلسله مسائل جالب توجه است

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحات ۲-۱۷۱ وکتاب حیات ومراسلات بوسبك Busbecq تألیف فورستر ودانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلداول صفحات ۲-۲۲۱

این مباحث تحت عناوین : ملیت ـ مذهب ـ صنعت وادبیات قرار گرفته وما مطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم .

## ملیت

**ازچه حیث میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت**

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی ، ایران ، پس از هشت قرن و نیم ، دو باره « ملتی » گشت . این راست است ، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد ، بـا انواع ملیت هائی که اکنون میان ما مصطلح است از بسیاری جهات متفاوت بود . زبان و نژاد که ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند . درهیچ زمانی نفرت وخصومت فیمابین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی ( ۱۵۱۲ – ۱۵۲۰ میلادی ) که سلطان سلیم یاوز وشاه اسمعیل اول ، ازدوطرف ، مبارز میدان بودند ، شدت نیافت . مکاتبات دولتی این عهد که فریدون بیك بجمع آنها موفق شده است ، ازسبك مکاتبه سیاسی تجاوز کرده ، بهتاکی وزیاده روی عامیانه منجر گردیده است ؛ وعبارت « اوباش قزلباش » لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بـآن مخاطب قرار میدهد .

علت این عداوت شدید ، که باکمال صراحت ، ازهر دوطرف ، بیك نسبت اظهارمیگشت ، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهدشد ؛ ولی بایددانست که این تنفر شامل نژاد وزبان ملتین نمیگشت . وقتیکه امریکا وارد جنگ بین الملل گردید ، در جراید دیده شد ، که اهالی بعضی بلاد ، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان وآنچه متعلق بآن دولت است ، ابراز نمایند؛ کلیه کتب آلمانی راکه در دسترس داشتند بآتش افکندند. اما هیچیك از عثمانیان یاایرانیان قرن شانزدهم ، برای اطفای آتش خشم خود ، بچنین عمل کودکانه مبادرت نورزیده است . بالعکس این نکته قابل توجه است ، که چون سلطان سلیم وشاه اسمعیل هردو دارای ذوق وطبع شعر بودنـد . نخستین همواره بفارسی شعر میگفت ؛ ودومین نیز کلیهٔ اشعار خود را بترکی [1] تحت تخلص خطائی

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تالیف گیب E. J. W. Gibb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ، از روی چندین نسخه ،

منظوم میساخت . تنفر عثمانیان نسبت به قزلباش از جهة معتقدات آنها بود نه از این لحاظ که ایرانی هستند وزبان فارسی کما فی السابق لفظ قلم ولسان سیاست و ادب ترکها بشمار میرفت. اگرچه عداوت ایران وتوران را، که شاهنامهٔ فردوسی بتفصیل آن پرداخته است ، هم ترکها وهم ایرانیان بخوبی میدانستند ؛ سلطان سلیم ۰ در مقدمهٔ مکتوب عجیب آتی الذکر ، مورخهٔ آوریل ۱۵۱۴ (صفر ۹۲۰) ، ۱ خودرا بپادشاهان افسانهٔ قدیم ایران ، مانند فریدون ، کیخسرو ودارا تشبیه کرده وحریف ایرانی خود شاه اسمعیل را ، افراسیاب ترك خوانده است .

. . . . اما بعد ، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ۲ ما که قاتل الکفره والمشرکین ، قامع اعداء الدین ، مرغم انوف الفراعین ، ۳ معفر تیجان الخواقین ۴ ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، فریدون فر ، سکندردر ، کیخسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیمشاه بن ، سلطان بایزید ، بن سلطان محمد خانیم ، بسوی تو که فرمانده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردار معظم ، ضحاك ۵ روزگار ، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسمعیل نامداری ، سمت صدوریافت . . . .

از طرفی هم من در احسن التواریخ (درذکروقایع سال ۹۰۸ / ۳-۱۵۰۲) فقط یك بیت یافته‌ام که درآن شاه اسمعیل ، بطورقطع ، باایرانیان قدیم تشبیه شده است :

فروزندهٔ تاج وتخت کیان　　فرازندهٔ اخترکاویان

---

توسط مرحوم دکتر پول هرن Horn ، بطور بسیار عالی و مجلل در برلن چاپ شده وازطرف امپراطور سابق آلمان در سنه ۱۹۰٤ بسلطان عبدالحمید خان تقدیم گردیده است . چند قطعه از اشعار سلطان سلیم در نسخه خطی سلسلة النسب صفویه متعلق باینجانب مندرج است . همچنین رجوع شود بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱ ، صفحهٔ ٤۱۲ ، که حاوی مطالب دیگر نیز هست .

(۱) رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۱ مجموعهٔ فریدون بیك . (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیدهٔ پروفسور نالینو Nallino که ازهمین ایام سلطان سلیم مدعی مقام خلافت بوده ، چنانکه فرزند وجانشینش سلیمانخان بعدها این ادعارا نموده است . (۳) اشاره بفتح مصر است (٤) خاقان لقبی است که بسلاطین توران وترك میداده‌اند و عقیدهٔ من کلمهٔ مغولی وتغییری از قاآن وخان است (۵) ضحاك همان آزی‌دهاك پادشاه ماردوش است که درآوستاذکر شده وفردوسی اورا غاصبی از نژاد عرب معرفی میکند .

**استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه**

از نام هفت قبیلهٔ که ارکان قزلباش بشمار میآیند ، روملو ، شاملو ، موسیلو وغیره واز اسامی رؤسای مهم اردوی صفویه واز کلامی که شعار جنگی آنها بوده ، بخوبی معلوم میشود که تاچه‌پایه زبان‌ترکی دراین عهد معمول‌بوده‌است . برطبق‌تاریخ کمیاب شاه‌اسمعیل‌شعارجنگی‌لشگر صفویه بفارسی‌عبارت«جاوید‌باد‌ایران»بوده‌وجمله ترکی که‌درمیدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد :

« صدای قربان اولدیغم وصدقه اولدیغم پیروم مرشدم که شیوه وشعار فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است در میمنه ومیسرهٔ کارزار انداختند . »

یك قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت ، از شمال ایران باصفهان انتقال یافت ، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است [۱] از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدرکافی‌معلوم میگردد که احساسات ومقاصدیکه محرك ومحیی ایرانیان عهد صفویه شده ، (هر چند بلا شبهه همین احساسات سبب یکرنگی‌وتجانس گشته که اساس عقایدملی است)چقدر بافکر ملیتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترك وجوانان ایران رسوخ یافته ، تفاوت وتباین دارد . این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی ازمواد خارجی قرارداده‌اند ـ امروز ازطرفی ملیّون آنقره برخلاف سابق که‌بزبان قدیم الاحترام عربی از خلفای‌خود تبلیغ میکردند ، جلوس خلیفهٔ خویش را بزبان ترکی منادی درداده اند وازطرفی رضاخان فرمانده‌کل‌قوای‌ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود ، کلمات ایرانی خالص وارد نماید .

## مذهب

**اصول‌مذهب شیعه**

هر چند مسلمین خود را به ۷۲ یا ۷۳ شعبهٔ مختلف منقسم میدانند [۲] در ازمنهٔ اخیره ، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار وجبر وخلق قرآن . دردرجه‌دوم اهمیت واقع گردید ،

---

(۱)دومین چاپ انگلیسی الیاریوس Olearius ملاحظه شود ( لندن ، ۱۶۶۹) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureton ص ۲ - ۳ :

میتوان گفت ، که، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت وفرقه شیعه وجود دارد . اهل تشیع در آسیای صغیر - سوریه (در آنجا بمتولی که جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان وسایر ممالك اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت ومذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، در حدود سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، باعانت صفویه ، باین درجه از تعلی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم ودر این باب ، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت :[1]

**نقل از شهرستانی**

« الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافته نصاً ووصیة اما جلیاً اوخفیاً واعتقدوا ان الامامة لاتخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره اوبتقیة من عنده قالوا ولیست الامامه قضیة مصلحیة تناط باختیار العامه و ینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیة اصولیة هی رکن الدین لایجوز علی الرسول اغفاله واهماله ولاتفویضه الی العامة وارساله ویجمعهم القول بوجوب التعیین و التنصیص و ثبوت عصمة الائمة وجوباً عن الکبائر والصغائر والقول بالتبری والتولی قولا وفعلا وعقداً الا فی حال التقیة وتخالفهم بعض الزیدیه فی ذلك ولهم فی تعدیة الامامه کلام وخلاف کثیر وعند کل تعدیة وتوقف مقالة ومذهب وخبط وهم خمس فرق کیسانیة وزیدیة وامامیة وغلاة واسمعیلیة وبعضهم یمیل فی الاصول الی الاعتزال وبعضهم الی السنة وبعضهم الی التشبیه »

**وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان**

هرگاه بخواهیم شرح فوق را مختصرتر و واضحتر ، بیان نمائیم ، باین عبارت میرسیم که کلیهٔ متشیعین منکر و دشمن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر عمر و عثمان ( معروف بخلفای راشدین ) هستند ؛ ومعتقدند که علی ، پسر عم پیغمبر وشوهر دختر او فاطمه که عملا و صریحاً پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس از رسول خدای ، خلیفهٔ مسلمین میگشت ، ومن جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده ، ودر خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطور انتخاب تعیین گردند ، بلکه

(۱) ص ۱۰۹ - ۱۰۸

هریك از ائمه مطابق سنت پیغمبر ، که علی را اختیار فرمود ، جانشین خود را بایستی معرفی میکرد . در میان اشخاصیکه باین اصول کلیهٔ ایمان آوردند ، بسیاری بودند ، که در جزئیات خلاف نمودند . جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد وباین سبب ، محمد بن الحنفیه را ، که از بطن زن غیر از فاطمه بود ، بامامت شناختند وگروهی اعم از هفت امامی (اسمعیلیه) یا دوازده امامی ، که در اینجا اساساً روی سخن بآنهاست ، امامت را خاص اولاد علی وفاطمه بنت رسول ، دانستند ، در زمان امام حسین یك عامل دیگر برسایر مؤثرات افزوده شد . بنا برقول مورخین معتبر قدیم ، مانند الیعقوبی [۱] یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی ، یزدگرد سوم ، بحبالهٔ نکاح امام حسین در آمده واز آنها امام زین العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطهٔ فاطمه نسبش به پیغمبر میرسید وازطرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می‌پیوست . پس عجبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت باو واولاد او ، اظهار اخلاص وپرستش مینمایند !

**اختلاف شیعه وسنی اساسی است نه شخصی**

ازاینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه وسنی فقط ازلحاظ اسماء واشخاص نیست بلکه منوط باختلاف وضدیتی است که اصولا میان مرام دموکراسی وعقیدهٔ آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان از مواهب وعطایای الهیه میدانند . اعراب همیشه صاحب عقیده وافکار دموکراسی بوده وهستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خود را دارای مرتبه خدائی یانیمه خدائی میشناخته اند . بنابراین در صورتیکه تصور وجود یکنفر حکمرانی ، که ازطرف ملت منتخب شده باشد ، باین اندازه تنفر انگیز باشد ، معلوم است ، که تاچه پایه ، تصور امام یاجانشین پیغمبری ، که بطریق مذکور منتخب شود ، مردود خواهد بود . از اینرو ، فرقه امامیه یااسمعیلیه ، اگر چه در عهد سلاطین سنی ترك نژاد ، مانند غزنویان وسلجوقیان ، در حال انقیاد میزیسته اند ، لیکن همواره حصن‌های حصینی در ولایت ایران داشته اند . [۲] هرچند در زمان سلطنت

---

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر در آورده است . این تصنیف عالیقدر در سال ۱۸۸۳ توسط هوتسما Houtsma در دو مجلد در مطبعهٔ لیدن بطبع رسیده است .

(۲) Ad Calc. ۲ رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تالیف من صفحه ۲۲۹ ونمره ۲ در کتب عهد سلجوقیان ازقبیل سیاستنامه وراحت الصدور ، شرحهای کافی ووافی ازاین مسئله مسطور است

آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان وخدا بنده ( الجاتیو ) تاحدی روی استراحت میدیده‌اند لیکن دورهٔ قدرت وفرمانفرمائی آنها برسر تاسر ایـران از عهد صفویه شروع میگردد .

**اصل ونسب صفویه**

صفویه کـه بودند؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه گـرویدند وچگونه باستقرار قدرت وتفوق خویش تـوفیق یافتند ؟ صفوی صفتی است مشتق ازکلمهٔ صفی کـه یکی از مشایخ معروف صوفیه وتمام اسم اوصفی‌الدین بوده است ، وفاتش در گـیلان بسال ( ١٣٣٤ میلادی ) [1] ودر سن هشتاد و پنج سالـگی اتفاق افتاد .

این شخص مدعی بود کـه به بیست پشت نسبش بامـام هفتم مـوسی کاظم میرسد [2] باتوجه بآنچه مورخ وسیاسی بزرگ رشید الدین فضل الله دررسائل[3] خود نسبت باو نوشته و با مطالعهٔ کتاب بزرگی کـه بنام صفوة الصفا ، کمی پس ازوفاتش مبتنی برقول فرزندش صدر الدین ، تحریریافته‌است ، دراهمیت ومعروفیت اوشکی باقی نمیماند . مورخینی کـه بعدها تاریخ این سلسله‌را نوشته‌اندمستقیماً یابطور غیرمستقیم بیانات صدرالدین‌را نقل نموده‌اند . شاه‌اسمعیل‌مؤسس‌سلسله بشش‌پشت باو میرسد ، لیکن‌من‌هیچ‌مدرکی نیافتم که شیخ‌صفی نیزمانند اخلاف‌خود باین‌شدت‌پیرو عقاید شیعه بوده‌باشد . تنهاسند ضعیفی‌هم‌که قابل‌اعتناء است عکس‌این‌را ثابت‌میکند زیرا که رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه‌اسمعیل نوشته‌اند (١٥٢٩-١٥٣٠م) میگویند شنیده‌ایم شیخ صفی‌الدین سنی ثابت‌العقیده بوده است واظهار تعجب میکنند از اینکه شاه طهماسب : « نه از حضرت مرتضی علی پیروی میکند و نه از جداعلای خود متابعت دارد » خواجه علی کـه نوهٔ صفی‌الدین و از اجداد شاه اسمعیل‌بوده اول کسی است کـه اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته [4] ودرخواب با ائمه‌صحبت

---

(١) صبح دوشنبه ١٢ محرم ٧٣٥ ه‍ ق عالم آرای عباسی صفحه ١٠ (مترجم) (٢) برای اطلاع از نسب نامهٔ کامل بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ و نمره Ad calc رجوع شود . (٣) بهمان جریده صفحه ٤١٧ و ٤١٨ مراجعه شود .
(٤) جریدهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ ص ٤٠٨-٤٠٧ دیده شود .

نموده است و نوه او جنید و نبیره‌اش حیدر نخستین اشخاصی بوده اند که عقیده خودرا اظهارداشته ، وتیغ در کف ، در میدان جنگ ، مرگ‌رااستقبال نموده‌اند .

**بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ ازدرویشان بوده اند .**

پس در اول قرن پانزدهم صفویه . فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روز افزونی از درویشان محسوب میگشتند ودرنتیجه تبلیغات قویه[1] نه‌تنها درایران بلکه‌درنواحی ترك نشین آسیای‌صغیر نیزمریدان بسیار پیدا کرده بودند .ازقتل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم‌خان ، در آغاز لشکر کشی برضد شاه‌اسمعیل (۱۵۱٤م) [2] از شیعیان مملکت خود نمود ، و قریب چهل هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید ، معلوم میشود که ، تبلیغات صفویه تاچه اندازه مؤثر و برای آیندهٔ آنها امیدبخش بوده است . رئیس خاندان صفویه، حتی پس ازعروج براریکهٔ سلطنت ، برای این مریدان و درویشان پاکبازی که شعار جنگی آنهارا ذکر نمودیم ، مرشد و پیرطریقت ، محسوب میگشت .

**اصطلاح صوفی اعظم**

شاردن Chardin و رافائل دومانس Raphaël du Mans [3] وسایرمورخین معتبر ، سیاسیون ونویسندگان اروپائی معاصر خود را که معمولا بسلاطین صفویه « صوفی اعظم »میگفته اند ، استهزاء کرده و نظر خود را چنین بیان نموده اند ، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور و مطرود هموطنان بوده اند وبعید مینماید که ، پادشاهان عظیم‌الشأن ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند. لیکن تواریخ فارسی‌زمان‌صفویه، حتی سلسلة النسب که با کتاب رافائل دومانس دریك وقت نوشته شده است ، بالاخص احسن‌التواریخ‌و بعضی کتب مقدم‌برآن ،صوفیان‌را ، مخصوصاً آنان که در روم ، ( ترکیه آسیائی ) . ساکن بوده اند ،بمنزلهٔ زبدهٔ لشکر صفویه محسوب کرده اند . در کتب مزبور می بینم که« جانسپاری و مردانگی » ودیگر خصال ستوده‌را «لازمهٔ صوفیگری » دانسته‌اند و «اعمال ناشایست وعصیان آمیز را باشخاص « ناصوفی » منسوب نموده‌اند . پس چه جای تعجب‌است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران ، بلکه مرشد این‌قبیل درویشان وصوفیان فداکاری باشد که سیاحان

---

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تالیف گیب Gibb رجوع‌شود جلددوم ص ۲۲۸-۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۵۹ وص۷۳-۷۱ infra (۳) «اوضاع ایران در ۱۶۶۰» چاپ‌شفر صفحه ۱۷-۱۶

ونیسی‌را ازشجاعت خویش بحیرت افکنده‌اند ، در اروپا «بصوفی‌اعظم» معروف گردد ا در هرحال بهتر از این وجه تسمیه بدست نیامده است

ظاهراً مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه گویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال دن‌خوان‌ایران Don Juan of Persia [1] باجدی بلیغ این وجه تسمیه‌را رد کرده است ؛ و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلا فاصله ، بعد از فتح تبریز ، لقب «صوفی بزرگ ایران» را اختیار کرد میگوید : «صوفی نه بمعنی حکیم ودانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان کرده ،وبغلط آنرا ازکلمهٔسوفس یونانی مشتق دانسته اند . بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم ( یا پنبه ) است » [2]

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه باملاحظهٔ ایام طفولیت او ، که در نهایت پریشانی وبیمناکی میگذشت . شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت [3] وخود ودو برادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بودودر حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان جنگ کشته شدهمواره از ظلم وتطاول امرای ترکمان سلسلهٔ ( آق قوینلو ) در خطر جانی بودند . وچند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهائی‌یافته‌واز تهلکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل ، درسن‌سیزده سالگی ، از لاهیجان ، باردبیل روی آورد . کهیاصاحب سلطنتی گردد یا درعرصه رزم جان بسپارد ،فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت . لیکن در هر مرحله ، جمعی بمدد او میرسیدند ؛ چنانکه در طارم . اردوی او بهزار و پانصد نفر بالغ شد وچون بقصد حمله بفرخ یسار شیروانشاه ، بارزنجان ورود نمود ، لشگرش بهشت هزار نفر رسیده بود . درعرض یکسال تبریزرا گرفته . تاج ایران را برسر نهاد ومشاورین خود را که میخواستند او را از اشاعهٔ مذهب شیعه و تحمیل آن برعایا

---

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق۵۰a) (۲)کروسینسکی نیز بااین نظر موافق است رجوع شود بصفحهٔ ۶۸ ترجمهٔ انگلیسی (لندن۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری ( ۲۷ جون ۱۴۸۷ ) متولد شد .

ومتابعین مانع گردند باتحقیر تمام دور نمود .

**شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد**

وقتی باو گفتند که دوثلث اهل تبریز سنّی هستند واشاعهٔ رسوم وادعیهٔ صریحه واذان واقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثه موجب اغتشاش خواهد شد . شاه گفت: «خدای عالم وحضرات ائمهٔ معصومین همراه منند ومن از هیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك کس را زنده نمیگذارم» . اسمعیل گفتار وکردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را برزبان راند تمام مردم طوعاً وکرهاً فریاد «بیش باد وکم مباد» برداشتند .

اسمعیل باوجود خشونت وخونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیسی احوال او را شرح داده اند ، دارای بسیاری صفات واخلاق جاذب وجالب بود ، حسب القول کاترینوزنو Caterino Zeno شاه اسمعیل درسن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، وظاهری حقیقة شاهانه داشت . . . . صفات روحیه اش نیز باجمال جسمانیش متضاد نبود ؛ هوش وفراستی قوی وطبع وهمتی چنان بلند داشت ، که در این سن عجیب، وباور نکردنی بنظر میآید.» آنژلیو Angellio درحق او گوید که: «مردم اورا چه برای صباحت منظر وچه برای عادات پسندیدهٔ اش عاشقانه دوست میداشتند.» ودروصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیباوخوشرو ودلپذیر ومیانه بالا است . سبك پیکر و خوش اندام وفربه ومیان کتف هایش فراخ وموبش مایل بسرخی است از ریش وسبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ را بجای راست بکار میاندازد . مانند خروس جنگی بیباك وبیش از هریك از امرای خود نیرومند است . در مسابقهٔ تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد بتیراو فرودآمد» این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین میگوید : «بعد از نرو (۱) گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد در قیصریه در همین باب گوید : «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هرکس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادله قیمت خواهد گرفت

---

(۱) نرون امپراطور رم از ( ٥٤ — ٦٨ م ) سلطنت نموده وهرچند در اوائل پادشاهی رحیم ومهربان بود بزودی خود را بیباك تر وخونخوارترین افراد بشر معرفی کرد قساوت قلب او ضرب المثل است (مترجم)

وهریك از افرادسپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته وقیمت نپردازد ، بقتل خواهدرسید»
چند سطر بعداو راچنین وصف میکند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خویش قویتر است . » ونیزگوید : «رعایا ومتابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدندکه اغلب بی اسلحه بمیدان میروند وعقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب ومحافظشان خواهد بود »

**مقایسهٔ تبلیغات صفویه وعباسیان**

نزدیکترین واقعه متشابهه تاریخی ، که بانهضت صفویه قابل مطابقه باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابومسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرارخلافت عباسیان مینمود وبآن خوبی قرین کامیابی وظفر گردید . هم تبلیغات ابومسلم وهم تبلیغات صفویه ظاهراً وبالاراده مذهبی وباطناً وبلااراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی قوی وصعب . یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین باخلیفهٔ اموی ، مروان ، سروکار داشت . واز این راه دائرهٔ ترقی وجهانگیری صفویه محدودتر از عباسیان شد . ودر حالتیکه دولت عباسی برتمام ممالك اسلامی فرمانروائی یافت صفویه فقط برایران مستولی شد . هرچند درمدت قلیلی عثمانی را نیزمرعوب ومرتعش ساختند . ترس محرك ترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را بخون آغشته سازد . ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود، خشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد . زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آنها را پان اسلامیست (مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامیه) میخوانند واز شدت جاه طلبی نه تنها میخواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالك اسلامی باشد ، بلکه آرزو داشت برتمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر ومکه ومدینه ( ۱۵۱۷ م ) واخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفهٔ عباسی که خواه بوعد وخواه بوعید ، یا بهر دو جهت ، در تفویض آن خود داری نکرد ، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه اسمعیل خار راه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی ومصر و سایر ممالك غربی و

هم مذهبان آنها که در اقطار شرقی ، از قبیل ترکستان وافغانستان و بلوچستان وهند مسکن داشتند ، برافراشته بود . ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند . فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱٤) نصیب ترکها شد به نتیجهٔ قطعیه نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند ونیز فتح مصر را ، که پس از جنگ چالدران واقعشد ، از نتایج مطلوبه عاری ساخته ، جراحتی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام ومانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانهٔ ترکهاوسبب استفادهٔ اروپا گردید. از سال(۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تاسنهٔ (۱٦۳۸ م) ، که بطور قطع بدست ترکها افتاد ، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزر ومد جنگهای بیحساب ، چندین بار از این دست بآن دست گشت ،وبالاخره بواسطهٔضعفوسستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه ، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد .

## صنایع و ادبیات

**فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی**

یکی ازمسائل عجیب ، و در بادی نظر لاینحل ، زمان صفویه قحط وفقدان شعرای مهم است . معماری ونقاشی وسایرصنایع فوق العاده ترقی نمود ؛ عمارات عالیه عمومیه که شاه عباس سر تا سر کشور خود خاصه اصفاهان را بآنها مزین ساخت ، از آن عهد تاکنون نظارگان را بحیرت وتعجب انداخته است. بهزادودیگرصنعتگرانی که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند ، جانشینهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند . اما اگرچه در تحفهٔ سامی [1] وسایر تذکره ها وتواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است ، برای ما مشکل است که یکی از آنها را (باستثنای جامی و هاتفی و هلالی وسایر شعرای خراسان که حقاً بقایای مکتب ادبی هرات بودند ) در درجهٔ اول محسوب بداریم . در طول عمر طوفانی هفتاد سالهٔ امیر

(۱)این تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل که تذکرهٔ شعرای معاصر است یکی از کتبی است که لازم است بزودیطبع وانتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است بهمت مولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع ونشر شد در پتنه هندوستان (مترجم)

تیمور، باستثنای حافظ بزرگ ،که همه را در تحت الشعاع خود داشت ، لااقل هشت الی ده نفر شاعر بودند که ، هر کس راجع بادبیات ایران چیز بنویسد ، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه ، تاآنجائی که من توانسته ام بتحقیق برسانم ، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت ، که دارای لیاقت بارزه و قریحهٔ مبتکره باشد . عمداً گفته شد « در ایران » زیرا که جمعی ازشعرای نامدار ایرانی کهعرفی شیرازی(۱۵۹۰) وصائب اصفهانی (۱۶۷۰م)شاید مهمترین آنهاباشند ، زینت بخش دربارسلاطین‌مغولی هندوستان بودند . این اشخاص اولادمهاجرین ومجاورین‌ایرانی‌ومتولددرهند نبودند بلکه خود ازایران بهندرفته‌وپس ازتوانگرشدن وبشهرت‌وثروت رسیدن بوطن خودمراجعت نموده‌اند . ازاینجامعلوم میشود که علت فقر زمان صفویه از شاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق ومربی بوده تافقدان قرایح وطبایع هنرمند . این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتر اته Dr Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است . با این‌تفاوت که مستشرقین اروپائی معمولا جامی‌را آخرین شاعربزرگ ایران دانسته معتقدند که در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود نیاورده است ؛ ولی رضاقلیخان بعضی ازشعرای عهدخودرا نیزازقبیل‌قاآنی ، فروغی و یغما در طبقهٔ نخستین جای میدهد بنظرمن مشارالیه در این طبقه‌بندی محق‌است .

**علل این فقر**

از اینکه در عهدی بآن باشکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب شدم که برفیق دانشمند وهمکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی اندازه رهین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل استفسار نمودم . اولا آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یاخیر ثانیاً ازچه‌راه میتوانند آنرا حل نمایند ، در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از اینقرار است :

**نظر میرزا محمد خان**

« علی ای‌حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی بپایهٔ پستی افتاده است وحتی یك شاعر درجه اول هم در این عصر بظهور نیامده است . بزرگترین علت این قضیه،

چنانکه خودتان هم بشرح آن پرداخته‌اید ، ظاهراً اینست که سلاطین صفویه برحسب نظریات سیاسیه و ضدیتی که بادولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول وقوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند مینمودند . اما اگرچه علمای مزبور مساعی جمیله درتوحید مذهبی ایران بکاربردند (که نتیجهٔ آن وحدت سیاسی مملکت شد) واساس ایران فعلی راکه ساکنینش علی‌العموم دارای مذهب ولسان ونژادواحد هستند برپای نمودند لیکن ازطرف دیگر از لحاظ ادبیات وشعر وعرفان وتصوف وبقول خودشان هرچه متعلق بکمالیات بود ( درمقابل شرعیات) نه تنها در توسعه وترقی آن جدی اظهار نکردند . بلکه بانواع وسائل در پی آزار وتخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبوراغلب درقوانین ومراسم مذهبی بطورکامل استقرار نداشتند . صوفیه رامخصوصاً باقسام سختی وخشونت تعقیب نمودند و بجلای وطن ونفی بلد وقتل ومؤاخذه محکوم کردند بعضی را هم علماء شخصاً یابرحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یاطعمهٔ آتش کردند . علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود . از این جهة درعهد سلطنت دودمان صفویه فضل وادب وشعر وعرفان ایران راوداع گفته صوامع و تکایا وخلوت ها وخانقاه های درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نامی از این ابنیهٔ خیریه مسموع نمیشود درصورتیکه مثلا درزمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات درهرشهر وقصبه ودهی دیده میشد سیاح مزبورمفصلا شرح میدهد که چگونه درهر منزلی بیکی از این عمارات رسیده ودر آن بار سفر میگشاده است . اکنون نام و نشانی ازآن بناها پیدا نیست . کسیکه از احوال واوضاع دورهٔ صفویه مطلع نباشد متحیرانه ازخود میپرسد آیااین همان ایران‌ودین‌ساکنینش همان اسلام است ؟ اگر چنین است پس چرا در سر تاسر مملکت یك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت‌اختیار صفویه نمانده اند مانندبین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن‌بطوطه موجودبود هنوز دیده میشود .

« باری درعهد صفویه بجای شعرا وحکمای بزرگ فقهائی مثل مجلسی محقق ثانی - شیخ حرّ عاملی وشیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنها شکی

نیست ولیکن بی اندازه سخت وخشك ومتعصب ومتکلف بودند . »

**شعرای مدیحه‌سرا درخدمت‌صفویه‌منزلتی نداشته اند**

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریست مدیحه سرا هستند . واگر قول رضاقلی‌خان را صحیح بدانیم که گوید سلاطین بزرگ‌صفوی خاصه شاه طهماسب و شاه عباس اول مایل بودند شعرارا بجای آنکه درمدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اظهار شعر بگویند این نیز یك علت قوی و دلیل معتبری برای تقلیل عدهٔ شعرا در مملکت خواهد بود . در دربار سلاطین مغول هند[1] بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت لهذاچشم وپای شعرای‌طامع‌بیشتر متوجه ورهسپار دهلی بود تا کربلا . امااشعار مذهبی در ذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود . بهترین شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸ م) است . علاوه برقصایدیکه بطرزقدما درمرثیه ساخته میشد ، ابیات‌بسیار ساده ومؤثریکه امروز وسیلهٔ اظهارسو گواری است احتمال‌میرود که اغلب‌یادگار این‌عصر باشد زیرا که درآن‌ایام تمام وسائل ممکنه برای‌تحریك‌محبت وفدویت نسبت بآل علی و نفرت و بیزاری از اعدای آنها اتخاذ واعمال میگشت . از طرفی هم نمایش‌آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم‌است، ونویسندگان اروپائی آن‌هارا باتیاتر های سابق اروپا ، که‌مخصوص نمایش‌معجزات واعمال ومصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند ، ظاهراً درازمنه بعد معمول گردیده است . اولیاریوس Oléarius که نویسنده دقیقی‌است ماه محرم ۱۰۴۷هجری را ) می وجون ۱۶۳۷ م ) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی‌الدین و اولاداو بسر برده است شرح مبسوطی ازمشهودات خود داده و ترتیب عزا داری ، شیون ونوحه گری وتیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشودکه در آنزمان هنوز معمول نبوده است . برای توضیح این قضیه بدو نفر از دوستان ایرانی خود ، سید حسن تقی‌زاده ومیرزا حسین دانش مراسلهٔ نوشتم . شخص نخستین چنین اظهار عقیدهٔ نمود که روضه خوانی (یاقرائت کتاب روضة‌الشهداء وسائر کتب متشابهه از بالای‌منبر)

(۱) شرح جوانمردی وبذل وبخشش همایون‌نسبت بشعراء وادباء مخصوصا در احسن‌التواریخ بمناسبت ذکرسال وفاتش (۹۶۲ر۱۵۵۵) مذکوراست .

از عهد صفویه شروع شده ولی تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته و محتملا بعضی چیزها را از اروپا تقلید و کسب کرده است . شخص دوم نیز آغاز تعزیه گردانی را ، (که ترجمه های سرلویس پلی Sir Leuris Pelly قارئین اروپائی را کاملا از آن مستحضر میسازد) ، در اواخر قرن هیجدهم واوائل قرن نوزدهم ، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ رضای کرد نوشته و نتیجه میگیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت بعمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تاغصب حقوق علی و فاطمه(ع)

بشکست عمر پشت هژبران عجم را — بر باد فنا داد رگ وریشهٔ جم را

این عربده برغصب خلافت زعلی نیست — با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران وجلوگیری ازخروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است ازمحترم داشتن مشهدوقم وسوق جمعیت وزوار باماکن متبرکهٔ ایران. بااین ترتیب جزر ومد مسافرین ومهاجرین درداخلهٔ مملکت محصور گردید . چنانکه گفته شد اعتاب مقدسه کربلا ونجف نیز ، قبل ازآنکه بتصرف ترکها [1] در آید در حکم اماکن داخلی وجزء قلمرو صفویه بوده است .

## ذیل

مسیو رابینو قنسول دولت انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهائی راجع بعزا داری درمحرم در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است . فقط متن دوفقره از آنها در دسترس من است(یکی بآلمانی ودیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً درضمن مراسلهٔ (مورخهٔ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲)بوده که یادداشتهای مذکور درلف آنهاارسال گردیده بود وآن مکتوب متأسفانه مفقودشده است . گمان میکنم اطلاعات مزبوره ازیکی ازمقالات درن Dorn که درکتاب ملانژ آزیاتیك مندرج ومنتشر گردیده مأخوذ است .

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود :

---

(۱) بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹-۱۶۱ رجوع شود .

## بنای تعزیه سید الشهدا در بغداد در سنه۳۵۲ هجری

در تاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دهۀ اول محرم امر کرد تمامی بازار های بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند ، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند وچون برمعزالدوله دستی نداشتند چاره جزتسلیم نتوانستند . بعد از آن هرساله تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآوردند ودر بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود .



# فصل دوم

## از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲٤/۹۳۰

### شاه اسمعیل واجداد او

**دلائل نفوذ وبزرگی شیخ صفی‌الدین**

تاریخ ثابت میکند که شیخ‌صفی‌الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام ونسب خود را از او گرفته‌اند فی‌الحقیقه در زمان خود شخصی‌متنفذ وصاحب قدرت بوده است. در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خودرا جعلا منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بشش پشت بشیخ صفی‌الدین میرسید وسلسلهٔ صفویه‌را درآغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجهٔ از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع وفرصت مناسبی برای تشبث باین نوع جعلیات واختراعات نداشت؛ زیراکه در هرحال نسب شیخ صفی‌الدین مستقیماً بامام هفتم شیعه، موسی کاظم وعلی‌بن ابیطالب [۱] و فاطمه بنت رسول‌می‌پیوست. ومانند سادات زمان مدعای خود را بثبوت میرسانید. دوچیز دلیل است که شیخ صفی‌درعصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد وپیر واجب الاحترام بوده است:

**ارادت رشیدالدین وزیربه‌شیخ صفی**

اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ، رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است. در مجموعهٔ رسائل نادر الوجود این وزیرکه بمنشآت

---

(۱) سلسلهٔ نسب کامل باجزئی اختلافی درصفوة الصفا و احسن التواریخ وسلسلة النسب صفویه وبیشتر تواریخی که از این سلسله سخن رانده‌اند بقرار ذیل مذکور است: «۱» صفی الدین ابوالفتح اسحق بن «۲» امین الدین جبرائیل بن «۳» صالح‌بن «٤» قطب الدین‌احمدبن «۵» صلاح الدین رشید بن «٦» محمد الحافظ‌بن «۷»عوض الخواص بن «۸» فیروز شاه زرین کلاه‌بن «۹» محمدبن «۱۰» شرفشاه‌بن «۱۱» محمدبن«۱۲» حسن‌بن «۱۳» محمد بن «۱٤» ابراهیم بن «۱۵» جعفربن «۱٦» محمدبن «۱۷» اسمعیل بن «۱۸» محمد بن «۱۹» سید احمد الاعرابی‌بن «۲۰» ابی محمد القاسم‌بن «۲۱» ابوالقاسم حمزة‌بن «۲۲» الامام موسی الکاظم

رشیدی [۱] معروف است دوسند برای اثبات نظرفوق دیده میشود . اول رقعهٔ است خطاب بخود شیخ‌صفی‌الدین راجع بوظیفهٔ سالیانه از غلات وشراب وروغن‌ودواب وشکر وعسل وانواع دیگر از اغذیه که‌برای خانقاه او مقرر داشته تادر عید میلاد پیغمبر وجوه واعیان اردبیل ازآن متنعم گردند ، مشروط براینکه پس از صرف غذا در سر سفره ببانی خیرات و کاتب مراسله دعای خیر بشود . دوم که رشید الدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته و توصیه نموده است از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً : « نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت ، وسباح بحار شریعت ، مساح مضمار طریقت ، شیخ الاسلام والمسلمین ، برهان الواصلین قدوة صفهٔ صفا ، گلبن دوحهٔ وفا ، شیخ صفی الملة والدین ادام الله‌تعالی برکات‌انفاسه الشریفه از توراضی وشاکر باشد » . این دو مکتوب خاصه رقعهٔ اخیر که پر از مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام وشهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند . [۲]

**صفوة‌الصفا**

نکتهٔ دوم که منظور ما را ثابت میکنند اینست که کمی بعد از وفاتش ، یکی‌از درویشان‌موسوم به‌توکل [۳] بن اسمعیل که معمولا او راابن البزاز مینامند کتابی بزرگ در احوال واخلاق وتعالیم و عقاید وکرامات شیخ‌تصنیف نموده است . این کتاب ظاهراً بتشویق وتعلیم شیخ‌صدر الدین پسر شیخ صفی که بعداز پدر بمقام ارشاد رسید وپنجاه وهشت سال رهنمای طریقت بود ( ۱۳۳٤-۱۳۹۲ م ) ، تالیف‌شده است . این تصنیف نادرومهم نخستین مأخذی است که مورخین در ذکر احوال اجداد سلسلهٔ صفویه بنقل مندرجات آن پرداخته اند وآخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه‌طهماسب ( ۱۵۲٤- ۱۵۷٦ م ) بانجام آن موفق شده است . این کتاب مفصل

---

(۱) بمقالهٔ که‌راجع به‌نسخ خطی‌فارسی مرحوم‌سرآلبرت هوتم شیندلر (K. C. I. E.)نوشته‌ام ودرمجله انجمن‌همایونی آسیائی در اکتبر ۱۹۱۷ ص٤-٦۹۳ درج شده‌است مراجعه‌شود . همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول وقبائل تاتار نوشته ام صفحه ۸۰ - ۸۷ رجوع گردد . بعد از این برای اختصار از این کتاب بطریق ذیل نام برده می‌شود (اد ایران III) (۲) شیخ‌صفی در ۷۳۵ - ۱۳۳٤ در سن ۸۵ سالگی وفات یافت رشید الدین در سال(۱۳۱۸ م)بسن۷۰ سالگی یا بیشتر بقتل رسید . (۳) یا توکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس باقید اعراب تحریر یافته است .

مشتمل بریك مقدمه ودوازده باب و یك خاتمه است که هریك بفصولی منقسم گشته[1] ومحتویات ومندرجات آنها راریو Rieu بادقت و صحتی که مختص خودش است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهائی که ،جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است وروی هم رفته نمونهٔ از تذکرهٔ عرفاواولیاء محسوب میشود که طلاب اروپائی نوع کامل آنرا در مناقب العارفین افلاکی (ترجمه رو هوس[2] بانگلیسی وهوارت[3] بفرانسه) می‌یابند . تلخیصات مستخرجه از این کتاب که در تواریخ‌اخیره سلسلهٔ صفویه‌مانند سلسلة النسب مندرج است برای‌ارضای‌حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکندولی هرگاه تجزیهٔ کامل در اصل کتاب بعمل بیاید وحکایات ووقایعیکه خود شیخ صدرالدین صحت آنها را تصدیق نموده بادقت‌مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهدآمد . اما قبل ازآنکه بیش ازاین درخصوص شیخ‌صفی‌الدین واخلاف او بحث نمائیم لازم است ،مختصری از اجداد او گفته شود .

## اجداد شیخ‌صفی‌الدین

**امام‌هفتم موسی‌الکاظم**

مورخ معروف‌الیعقوبی[4] تأیید میکندکه امام موسی‌کاظم غیراز علی‌الرضاکه‌پس‌ازوی بامامت‌رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته‌است . اما دوازده نفر دیگر که درسلسله نسب شیخ‌صفی مذکور شده ( و پنجنفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعینی بوده اند ) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنهارا معلوم نمود .

**فیروزشاه‌زرین کلاه**

قدیمترین جدّ صفویه که دارای لقب و سمتی بوده فیروزشاه زرین‌کلاه است که بنابرقول صاحب سلسلةالنسب حسب‌الاشاره پسر ابراهیم‌ادهم که میگویید پادشاه‌ایران بوده است .حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهر مزبور منشاء

---

(۱) باب‌هشتم‌به۲۷ فصل‌تقسیم گشته‌است . (۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ‌منظومی که‌ازدفتراول مثنوی‌جلال‌الدین رومی‌نموده‌ودرسلسلهٔ کتب‌مشرقی‌تروبنر Trübner درسال(۱۸۸۱م) انتشاریافته مندرج استو از صفحه ۳ الی‌صفحه ۱۳۵ آن کتاب را فراگرفته است.( ۳ )بزرگان و اولیای دراویش . ( مطالعه درتذکره‌عرفای اسلام ) جلد اول (پاریس ارو Leroux ۱۹۲۸) جلد دوم ۱۹۲۲

(٤) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

بزرگان صفویه ومسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هرچند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج وتخت گذشته بجمع درویشان درآمده واز اقطاب و اولیاء الله شده است ووفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یاجای دیگر رسیده باشد. فیروزشاه پس ازززندگانی و کامرانی دررنگین گیلان بدرودحیات گفت.

**عوض الخواص**

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت کرده است . پسرش محمد که قرآن را از برداشت بحافظ ملقب شد گویند جن[۱] اورا در هشت سالگی در ربوده و هفت سال اورا در میانهٔ خود پرورش داده اند وقرآنرا بمساعدت آنها حفظ نمود .

**صلاح الدین رشید**
**قطب الدین احمد**

دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند ، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهراً در دیه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم وحشیانهٔ گرجیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرئیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان درخانه در زیر زمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خودرا بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانهٔ زیر زمینی افکند وخود درجهٔ شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی ازمرگ خلاصی یافت . نوه اش[۲] شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدّش اورا بدوش کشید چهار انگشت کوچك خود را در قرحه جراحت فرو مینمود . جانشین قطب الدین[۳]

**امین الدین جبرائیل**

پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین ومتشرع ومتورع واز مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت وزنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۶۵۰/۳-۱۲۵۲ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد . (مترجم ) (۳) اینجا مؤلف اشتباهاً سید صالح را از قلم انداخته وامین‌الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفونست (مترجم)

آورد اورا شیخ صفی‌الدین نام نهادند . بااین شخص دودمان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام رسید . مؤلف سلسلة‌النسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرده بطریق ذیل تاریخ میلاد اورا معین مینماید . « در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که از دنیا رحلت کرده بود وهمچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی وسی ودوسال شیخ نجم‌الدین کبری ودروقت رحلت مولای رومی رحمة‌الله‌علیه حضرت شیخ بیست و دوساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل ویك ساله ودر تسلط هلاکوخان برایران پنجساله بود . . . با امیر عبدالله شیرازی وشیخ نجیب‌الدین بزغوش وعلاء الدوله سمنانی وشیخ محمود شبستری و باشیخ محمد کججی تبریزی معاصر بودند ... وپیش از حضرت شیخ سه پسر بود[1] ویك دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد[2] ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین الدین جبرائیل برحمت حقتعالی رسید »

## شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ ــ ۱۳۳٤ م)

**بزرگی ومندرجات صفوة الصفا**

تااینجا ازاختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم وپس ازاین از وفور وتفصیل اخبار در زحمت هستیم. راست است که صفوة‌الصفاحاوی کلیهٔ معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تالیف عظیمی است تقریبا مشتمل بر ۲۱٦٫۰۰۰ کلمه که با عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصهٔ کاملی که از آن بشود کمتر از یك مجلد بزرگ نخواهد گشت . متاسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی ومرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است . مختصر ترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرار ذیل است :

**مقدمه** ( **در دوقسمت** ) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر وعرفای قدیم از قبیل جلال‌الدین رومی .

**باب اول** ( مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته ) احوال اوایل زندگانی شیخ‌صفی . نسب ونژاداو ، طالع ولادت‌او ، تولد وطفولیتش ،

(۱) محمد ، صلاح‌الدین رشید واسمعیل . (۲) یعقوب ، فخرالدین ویوسف

طلب مرشد وپیر دستگیر . ملاقات با شیخ زاهد گیلانی ، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد ، ارتقاء بمقام ارشاد ، سلسلهٔ پیران طریقت او تا عهد رسول ، اوصاف و کرامات شیخ زاهد ،

**باب دوم** ( حاوی سه فصل ) شمهٔ از کرامات شیخ صفی . رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق وجبال شامخ ومه وبرف واعداء وزندان وامراض .

**باب سوم** (در سه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است .

**باب چهارم** (مشتمل بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی وتاویلاتی که از آیات قرآنی واحادیث نبوی و کلمات اولیاء وابیات مبهم شعراء نموده است .

**باب پنجم** ـ ( در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه ومخلوقات ذیروح وغیر ذیروح ,

**باب ششم** ( که تقسیماتی ندارد ) جذبه وسماع شیخ صفی .

**باب هفتم** ( مشتمل بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده ومکالمهٔ با اموات وغیره .

**باب هشتم** ( در بیست وهفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابت دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین ،

**باب نهم** ( در دو فصل) آخرین مرض ووفات شیخ صفی .

**باب دهم** ( مشتمل بر سه فصل ) کرامات او بعد از مرگ .

**باب یازدهم** ( در سه فصل) شهرت وعظمت شیخ صفی وخلفای او دراقطارعالم.

**باب دوازدهم** (در دو فصل) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند (**خاتمه**)

**صفات تذکرة الاولیاء مورخین اسلامی**

خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی او است ، ولی جای تعجب نیست زیرا از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میدانند که در آن مکان و زمان وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بذکر سنوات تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند ! تمام تذکره های احوال

عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهرهٔ بزرگان می‌پردازند ماکدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی در اسلام ۱ و کلمان هوار C.I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع ۲ ثابت کرده‌اند که مطالعهٔ شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است ۳.

**کرامات** نویسندهٔ اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب مترجم خود مناقب العارفین ۴ مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند :

خواب ـ وقوف بر حوادث آتیه ـ شهود باطنی ـ کشف اشیاء مختفیه ـ انتقال افکار ـ نورانیت اجسام ذیروح و بیروح ـ گشودن درهای مقفل ـ حضور در همه جا (Ubiquity) مصونیت در مقابل تأثیر سم ـ تأثیر در جماداتیکه در مسافت بعیده واقعند ـ کیمیا گری ـ قوهٔ استثنائی و فوق العادهٔ در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و توسعه و انبساط بدن ـ تغییر سیما و تلون خطوط چهره ـ شفا بخشیدن بوسایل روحیه ـ جوابدادن بمسائل ـ گرویدن بدین اسلام ـ موعظه کردن برای حیوانات ـ انتقام اولیاء ـ جذبه و جنون ـ عزلت و ریاضت و صوم طولانی ـ طلسمات ـ غیب شدن.

از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونهٔ در صفوة الصفا یافت در سلسلة النسب نیز هرچند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هرحال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن برانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب ( اروپا ) خشن است زیرا که نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقداتشان کمتر از ترک صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیباشد درحق اشخاصی

---

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ، ۱۹۰۹ . (۲) پاریس لرو Leroux ، ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲

(۳) جامی در نفحات الانس «چاپ ناسولی صفحهٔ ۲۲ - ۳۱» . اعمال صاحبان کرامات رابرسه نوع دانسته است : ـ اول ـ معجزات باهرهٔ نبویه ـ دوم ـ کرامات اولیاء که موهبت الهیه است ـ سوم ـ خوارق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجهٔ سحر وشعبده ـ(٤)ـ این کتاب در حدود سنهٔ ۷۱۸ — ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تالیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد .

که طرف نفرتشان واقع گشته اند غالباً حرکات مدهش وسخت نموده اند. ( این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند )

**صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام**

مثلا وقتیکه شاهزاده سیامك پسر شروانشاه، عازم اردوی مغول بود. از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی کرد وآنها را تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمهٔ حریق سازد. شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامك سیاه مرگ خواهد بود. پیشگوئی او اصابت کرد سلطان مغول برشاهزاده خشم گرفت و بنا بررسم قوم وحشی مغول او را در نمد سیاه پیچید و امر داد بقدری او را با مشت ولگد مالیدند که بدرود زندگانی گفت. [1] غازان خان [2] پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود وچنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام پای او را بوسه میداد.

**طفولیت شیخ صفی**

در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد ودر اردبیل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ نداد. در کودکی موقر وعزلت گزین ومحترز از بازی بود. در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهدهٔ ظهورات غیبیه و عوالم غیر مرئیه توفیق یافت. چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید. وآوازهٔ شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود [3] درویشان ومشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد ومعاشرت اوپسند

---

( ۱ ) میگویند آخرین خلیفهٔ عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته شد. زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو. Clavigo مینویسد که در دربار تیمور « مرسوم اینست که مردمان بزرگ‌وصاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار میاویزند ولی اوساط الناس را سرمیزنند. رجوع شود بترجمهٔ « سفر نامه » سر کلمانتس مرخام ص ۱۵۰ که جمعیت هاکلویت در سال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده است. (۲) از سنه ۱۲۵۹ تا ۱۳۰٤ م - سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ٤۰-٤٦ (۳) جامی در نفحات ص ٥٤٨ مینویسد درشعبان ٦٧٨ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.

**سعدی را ملاقات میکند**

خاطرش نیفتاد وظاهراً باشیخ سعدی درست معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت. عاقبت پسر وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهیر الدین [1] شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما برلب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد.

**ارادت بشیخ زاهد گیلانی**

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست ودوسال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد.

**احوال شیخ زاهد**

نام شیخ زاهد بنحویکه در **صفوة الصفا** مسطور است تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابیل بن شیخ بندار (یابندار) الکردی السنجانی است. و گویند مادر جدش با بیل ازجن بوده لقب زاهد را پیرش سیدجمال الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد. باری شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد واز او سه پسر بوجود آمد که یکی صدر الدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت. مؤلف سلسلة النسب معروف به پیر زاده از اولاد شیخ زاهد بوده ودر عهد صفویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است

**وفات شیخ زاهد وجانشین شدن شیخ صفی**

بنا برقول صاحب سلسلة النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتر بود وهر دودر سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنهٔ ۷۳۵ — ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰/ ۱۳۰۰ دانست؛ واز اسناد دیگر که تولد شیخ صدر الدین ۷۰۴/ ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید مینماید حدس سابق الذکر تأیید می یابد - خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده وپس از سی و پنجسال جای خود را به پسرش صدرالدین واگذاشت [2]

---

(۱) در سلسلة النسب مسطوراست که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد «مترجم»

(۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴٤)

**اشعار شیخ صفی**

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی ازمذاکراتش باشیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ابیاتی بزبان رایج فارسی سروده است هرچند یکی از رباعیاتش [1] دلالت بر دوستی علی ع دارد [2] لیکن معذلك برای من ثابت نیست که اوهم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیدهٔ راسخه بوده باشد. در احسن التواریخ که نسخهٔ مهم و غیر منتشری است حاکی از وقایع سلطنت اولین ودومین پادشاه صفوی (٩٠١-٩٨٥ ه) | ١٤٩٥ - ١٥٧٧ م | و در عهد شاه طهماسب مدون شده است دلیلی برخلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عبید خان ازبك در سال ١٥٢٩/٩٣٦ - ١٥٣٠ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود [3] :

« و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت وجماعت بوده وما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید ونه روش پدر کلان را. »

**نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر**

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعهٔ سلسلهٔ تابعهٔ خود کمك نمود و یکی‌از ادلهٔ ما بر قوت نفوذاوقول مولانا شمس‌الدین برنیقی اردبیلی است که در سلسلة النسب [4] منقول است مولانا گوید :

« از راه مراغه وتبریز شمار طالبان ومشتاقان نمودم در سه ماه سیزده‌هزار طالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضور مبارك دریافته وتوبه کردند واز باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوئیم همهٔ این مریدان از آسیای صغیر می‌آمده اند لا اقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده‌وهم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده وبقسمی استقرار یافتند که‌بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند [5] .

---

(١) بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی‌مورخه جولای ١٩٢١ صفحهٔ ٤٠٣ مراجعه شود

(٢) صاحب کرمی که صد خطا می بخشد ✿ خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
آنرا که جوی مهر علی دردل او است ✿ هر چند گنه کند خدا می بخشد

(٣) ورق١٦٦ - a - (٤) رجوع شود بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ١٩٢١ صفحهٔ ٤٠٣—٤

(١)شرحیکه‌دکتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب‌استادانه موسوم‌به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی « برلن ولایپزیك ١٩٢١ » خاصه صفحه ١٥ از رساله که جداگانه طبع‌شده نوشته است ملاحظه شود « برلن و لیپزیك ١٩٢١ » خاصه ص ١٥

**صدر الدین درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر میشود**

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال **۱۳۳٤/۷۳۵** جانشین پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمائی مریدان اشتغال داشت و در سنهٔ **۱۳۹۲/۷۹٤** رحلت کرد. او نیز اشعار فارسی میسرووده و کراماتی ظاهر میساخته ازجمله دروازه مسجد اردبیل را که گرجیان درحدود سنهٔ ۱۲۰۳/٦۰۰ [1] هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلدهٔ مذکوره باز گردانید. یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم‌الانوار است که دراستحکام بنای عقیده او مشکوك شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن درجای دیگر رفته‌است [2] ویرا ازهرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ‌صدرالدین نیز بواسطهٔ توسعهٔ دائرهٔ نفوذ وابراز فعالیت سوء ظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده‌است و دلیل ما اینست که ملك اشرف [3] اورا بتبریز برده وقریب سه ماه در آنشهر تحت‌الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست اورا بچنگ آورد وشیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند.

**قدرت او محرك حسد شد**

ازجمله قاضی محیی‌الدین بردعی که چنان استادانه ظلم‌وجور ملك اشرف را بجانی بیك حکمران دشت قبچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسلة‌النسب [4] جانی بیك شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت ازجمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبرهٔ اردبیل بود.

(۱) بمجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-٤۰٦ رجوع نمائید (۲) ادبیات ایران هنگام سلطهٔ تاتار صفحه ٤۷۳ - ٤۸٦ و صفحه ٦ — ۳٦۵ . در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشعار قاسم‌الانوار نموده ام و در صفحهٔ ٤۷٤ دیده میشود اشاره کنم . معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدر الدین درست ۹۰ سال عمر کرده است ( ۷۰٤ - ۷۹٤ هـ ) کلمه « نقد » که در سطر اول است باید بکلمهٔ دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیر آن . در هرحال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ مغول تالیف دهسون D'Ohsson جلد ٤ صفحه ۲ — ۷٤۰ رجوع کنید . (٤) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٦ — ٤۰۵ .

**صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد**

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت ومعروف است که علم رسول خدای را با خود باردبیل آورد. کمی پس از مراجعت وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹٤) ومسندارشادبفرزندش خواجه علی رسید او نیز ۳٦ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰ (۱۵ می ۱٤۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آنولایت بمدفن شیخ علی عجمی معروف است [1] او نیز مثل پدر و جد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی بود بیش از دویست بیت از او در سلسلةالنسب منقول است. تعصب و تمایل قوی نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی ع که درخواب اورا مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی ازروی کرامت آب رودخانه را از جریان باز داشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب ع نیاوردند آب را بازنکردوچون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود که کردهای یزیدی را گوشمالی بسزا بدهد زیرا که «ازاعوان معاویه هستند وازجور آنها این لباس سیاه درعزای امام معصوم مارا در براست» [2] ازاین معروفتر شفاعتی است کهازاسرای ترك نموده وآنهارا ازدست امیرتیمور رهائی

---

(۱) بمجلهٔهمایونی آسیائی مورخهجولای ۱۹۲۱ ص ٤۰۷ رجوع کنید. دکترفرانز بابینگر چنین نوشت: قدس خلیل درحقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت‌القدس وحبرون تعبیری است که غالبا ازفلسطین جنوبی میکنند. ریوکانن ج ۱. هانور Hanauer این نکته را تایید مینماید مشارالیه برحسب خواهش دکتر بابینگر قبول زحمت کرده و قبر مذکور را معاینه نموده چنین مینویسد «مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱٤۹۵ م (هفتاد سال بعد از وفات خواجه علی) تالیف کرده عده از مشایخ مدفون در حبرون را نام میبرد و از علی عجمی چیزی نمیگوید. پس از اینقرار باید مدفن اورا در نقطهٔ دیگر جستجو نمائیم. چهارجای مختلف بنظر میرسد: اول حرم علی بن علوی که بفاصله دوساعت و نیم مسافت در شمال یافا واقع است دوم والی العجمی درست درجنوب یافا سوم درخت باوط مقدسیکه درپای آن قبر «امام علی» واقع است قریب باب الواد چهارم مقبرهٔ بسیار محترم دیگر معروف «بالعجمی» که درمیان جنگل روی تلی مشرف برقریه بیت محصیر است. کانن هانور گمان میکند که این قبراخیر مدفن مطلوب است

(۲) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٤۰۸.

بخشید . اخلاف این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار وحامیان پایدار دودمان صفویه شدند . ۱

**شیخ شاه**
**۸۳۰ — ۸۵۱**

شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه درسال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست ودرسنه ۸/۸۵۱ —۱۴۴۷ بدرود حیات گفت . غیر از اسم شش فرزندش چیز دیگر از او مسطور نیست و حتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده وازسلسلهٔ اجداد صفویه حذف گردیده است ۲ جانشین اوپسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است . بدیار بکر رفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفهٔ آق قوینلو دست ارادت باو داده وخواهر خود خدیجه بیگم را بحبالهٔ نکاح او درآورد بواسطهٔ این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند . ازاین جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را درراه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین وسایرحکام همجوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند . شیخ جنید درحرب شروانشاه مقتول شد ۳ بنابر روایتی جسد اورا باردبیل آوردند وبنا بر اقوال دیگردر کنار میدان جنگ نزدیك مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یاقرویال یا قوریان می‌نامند به خاك سپرده شد .

**شیخ حیدر**
**۱۴۵۶ — ۱۴۸۸ م**

شیخ حیدر که آنژیوللو اورا «سچیدر» میخوانند ، مثل پدر خود جنید که مقامش باورسید ، درنظرخالویش اوزون‌حسن که در این زمان مردی کهن سال بود ، مورد توجه شد و شیخ علامت بزرگی در ناصیهٔ او مشاهده نموده دختر خود مارتا ، حلیمه ، بگی آغا یاعلم شاه بیگم را بعقد او درآورد . این دختر از بطن دسپیناخواتون ( دسپیناکاتن ) معروف دختر کالویونس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان وازدودمان نجیب یونانیان

(۱) بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷ — ۴۹۶ و یادداشتهای پاورقی آن مراجعه شود . نسبت دادن این دخالت بشیخ صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی‌الدین اشتباه در زمان است . (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکوراست ظاهراً در نسخهٔ خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا برقول باببنگر « رساله سابق‌الذکر ص ۸۳ » تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است .

Comneni کمننی بود .[۱] تاجر مجهول ونیسی که سفرنامهٔ اودر کتاب **اسفار ایطالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم**[۲] مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید : « شخصی است برتبهٔ یکنفر کنت موسوم به « سکیدر » دارای **مذهب و طریقه موسومه** « بصوفی » ، که هم مذهبانش اورا مانند امامی میپرستند وچون رئیسی اطاعت میکنند . » و نیز گوید : «عدهٔ کثیری ازمتابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلا در ناطولیا ( آناطولی ) و کارامانیا ( قرامان ) که همه از « سکیدر » مزبور احترام میکنند . مشارالیه از اهالی شهر اردویل ( اردبیل ) است که در آنجا جمعی را بعقیدهٔ صوفاوین ( صفوی ) در آورده است . در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است درمیانه ملتی که عموماً راهب وزاهد هستند . مشارالیه را از دختر اسام بی ( حسن بیگ یعنی اوزون حسن ) شش طفل بود سه پسر[۳] و سه دختر .

**مبداء اصطلاح قزلباش**

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بعیسویان اظهار میدارد این شخصی است که شبی درخواب دید که اورا منهیان عالم غیب مامور گردانیدند بجای کلاه ترکی [ طاقیهٔ ترکمانی ] ، تاجی دوازده ترك از سقرلاط سرخ بر سر اتباع خود نهد و باین سبب بقزلباش ( سرخ سر ) مشهور گشتند . تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر ( در صفحهٔ ۲۰٦ از اسفار ایطالیائیها ) گوید : « کلاه سرخ و بالای آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل مخروط برسر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یادوازده فرزند علی [ع] است »[۵]

**قتل شیخ حیدر درمیدان جنگ ۱۴۸۸/۸۹۳**

شیخ حیدر مثل پدرش درجنگی که باهواخواهان شروانشاه وترکمانان معاهد او درطبرسران نزدیك دربند نمود بقتل رسید. دراین وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب ۸۹۳/۳۰ جون۱۴۸۸)[٦] بیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ٤۰۷ (۲) چارلس گری آنرا ترجمه وطبع نموده و جمعیت هاکلویت در۱۸۷۳ آنرا منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور . (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا « یا پادشاه » و اسمعیل و ابراهیم بود . لیکن در احسن‌التواریخ طور دیگرمذکور است . (٤) رجوع شود بیادداشتهای مرحوم سر آلبرت هوتم‌شیندلر که در این موضوع در مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ « صفحه۱۱٤-۱۱۵ » درج شده است . ومراجعه شود بیادداشت مفصلی درباب قزلباش که بابینگر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸٤و۸۵ رساله جداگانه مندرج است . (۵) بدیهی است که فرزندان علی یازده نفر بوده‌اند (٦) بنا برتاریخ خطی‌شاه اسمعیل شیخ حیدر درسنه ۸۹۵/۱۴۹۰ کشته شده‌است

۲۲ سال انتقام پدررا گرفته و نعش اورا باردبیل نقل نمود .

## شاه اسمعیل

**(تولد** ۱۴۸۷/۸۹۲ - **جلوس** ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۵۰۰ — **وفات** ۹۳۰/٤ - ۱۵۲۳)

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر درجنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنهٔ امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا بخاطر خواهرخود که مادر آن اطفال بود ازقتل آنها صرف نظر نموده آنهارا باصطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیك پرناك حاکم آنولایت محبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو [1] هرسه طفل را در جزیرهٔ که در «دریاچهٔ استومار» واقع است و مسکن ارامنهٔ عیسوی است سه سال حبس کردند ( مترجم کتاب انژیوللو گوید استومار دریاچهٔ وان است) . «این اطفال خاصه پسر دوم موسوم باسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند» بقسمی که چون رستم نوهٔ اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد وتسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد ، ارامنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیده ووسائل فرار آنهارا بولایت «کاراباس» [ قراباغ ] فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که با پسر عم خود بایسنقر جنگ دارد ازاتحاد با آنها و متابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطانعلی را به تبریز دعوت کرد باکمال احترام پذیرائی نمود ولوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند» و اورا پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد ودر نزدیکی اهر لشکر بایسنقررا درهم شکست و اورا بقتل رسانید .

**قتل سلطانعلی برادر اسمعیل**

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد که دوست ومعاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطانعلی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان اورا در نواحی قریه شماسی دریافتند و درگیر و دار

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ از ترجمه چارلس گری در نشرات جمعیت هاك لیت .

مغلوبه بقتل آمد. این واقعه در سال ٥/٩٠٠ ـ ١٤٩٤ اتفاق افتاد [1] برادران او در امان سلامت باردبیل رسیدند و در مدتی که ترکمانان یکان یکان خانه های اردبیل را در پی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار درحفظ و اخفای آن دوطفل میکوشیدند. تااینکه وسیله فراهم شدو آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته ویکهفته یا بقولی یکماه درآن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم اینشهر کارکیا میرزاعلی مهمان نوازی کامل کردوچند سال آنهارادر حفظ حراست خود نگاهداشت.

**اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان**

گویند و وقتی که ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کارکیا امر داد آنها را در قفسی کرده درجنگل آویختند تا قسم اوراست باشد که اکنون پای آنها درروی خاك قلمرو او نیست .

**جان نثاری پیروان شاه اسمعیل**

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جان سپاری وفدا کاری مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آوازهستند. تاجر مجهول الاسم ایتالیائی [2] گوید «متابعان این صوفی خاصه لشگریانش اورا مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند ومعتقدند که مرشد درگرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ...... در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هرلحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفرنامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند». لیکن باوجود تمام اینها و هرچند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت وشعب عظیمهٔ آن از اقصای عرب تاحدود بلخ و بخارا مسکن دارند.» بنظر مشکل میآید که در اوائل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات

---

(١) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آنرا سردنیسن راس در مجله آسیائی مورخه ١٨٩٦ جلد بیست وهشتم صفحه ٢٦٤-٢٨٣ عیناً درج وترجمه کرده است. (٢) صفحه ٢٠٦ از کتاب اسفارسیاحان ونیسی درایران که جمعیت هاکلیت در سنه ١٨٧٣ در لندن منتشر ساخته اند همچنین بصفحه ٢٢٣ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو والساندری درعبارتی شبیه بجملات مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خودرا بعرض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردید

داخلی امرای آق قوینلو بتوسعه نفوذ آنها کمك نمینمود ، بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرگ وخردمند بود [ سنه ۱٤۷۸ م ] تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو یك صفحه خون آلودی بیش نیست که شرح برادر کشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد

**فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی**

هنگامی که شاه اسمعیل گوشهٔ عزلت خود را در لاهیجان ترك گفت وبعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت , درابتداء فقط هفت نفر صوفی همراه او بود , ولی هرقدرکه در راه طارم وخلخال بسوی اردبیل پیش رفت « درعرض راه ارباب جلادت و صوفیان پاك طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف روم وشام بموکب عالی می پیوستند ۱ » چون سلطانعلی بیگ چاکارلوی ترکمان امر داده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خود را برای مدت قلیلی بهارجوان نزدیك آستارا [ کنار بحرخزر ] برد . درایام توقف در این محل اسمعیل اوقات خودرا صرف صیدماهی نموده ومیل مفرطی بآن شکارابراز میکرد . اما در بهار سال [ ۱۵۰۰ م ] هفت قبیله ۲ از ایلات ترك را که ارکان لشگر صفویه محسوب میگردند پیرو خود ساخته باسپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

**شکست وقتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل**

دراینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر او را بریده وتنش را طعمهٔ آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان بر پای کرد مقابر پادشاهان شروانرا خراب نموده جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را که قاتل جد او شیخ جنید بود از قبر بیرون کشید وآتش زد . آن سلسلهٔ نجیبی که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان بانوشیروان عادل می پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

---

( ۱ ) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ٤۱۷ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

( ۲ ) اسامی این طوایف بقرار ذیل است . شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر افشار و قاجار ،

**جنك شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل**
**١٥٠١ — ٢/٩٠٧**

پس از فتح باکو (بادکویه یا بادکوبه) شاه اسمعیل ائمهٔ طاهرین را در خواب دید که او را از محاصرهٔ قلعهٔ گلستان منصرف و بحملهٔ بر آذربایجان مأمور فرمودند، میرزا الوند وسپاه ترکمانان آق قوینلو خواستند ویرا از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ شرور بطور قطع باتلفات بسیار شکست خوردند. الوند بارزنجان گریخت و اسمعیل به تبریز آمده تاج سلطنت ایران‌را برسر نهاد. پس‌از این ما او را شاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و پسر وجانشینش طهماسب را شاه دین پناه لقب داده اند.

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود بحقانیت مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند. شعار جنگی آنان در روزشکست شروانشاه «الله . الله . وعلی ولی الله» بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هرگاه مذهب شیعه را بپذیرد و عبارت مذکور را برزبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست.

**کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در ترویج تشیع**

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس ازعروج براریکهٔ سلطنت تشیع را نه‌فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه تنها مذهب آزاد ورایج ایران سازد. این عزم‌تمام مردم حتی بعضی ازعلمای‌شیعهٔ تبریزرا بتشویش انداخت‌علمای‌مزبور یکشب قبل‌از تاجگذاری بحضوراسمعیل رفته معروض داشتند که: «قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که درتبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌اند واز زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت بر گردند چه تدارك در این باب توان کرد. پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته‌اند وخدای‌عالم‌وحضرات ائمهٔ معصومین‌همراه منند و من ازهیچکس باك ندارم بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یك کس را زنده نمیگذارم. [١]» شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع) وسب خلفای ثلاثه ابوبکر وعمر وعثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس راکه لعن خلفا بشنود و «بیش بادو کم مباد» نگوید بقتل برسانند.

---

(١) عبارت مهمه مذکور ماخوذ است ازورق (a٤٤) تاریخ شاه اسمعیل

بلا فاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت‌را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان واقامه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیك سلجوقی بساسیری‌را منهزم ومقتول ساخت یعنی پانصد و بیست وهشت سال قبل [۱] در طاق نسیان مانده بود. لعن علنی خلفای ثلاثه‌را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن سر تهدید نمود. نظر بقلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه مردم در این موقع که عقیدهٔ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند. ایکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تالیف شیخ جمال الدین . . . بن علی بن المطهر الحلی [۲] را از کتابخانهٔ خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تا اینکه «روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه باوج کمال رسیده واقطار و اکناف عالم‌را بنور خود روشن ساخته وطریق حقایق را نمودار گردانید»

**مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۱۵۰۱-۲/۹۰۷**

اینجا لازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات در اهالی ممالك همسایه خاصه مملکت عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم. ایکن بنظر مفید تر میآید که قبلا بر طبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء وگردن کشان خود ایران را که همه داعیهٔ سلطنت داشتند درج کنیم [۱] شاه اسمعیل در

(۱) بجلد سوم ۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen. تالیف ویل رجوع شود. البساسیری سپهسالار لشکر الملك الرحیم آل بویه بود. طرفدار المستنصر خلیفه فاطمی شده و قصد کرد القائم خلیفه عباسی را معزول نماید در ٦ ذوالقعده ٤٥١ «١٤ دسامبر ١٠٥٩ م» کشته شد. چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کرده کلمه «قبل» بدیهی است که راجع بزمان جلوس او نمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تالیف احسن التواریخ یا قسمتی از احسن التواریخ که در این حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۱۵۷۱-۲/۹۷۹ واقع میگردد «۹۷۹=۴۵۱+۵۲۸» (۲) این اسم در تاریخ خطی مغلوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد ـ شخصیکه اسمش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست. ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تالیف شخص دیگر از اهل حله است باشد. بمتمم فهرست عربی ریو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [٤] رئیس محمد کره ؟ در ابرقوه [ ٥ ] حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه [٦] باریك پرناك در عراق عرب [۷] قاسم بیك بن جهانگیر بیك بن علی بیك در دیار بکر [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در کاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲] ابوالفتح بیك بایندری در کرمان .

**غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود**

بیشتر این ملوك الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها را هم حتی من نمیتوانم درست بشناسم . هیچیك از آنها در راه فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم او الوند آق قوینلو در تابستان (۱۵۰۳م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد در دیار بکر یا بغداد بدرود زندگانی گفت . ۱ برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز بتصرف اسمعیل در آمد و علمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عدهٔ کثیری از آنها عرضه تیغ هلاك گشت و مقابر اجدادشان خراب شد. ۲ عبارت رحمة للعالمین که چند ان از روی بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه [ ۹۰۹ ه .ق. ] است . در مقابل ظرفا و شعرای شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید مادهٔ تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده ۳ شاه اسمعیل را با وجد وسرور بی پایان پذیرائی کرد وشاه درقصبهٔ زیبای فین بارعام داد ازآنجا بقم رفت باین خیال که زمستان را درآنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك « آن صوفی صافی نهاد پاك اعتقاد » بدست حسین کیای جلاوی کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰٤ بقصد انتقام او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستراباد رسید و محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروز کوه آب را بر حصاریان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را

(۱) بنا برقول سیاحان اروپائی آنزمان اسمعیل بدست خود اورا کشت بچند صفحهٔ بعد رجوع شود . (۲) علامت Add ۲۰۰ از کتابخانه دارالفنون کمبریج ورقه ٥٥ (۳) رجوع شود براحة الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدیده جلد دوم ۱۹۲۱ ) صفحه ۳۰

( که بنا برقول احسن‌التواریخ ده هزار نفر بودند ) عرضهٔ تیغ هلاک کرد و حسین کیارا درحال خواری وزاری درقفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلک بخود زده باینطریق خود را خلاص نماید.[1]

**رفتار بیرحمانه باسراء**

از این بدبخت تر رئیس محمد کره حاکم ابرقو بود که شورش کرد وشهرقدیم یزد را بتصرف درآورد. شاه اسمعیل اورا هم درقفسی کرد وتنش‌را عسل مالید تا زنبوران او را شب و روزآزار دهند. عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد.

**سفرای بایزید دوم**

درهمین ایام هیئتی ازجانب سلطان بایزید دوم (١٤٨١-١٥١٢م) بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تهنیت گفت. شاه خلعتهای ثمین عطا کرد ومراتب و دادویگانگی را ابرازداشت قبل ازمراجعت آنهارا درمورد چند سیاست ازجمله ظاهراً درقتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میبدی[2] که اعظم خطایای او متعصب بودن درمذهب سنت وجماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نمایشها درجه عدالت خودرا بهمسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین ازامیرتیمور حکایت مینماید[3] وشاه‌طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن بیرام بیك سفیر همایون امر داد جماعتی از کفاررا در حضور او بقتل برسانند[4] طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی ومرتد بودند رنجیده خاطر ومتنفر گشتند،

راجع بروابط شاه‌اسمعیل وعثمانی که‌روز بروز گسیخته تر میگشت تا بجنگ معروف‌چالدران منجر گردید ( آگست ١٥١٤م ) بعدها بطور اختصار سخن‌خواهیم

---

(١) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ٩٦ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد و در میدان آن شهر بضرب آتش توپ قطعه قطعه گشت. (٢) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هنوزهم‌مرغوبترین کتبی است که‌برای شروع بفلسفه بکارمیبرند. رجوع‌شودبه Gesch d. Arablitt تالیف بروکلمان Brockelmann جلد دوم صفحهٔ ٢١٠ و.B. M. P. C تألیف ریو ص١٠٧٧

(٣) «سفارت بدربار تیمور در ( ٦ - ١٤٠٣ م ) » طبع جمعیت ها کلویت ١٨٥٩ صفحات ١٤٩ — ١٥٠ (٤) بتاریخ هند وغیره تالیف ارسکین Erskine رجوع شود ( لندن١٨٥٤ جلد دوم ص ٢٨١

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی را که ازفتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم ، تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی درپی او در کتابی باین حجم و باین سبك و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم .

**فتوحات اسمعیل در غرب**
**۱۵۰۶ — ۱۵۱۰**

در سنوات (۹۱۱ - ۹۱۵ هـ . ق ) (۱۵۰۶ — ۱۵۱۰ م . ) شاه اسمعیل اغلب درولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی [٤] بار دیگر اورا متوجه ساخت ، رئیس آنها شیر صارم [٥] در معرکهٔ که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل درآن بقتل رسید مغلوب و اسیر گشت ؛ اسرای کرد را بورثهٔ امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسانند » سلطان مراد سیزدهمین [٦] و آخرین پادشاه سلسلهٔ آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایطالیائی اورا عالی دولی می نامند ) با یکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان‌را بکلمهٔ طیبه علی ولی‌الله و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی استمداد نمود .

**فتح بغداد**
**۱۵۰۸ — م**

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس ازدیگری بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره درسال ۱۵۰۸/۹۱٤ بغدادرا مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکهٔ کربلا ونجف

---

(٤) تاجر گمنام ایطالیائی در صفحه ۱۵۷ سفرنامهٔ خود گوید : « کردها کلیه ازتمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هرچند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفاوین) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند . واگر کلاه سرخ برسر نهاده‌اند در قلبشان تنفر و کینهٔ انها پنهان است » . (٥) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرد نه شیر صارم نوشته اند وعبارت چنین است « ودفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت ارومی امده الخ ص ۲۳ جلد اول » مترجم . (٦) دراحسن‌التواریخ‌اسامی‌سلاطین‌این سلسله چنین است : «۱» قره عثمان ؛«۲» علی‌بیك «۳» سلطان‌حمزه، «٤» جهانگیر میرزا ، ( این‌چهار نفر فقط بردیاربکر حکمرانی داشتند ) «٥» اوزون حسن ، «٦» خلیل ، «۷» یعقوب ، «۸» بایسنقر ، «۹» رستم، «۱۰» احمد بیك «۱۱» محمدی میرزا ، « ۱۲ » الوند میرزا ، « ۱۳ » سلطانمراد

را بتصرف آورد ، در هویزه بمردم نشانداد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی ( ع ) مبالغه کنند .

**تنبیه غلات ساکن هویزه**

« اعراب مشعشع که درآنولایت میباشند وبالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند » پس از ذکر اسم علی [ع] نوك شمشیر را بر شکم خود می نهادند و برروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال‌افریقا که امروزهم باین قسم اعمال‌مبادرت میورزند حاکم آنها میر سلطان محسن. درهمین اوقات بدرود زندگانی گفت وپسرش سلطان فیاض بجای او نشسته دعوی الوهیت نمود [1] شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر آنان‌را قلع و قمع کرد .

**انقیاد لرستان**

اسمعیل بطرف دزفول وشوشتر عطف عنان نموده ملك رستم راکه بامان آمده بود و « بزبان لری شیرین زبانی ها در خدمت کرد » عفو فرمود ، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارابگرد ماند و بشکار بز کوهی که پاد زهر حیوانی [2] از آن بدست آید مشغول شد ، قاضی محمدکاشی راکه صدر قضات و دارای مرتبه‌عالی بود مقتول ساخت و جای اورابسید شریف‌استرابادی که ازطرف مادرنسب او بجرجانی معروف متصل‌میشد تفویض‌فرمود .

**وقایع فارس**

در قصر زر بقعهٔ بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که در این مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتازگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر یار احمد خوزانی اصفهانی را ملقب بنجم ثانی کرد وجانشین اوقرار داد . امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیدهٔ غرائی منظوم کرده که مطلعش اینست .

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج علامت ( Add ۲۰۰ ) ورق ( a ۸۳ ) این عبارت دیده میشود : « وآن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض... قائل‌اند . » (۲) گویند دراین شکار ۷۰۰ر۵۶ صید کشته شد .

زهی جوهرت گوهر آسمانی     توئی عقل اول توئی نجم ثانی
رواق حرم‌را تورکن‌عراقی     عراق عجم را سهیل یمـانی

**حمله بشروان**

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود ، دراین‌سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردبیل فرستاد که دفن کنند ، هم در این سفر دربند را متصرف شد .

**دو دشمن قوی خارجی: ازبکها و عثمانیها**

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوك‌الطوائف ومدعیان تاج وتخت وتحکیم بنای سلطنت خود درایران مشغول بود و حدود مملکت‌را از طرف مغرب‌و شمال غربی‌توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان برسانید ، وتااین زمان بادودشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول‌ومضطرب ساختند مواجه نگشته‌بود . اکنون مابه‌بیان‌روابطاو بااین رقبای خطرناك می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمهٔ از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن برانیم .

**سیرت‌وصورت‌شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان‌اروپائی**

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان ازجمال و اخـلاق او داده اند از اقـوال مورخین ایرانی دقیق تر وروشن‌تراست . هرچند ازمسطورات تواریخ فارسی هم شجاعت و قوت واراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیراو بحدکافی استنباط میشود . بنابرقول‌کاترینوزنو [۱] درسیزده سالگی که بجهانگیری شروع کرد « سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت ، در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت ،صفات روحی او باجمال جسمانیش متباین‌نبود زیراکه هوشی‌سرشار ونظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست . . . . قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی اورا هیچیك از معاصرین نداشتند . »آنژیوللو Angiolello [۲] گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق

---

(۱) سفرنامهٔ سیاحان ایطالیائی در ایران ( جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸-٤٦

(۲)سفرنامهٔ ایطالیائیان ص ۱۰۲

و اطوار دلپسند » بود و « در جنگ با علاءالدوله [1] ( عالی دولی ) ذخیرهٔلشگررا قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشد بدون ترس باردو بیاورد وقدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت » در چند سطر بعد [2] نیز گوید « این صوفی زیبا و خوشروی و بسیار دلپذیر است . خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبك پیکر خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است . از ریش و سبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ رابجای راست بکار میاندازد . مانندخروس جنگی بی باك وبیش از هریك ازامرای خود نیرومند است .در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد . هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش اورا میسرایند . » .در جای دیگر مینویسد: « اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه ازاین پرستش متنفر است و مائل نیست اورا خدا خطاب کنند . [3] تاجر گمنام سابق الذکر سی و یك سالگی اورا چنین وصف میکند [4] : « بسیار زیبا و صاحب وقار ومیانه بالاست . صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هائی کم پهنا دارد ریشش را میتراشد و سبلت را میگذارد . ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید . مانند دوشیزگان دوست داشتنی وچون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خود قویتر است . در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سیب شش عددرا فرو میافکند . همین نویسنده شرح مفصلی ازقتل عام لشگرالوندمیرزا وزن و مرد وآل و تبار سلطان یعقوب وسیصد نفر از درباریان تبریز و«هشتصد نفر بلاسی [5] طماع» که درزمان الموت ( یعنی الوند میرزا ) تربیت یافته اند و کشتار « تمام سگهای شهر تبریز » و قتل مادر یا زن پدر خود مینویسد: « گمان ندارم که از عهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد » خلاصه شاه اسمعیل مجموعهٔ صفات متضاد بوده است. گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری ولیاقت جبلی وجوانمردی

(۱)ایضاً ص ۲۰۹ و۱۹۶ (۲)ایضاً ص۱۱۱ (۳) سفرنامهٔ ایطالیائیان در ایران ص ۱۱۵
(٤) ایضاً ص ۲۰۲ (٥) من از بیان‌معنی این کلمه عجز دارم

و تا درجهٔ عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونهٔاز آن سبق ذکر یافت متنفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن‌عهد خونخواری وخونریزی هم‌این قسم‌رفتارممتاز وبی‌نظیر بوده‌است . شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهرمیگشت ، بعد ازفتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده دربیشه کنام گرفته واسباب وحشت‌ساکنین نواحی‌مجاور شده اند ، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و با تیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت [1] شیران را صید نماید هرقدر او را منع کردند مفید نیفتاد ، درسن سیزده سالگی نزدیك ارزنجان[2] بهمین ترتیب‌خرسی قوی‌پیکر وحشی را ازپای در آورده بود ، گنج و ذخیرهٔ بسیاری‌را که ازغارت یکی از بنادر بحرخزر نصیب اوشد « میان لشگریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت »[3] سیاح مزبور بعد ازشرح این‌سخاوت گوید بخشش‌مذکور سیاست وتدبیر بزرگی بود زیراکه درنتیجه آن «جماعتی که صوفی هم نبودند درزیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند ، » سپس بیان میکند که چگونه شاه سرشاهزاده بدبخت موسوم بالموت‌را [4] که بخیانت گرفتار شده بود بدست خوداز تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم بهتبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدرجات سیاه‌تر و تباه‌تر از رفتار سابق‌الذکر است .

**خشونت نسبت باهل تسنن**

نسبت بسنیان خشونت بی‌اندازه ابراز نمود نه برعلمای‌معتبر مانند فریدالدین‌احمد نوهٔ عالم معروف سعدالدین‌تفتازانی که سی سال درهرات [5] مقام شیخ‌الاسلامی داشت ابقانمود ونه بر شاعر زیرکی مثل بنائی که در قتل عام فارس ۱۵۱۲/۹۱۸ کشته شد رحمت آورد اما ظاهراًصعب‌ترین خشونتهای‌اونسبت بدشمنان حتی بعدازمرگ،درواقعه‌محمدخان شیبانی یا شیبك خان بمنصهٔ بروز و ظهور رسید چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت

---

(۱) احسن التواریخ نسخهٔ خطی(الیس) ورق ۷۴ b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفر نامهٔ یکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (٤)ایضاً ص۸-۱۶۷. لکن حبیب‌السیر وسایرتواریخ فارسی مرگ الوند راطبیعی دانسته‌اند. (٥) در زمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق‌قوینلو وسایر مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از اینقرار :

**روابط خارجی ایران در این عصر**

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان وآسیای وسطی استیلا داشتند ، ازبکهای دهشتناك ماوراءالنهر ، وترکهای عثمانی . با این دو دشمن اخیر که سنی و بسیار متعصب بودندروابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خوداز بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح وصفااستقرار داشت وگاهی‌هم روابط دوستانه‌مستحکم میگشت . سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که دربار مزین و درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع [1] بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت [2] خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازداما بدرجهٔ‌شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که‌رعایای سنی آسیای مرکزی ازاورو گردان شدند و بمخالفتش برخاستند [3] پس بنا بر این میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصومت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابرو شاه اسمعیل گردیدند .

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلا ازانحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه‌سخن براند شرح مفصل این‌وقایع درتألیفات ارسکین‌وغیره [4] مسطوراست.

**شیبانی یاشیبك خان ازبك‌ها**

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیزخان [5] می پیوست در سنهٔ ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد وکمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

(۱) رجوع شود بکتاب نقاشی ونقاشان ایران وغیره تألیف دکترف . ر مارتین صفحهٔ ۶ - ۳۵

(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ٤٥٦ ونسخهٔ کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۸۷۳ / ۹ — ۱٤٦۸ قرار میدهد. (۳) تاریخ هندوستان تالیف و . ارسکینW. Erskine جلد اول ص۳۱۹ — ۳۲۰(لندن۱۸۵٤) دیده شود

(٤) مثلا تاریخ مغولان آسیای مرکزی وغیر هم تألیف ن. الیاس N. Elias وسرا . دنیسن راس Denison Rass ( لندن ۱۸۹۸ ) و مخصوصاً تاریخ بی‌بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین وترجمه که بایاد داشتهای‌چنددرلندن شده وازطرف سرلوکاس کینگ Sir Lucas King مراجعه شده است (اکسفرد ۱۹۲۱) (۵) احسن‌التواریخ ( ورق ۸۸ b ) سلسله نسب‌اورا چنین ذکر میکند : شیبك خان‌بن بوداق‌سلطان بن ابوالخیرخان‌بن دولت‌شیخ بن ایلتمی اغلان بن‌فولاد اغلان بن‌ایبوخواجه بن . . . . . بن‌بولقای‌بن‌شیبان بن جوجی بن چنگیزخان .

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سال وفات سلطان حسین ۱۵۰۵-۶/۹۱۱ بخراسان حمله آوردو در عرض یك یادو سال بعد ازاین سنه اعضای خاندان تیموری راباستثنای بابرو بدیع الزمان قتل عام نمود . این شخص اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۱۱/۹۱۶ - ۱۵۱۰ شیبانی خان با شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از بك ها حملهٔ سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل [1] نامهٔ مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بجنگ او بست و در جواب حمله‌های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشکر کشید ودرراه مرقد علی بن موسی الرضا [ع] را زیارت نمود .

**قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰**

جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیك مرو واقع شد ازبکیه پس ازیك مصاف طولانی ولجاجت آمیزی کاملا شکسته شدند وشیبانی بقتل آمد. وقتی که بدن اورا اززیرتودهٔ اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست وپایش را بریدند و با کناف مملکت گسیل داشت وپوست سرش را از کاه انباشته بعنوان یادگار وهدیه نزد سلطان بایزید دوم بقسطنطنیه [2] فرستاد و استخوان کاسه سررا فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آوردند یکدست اورا بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد در موقعی که مشارالیه درسلك میان ندما و درباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامان او انداخته و بانگ برآورد : « گفته بودی دست من است ودامن شیبك خان حالا دست اودر دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیك برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمهٔ خوردکه بزودی پس ازآنروز مریض شده وفات یافت . راجع بجامی که از استخوان سر شیبك خان ساخته شدقصهٔ عجیب ذیل منقول است یکی ازمشاورین معتمدشیبانی خان معروف بخواجه کمال الدین

---

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلداول صفحه ۲۹۷ تالیف ارسکین . متن این مراسلهٔ مفصل در احسن التواریخ مندرج است . (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۴۱) شاهزاده سلیم که بعدها بسلطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و با پدر خود سلطان بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع ازخطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سر پادشاه تست گفت : « سبحان‌الله چه‌صاحب دولتی بوده که هنوزدولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می‌نوشد » .

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت ویکسال داشت ویازده‌سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در تسنن بسیار تعصب داشت وشیعیان را در قلمرو حکم‌خود بسیار آزار و شکنجه مینمود — : در این وقت پس‌ازغلبهٔ شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید . معذلك طایفهٔ ازبك بعد از این شکست بازهم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صورة با ایرانیان صلح کردند چند ماه بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابرو ایرانیان معاهد و مساعد او شکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی‌ازآنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است .

اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این روابط را مجموعهٔ رسائل سیاسیه که فریدون بیك با کمال استادی جمع آورده و در سنهٔ ۱۵۷٤/۹۸۲ باسم منشآت‌السلاطین طبع کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی یا ترکی روشن و معلوم میسازد .

**مجموعه مکاتیب دولتی که فریدون بیك گرد آورده است**

مکتوبهائی که فیمابین سلاطین عثمانی وحکام وپادشاهان همسایه مبادله میشد یا ازطرف سلطان به پسر یا وزیر و ولات خود صادرمیگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بعربی و فارسی تحریر یافته‌است متأسفانه بسیاری از آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات **شاه‌اسمعیل ۹۳۰/٤ — ۱۵۲۲ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزیددوم (۸۸٦/۹۱۸—**

۱۵۲۱/۱٤۸۱ ) و سلیم اول ۹۲۶/۹۱۸ - ۱۵۲۰/۱۵۱۲ ) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۲۶/ ۹۳۰ - ۱۵۲۰/ ۱۵۲٤ ) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱)**از طرف یعقوب پادشاه آق‌قوینلو بسلطان بایزید راجع بخبر شکست و وفات شیخ‌حیدر ( پدرشاه اسمعیل )** ( صفحه ۳۰۹ ) ، این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی‌ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که اوراسر حلقهٔ ارباب ضـلال می نامدو در تاریخ ۳۰ جون ۱٤۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این‌عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عموم مسلمین گردد .

(۲) **مکتوب سلطان بایزید** که بزبان‌فارسی‌و بدون تاریخ ودرجواب مراسلهٔ فوق است ( صفحه ۳۱۱ ) یعقوب را ازغلبه بربایندریه و گروه ضلال حیدریه تهنیت میگوید [1]

(۳) **از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید دوم** در تقاضای اینکه کسی مریدانش راکه ازآسیای صغیر باردبیل برای زیارت اومیآیند مانع نشود (ص۳٤۵) این مراسله بی‌تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در ممالکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(٤) **جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق** همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳٤۵-٦ ) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر وی معلوم شده‌است که قصد اغلب این زوار بجاآوردن تکلیف مذهبی نبوده‌بلکه میخواهند باین وسیله از خدمت نظام بگریزند .

(۵) **ازطرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید** همچنین دراین موضوع بفارسی و بدون تاریخ ( ص ۳٤٦/۷ ) . در این مراسله توضیح‌میدهد که مجبوراً برای‌تنبیه دشمنان قدم درخاك عثمانی نهاده است و ازاین اقدام‌ابداً قصد مخالفت یابی‌احترامی نسبت‌بسلطان نداشته و بسپاهیان خود امر داده است که ذرهٔ خسارت برجان و مال اهالی وارد نیاورند .

(٦) **جواب سلطان بایزید** برقعهٔ فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران‌خود

---

(۱) باینددی اسم دیگر آق‌قوینلو است

را مأمور فرموده که اورا در مقصودش کمك و مساعدت نمایند .

(۷) **از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران بسلطان بایزید** . تمام این مراسله باستثناء مقدمهٔ عربی که دارد فارسی است و تاریخ هم ندارد (ص ۲-۳۵۱) الوند ورود محمود آقا چاووش باشی حامل نامهٔ سلطان را اطلاع داده ووعده میدهد که برحسب دعوت سلطان ، طایفهٔ آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترك و غلبه بر اوباش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم باوی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمك های مادی و معنوی سلطان سعی وجدّ بلیغ خواهد نمود .

(۸) **جواب بایزید بمکتوب فوق** بفارسی و بی تاریخ (ص ۳-۳۵۲) در تحریض و تشویق الوند میرزا و وعدهٔ مساعدت برای مقابله «طایفه باغیه قزلباشیه»

(۹) **مراسلهٔ مورخه ربیع الاول** ۹۰۸ [ سپتامبر ۱۵۰۲ ] ص ۳۵۳ که از جانب بایزید بحاج رستم بیك کرد توسط کیوان چاووش فرستاده شده دراین مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه ونتیجهٔ محاربات آنها با امرای بایندریه یا آق قوینلو استفسار کرده است .

(۱۰) **جواب حاج رستم** بمراسلهٔ فوق بدون تاریخ وبفارسی (ص ٤-۳۵۳) راجع باینکه «قزلباش مذهب خراش» پس از شکست دادن الوند ومراد آق قوینلو اکنون درصدد عقد اتحاد بامصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیار بکر پیش میروند .

(۱۱) **از جانب سلطان بایزید بسلطان غوری مصری** بعربی مورخه ۹۱۰/ ۱۵۰٤ (ص ٥-۳۵٤) . در این مراسله اشاره بشخصی شده است «که در ممالك مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و برسکنه غالب آمده است» از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یا شاه قلی است .

(۱۲) **جواب نامه فوق** بعربی وبدون تاریخ (ص ٦-۳۵۵). دراین مکتوب اشاره بغلبهٔ گمراهان قزلباشیه بر ممالك مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند ،

**ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان**

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان بایزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هرچند مراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفیداست ازجمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) وجامی [۱] و حکیم جلال الدین دوانی وفریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری ازقبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل کشته گشت نوشته شده است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان سلطنت سلطان سلیم خان بپردازیم شمهٔ از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی ازمختصات مهمه تمام عهدصفویه است وآنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنمائیم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچاردنولس [۲] ازشورش شیعیان آناطولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه‌قلی معروف که ترکها اورا شیطان‌قلی مینامند و پسرحسن خلیفه یکی ازمریدان شیخ حیدر پدر اسمعیل بود میداند .

**نهضت شیعیان آسیای صغیر**

نولس Knolles میگوید: « بایزید بعداز طی یك‌عمر مضطرب و متشنجی طریقهٔ مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعهٔ کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر میبرد. هرچندمصالح دولت ومیل وتقاضای سران سپاه غالباً بایزیدرا برخلاف اراده‌اش بمیدان جنگ میکشاندلیکن فطرة بحیات آرام وملایم بیش از جنگ تمایل داشت . ادارهٔ امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال درعیش وسکون بسر رفت ازیك تغافل کوچك ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیادباریختن خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. آثار مقدسهٔ امروز هم باعث‌اضطراب خاطر سکنهٔ خرافات‌پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزوّر بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاح کولی

---

(۱) رجوع شود بتاریخ‌ادبی ایران‌جلدسوم ص۳-۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ ششم‌تاریخ عثمانی که سر پول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذاست.

(که بعضی ها اورا تکل اسکا چوکولو و جمعی تچلی )[1] مینامند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد وورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایات شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدیددماغشان اشباع یافته بود ) بدواً راجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودندکه قسمتی هنوز درغلیان است و قسمتی با خونریزی بسیاربزحمت فرو نشست . » پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود درذکر شورشی خطرناك که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند وجمعی از سران سپاه از جمله‌وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید وبتفرقه شورشیان‌وراندن آنها بداخلهٔ‌ایران منتهی گردید . شاه اسمعیل بجای‌اینکه پناهندگان را احترام کندوپاداش بدهدجماعتی از آنهارادرتبریز بقتل‌رسانید زیرا که‌بنابرقول نولس [2] کاروانی پر ثروت را درراه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی [3] علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خودرا در نظر بایزید بیطرف و مبری از تحریك وهمدستی شورشیان معرفی نماید . نولس گوید « شاه قلی را نیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند » اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا باهم در جنگ گو یك چای میان سیواس وقیصریه کشته شدند روایت احسن‌التواریخ نیزبااین موافقت دارد نولس گوید « چون شاه قلی فرارکردیونس پاشا [4] فرمان داد که‌در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان‌مذهب ایران شتافتندواشخاصی راکه‌درشورش‌اخیر اسلحه برداشته بودند امرداد ببدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیةالسیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تابعدها شناخته شوند وآنها را با اقوام فراریان و همراهان‌شاه قلی و ورثهٔ مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق‌ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد ولشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

(۱) یعنی حسن خلیفهٔ شاه قلی وتکلو یا تکلو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور ص ۳۲۴ (۳)رجوع‌شود بتاریخ امپراطوری‌عثمانی‌تالیف‌عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه۷-۱۹۶ چاپ دوم اسلامبول ۱۳۱۵/۸-۱۸۹۷ Von Hammer's Gesch. d. Osmanisch. Reich جلد دوم‌صفحهٔ ۳۶۰-۳۵۹ و صفحهٔ ۴-۳۹۳ (٤) یونس پاشا صدر اعظم سلطان سلیم که در ۹۲۳-۱۵۱۷ سیاست شد

وشورش ازنو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز وانجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملا از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایات آسیائی عثمانی را متصرف میشد» نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸م می گوید . اما احسن التواریخ سنه ۹۱۷/۱۲ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی ازاین قتل عام شیعیان مقیم خاك عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی ازدهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیت هائی که در هیئت تفتیش مذهبی دراسپانیا و کشتار سن بار تولومی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکری نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخارآور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها درسال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده ونیکولو گیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۱۷ کتبر همین سال [1] شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاك زاده وعلی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شمار کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردید . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی اورا بخط لاتینی درآورده از این قرار است

فرستاد سلطان دانا رسوم — دبیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم — در آرد بنوك قلم اسم اسم
ز هفت و ز هفتاد ساله بنام — بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب — عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنگه بحکام هر کشوری — رساندند فرمانبران دفتری
بهرجا که رفته قدم از قلم — نهد تیغ برّان قدم بر قدم
شد اعداد این کشته‌های دیار — فزون ازحساب قلم چل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکوراز جلد دوم کتاب فون هامر صفحه ۴۰۳

اکنون بامراجعهٔ بمنشآت فریدون بیك مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط بعهد سلطنت سلطان سلیم و راجع بروابط او وایرانیان است .

**مراسلات فارسی سلطان سلیم**

(۱۳) **از طرف سلطان سلیم بعبید خان ازبك** بفارسی مورخهٔ سلخ محرم ۹۲۰ ھ ق (۲۷ مارچ ۱۵۱٤) پنج ماه قبل ازجنگ چالدران (ص۷-۳۷٤) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بیك نامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خودرا چنین ابراز میدارد «که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده اند» وعبید خان را دعوت میکند که بانتقام خون پدرش شیبك خان باوی توحید مساعی کند

(۱٤) **جواب مکتوب فوق** بفارسی مورخهٔ سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ ھ ق (۲۱ اگست ۱۵۱٤) در این مراسله عبید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته و« سگ کوچکی را که نایب وسردار سگ بزرگ بود ( یعنی شاه اسمعیل ) واز فرط جنون او را بنجم ثانی [۱] ملقب ساخته بودند کشته است » و وعده میدهد که سلطان عثمانی را درقلع وقمع « شر ذمهٔ قلیله » « زنادقهٔ اوباش و ملاحدهٔ قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) **از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل** مورخهٔ صفر ۹۲۰ (آپریل ۱۵۱٤) از صفحهٔ ۳۷۹ تا صفحهٔ ۳۸۱ ؛ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی وتوهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که از زندقه واعمال گناهکارانهٔ خود خاصه لعن شیخین ابوبکر وعمر نادم شود والا برسر او لشگر کشیده وممالکی را که بجبر وعنف غصب کرده است آزاد ومستخاص خواهد کرد

(۱٦) **از جانب سلطان سلیم بمحمد بیك آق قوینلو** بفارسی مورخه سلخ صفر ۹۲۰ [ ۲۵ آپریل ۱۵۱٤ صفحهٔ ۲ - ۳۸۱ مشتمل برتهنیت وتمجید او و خانواده واتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته ودعوت بجنگ زنادقهٔ قزلباشیه .

(۱۷) **جواب مکتوب فوق** بفارسی مورخه سلخ ربیع الثانی ۹۲۰ ( ۲۳

---

(۱) غلبهٔ ازبکیه برجنود متحدهٔ شاه اسمعیل وبابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ ( ۲٦ نوامبر ۱۵۱۲ ) اتفاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ ( ۱۵۰۹-۱۵۱۰ )وفات یافته ومقام ولقب اوبامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم ثانی تفویض گردید

جون ١٥١٤ ) صفحهٔ ٣٨٢ . از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم وجواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است ونیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسلهٔ او بدست بیفتد .

( ١٨ ) **نامهٔ دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** بفارسی و بی تاریخ صفحه ٣٨٢ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده وشاه اسمعیل وخانوادهٔ او را بکفر وارتداد نسبت داده واو را دعوت میکند که توبه نموده وراضی شود ایران جزء ممالك عثمانی باشد .

(١٩) **نامهٔ سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** از ارزنجان بترکی مورخهٔ سلخ جمادی الاولی ٩٢٠ (٢٣ جولای ١٥١٤ ) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه وسخریه حریف را بمبارزت می‌طلبد .

(٢٠) **جواب شاه اسمعیل** بسه مراسلهٔ سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص٥ - ٣٨٤ ) ظاهراً این‌همان مکتوبی‌است که کریزی Creasy درتاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ١٨٧٧ صفحهٔ ٧ - ١٣٦ ) اشاره‌میکند . زیرا که نویسنده‌مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشأهٔ تریاك و بنگ بنوشتن این نامه‌ها مبادرت ورزیده اند وحقهٔ پراز معجونی‌خاص که ترکیبی از مخدرات‌مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند .

( ٢١ ) **نامهٔ‌چهارم‌سلطان‌سلیم بشاه اسمعیل** مورخ سلخ‌جمادی الثانیه ٩٢٠ ( ٢١ اگست ١٥١٤ ) باز راجع بدعوت وطلب او بجنگ .

**جنگ‌چالدران اگست ١٥١٤**

کمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ٩٢٠ [1] (اگست و سپتمبر ١٥١٤) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت دراین محل که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و ده هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانهٔ عثمانیان جنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو بر گردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجاگذارد. این شهر را عثمانیان در ١٦ رجب ٩٢٠

---

(١) بنابر قول فریدون بیك ( ص ٤٠٢ ) در اول ماه رجب ( ٢٢ اگست ١٥١٤ )

(٦ سپتامبر ١٥١٤ ) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشگر ترك بود و حسن بیگ حاکم مورا Morea و اویس بیگ ازاهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه و عدهٔ کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشگری بقتل رسید . از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروجین ومبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمةالله کرمانی وسید محمد کمونه نجفی وخان محمد خان و چندین شخص دیگر .

**اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران**

سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه‌های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد وسلطان مراد آخرین شخص سلسلهٔ آق‌قوینلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد . متن این مکاتیب درمنشآت فریدون بیگ (ص ٩٦-٣٨٦ )ثبت است . اما در (ص٤٠٧ ـ ٣٩٦ )شرحی که‌اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز٣محرم ٩٢٠ «٢٠مارچ ١٥١٤ » که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال« نوامبر و دسامبر ١٥١٤ )برای قشلاق کردن باماسیه Amasiya بر گشتند این لشگراز ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس ارزنجان چالدران و خوی ومرند به یکصد و پنجاه منزل آمد . و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسر چوبان و بیبورت باماسیه مراجعت کرد . مناری از کله دشمنان در میدان جنگ برپای‌ساختند .ودرقریهٔساهیلان Sâhilân یکروزقبل‌ازورود به‌تبریز خالدبیگ‌و ١٥٠ نفراز قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدندو بنابر آنچه مورخین‌ایرانی عهدشاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند[١] سلطان سلیم فقط یك هفته « از ششم تا چهاردهم سپتامبر ١٥١٤ » در آنجا توقف کرد و بدیع‌الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا [٢] را که فراری بود با جمعی از صنعتگران چیره دست‌بتوطن درممالك خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد . دو یا سه هفته پس‌از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز

(١) نسخهٔ کمبریج ورق ١٥١ علامت (add ٢٠٠) (٢)چهار ماه بعد در اسلامبول بمرض طاعون وفات یافت .

بر گشت بنابر قول سرجان ملکم [۱] « این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید . » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملا آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشگر را از خاك ایران رجعت دهد و باستثنای قلع و قمع سلسلهٔ صغیره ذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م» [۲] که در کرماخ Kermakh نزدیك ارزنجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای اوجز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت .

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامهٔ از در عذر خواهی [۳] بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسلطان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد ( آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵ ) کاغذی بعبیدخان ازبك نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تحریض نمود [۴] .

اسناد مربوطهٔ بسلطنت سلطان سلیم خان قریب ۸٤ صفحه از مجموعهٔ فریدون بیك را فرا میگیرد [۵] اما باستثنای یك مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود . مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسلطان سلیم ساخته است . این شاعر گویا همان خواجه مولانای اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبك خان ازبك شتافت و در احسن التواریخ وفاتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷ [۶] مذکور شده است .

---

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ٥٠٤ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم . (۲) بنابر روایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهارنفر بودند ملك اصلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند ( ۱۳ جون ۱۵۱۵م ) ( ۳ ) فریدون بیك جلد اول (ص٤١٤ - ٤١٣ ) (٤) ایضا (ص٤١٦ ٤١٥ ) . (٥) آخرین مکتوب بصفحهٔ ٥٠٠ مجموعهٔ مزبوره منتهی میشود . (٦) از یکی از ابیات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانهٔ او در خراسان و خوارزم ( خیوه ) بوده و مجبور به ترك آن شده است زیرا که گوید « کفرخانهٔ ایمان را کاملا خراب کرده وبرمسند دین قرار گرفت » .

ابیات ذیل از قصیدهٔ فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

**قصیدهٔ فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده**

الا ای قاصد فرخنــده منظر　　نیازم بر سوی شــاه مظفر
بگو ای پادشــاه جملــه عالم　　توئی امروز در مردی مسلم
اساس دین تو در دنیا نهادی　　تو شرع مصطفی برجا نهادی
مجدد گشت دین از همت تو　　جهان در زیر بار منت تو
اگر ملك شریعت مستقیم است　　همه از دولت سلطان سیم است
زبیمت در تزلزل فارس و ترك　　چو افکندی ز سر تاج قزل برك
فکندی تاجش از سر ای مظفر　　فکن اکنون بمردی از تنش سر
قزل بر گست همچون مار افعی　　سرش را تا نکوبی نیست نفعی
توئی امروز ز اوصاف شریفه　　خدا را ومحمد را خلیفــه
روا داری کــه گبر و ملحد دد　　دهد دشنام اصحاب محمد
تو اورا نشکنی از زور مردی　　سرش را نا بریده باز گردی
اگر گیرد امانی در سلامت　　بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیــدم ز اخبــار پیمبر　　که ذو القرنین بد در روم قیصر
بذو القرنین از آن خو در اعلم کرد　　که ملك فارس را با روم ضم کرد
دو قرن او شهی اندر جهان شد　　بشرق و غرب حکم او روان شد
بیا از نصر دین کسر صنم کن　　بتخت روم ملك فارس ضم کن

سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ وفات یافت بنا برقــول صاحب

**وفات سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و جلوس سلیمان خان**

احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را قانونی واروپائیان او را Magnificient لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیدهٔ در جلوس او ساخته که از هرمصراعش عدد ۹۲۶ بدست میآید شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بداده زمان ملکت کامرانی　　بکاوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیرهٔ رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی دیگر موسوم به نیازی بیادگار فتح مزبور قصیدهٔ استادانهٔ منظوم کرد که مطلعش این است :

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول ماده تاریخ جلوس سلیمانخان است(٩٢٦/١٥٢٠) ودوم تاریخ فتح رودس[1]

**وفات شاه اسمعیل**
**٩٣٠ / ١٥٢٤**

شاه اسمعیل روز دوشنبهٔ ١٩ رجب ٩٣٠ ﻫ مطابق با ٢٣ ماه می ١٥٢٤ م وفات یافت ودر کنار اجدادش در اردبیل مدفون شد در این تاریخ ٣٨ سال داشت که بیست و چهار سالش را سلطنت کرده بود . چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست وتاریخ توالدش ٢٦ ذوالحجه ٩١٩ ﻫ ( ٢٢ فوریه ١٥١٤ ) است ؛ القاس که در ٩٢٢ / ١٥١٦ متولد گشت وسام وبهرام که هر دو یکسال بعد از القاس بدنیا آمدند ، علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت [2] .

**وسعت مملکتش**

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار میافتاد بقسمیکه نه تنها رقبای ایرانی خودرا از میان برداشت بلکه سرحدات را نیز از هرطرف بقدر معتدبهی توسعه داد . بنا بر قول احسن التواریخ مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد دیار بکر وبلخ ومرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در میآمد . در میدان رزم شیری خنجر گذار ودرمجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود .

**لیاقت و کرمش**

احسان وجودش بدرجهٔ بود که زرناب وریگ بیمقدار در چشمش یکسان مینمود . وبپیش همت بلندش ذخیره کان ودفینهٔ دریا برای عطای یکروزه کفایت نمیکرد واز این جهت خزینه‌اش غالباً خالی بود.

**میل مفرط بشکار**

میلی مفرط بشکار داشت واغلب به تنهائی شیر نر را از پای درمیآورد . منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر بدهد صاحبمنصبان لشگر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت . شاه خود یکه سوار بجلو رفته شیر یا پلنگ را شکار میکرد .

---

( ١ ) در احسن التواریخ مصراع اول درست ٩٢٦ است ولی مصراع بعد ٩٤٠ میشود زیرا که در نسخهٔ مستر الیس کلمهٔ دوم دویم نوشته شده است . من دویم را دوم کرده و سنهٔ ٩٣٠ بدست آوردم که باز یك عدد زیاد است ( مؤلف ) برای تحصیل عدد ٩٢٩ کافی است که الف اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (٢) خانیش خانم ، پری خان خانم ، مهین بانوسلطانوم ، فرنگیس خانم ، و زینب خانم

**پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل**

در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی که موسوم است بجابانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیك همدان چهارم با شیبك خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران [1] تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمهٔ «خسرودین» بر میآید چنانکه دردوماده تاریخ ذیل مذکور گشته‌است:

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
ازجهان‌رفت وظل شدش‌تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

**رباعی**

شاهی که‌چو خورشیدجهان گشت مبین بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین از خسرودین‌طلب که‌شد «خسرودین»

**ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل**

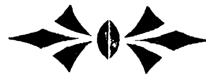
چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات ووجودشاعران بزرگ قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی وفقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران‌ساخت باوج کمال رسیده ریشهٔ خود را استوار کرد بیشتر ادباء وشعرای مشهوری که مورخین‌ازقبیل‌صاحب‌احسن‌التواریخ وغیره وفاتشان را دراین عهد ذکر کرده‌اند، در حقیقت جزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری ووزیر هنرمندش امیرعلی شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلاهاتفی شاعر برادر زادهٔ جامی بزرگ متوفی بسال ۱۵۲۱/۹۲۷ وامیر حسین معمائی ( متوفی بسال ۹/۹۰۴-۱۴۹۸ و بنائی که در قارشی در واقعهٔ قتل عامی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم ثانی مسبب آن بود بقتل رسید ( سنهٔ ۹۱۸-۱۵۱۲ ) وهلالی که ازبکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنهٔ ۹۳۵ ۹ — ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال‌الدین دوانی ( متوفی بسال ۹۰۸ / ۳ ۱۵۰۲ ) ومیر خواند مورخ که در سال ۹۰۳ / ۸ — ۱۴۹۷ در سن ٦٦ سالگی

---

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰٦ / ۱۵۰۰ ، ۹۰۷ / ۱۵۰۱ ، ۹۰۸ ۱۵۰۳ ، ۹۱٦ / ۱۵۱۰ ، ۹۲۰ / ۱۵۱٤ غیر از جنگ اخیر در همه غلبه باشاه‌اسمعیل‌بود

بدرود زندگانی گفت ، وحسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد ، [1] قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن نیز بندرت دیده میشود ، [2] این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید ومعلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء وشعرای نظم فروش واقع میگردیده است

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ قبایل تاتار مندرج است . (۲) بفهرست فارسی ریو صفحه ٦٦٠—٦٦١ رجوع شود .



# فصل سوم

## اوج و حضیض دولت صفویه . از زمان شاه‌طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م)

## تا عهد شاه سلطان‌حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

**جلوس شاه طهماسب ۲۳ می ۱۵۲۴**

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانشین پدر شد بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه برایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود گفت . مورخین آن زمان اورا شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی — جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر — تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

از تواریخ دورهٔ او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آنها استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته [۱] و از روز جلوسش که مقارن دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعهٔ تسلیم شرم انگیز شاهزاده عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹/م-۱۵۶۱) در آن مسطور است دیگر احسن التواریخ حسن بیك روملو که تاریخی بسیار خوب است ودر (۹۸۵/۸-۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است . تذکرهٔ شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سر مشق خود مشغول کننده ومفید است و حتی بر سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه نیز که بیش از اندازه طرف اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع

---

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحهٔ ۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً درجلد دوم مطلع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان از صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

جنگ‌ها وقتل عام‌های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی واخلاق پنهانی نویسنده‌را بشناسد. سرجان ملکم[۱] وارسکین[۲] بتعصب وزهد خشك شاه طهماسب اشاره کرده‌اند.

**اخلاق طهماسب**

ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان و جوانمرد بود» و درجای دیگر مینویسد « بنظر میرسد که صاحب‌حزم وهوش بوده واگر چه در خصال حسنه و همت‌عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض ازرذائل وذمائم بزرگ مبری ومنزه بوده است » آنتونی جنکین‌سن Anthony Jenkinson که‌حامل‌سفارشنامه‌ازطرف‌ملکه الیزابت[۳] بوددرماه نوامبر ۱۵۶۲ در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی‌خوب پذیرائی نشد[٤]. سفیر ونیس موسوم به وین‌سن‌تیو دالساندری Vincentio d' Alessandri که‌در۱۵۷۱مقیم در بار بودشاه[۵] را: « در سال شصت وچهارم عمرو پنجاه ویکم سلطنت » چنین وصف میکند ، « قدش میانه و خوش تر کیب است چهره اش پسندیده . و قدری مایل به‌تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ دارد . » و نیز گوید : « بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلا یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خودرا سر گرم نکرد » در جای دیگر مینویسد : « متکبر و متنفر ازجنگ و بسیار کم دل است » توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زر و سیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت » لئیم و خسیس است « و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد » و در خاتمه گوید « باوجود مطالبی که فوقاً نوشته شد ودرحقیقت هم بایستی اسباب تنفرمیشداحترام ملت نسبت بپادشاه بحدی است

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران . (۲) تاریخ هند درزمان سلطنت بابر و همایون ( لندن ١٨٥٤ ) جلد دوم ص ٢٨٥ و غیره . (۳) برای ملاحظهٔ اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها ومسافرتهائی که در روسیه و ایران شده است وتوسط انجمن هاکلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نمره lxxii لندن۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱٤ (٤) ایضاً صفحه ۱٤٤-۱٤۷ (۵) مسافرت ونیسی ها در ایران ( انجمن هاکلویت۱۸۷۳) صفحه۲۱۵

که باور نمیتوان کرد . بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم اورا نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند :» و مثلی چند ازاقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام‌الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانوادهٔ سلطنتی و درباریان و سکنهٔ دورترین نقطهٔ مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی ازکارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بررعایا تحمیل گشته وسفیر ونیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید :

**اعتقاد شاه طهماسب بخواب**

«شبی ملائکه حلقوم‌اورا فشرده و بوی خطاب کردند آیا از پادشاهی که عادل لقب دارد واز دودمان علی [ع] است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانهٔ خودرا آباد سازد ؟ بعد شاه‌امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید .» این قضیه برای معرفی شاه‌طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکرهٔ احوال‌خویش چندین‌رؤیا ذکرمیکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیاراهمیت میداده است . مثلا در یك خواب ( در حدود سال ۱۵۲۸ ) [1] علی (ع) اورا بغلبه بر از بکیه امیدوار می سازد ویکسال یا دوسال بعد درهرات باو امر میدهد که‌باردیگر بجنگ برود [2] ودر این باب خود گوید . «اعتقاد این بندهٔ ضعیف طهماسب‌الصفوی‌الموسوی‌الحسینی این است که هرکس که حضرت‌امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه رادرخواب ببیند آنچه‌ایشان فرمایند همان میشود» دفعهٔ دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم‌از امام علی‌الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای‌اول‌را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه‌ها و بوزخانها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست واین رباعی‌را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد [3]

یك چند پی زمرد سوده شدیم [4]     یك‌چند بیاقوت‌تر آلوده‌شدیم [5]
آلودگئی بود بهررنگ که بود     شستیم‌بآب توبه آسوده شدیم

**توبهٔ شاه طهماسب**

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹-۳/۵۳۲ مذکور است .

---

(۱) صفحه ٥٨٤ Denkwürdigkeiten تالیف هورن که بیشتر ذکر شد (۲) ایضاً صفحه ٥٩٢ (۳) رجوع شود بکتاب سا ق الذکر تألیف هورن صفحهٔ ٦٠٠ و آتشکدهٔ چاپ بمبئی (۱۲۷۷/۱-۱۸٦۰) صفحه ۱۷ (٤) مراد بنگ‌است مطابق مندرجات آتشکده (٥) شراب

**تباهی لشگر عثمانی از برف بی هنگام**

در همین ایام لشگر سلطان سلیمان عثمانی که حسب المعمول سرگرمی ایران را بجنگ از بکیه و دفع حملات مکررهٔ آنها از ولایات شمال شرقی مغتنم شمرده بود بآذربایجان وارد و در این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد وجمی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید ( این واقعه درماه اکتبر اتفاق افتاد ) . شاه طهماسب این تباهی لشگر خصم قدیم خودرا [۱] از «مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم» میداند. این واقعه در رباعی متکلمانه ذیل ثبت شده ودراحسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است ،

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن    دیدم دوهزار مرده بی گورو کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را    باد سحر از میانه برخاست که من

**مشاهدات دیگر**

چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکرهٔ خود ثبت نموده است دراردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی ظاهر شده وباوی صحبت داشته است [۲] درموقع دیگر روح شیخ شهاب الدین اورا نوید داده تقویت میکند [۳] چندین خواب دیگر بطریق ایهام در ذیل وقایع سنهٔ ۱۵۵۰/۹۵۷ و سنهٔ ۱۵۵٤/۹٦۱ ذکر شده است [٤]

**روابط ناگوار خانوادگی**

شاه طهماسب ازحیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت نبود هرچند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست . طهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت : سام (که در شعر مهارتی داشته وتذکرة الشعرائی نوشته است) ؛ [٥] بهرام والقاس . از این سه برادر اولی و سومی بروی شوریدند . سام میرزا در سنه ۹٦۹/۲-۱۵٦۱ بزندان افکنده شد و در سنهٔ ۹۸٤/۷-۱۵۷٦ بدست جانشین شاه طهماسب بقتل رسید . قضیه القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشار الیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تالیف هورن ص۶۰۲ . ایضاً شرحی که فریدون بیك بترکی راجع باین سرمای سخت نوشته است (جلد اول صفحهٔ ۵۸۸-۹ (در پنجم ربیع الثانی ۹٤۱ مطابق ۱٤ اکتبر ۱۵۳٤ لشگر عثمانی بسلطانیه رسید . (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷ (۳) ایضا صفحه ٦۲۳ (٤) ایضا صفحه ٦۳٥-٦ (٥) مؤلف تذکرة الشعراء گرانبهائی است موسوم بتحفهٔ سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است .

اورا واداشت که بایران حمله کند وخود باجد وسعی تمام درجنگ باممالکت خویش شرکت نمود . درهمدان خانهٔ زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵٤۸/۹۵۵ غارت کرد . بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنهٔ آنجارا قتل‌عام نمود اما درسال بعد برادرش بهرام اورا شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه اورا درقلعهٔ الموت محبوس ساخت . این بنا بر روایت تذکرهٔ شاه طهماسب است [۱] اما صاحب احسن‌التواریخ محبس اورا قلعهٔ قهقهه دانسته‌است وگوید پس از یکهفته درآنجا هلاك شد . شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد ازچند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است اورا همراه ابراهیم خان و حسن بیك یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدند بعد ازشش‌روز جمعی که‌درقلعه اورا نگاه‌میداشتند غافل گردیده دو سه نفر درآنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود اورا از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد » اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمهٔ وقوع این امررا فراهم نکرده بزحمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد . در همین سال بهرامشاه در سن ۳۳ سالگی وفات یافت .

**بی‌وفائی نسبت به بایزید پسر شاه‌عثمانی ۱۵۶۰ - ۱۵۶۲**

ازاین بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی است این‌جوان ازحکومت ولایت کوتاهیه معزول شد و بواسطهٔ سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم [۲] بود ( و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسرخود سلیم بود( که بعد ها به احمق ملقب گشت ) از وطن رانده شد . و در سال ۹۶۷ / ۶۰ - ۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد . هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت‌وتقاضای تسلیم بایزید و اطفال اورا نمود . بنا بر قول انتونی جن کین سن [۳] این هیئت

(۱) کتاب سابق‌الذکر تالیف هورن صفحهٔ ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاعری عثمانیان‌تالیف گیب gibb جلد سوم‌صفحه ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت‌های نخستین ( طبع انجمن هاکلویت۱۸۸۶جلد اول) صفحهٔ۱٤۱ ویادداشت‌پای صفحه که خلاصهٔ شرحی که نولس Knolles در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه‌شود همچنین‌رجوع نمائید بتاریخ ترکان‌عثمانی تالیف کریزی Creasy ( لندن ۱۸۷۷)صفحهٔ ۷-۱۸۶

چهار روز قبل از ورود او یعنی ٤ اکتبر ١٥٦٢ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطهٔ رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امرداد یاراضی شد که شاه زاده بدبخت ترك باچهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا برقول آنتونی جن کین سن «سر او را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بدطینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر واحساس ندامتی را که از قصد خیانت بمهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه [1] در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

**شرحی که خود شاه طهماسب از این بدرفتاری نوشته است**

«در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار [2] آمد وامرا وجماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه وگله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را باچهار پسر گرفته وجهت خاطر حضرت خواندگار وسلیم خان نگاه داشتم وچون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم . بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری وحسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است چنان میکنم وازاشارت ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم اما دربرابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد میخواهم ودرعالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد»

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعهٔ خونین را

---

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹-٦٤٢ (۲) دراینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا اختصار کرده و خونگار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود . انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن وهم در مراسلات سیاسیه که جلد اول منشئات فریدون بیك را خاتمه میدهد بنظر میرسد . در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود .

**همایون امپراطور هند در ایران**

واقعهٔ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بابر امپراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در سال ۱۵٤٤ بدربار شاه طهماسب پناه آورد . سرجان ملکم[۱] شرح پذیرائی اورا با وجد وشعف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine [۲] مدارك و اسناد رسمی را بقدر « افسانه ساده و بی زینت » جوهر ملازم همایون[۳] اهمیت نداده و باذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکنند که «همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت کشید . » و حقیقة خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطهٔ شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه وقاضی جهان وزیر ونورالدین طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت میدید . امروز یکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون [٤] اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد .

**روابط خارجی ایران در عهد شاه طهماسب**

شاه طهماسب نیز مثل پدرش باسه دولت خارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراء النهر و خاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر . در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال ۹۷٤/۷-۱۵٦٦) سلطان سلیمان بزرگ برتخت عثمانی قرار داشت . از این

(۱) تاریخ ایران ( لندن ۱۸۱۵ ) جلد اول صفحه ۹-۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون « لندن ۱۸۵٤ » جلد دوم صفحه ۲۸۰ و مابعد . (۳) ترجمه ماژور چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایهٔ ترجمه های شرقی بطبع رسیده . (٤) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۵ رجوع شود . نسخهٔ از تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سرپرسی سایکس ( چاپ دوم لندن ۱۹۲۱ ) جلد ثانی ص ۱٦٤ طبع گردید است

تاریخ سلیم خان ثانی تا دو سال قبل از وفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود . و در دوسال اخیر زندگانی او ( ٤-٩٨٢/٦-١٥٧٤ ) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی ود . اما حکمرانان ازبکیه عبید خان تا سنه ٩٤٦/٤٠-١٥٣٩ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خودرا از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی وترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فرو گذار نکردند.

ازسلاطین « مغول کبیر » بابر (متوفی در٩٣٧/١-١٥٣٠ ) وهمیون(متوفی در ١٥٥٥/٩٦٢) واکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم انتونی جن کین سن درسال ١٥٦١ م با ورقهٔ اعتبار از طرف الیزابت ملکهٔ انگلستان بدربار او آمد و سیزده سال تقریباً بعدازجن کین سن یعنی دراواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابرقول صاحب احسن التواریخ که درضمن وقایع سال ٩٨٢/٥-١٥٧٤ قید کرده است هیئتی ازجانب دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد . اما بد پذیرائی گشت .

**جنگ باعثمانی**

در این عهد ایران که میان دودشمن واقع بود یعنی ترکان ازجانب غرب وازبکیه ازسوی شرق چندان روی صلح وآسایش ندید و جنگهائی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب پی درپی پیش میآمد که هرچند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما ازلحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد . مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در٩٤٠-٩٤٢ (٦-١٥٣٤) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان وفتح آذربایجان [١] ؛ در ( ٩٥٠/٤-١٥٤٣ ) و٩٥٣ — ٩٥٥ ( ٨ - ١٥٤٦ م ) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان . در ( ٩٥٩/١٥٥٢ ) وقتی که ایرانیان ارجیش را دو باره تصرف کردند؛ و در ٩٦١/١٥٥٤ در موقعیکه سلیمان نخجوان را آتش زد و در چهارمین کرت بآذربایجان هجوم آورد ، قوای نظامی عثمانیان دراین وقت در ذروهٔ ترقی قرارداشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمهٔ اروپا

---

(١) شرح کاملی از این جنگ وحملهٔ بر « طهماسب پادشاه زنادقهٔ قزلباش » در جلد اول منشئات فریدون بیك (ص ٥٨٤-٥٩٨ ) دیده میشود . لشگر عثمانی در ١٠ جون ١٥٣٤ از اسلامبول بیرون آمد ودرماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در٧جون ١٥٣٦ بپایتخت عثمانی باز گشت .

نیز خطرناك بود . ودول اروپا از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد . بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که : « میان ما وورطهٔ هلاك فقط ایرانیان فاصله اند»[۱] کریزی Creasy شرحی از « کثرت عدهٔ لشکر و کمال و مهیائی توپخانه عثمانیان در این زمان » وصف میکند . و میگوید : « همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب هندسی و نظامی »[۲] با اینکه ایرانیان ازحیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی درمقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس از ملاحظهٔ این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره ازبکیه و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که درموقع حرکت قشون ترك بر قزلباش او باش حمله‌ور شوند . ازمکاتیب سیاسیه که درعهد سلیمان وپدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم واستنباط میگردد . مثلا نامهٔ که دراواخر سال ۹۶۰/۵۵۳ بیکی ازرؤسای ترکمان خطاب شده ودرصفحه ۶۱۲–۶۱۳ منشآت فریدون بیك مندرج است چهار نفر ایلچی موسوم بمحمد – میرابوتراب – میرطوطی – وسندوك حامل این مکتوب بودند ودرمراجعت پس ازطواف کعبه بدربار سلطان رفته اورا از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند .

**جنگ با ازبکیه**

جنگهائی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تاوفات عبیدخان که قائدی خطرناك وهراس انگیز و پسر شیبك خان و یکی از اعقاب چنگیز بود . این شخص در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ بسن پنجاه و سه سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن التواریخ درهفت جنگی که باایرانیان کرد فقط دریکی ازآنها شکست خورد .

**کشتار در راه مذهب**

طوس و مشهد خاصه هرات در این لشگر کشی ها بسیار خسارت دیدند زیرا که تقریباً درهرمورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود . هلالی شاعر در سال ۹۳۵ / ۹ – ۱۵۲۸ در هرات قتیل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنّائی شاعر درفارس درسال ۹۱۸ / ۱۳ - ۱۵۱۲

(۱) بصفحهٔ ۱۱ این کتاب رجوع شود . (۲) تاریخ ترکان عثمانی « لندن ۱۸۷۷ » صفحه ۲۰۲

فدای سختگیری و تعصب شیعیان گردید . در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/۶-۱۵۳۵ بشرح وصورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبهٔ عبید خان بر هرات اتفاق افتاد ، مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطهٔ تشیع باقوال جهال در چهارسوق [1] هرات کشته میشدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت باهر کس که عداوتی داشتند اورا گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد درزمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است [2] بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد واورا کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و ازشومی ایشان امواج محن وافواج فتن بدرجهٔ اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید .»

**حرب باگرجیان**

ایرانیان دراین عهدلاینقطع باگرجیان نیزجنگ داشتند خاصه در سنوات ( ۹۴۷ / ۱ - ۱۵۴۰ ) ( ۹۵۰ / ۴ - ۱۵۴۳ ) ( ۹۵۸ / ۱۵۵۱ ) ( ۹۶۱ / ۱۵۵۴ ) ( ۹۶۳ / ۱۵۵۶ ) ( ۹۶۸ / ۱ - ۱۵۶۰ ) و ( ۹۷۶ / ۹ - ۱۵۶۸ ) . این جنگها هم در کمال خشونت وقساوت انجامیگرفت. واین نکته قابل‌نوشتن است که‌نویسندگان ایرانی آن‌عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است ) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین‌جنگ‌از حربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است

درآن سنگلاخ‌آن ددان کرده جای  وطنگاه گبران مردم ربای

بنا برقول صاحب احسن‌التواریخ دراین سفر گرجیانی که قبول دین اسلام کردند عفو شدند و آنانکه خودداری نمودند عرضهٔ شمشیر گشتند وهمچنین در ذکر جنگ ۹۵۸ / ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند وهر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود ازلگد کوب دلاوران باهامون یکسان

---

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان(چارشی) میگویند نقطهٔ تلاقی دوبازار معتبر است مثل اکسفرد سیرکوس ولی اکسفردسیرکوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش از هرجا فراهم است. ( ۲ ) اگر حذف کلمهٔ عمر در این جا از اشتباهات نساخ نباشد خیلی قابل توجه است .

شد ویك متنفس از آن مشرکین از دائرهٔ قهر و کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود . »

**جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی**

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت ایران را مشغول میداشت ازقبیل لشگر کشی که برای قلع و قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو بانحطاط وزوال گذارده بود . هرچند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار در سال ۹٤٦ / ٤۰ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب بقتل رسید ، نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت . در گیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد ودرسال (۹۷۵/ ۸ - ۱۵٦۷) درقلعهٔ قهقهه محبوس گردید درسال ۹۸۱ / ٤ - ۱۵۷۳ جماعتی از اوباش بر تبریز دست یافتند وتاصد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیار دیده میشد .

**سیاستهای وحشیانه**

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آئین بستند و مشارالیه را درمیان خنده واستهزاء عوام الناس در کوچه و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین اورا آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز درزیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید . خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبید خان ازبك استقبال کرده و متهم شده بود که شاه را بخفت و اهانت نام برده است در میدان هرات بوست کنده و برداری آویخته شد . رکن الدین مسعود کازرونی که از اجلهٔ علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان شده وبآتش افکنده گشت . محمدصالح که ممدوح شعراء و حافظ ادباء بود وحیرتی قصیدهٔ در مدح او ساخته است بجرم توهین بپادشاه متهم گردید . دهان اورا دوخته و در خمی جای داده از مناری عظیم فرو افکندند .

**ضعف و عیب شاه‌طهماسب**

بنابرقول صاحب احسن‌التواریخ شاه طهماسب درایام‌جوانی خیلی بخط و نقاشی و سواری خران مصری میل داشت درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهرکس درتزئین مرکوب

و تهیهٔ افسار و پالان زرین بردیگران سبقت میجست . راجع به این مزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت «بوق العشق» او را درشعر ذیل هجو کرده است :

کاتب و نقاش و قزوینی و خر    بی تکلف خوش ترقی کرده اند

شاه خیلی اظهار تقدس میکرد « بیشتر چیز ها را نجس میدانست وغالباً لقمهٔ نیمخورده را ازدهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند » و بهمین ملاحظه جای خرسندی است که « میل نداشت درمیان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون و یکروز استراحت پس از حمام اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت .

**اغتشاشاتیکه بعد از فوت شاه طهماسب رخ داد**

طهماسب در سه شنبهٔ ۱۵ صفر ۹۸٤ ( ۱٤ می ۱۵۷٦ ) بسن ٦٤ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او ازتمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی [1] در تاریخ مذکور اسم ۱۱ نفر ازاولاد او مذکور است که لا اقل نه نفر ازآنها بعد از پدر درحیات بودند. بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ٤۵ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت نشست اما در موقع وفات پدر بواسطهٔ ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفا داد زیرا که این نقص خواه طبیعی وخواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران برای پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند . [2] برادر کوچك او حیدر غیبت اخوان را از پایتخت غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از برادرانش اسمعیل در قلعهٔ قهقهه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت را بدست آرد . اما نه روز بعد از وفات پدر هوا خواهان اسمعیل بن شاه طهماسب در قزوین جمع شده و در مسجد بزرگ آن شهر بنام وی خطبهٔ پادشاهی خوانده بودند حیدر ازترس بحرمسرای خواتین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول شد

**سلطنت کوتاه وخون آلود شاه اسمعیل ثانی**

دورهٔ سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی که بادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین وسبعترین سلاطین عثمانی با اعدای خود

(۱) شصت سال قمری فرمانفرمائی کرد ٤۲۷-٤۸۷ «۱۰۳۵-۱۰۹٤م» (۲) رجوع شود بسفرنامهٔ شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲٤۱-۲٤٤

نمیکردند . بدواً دو برادر خودسلیمان و مصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد از انجام تشییع با شکوهی از جنازهٔ پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین بر پای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هر یك در مقام مخصوص‌خود حضور داشتند واسمعیل نقشهٔ برادر کشی را کاملا اجراءنمود . در یکشنبه ٦ ذوالحجه ٩٨٤ ( ٢٤ فبروادی١٥٧٧ م ) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود . برادر زاده اش محمد حسین میرزا جوانی ١٨ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ؛ و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت ؛ امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس بشاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن‌داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلا بدیع‌الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود. برحسب اتفاق یا بنابر قول اسکندر منشی [1] از توجهات کاملهٔ حضرت باری فقط‌عباس میرزا که طفلی‌خرد سال بود از آتش کید و شرر خبث عموی خود بر کنار و محفوظ ماند . عباس میرزا هر چند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً در هرات‌حکمران بود [2] اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملو را مأموریت دادکه بهرات رفته عباس را در خون بکشد . اما فرستادهٔ مزبور خواه ازراه ترحم وخواه بواسطهٔ اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارك رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری در رسید و مژدهٔ فوت اسمعیل را منتشر ساخت .

**مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی**

رفتار این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانیش شرم آور بود در شب یکشنبه ١٣ رمضان ٩٨٥ ( ٢٤ نوامبر ١٥٧٧ ) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن‌بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق داشت وچند نفر از ملازمان بدافعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب‌در کوچه‌ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانهای حسن بیك‌مذکور که بدولتخانه‌اتصال‌داشت رفت و استراحت کرد . صبح چون مدت‌خواب

---

(١) مؤلف تاریخ معروف عالم‌آرای عباسی . (٢) دراول رمضان ٩٧٨ (٢٧ جانوری ١٥٧١) در هرات متولد شد .

ازحد اعتدال گذشت نزدیك خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند . جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا باز داده و بعد وی‌را خفه کرده‌اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جلوگیری از قولنج معجون افیون دار میخورده این بار بیش از اندازه تریاك میل کرده است . اما از مرگ او مردم چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار در کشف حقیقت امر و طریق قتل او نکشید ، و علی‌الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند تنبیهی نکردند [1] .

**سلطنت محمد خدابنده**
**۸۷ — ۱۵۷۷ م**

سلطان محمد خدابنده هر چند کور بود وسابقاً هم در وفات پدرش شاه‌طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده شد . در اینوقت ٤٦ سال از عمرش میگذشت [2] و برایالت فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی از مرگش را بیان نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود . سلطان بدواً بجانب قزوین راند و از اشخاصیکه او را در شهر قم استقبال نمودند حسن بیك روملو مؤلف احسن التواریخ بود که تاریخی مهم و چاپ نشده است و مندرجات آن در وقایع سابق الذکر بیش از هر کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه بعضی مطالبش ناقص است و باید بکمك تواریخ دیگر از قبیل خلد برین و عالم آرای عباسی در تکمیل و تصحیح آن ها کوشید این است که مؤلف احسن التواریخ مجبور بوده است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیر و احوال متلون آن روزگار خطرناك بگذرد .

در قزوین سلیمان پاشا نوهٔ سلطان ابوسعید تیموری بخدمت سلطان محمد خدا بنده آمد و این اشعار را عرضه داشت .

| | |
|---|---|
| شاها در تو قبلهٔ شاهان عالم است | گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است |
| یکتا [3] شد ست رشتهٔ شاهی بعهد تو | الحمدلله ار چه که یکتاست محکم است |

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۱٦ - ۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تالیف سرجان ملکم ( لندن ۱۸۱۵ )
(۲) بنابمندرجات احسن التواریخ در سنه ۹۳۸ ( ۲ - ۱۵۳۱ ) متولد شده است .
(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل عام بقایای خاندان سلطنتی . در دست اسمعیل ثانی

**قتل پریخان خانم**

پریخان‌خانم دختر شاه طهماسب ۱ که خیلی طرف توجه بود و خود جمال و جاه طلبی و لیاقت بی نظیر داشت . از یك زن چرکسی بدنیا آمد ودر مدتی که پس‌ازمرگ پدرش ایران‌مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیار نمود . و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد خلیل خان افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را و خالویش شمخال خان و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید . در نتیجهٔ این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند به خود سلطان خدابنده و چهار پسرش حمزه ـ عباس ـ ابوطالب و طهماسب . پسر اول که گاهی اورا جزء پادشاهان صفویه محسوب میدارند ( زیرا که علی الظاهر مدت قلیلی در ایام سلطنت پدرنیم کور خود فرمانروائی داشته است ) بدست دلاك جوانی موسوم بخداویردی ۲ در ۲۲ ذوالحجه ۹۹٤ ( ٤ دسامبر ۱۵۸۵ ) کشته شد . پس از او بجای اینکه عباس میرزا که پسر دوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسر سوم باینمقام رسید عباس میرزا اینهنگام هنوز درخراسان بودولی بلافاصله باتفاق مربی و محافظ خود مرشد قلی خان استاجلو در صحنهٔ تنازع ظاهر گشت . و آنهائی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچك خود را از حلیه بصر عاری کرد که خطری تولید ننمایند . سپس آنها را در قلعهٔ الموت ۳ بزندان افکند پدرش پس از ده‌سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ ( اکتبر ۱۵۸۷ ) باو واگذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود . اوو سه برادرش از بطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند .

---

(۱) علی‌الظاهر سرجان ملکم ( جلد اول صفحهٔ ۵۱٤ و ۵۱۷ ) او را با مادرش اشتباه میکند . زیرا که او را ملکهٔ شاه مرحوم ( طهماسب ) و خواهر شمخال خان میخواند . صاحب عالم آرای عباسی او را هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد . اما بنابر قول سایر مورخان ایرانی او یکی ازپنج دخترشاه اسمعیل اول وخواهر شاه‌طهماسب بوده است دن‌خوان ایران‌اورا اینفنتا the Infanta میخواند که‌عنوان‌شاهزادهٔ‌خانمهای‌اسپانی وپرتغال است . (۲) دن‌خوان ایران(ورق ۱۰٤ a) اورا کودی دلاك « یعنی دلاك» می‌نویسد (۳) دن‌خوان ایران ورق ۱۰۷ b .

**جلوس شاه عباس اول**
**١٥٨٧ — ١٦٢٩ م**

این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت خونین شبیه بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود، زیراکه او و مادرش و جمعی از خویشاوندان و اهل قبیله اش بدست چند نفر از نجبای قزلباش کشته شدند علت قتل او هم این بود که قزلباشیه از نفوذ و تسلطی که در اخلاق شوهر بی ارادهٔ صلح طلب خود داشت وطریقهٔ آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده وعقیدهٔ خود را چنین اظهار داشتند.

فروغی نماند در آن خاندان — که بانگ خروس آید از ماکیان

**اخلاق سلطان محمد خدا بنده**

محمد خدا بنده در ٩٣٨/٢ - ١٥٣١ متولد شد در وفات پدرش شاه طهماسب سنه ٩٨٤ - ٧ - ١٥٧٦ — ٤٦ سال داشت . ده سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفا مدت هشت یا نه سال درحیات بود ودر سال ١٠٠٤/٦ - ١٥٩٥ بدرود زندگانی گفت . رضا قلیخان هدایت در ملحقات روضةالصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد : « ازجمیع علوم متداوله با خبر بود . در عقل و کیاست و فضل و فرأست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود در سیاست و قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار میبرد وبقدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد ونخست زخمی که برخدا ویردی دلاك [1] خود زده آن نیز بحکم شرع بودوبدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر ببارگاه می نشست وهنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد وبجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد . . . مجملا شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادرویشی پادشاه جلال بوده »

ایام سلطنتش نه فقط بعلت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی مضطرب وآشفته بود . عثمانیان وازبکیه وقبایل تاتار کریمه و گرجیان وسایر اعدای خارجی از مشاهدهٔ اختلال داخلی واغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان صفویه ظهور نمود تشجیع شدند وبخیال استفاده افتادند .

**شاه عباس**
**(١٥٨٨ - ١٦٢٩)**

شاه عباس اول روزی که در سال ٩٩٦ / ١٥٨٨ [2] بتخت نشست شانزده یاهیفده سال بیش نداشت . پس از شصت سال زندگانی در جمادی الاولی ١٠٣٨ جانوری ١٦٢٩ بدرود

---

( ١ ) بمناسبت قتل پسرش حمزه ( ٢ ) بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان ٩٧٨ (٢٧ جانوری ١٥٧١) یا ٩٧٩ (١٧ جانوری ١٥٧٢ ) تولد یافته است کلمهٔ ظل الله مادهٔ تاریخ جلوس او است .

زندگانی گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجهٔ از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

**خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس**

در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای مشکلات افتاد. نه فقط حسب المعمول مملکتش از جانب مغرب مورد حملهٔ عثمانیان وازسمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالات وولایت رایت انقلاب برافراشته و رشتهٔ امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان وعلیقلی خان بازیچهٔ اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوین آورد وبر تخت نشاند وعلیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جلوگیری کند وعاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی از ارسال مدد برقیب خود علیقلی خان مضایقه می کند. شبی در اردوگاه شاهرود فرمان داد تا او را کشتند وباین ترتیب خود را از فشار قیمومت خلاص کرد وپس از آن اسماً وعملاً پادشاه بالاستقلال گردید. چون بروی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط وپیش بینی باعثمانیان طرح صلح افکند وبشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند از پیشرفت وحملهٔ ازبکان جلوگیری نموده در افعال واحوال امرای مخالف وسرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت واختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشکر میگشت

**صلح باعثمانی**

از جملهٔ شرایط صلح باترکان عثمانی این بود که بلاد ونواحی آذربایجان وگرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکی شماخی وتفلیس وقسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲ سال طول کشید ( ۹۸۵ـ ۹۹۸ / ۱۵۷۷ ـ ۱۵۹۰ ) تصرف کرده بودند بآنها تفویض نماید. ولعن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکروعمر وعثمان را ممنوع داشته وبرادر زادهٔ خود موسوم بحیدرمیرزا رابعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاهزاده باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت وبعد ازدوسال در آنجا وفات یافت.

سپس شاه عباس بمطیع کردن شیراز وکرمان وگیلان وخرم آباد لرستان پرداخت ویعقوبخان ذوالقدر وسایریاغیان راگوشمالی بسزا داد. در این وقت

عبدالمؤمن خان وازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد و از کار باز ماند . در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند وجمعی از اهل شهر را عرضهٔ تیغ نمودند در ۱۰۰۲/٤-۱۵۹۳ سبزوار [۱] نیز باین بلیه گرفتار گشت . اما سه یا چهار سال بعد [۲] رئیس ازبکان عبدالمؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد . مقارن این احوال بود که شاه عباس در ( آپریل ۱۵۹۸ ) توانست بر ازبکیه حمله آورده و با آنان مقابله کرده وآنها را از خراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن وآسایش سازد. در پائیز همین سال که بقزوین باز گشت سربازان ماجرا جوی انگلیسی موسوم به سررابرت شرلی Sir Rolert Sherleg منتظر مقدم او بودند سرگذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانبها دیده میشود [۳] این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشکر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشکر ایران توپخانه نداشت واز توپخانه عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند . در کتاب پرچاس پیلگریمز مسطور است که «دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است ازیك « تب شرلی » برخود میلرزد و حدوث وقایع نزدیکی را خبر میدهد: ایرانیان فاتح علم وصنعت جنگ را از شرلی آموخته اند . کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می بندند . امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) وشصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از ضربتهائیکه

---

( ۱ ) — مؤلف عالم آرای عباسی گوید ( راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیر خوار را برروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند ) ( ۲ ) در ۱۰۰٦/۸ – ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی

( ۳ ) مثلا کتاب « برادران شرلی : یك یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سرطوماس شرلی سرآنتونی شرلی وسررابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان » ( ایولین فیلیپ شرلی واکس بورك کلاب : چیس ویك ۱۸٤۸ ) ؛ دیگر کتاب « سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سر آ . سر آر وسرتی . شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵) .

از مسافت بعیده وارد می کنند وترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناك تر از سابق شده اند ». بواسطهٔ کوتاه شدن دست امرای حریص و نامطیع قزلباشیه

**تشکیل طوایف شاهسون**

وایجاد یك قوهٔ مرکبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستداران شاه) که نه بواسطهٔ قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و علاقهٔ شخصی بشاه مربوط میشدند وتشکیل پیاده نظامی که تا درجهٔ به ینکی چری ترکیه شباهت داشت، نظم و نسق کامل درلشگر ایران پیدا شد .

**غلبه برعثمانیان**

یك یا دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود را ظاهر کند ودر صدد استرداد شهرهائی که عثمانیان در سنوات ما بین وفات شاه طهماسب وجلوس او از ایران گرفته بودند برآید عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود وعثمانی بواسطهٔ جنگهای پی در پی که با اطریش کرد و بعلت طغیان جلال در آسیای صغیر که معروف است بشورش جلالی [1] روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود ( ۱۰۱۰ / ۲ – ۱۶۰۱ ) تبریز بقوه توپ پس گرفته شد « همین آلت جنگ را سابقاً ایرانیان تمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست » . در ۱۰۱۲ / ٤ - ۱۶۰۳ ودو سال بعد از این تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله زاده سنان پاشا («سیگالا») درنزدیکی سلماس شکست خوردومجبور شدتا شهروان ودیار بکر عقب نشینی کند . در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقات بغداد وشروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح ایران واسترداد این شهر از عثمانیان در سنهٔ ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا وسلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در ادبیات ترکی تا اندازهٔ معروفیت دارد . [2]

---

( ۱ ) شرحی از احوال جلال بیدین درصحایف الاخبار منجم باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحهٔ ٤٧١ ) در سال ۹۲۷ / ۱۵۱۹ خودش وجمعی ازپیروانش در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد ازخودش موجود وقوی ماند . (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج . و. گیب جلدسوم صفحه ۲٤۸ - ۲۵۱ وبرای عین اشعار بمجلد ششم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱

**شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای اینزمان داده اند**

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای ایران باعثمانی و گرجستان و ازبکیه و غیره نوشته نشده است. اما برای مورخینی که زبان فارسی و ترکی بدانند مواد بسیار مهیاست. و قایع جنگی بسیاری که در تواریخ این عهد از قبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هر کس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهائی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقه‌مند باشند حتی از مد نظر تاریخ جنگی هم کتب مذکوره ضایع و فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفاصیل بیهوده دیده میشود و اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست. مطالب بسیاری که ما بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شمهٔ از اوضاع دینی و اجتماعی زمان بیان شده است. راجع بانتزاع جزیرهٔ هرمز واقعه در خلیج فارس از چنگ پرتغالیها که در مارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای متحدهٔ ایران وانگلیس گردیدند طبعاً شروح مفصله در کتب انگلیسی آن عصر می بینیم.

**صفات شاه عباس و تشکیلات او**

راجع بآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت عدهٔ سیاسیون و تجار و هیئت‌های اعزامی خارجی که آزادی و جوانمردی شاه نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران جلب میکرد در مقدمه اشاره شد این قسمت ومطالب شبیه بآن بتفصیل تمام در جلد اول تاریخ عالم‌آرای عباسی مسطور است. نصف این کتاب‌را مقدمه مفصلی مشتمل بر دوازده مقاله فرا گرفته‌است مقالهٔ اولی که ازهمه مفصل‌تر است در ذکر پادشاهان کامگار واجداد نامدار. درنسخه خطی من قریب ( ۲۰۰ صفحه رافرامیگیرد ) مقالات دیگر هر چند مختصر تر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما بیش‌از نخستین حاوی مطالب بدیعه و مبتکره می باشد. مثلا: در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که‌ازاجداد کرام میراث یافته — در اصابت رای و دانش خدا داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است — در شایستگی رتبهٔ صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام — درعدل پیرائی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق

که موجب آرایش بلاد است ـ در نفاذ امر وقهاری و آتش مزاجی که حکمتهای نامنتهای الهی است ـ در قواعدی که در امورجهانداری و صلح نموده ـ در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفی ها وجمعیت ضدین ـ درذکراحقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن ازمتملکات ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است ـ در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم وخصوصیات ممالك ومسالك واقالیم سبعه ـ درذکر آثار خیر وانشاء واحداث عمارات عالیه ممالك ـ در بیان معارك و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون ـ در تولد و ایام طفولیت و شمهٔ از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشنویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه.

**سختگیری و قهاری**

در مقاله ششم راجع بنفاذ امر و قهاری او اسکندرمنشی مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحهٔ از اجرای احکام او غفلت کند مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد ـ واگر در اجراء امر تهاون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت. با چنین سیاستی جریان امرش با علی درجهٔ سرعت رسیدو کس را دراجرای فرمان قضا جریان زهرهٔ

**حضور اجباری در مورد سیاست**

تردید نبود امرای لشکررا امر داده بود که درهنگام هر سیاستی حاضر و ناظر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خودساخته بود. دروغ را به سختی مجازات میداد و عموماً گمان میرفت هر کس باو راست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت. اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان باکمال سادگی ومحبت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حقهٔ آنهارا مورد توجه قرارمیداد و از زلات و خطایای سهوی واتفاقی آنان غمض عین می فرمود.

**شاه عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت**

هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالك وسلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعهٔ اداره وقایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت. در لغت صاحب مهارت بود و شعررانه تنها قدر و قیمت مینهاد بلکه

گاهی خود نیز بگفتن آن مبادرت میورزید.

ازجمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم ازچنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام واعتبار رسانید. همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بود وکاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم بهند قهرود[1] تاسیس نمود و استراباد و تبریز وهمدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنا نهاد وراه شوسه ازاستراباد باشرف ایجاد کرد. شرح این راه درتالیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود.[2] اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو ونسا و ابیورد واندخود حتی بلخ رسید و ازسوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و دربند وباکو گذشت.

**فتوحات او**

بهیچوجه نمیتوان دراینجا ازاحوال بزرگانی که اسکندر بیك نامشان را ذکر کرده است. شرح جامعی نوشت مشار الیه بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سنه ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ بنگارش مشغول بوده ومفصلا احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها ازاینقرارند:

ازطبقهٔ روحانیون وعلماء میرمحمد داماد وشیخ بهاءالدین عاملی

**خوشنویسان**

از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین تبریزی ومیرمعزی کاشی - میر صدرالدین محمد وغیره. از صنعتگران ونقاشان مظفر علی - زین العابدین - صادق بیك - عبدالجبار و غیره.

**شعراء**

ازطبقهٔ شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین میر حیدر معمائی - برادران طیفور وداعی - و الهی و ملك قمی - حاتم کاشانی - صبری روزبهانی - حسابی - قاضی نوراصفهانی - حالتی - هلاکی مظهری کشمیری - فروغی - طبخی - سلطان الفقراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند.

**مطربان واهل نغمه وغیره**

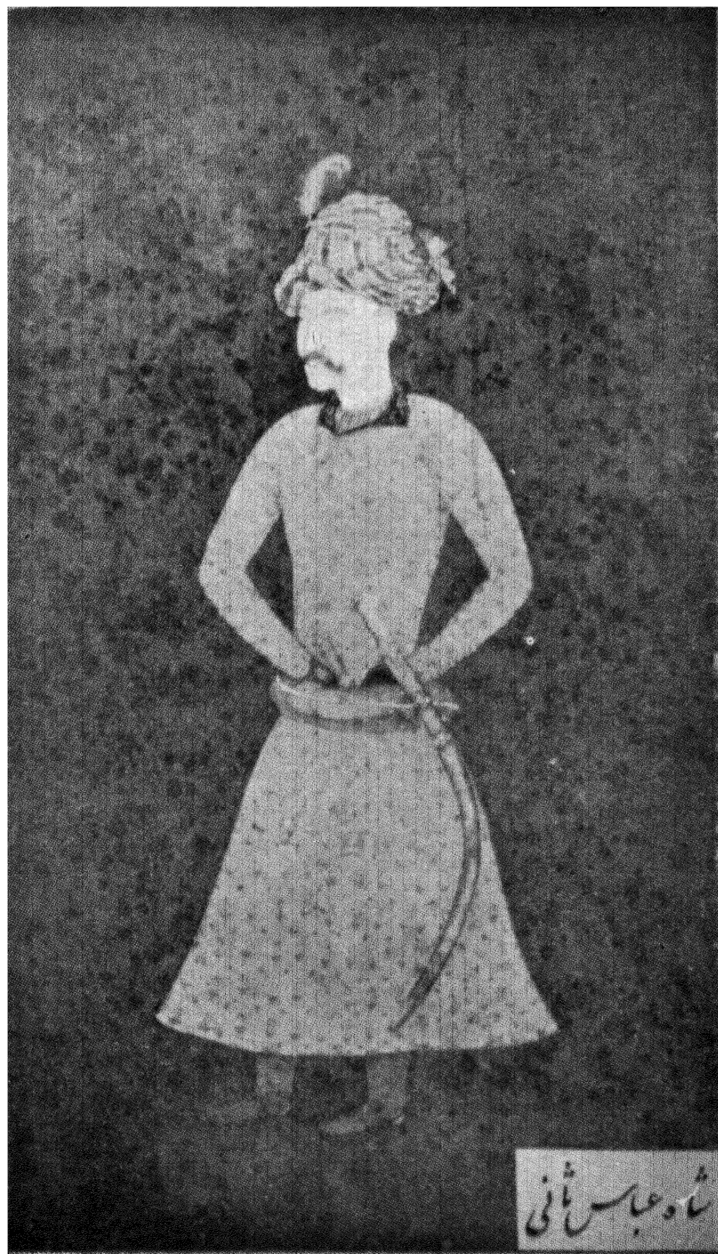
ازجملهٔ مطربان حافظ احمدقزوینی - حافظ جلاجل باخرزی حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچهٔ - استاد محمد مؤمن - استاد شهسوار چهار تاری - استاد شمس

---

(۱) بصفحه ۶ - ۱۸۵ کتاب این جانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان) رجوع شود. (۲) جلد اول صفحهٔ ۸ - ۳۷۶ و غیره.




روبروی صفحه ۸۸




روبروی صفحه ۸۹

شیپورغوئی [۱] ورامینی ـ استادمعصوم کمانچهٔ ـ استادسلطان‌محمدطنبورهٔ ـ میرزاحسین طنبورهٔ ـ استادسلطان‌محمدچنگی ـ دیگر از جمله‌قصه‌خوانان‌وشهنامه‌سرایان‌حیدر و محمد خرسند وفتحی دونفر اخیرالذکر برادر واز اهل اصفهان بوده اند . چون آوازهٔ این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است :

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ» بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم [۲] هرچند خشونت ها و سخت‌گیریهای اورا عذری موجه نیاورده اند ولی اغماض کرده واز انظار پوشیده اند .

**لکه‌هائی که بردامن سلطنت‌او افتاده‌است**

اما کشتن‌پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادر دیگر موسوم بخدا بنده میرزا وسوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه پیش آمد . [۳] صفحهٔ سیاهی در جریدهٔ پرافتخار پادشاهی‌او قرار میدهد . وفات شاه عباس دراوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه‌اش سام میرزا برتخت ایران نشست و نام پدر ناکام‌را عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

روایتی است معروف در میان مسلمانان [٤] که سلیمان وفات یافت درحالتیکه برعصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او در بنای معبدکار میکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصارا خورد و جسد سلیمان برزمین افتاد . این افسانه درست برسلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قرین امن و امان‌و آبادی کرد بطوریکه تاقریب یکصد سال بعد اخلاف خود را باوجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

**جانشینان شاه عباس اول**

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان ها در سنه ۱۷۲۲ آن خاندان را بر انداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس برتخت نشستند اسامی آنها بقرار ذیل است نوه‌اش شاه صفی که در

---

( ۱ ) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمسی شتر غوهی قید شده است ( مترجم ) .( ۲ ) تاریخ ایران ( چاپ ۱۸۱۵ ) جلد اول صفحه ٦-٥٥٥ ( ۳ ) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳٤ - « ۱۳ » . ( ٤ ) ایضاً صفحه ٥ - ٥٦۰

فوق گفته شد «۱۶۲۹-۱۶۴۲» نبیره‌اش شاه‌عباس ثانی «۱۶۴۲ - ۱۶۶۶» ونتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه‌سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶-۱۶۹۴» دیگر شاه حسین « ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ »

**شاه‌صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که ظالمی خون آشام بوده‌است**

کروسینسکی [۱] راجع بشاه صفی میگوید : « بطور تحقیق در ایران دورهٔ باین خون‌آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است » ودر وصف آن گوید « که یك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود » . اما هانوی [۲] مینویسد شاه بقدری کم درامور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند . اگر نه این بود که غالب اوقات احکام وحشیانه ازجانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلوده میساخت . » و نیز مینویسد « ازروی کمال دیوانگی قندهار وبابل ( بغداد ) راکه دوشهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

**شاه عباس « ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶ » خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد**

اماراجع بشاه عباس ثانی بنابرقول ( کروسینسکی [۳] « پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است »هر چند مثل پدر واجدادش « خیلی در شراب افراط میکرد . و چند رفتار بیرحمانه نمود و شبگردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود امـا فی الحقیقه خود را لایق تاجی که برسر داشت معرفی کرد . » ژزویت مذکور گوید : « هرقدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا وملازمان بیشتر اورا میخواستند وهمسایگان بیشتر ازاومیترسیدند، عدالت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود . چندین فقره ازاین اعمال درسفر نامهٔ تاورنیه دیده میشود .شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد

---

( ۱ ) صفحه ٤٤ از ترجمه انگلیسی ( لندن ۱۷۲۸ ) . ( ۲ ) انقلاب ایران ( لندن ۱۷۵۳ ) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحهٔ ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (٤) صفحه ٤۹ از کتاب مذکور

که ازنظر مذهبی بآنان صدمه واردآید ومیگفت « هیچکس جز خدا صاحب وجدان و عقیدهٔ آنان نیست من فقط برجسم و ظاهر آنان حاکم هستم وتمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت ازعدل وداد خود بهره‌مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسلهٔ صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کروسینسکی [۱] صفات حمیدهٔ پدرش عباس ثانی‌را بمیراث نبرد واخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگری هائی است که بیان یکی ازهزار آنها برشخص گران میآید. وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس ازمجاورینش بر جان ومال خود ایمنی نداشت. دست ها پاها بینی ها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همهٔ حضار طرف توجه او بود درانجام‌مجلس بزم بقربانگاه میرفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند ومشارالیه در بعضی ازمحافل مزبوره خود برأی العین آن وقایعرا دیده است. اشخاصی که بحضور میرفتند چنان خودرا در خطر میدیدند که یکی از بزرگان درگاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم‌چندفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قراردارد یانه. اززمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان اورا مطلع ساختند و گفتند اگر ازحالا در تدارك لشگر نیفتاده وخودرا برای مقابله حاضر نکنید عثمانیان چون ازکار مصالحه باعیسویان فارغ شدند بربهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد. شاه درجواب گفت: اگر اصفهان را برای ما بگذارند مارا باکی نیست. »

**شاه سلطان حسین متعصب بی حال ( جلوس ۱۶۹۴ خلع ۱۷۲۲ — قتل ۱۷۲۹ )**

شاه‌حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا که دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی‌داشتند یعنی طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیچه ودست نشاندهٔ نادرشاه بودند) این‌سلطان اخلاقاً خیلی بااسلاف خودتفاوت داشت زیرا که ازکثرت ترحم‌حتی درحین لزوم‌هم ملایمترین سطوت وسیاستی رانشان نمیداد »[۲] روزی که برحسب اتفاق باطپانچه مرغابی رامجروح کرد« خودش بقدری متوحش شد که گوئی فی‌الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی را که معمولا در

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ ازکتاب مذکور (۲) کروسینسکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گفت «قاناواولدم» یعنی آلوده بخون شدم وغالباً فرمان میداد که دویست تومان بعنوان کفارهٔ عملی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت واز فقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملا ها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی وتلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب [ ملا ] یا «پارسن حسین» ۱ تحصیل کرده بود. هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعد ها باصرار ما در بزرگ واُمرا ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که: «بهیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل رابا ختیار ندما وخواجگان خود وامیگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت را حل وعقد نمایند. آنان نیز باکمال خود سری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی که ضعیفانه رشتهٔ امور را بالتمام از دست داده وحتی عرایض داد خواهان را هم بازنکرده برای رسیدگی بدرباریان خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی ازجانب او نباید داشت -» ۲

در این تألیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیه قطعیه درروحیات ملیه باشد طبعاً دخول درتفصیل اوضاع دورهٔ اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم وعالی راجع بانحطاط وزوال این سلسلهٔ جلیله ودر موضوع احوال ایران در آن عصر در دسترس خوانندگان انگلیسی هست از تألیف مزبوره کتب ذیل را نام می‌بریم:

**بهترین شرحی که معاصرین راجع باین دوره نوشته‌اند**

ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریك دوك هلستین بروسیه وایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود. سفرنامه وسیاحتنامهٔ او که بزبان لاتینی نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه گردید. نسخهٔ انگلیسی که در سنهٔ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.

**(۱) الیاریوس ( ۱۶۳۶ — ۱۶۳۸ )**

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی و فارسی داشته است وکتابش یکی از بهترین مدارکی‌است برای تاریخ ایران

(۱) ایضا ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینسکی صفحه ۷۶

در قرن هیفدهم میلادی .

**(۲) پررافائل دومانس** (۱۶۴۴ - ۱۶۹۶) پررافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنهٔ ۱۶۱۳ متولد شده ودر ۱۶۴۴ بایران آمده در ۱۶۹۶ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به ( حالت ایران در ۱۶۶۰ ) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع ونشر نموده است ( ۱۸۸۰ پاریس ) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دورهٔ که کمی بعد از اولیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات اولیاریوس زنده و با آب ورنگ نیست .

**(۳) شاردن** (۱۶۶۴ — ۱۶۷۷) شوالیه شاردن در ۱۶۴۳ متولد شده دو مرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود ( ۷۰ - ۱۶۶۴ و ۱۶۷۷) ودر سنهٔ ۱۶۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاریخ ۱۷۱۳ در آن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامهٔ ایران شاردن من یك نسخه را که لانگلس استاد دانشمند در ( ۱۸۱۱ پاریس ) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است در دست داشته ام در صفحات ۲۴۴ - ۱۵۱ جلددهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر کتاب اضافه نموده وتاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

**(٤) شیخ علی حزین** ( ۱۶۹۲ - ۱۷۷۹ ) شیخ علی [1] حزین که نسب خود را بشیخ زاهد گیلانی معروف مرشد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱۶۹۲ در اصفهان متولد شد وپس از صرف قسمت اعظم عمر در اینشهر در سال ۱۷۳٤ بهندوستان رفت ودیگر بر نگشت . کتاب خودرا در ۱۷٤۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس ازعمری دراز در بنارس وفات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب اودرسنه ۱ - ۱۸۳۰ توسط ف . ث . بلفور Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشار الیه خود نیز در واقعهٔ هائلهٔ که درسال ۱۷۲۲ براصفهان وارد شد حضور داشته است اما شرحی که از محاصرهٔ این شهر بدست افغانها ورنج ومحنت اهالی میدهد خیلی ازتحریرات کرسینسکی وسایر مشاهده کنندگان اروپائی کمرنگتر وبی تاثیرتراست . اما ازطرف دیگر ترجمهٔ احوال امراء واعیان

(۱) شیخ محمدعلی حزین(مترجم)

و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد .

**(٥) کروسینسکی ( ١٧٢٧-١٧٠٠ )**

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ١٧٢٢ رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی بنام «تاریخ انقلاب ایران» در باب سلسلهٔ صفویه از آغاز تا سنهٔ ١٧٢٧ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

**(٦) هانـــوی ١٧٤٣ — ١٧٥٠**

جونانس هانوی که در سالهای ٤-١٧٤٣ در ایران بوددو جلد کتاب باسم : **شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر بانضمام یك سفر نامه** درسنه ١٧٥٣ تألیف ومنتشر نمود بعد ها دوجلددیگر ضمیمهٔ آن کرد بعنوان **انقلاب ایران** جلد اول مشتمل بر **ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین وحملهٔ افغانهاوسلطنت سلطان میرمحمود و جانشین او اشرف** جلد دوم در تاریخ **غاصب معروف نادر قلی از سال تولد ١٦٨٧ تاروز وفات** ١٧٤٧ **بانضمام بعضی وقایع ایام قائم مقام بدبخت اوعادلشاه** در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخذ نموده اما راجع بدورهٔ اخیر از سنه ١٧٢٧ - ١٧٥٠ و در تمام تاریخ نادرشاه کتاب او مأخذ مستقل و معتبری‌است مضافاً باینکه سبك تحریرش در سر تا سر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است .

**دورهٔ اخیر سلطنت صفویه‌مورخین‌ایرانی رابنگارش‌تشویق نمیکرد**

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تالیفاتشان قسمتی از عهد مزبور را روشن میکند . آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنرو که منحصراً طرف رجوع من بوده اند اما اگر کسی بخواهد صورتی از کلیهٔ آنها ببیندو استفادهٔ کامل ببردلازم میاید که بمقدمهٔ مسیو شفر بر کتاب پررافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا بر قول وادله سرجان ملکم[1] خیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفیدتر وروشنی بخش ترند وچنانکه مشار الیه گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و نامناسبی فرض کرد، مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعهٔ سیاسی عظیمی واقع شود و حتی امن وآسایش فوق العاده که حکمفرمابود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان —

(١) تاریخ ایران «لندن ١٨١٥» جلد اول صفحه ٥٦٨ — ٥٧٠

نجبا ـ و امرای بزرگ این سلطنت از خطر جنگ داخلی وجدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان بازیچه عدهٔ سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دانیه کمتر از درجات عالیه بخطر دچار میشدند اما روز بروز خوی جنگجویانه وطبع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در پرتو صلح و امنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر وقیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعهٔ ملایم اما محقق یك انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آور وحوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند».

شیخ علی حزین [1] نیز کاملا همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال [2] بود پادشاه و امرای غافل وسپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نمیگذشت [3] تا اینکه محمود [4] مذکور با لشکر موفور بممالك کرمان و یزد رسید وغارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوائل سال اربع و ثلاثین و مائة بعد الالف بود»

جنانس هانوی [5] نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره‌مند نبود. معاهداتی که با همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد و از هر حملهٔ خارجی او را محفوظ میداشت و باوجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجهٔ طبیعیهٔ امنیت ممتداست، باز هم بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت. این مملکتی که در عهود

(۱) صفحهٔ ۱۰۶ از چاپ بلفور وصفحهٔ ۱۱۶ از ترجمه مشار الیه (۲) چشم بدرا عربها عین الکمال میگویند زیرا که هرچه درنوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت. (۳) مقصود فتح قندهار وطغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (٤) پسرو جانشین میرویس. (٥) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

سالفه با آنهمه انقلابات دچار شده بود دراین عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت وصلاحش استقرارو استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متحیر ساخت مسبب و فاعل اینواقعه عظیمه‌قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتندو امروزفقط بواسطهٔ شهرت ملتی که‌تحت انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را ۰۰۰۰۰ باسم و عنوان عمومی افاغنه میشناسند . ۱ »

**عیوب سیاست شاه عباس**

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دوراندیشانه بود اما در اینجا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم .هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم وخویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهر نشینان گردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص‌خود را تنها معالج معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده ودرجنگ شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را از حلیهٔ بصر محروم ساخت و کشت یادر چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه کرونسکی ۲ می نویسد روزگاررا بزحمت و ریاضت وجوع میگذرانیدند و از لذائذ وتجملات پادشاهی بی بهره‌مانده وتربیتی بسیار ناقص یافته.تحت نفوذخواجه سرایان در می آمدند و بالاخره‌همین خواجگان در مملکت‌صاحب اولین‌درجهٔاقتدار گردیدند . پیش ازاین اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان بر داشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکتهٔ عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملا اصل « تجزیه کن تا حکمفرما شوی » را مراعات میکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دودسته ترتیب داد که علی‌الظاهر و بطور مصنوعی بایکدیگر بنای ضدیت گذارند.

---

(۱) اما مورخین عرب از جمله ابن‌الاثیر در چندجا اسم افغانها را می‌برد که نخستین آن‌درذکر وقایع سال۳۶۶-۷/۹۷۶-۷ است . در اواسط قرن چهاردهم میلادی خیلی در جنوب شرقی ایران خود سرانه رفتار میکردند رجوع شود بترجمهٔاختصاری من از تاریخ گزیده ( سلسلهٔ انتشارات گیب XIV۲ ) صفحه۱۶۱ ومابعد . (۲) صفحه ۷۰ - ۶۵

کروسینسکی ۱ هم آنهارا بلنگ وفلنگ می نویسد . این دوحزب هرچند وقت یکبار بایکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنابقول کروسینسکی «چنان باهم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف بایکدیگر مشغول شوند و تنفر وخصومت را دورتر از ولایت خود نبرند » باز مشارالیه می نویسد (ص ۹۲) « هرچند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار برند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی بپایهٔ میرسید که شاه مجبور میشد لشگریان را باتیغ کشیده بمیانه بیاندازد و آنها را از هم دور سازد ولی گاهی باوجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱٤ لازم شد سیصد نفر در عرصهٔ جدال عرضهٔ شمشیر آبدار کنند تا آتش جنگ فرو نشیند و مبارزان از هم جدا شوند »

**غلبهٔ ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمدباقر مجلسی بوده است .**

درعهد « ملا حسین » آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بد بخت بود علاوه برخواجه سرایان یك طبقهٔ دیگر نیز نشوو نما یافت و قوی شد اقتدار ونفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود ازعلمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت . بعدها بتفصیل ازاحوال اوخواهیم نگاشت . مریدان ومعتقدان[۲] او گویند پس از فوتش ( سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱٦۹۹ )[۳] بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجهٔ مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی های او و همکارانش خواهند دانست .

---

(۱) صفحه ۹۱ هانوی «جلد سوم صفحهٔ ۳۲ و صفحهٔ ۳۳» آنهارا بلوك و فلوك می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی میخواندند . (۲) مثلا قصص العلماء صفحهٔ ۲۱٦ از چاپ سنگی ۱۳۰٦/۹-۱۸۸۸ . (۳) کلمات «غم وحزن» ماده تاریخ وفات اوست .

# فصل چهارم

## خلاصهٔ تاریخ ایران در دو قرن اخیر ( ۱۷۲۲ — ۱۹۲۲ م )

پس از تردید بسیار وامتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دوقرن از تاریخ ایران را در یك فصل جای بدهم . اگر این تألیف یك تاریخ سیاسی از ایران بود البتة این اقدام بی‌تناسب می شد . زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حملهٔ افغان وخرابی‌های آنها ـ ظهور برق‌وار و افول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادر شاه نام داشته ـ طلوع کریمخان زند که در میانه یك عالم اغتشاش و بدبختی وفقر قد برافراشت واورا عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند ـ پیدایش جانشین او لطف علیخان که جوانی ظریف وزیبا وناکام بود ـ استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال ـ از جملهٔ حوادث مهمهٔ دیگر دو واقعهٔ قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهور ونشو ونمای مذهب بابیه تا سال ۱۸٤٤ وانقلاب سیاسی ۱۹۰۶ . این دو واقعه در حیات عقلانی وتوسعهٔ ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده وهریك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل وبزرگ بشود و در یك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته‌است وتاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمند ترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمهٔ از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایستهٔ آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقانیکه میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعهٔ ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصر زبان ادبی ( که بطور تحقیق در قرن ١٤ میلادی صورت ثابتی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطهٔ حسن عدیم النظیر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است ) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدیده شعری و شیوه‌های

ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تاهنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴٤ . اما تأثیر واهمیت آن مذهب باز ازلحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰٦ بود . بعلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادر شاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است . واسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد وهرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف در آوریم ضایع وناقص خواهند گردید . از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دوقرن اخیرا کتفا نمایم .

## هجوم افغانها ۱۷۲۲ ـ ۱۷۳۰ م

**اخلاق افغانها**

بر خلاف اعراب ومغولهاوتاتارها وترکها کهایران را مقهور بیگانگان میساختند ، افغانها هرچند از جنبهٔ مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی واز خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سر تا سر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبانفارسی متداول است جیمس دار مستتر ملاحظه کرد کهدر لهجهٔ معمولی آنها موسوم به پشتو اصول وبقایای زبان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است . ازایرانیان جسورتروجنگجوی ترو خشن ترند وکمتر از ایرانیان هنرمندی وتربیت دارند . سنی متعصب هستندوهمین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطهٔ همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خودلباس جنگ مذهبی بپوشانند .

**شرح اغتشاش قندهار**

قندهار که در میانه سلاطین صفویهوپادشاهان مغولی هندوستان همواره علت نزاع بود در سنهٔ ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت وحکومت آنجا را بیکنفر گرجی موسوم بگرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمائی میکرد . میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید . مشارالیه در این شهر علی‌الظاهر آزادی‌تام داشته ودر دربار شاه حسین بیمانع پذیرفته میشده

است . وچون فراست ودقت نظر کامل وقوهٔ دسیسه کاری بسیارداشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را کـه رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته وتشخیص دادو با مهارت وزرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر وحاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوء ظن البته نسبت بیك نفر عیسوی واز نجبای گرجستان زودتر وآسان تر از هر کس ممکن بود شعله‌ور گردد هر چند هم ظاهراً وعملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تا سعادت وقوت ایران!

**میرویس در مکه**

بعداز آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت وکاملا مورد توجه دربار ایران شد، رخصت یافت که بحج برود . در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود باقدام مهم دیگری مبادرت ورزید وازعلمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه رافضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت اوهستند یادرهنگام فرصت مختارند باوی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر ازخود دفاع نمایند. فتوای علماء مطابق شق ثانی وموافق منظوراو بودمیرویس آن را باخود باصفهان وازآنجا بقندهار برد زیرا کـه درسال ۱۷۰۹ دولت باواجازه داد که بمحل خود برگردد ودر حق او بگرگین خان توصیهٔ کامل نمود . اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فسادی کرد وهنگامیکه عدهٔ کثیری از قشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته ودر موقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد وخود گرگین خان و بسیاری از لشگریان را مقتول نمودوشهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد و بواسطهٔ آن تردید و ندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدواً در تمرد وعصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند برطرف ساخته بلکه آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تااو را بشاهی قندهار وسرداری لشکر ملی انتخاب نمودند .(۱)

**ظفر یافتن عاصیان**

دولت ایران بعد از آنکه چند بار باکمال کمدلی اقداماتی برای غلبهٔ بر شهر و یاغیان حصاری نمود، خسرو خان

---

(۱) کرونسکی صفحه ۷ ؟

برادرزادهٔ گرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود و عاصیان مجبور شدند با نومیدی تمام مجد دآ جد وجهدی کنند نتیجه این شد که سردار ارد، بدرود زندگانی گفت ولشگر ایران بطور قطع شکست خورد واز تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت . دوسال بعد یك لشگر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد وهمچنین مغلوب یاغیان گردید وتمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

**میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود**

میرویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را ممهد ساخت در ۱۷۱۵ وداع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت وچون بنا برشرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

**شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران**

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ابدالی هرات واز بکهای ماوراء النهر و کردها ولگزی ها و اعراب بحرین شوریدند هرچند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲۰۰۰ از بك را در هم شکنند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

**تصرف افغان ها کرمان را**

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خان سردار ایرانی اورا از آنجا بیرون راند وخود بشیراز رفته به تنظیم « لشگری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود » همت گماشت . میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید وچون محبوسان باصفهانش بردند . وسپاهی که مشارالیه باین زودی وبا این دقت جمع ومنظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند . فتح وغارت شماخی بتوسط الکزیها وظهور علائم عجیب وغریب درآسمان بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید وحکم عمومی

شاه حسین برای توبه واستغفار وانابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود .

**اتحاد زردشتیان وافغانها**

سنهٔ مشئومهٔ ۱۷۲۲ بامحاصرهٔ ثانویه وفتح کرمان بدست میرمحمود شروع شد . واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می شود این است که عدهٔ از زردشتیان با میرمحمود همراه و متحد شدند این ها (۱) بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند . چرا این قوم غیر مسلم با مسلمانان خارجی متحد شده و باهموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند ؟ مشکل‌است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق‌العاده مبادرت بنمایند . اگرحقیقت داشته باشد عجیبتر اینست که بنا برقول هانوی از بهترین سرداران میرمحمود یکنفر زردشتی بود که هرچند نصرالله نام‌داشت.واین‌ازاسامی‌مسلمانان‌است،لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور : (۲) « از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دونفرهیربد استخدام کرده بود تا در جوارمرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند »

**پیشرفت افغانها بجانب اصفهان**

میر محمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر مزبور رانتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راندو مستهزآنه ۱۵/۰۰۰ (۳) تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشگر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفه بالاخره سپاه ایران ازاصفهان بیرون آمد در۷مارچ وروز بعد بالشگر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید .

**جنگ گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲**

جنگ‌گلون‌آباد که‌دریکشنبهٔ ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان و افغانان واقع شد چنان کار سلسلهٔ صفویه را از روی قطع خاتمه داد که حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف‌هانوی جلد اول صفحهٔ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا برحساب هانوی درآنوقت معادل مبلغ ۳۵٫۰۰۰ لیره بوده است ( صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور )

و جدال لشگر خلیفه با سپاه مغول درخارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید . درمیان این سه جنگ یك نقطهٔ شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت وجلال مدافعین وحقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است .

**یك مقایسهٔ عجیب**

مشابهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد در یك صفحه از کتاب الفخری مذکور است [1] و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش یافته [2] هرگاه با آن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود :

«آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دو لشگر بادقتی که از خواص این موقع دهشت انگیز است بنظارهٔ یکدیگر ایستادند . سپاه ایران با درخشان ترین زیورهای درباری خودرا مزین ساخته ازشهر بیرون آمد چنانکه گوئی بنمایشی یاجشنی میرود نه بمیدان قتال . گرانبهائی و رنگارنگی سلاح ولباس وزیبائی اسبان و طلا و جواهریکه بعضی از زین هارا مستور کرده بود وجلال وشکوه خیام لشگر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد

«ازطرف دیگر عدهٔ خیلی کمتری مبارز که خستگی وحرارت آفتاب رنگشان را دیگر گون و پوستشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند . لباسشان بقدری کهنه و دراین سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که بزحمت آنهارا ازسرما محفوظ میداشت . زینت اسبانشان فقط از چرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان و شمشیر .» .

**مشابهت ومباینت هجوم عرب و مغول وافغان**

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهة بیکدیگر شباهت داشتند . درهرسه مورد یك سلسلهٔ جابله تاریخیه که درجهٔ انحطاط معنویش در زیر پردهٔ جلال ظاهری مستور مانده وچون تا آنوقت بلا معارض بوده صورة قوت و شکوهش جلوهٔ داشت از حملهٔ قومی سلحشور و جسور که تا آنزمان بزحمت نامشان بگوش میرسید یا کمی ازوحشی بهترشان میدانستند مضمحل ونابدید

---

(۱) برای ترجمهٔ این قسمت رجوع کنید بصفحه ٤٦٢ جلددوم تاریخ ادبی ایران تالیف من - وبرای متن مراجعه نمائید بصفحهٔ ۸ - ۹۷ خودکتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt (۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ٥ - ۱۰٤

گردیده است و در هر سه مورد فساد و انحطاط در یك مدت کم و بیش طولانی ریشهٔ مملکت‌را خورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت . فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت وضعف ودائرهٔ وسعتش تاروزی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملا معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است . و برحسب اخلاق وچابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت . عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد کهشش قرن برپای مانده و در آب وخاك وسکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان آمد تغییرات عمیقه حادث کردند . دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه رامسخر ساختند امادرجه ارتباط و التصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت عرب بود . غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجه اش قریب ۷۵ سال اغتشاش وهرج ومرج شد (۱۷۲۲ - ۱۷۹۵ م ) این مدت‌را دورهٔ سلطنت برق آسای نادرشاه درمدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغان ها بر ایران عملا فقط هشت یانه سال دوام داشت . ۱

پس ازهفت ماه که ازجنگ گاون آباد گذشت سلطان حسین بر گشته بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد . گویند ایرانی ها دراین جنگ تمام توپخانه و بار و بنه وخزاین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشگر خودرا درصحنه‌مصاف کشته گذاشتند . در۱۹ مارچ میرمحمود قصر محبوب پادشاه وتفرج گاه فرح آباد را که فقط ۳ میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکان را اردوگاه خود ساخت . دو روز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلفارا گرفتند و مالیاتی عبارت از مبالغی وجه نقدوعدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بحمله اصفهان‌را صاحب شوند اما پس ازآن که در ۱۹ و۲۱مارچ دومرتبه‌عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند .

**فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین**

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید وهرچند

---

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکتبر همان سال اصفهان‌را مسخر ساخت پسر عمویش اشرف که جانشین‌او گردید در۱۷۳۰ بدست بلوچها مقتول شد .

توفیق کامل نیافت لیکن درآنجا بجمع آوری لشگر وتهیهٔ وسائل کمك باصفهانیان مشغول شد .

**قحط در اصفهان**

کمی بعدقحطشروع شد و مردم اصفهان‌را بتنگ آورد همه تقاضانمودند که بیرون رفته برمحاصرین حمله کنند اماخروج نومیدانهٔآنها بواسطهٔ خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید . این شخص درتمام آن ایام تاریك فی‌المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود . درباریان ایران را نیز گوئی فی‌الحقیقه نوعی ازجنون عارض شده‌بود که‌بخیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحبمنصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوء ظن برده و آنان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند . در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق‌العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید . تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست میآید متن اصلی این نوشتهٔ اخیر را دنلپ H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است [ هارلم ۱۹۱۲ صفحهٔ ۲۴۲ - ۲۵۷ ] .

**تسلیم شدن اصفهان**
**۲۱ اکتبر ۱۷۲۲**

درآخر سپتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه بوسیلهٔ محاصره‌وقحطی عدهٔ محصورین را تقلیل‌داده وقوای فکری آنهارا ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگو را بدرازا کشید بقسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده بفرح آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفا کارش در آنجا اردوگاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد برسر نهاد تقدیم نماید .

چون طهماسب‌میرزا درقزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد . تاج شاهی برسر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان الله خان که‌در عرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند .

**استمدادطهماسب‌ازروس‌وعثمانی**

دراین موقع طهماسب بیك وسیلهٔ بی اثر و نکبت آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهدهٔ بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران وتجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان ومازندران و گرگان وشهرهای باکو و دربند و مضافات را بروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان نخجوان و خوی وهمدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. درجولای ۱۷۲٤ در اسلامبول قرار دادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید. ۱

**قضاوت وسفاکی افغانها**

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و رؤسای شهررا درخون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دویست طفل از خانوادهٔ مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیك سه هزار نفر از قراولان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوء ظن داشت یا از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاك کرد. در سال بعد (۱۷۲٤ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله ۲ ازعهدهٔتسخیرآن برنیامده بود موفق گردید. در اواخرسال میرمحمود خود را مهیا ساخت که بیزد حمله ببرد زیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان‌خود تأسی نموده وبافغانها ملحق شوند عدهٔ کثیری از آنها را عرضهٔ هلاك ساختند.

**کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی راوقتل خود او بدست اشرف**

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون پسرعم خود اشرف مشوش شده وعلی‌المشهوراز قساوتهائی که کرده بودوجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بریاضت وا داشت؛ اما این اعمال برسوء خلق و مالیخولیای او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تمام باز ماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودك بسیارخردسال او بقتل رسانید، پس‌ازاینوقت اختلال‌امورش دائماًروی‌بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آپریل

---

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرار داد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۱ - ۲۰۰ ازانقلاب‌ایران تالیف هانوی. (۲) بصفحات قبل‌همین کتاب‌رجوع شود

۱۷۲۵ پسرعمش اشرف اورا کشته و برتخت شاهی جلوس کرد ، میرمحمود درموقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می نویسند که مردی میانه بالا و سفاك بود گردنش بقدری کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریك و بینی پهن و ریشی نازك وسرخ رنگ داشت نظر و منظرش وحشیانه وسیمایش خشك ونامطبوع بود ، دیدگان احول و آبی رنگ خودرا مثل اشخاصی که در دریای فکر غوطه ورند معمولا بزمین میافکنند .

**وفات پطر کبیر و هجوم عثمانیان بایران**

در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایهٔ کم خطری شاه بود اما عثمانیان دائماً جلو می آمدند وعاقبت در ۳۱ اگست ۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند ، ولی قبل ازوصول بشهر مزبور مراجعت کردند وبترتیب قزوین و مراغه را در سنهٔ ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن درنزدیکی کرمانشاه ازاشرف شکست یافتند مقارن این احوال عبدالعزیزخان فرستادهٔ اشرف باسلامبول رفته بود و با غرورتمام ادعا میکرد که خداوندگارش خلیفهٔ شرق و سلطان عثمانی باید خلیفهٔ غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید ولی مشار الیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

**گفتگوی عثمانیها و افغانها**

سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگ تنفر داشتند زیرا نمیدانستند بچه مناسبت باید باسنیان همکیش خود مصاف داده و در نتیجه یك سلسله رافضی شیعه را مجدداً بر تخت خود مستقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیهٔ خلافت برای حفظ اسلام مضر است ، معذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ (۱) صلحنامه تهیه شدو در همدان بامضاء رسید .

**قیام نادرشاه**

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحهٔ بزرگتری رخ داد ودرقلیل زمانی برای افغانها مشئوم و وخیم گشت خطرمزبور عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی ازنوابغ فوق العاده و بیباك و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است ، تا اینوقت

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در ۹ ماده مندرج است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵-۲۵۴ کتاب سابق الذکر تألیف هانوی

که قریب چهل سال از عمر او میگذشت بهیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود . اما در این سال از مکمن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر [1] معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف درآورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور و تکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد .

**قتل فتحعلی خان قاجار**

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراحم اورا بخود جاب کرد و درقلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند .

**فتح نیشابور**

در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد واز آنجا بهرات رفتند . همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد .

**شکست اشرف در دامغان**

مقارن این احوال اشرف که یزد و کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفر جمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کند اما در دوم اکتبر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد درمورچه خوار نزدیك اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و یك عدهٔ دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد .

**تخلیهٔ اصفهان وقتل شاه حسین بدست افغانها**

اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست اورو بخرابی نهاده بود شاه سلطانحسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینهٔ سلطنتی را با خود برد . وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

---

(۱) این قلعه را که در نگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند . لرد کرزن دیده و با نهایت میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند رجوع کنید بکتاب «ایران» مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ — ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است .

بلباس کنیزان فرار کرده وپنهان شده بود وازمشاهدهٔ خرابیهاوغارتهائی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را درهرقدم آب در دیدگان میگشت .

**شکست افغانها درنزدیکی پرسپلیس ومرگ اشرف ۱۷۳۰م**

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت که بامضای خود مالیات بگیرد ازپی افغانهابجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید . و مجدداً مغلوبشان نمود اشرف ازشیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و خصومت تسکین ناپذیر سکنه ولایاتیکه در معبر او واقع بود قوای اورا بتحلیل برده و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد. عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد و دورهٔ شوم سلطنهٔ افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

## دورهٔ نادر

### تازمان قتل او درسال ۱۷۴۷ م

هرچند نادرشاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی وملکم وسایرمورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

**بی لیاقتی طهماسب**

ازروزاول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است وتنها اقدام مستقلی که برای ابراز لیاقت شخصاً مبادرت کرد حملهٔ بود که برلشگر عثمانی نمود وآن نیزمنجر بشکستی فاحش شد وتبریز وهمدان ازدست رفت ودر جانوری ۱۷۳۲ معاهدهٔ بسیار ناشایستهٔ باترکهامنعقدساخت بموجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان واگذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور اورا دراخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند .

**پادشاهی عباس ثالث**

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت وحیلهٔ اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل اورا که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کارنامهٔ تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و درماه اکتبر اعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیك شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باو رسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند ، در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی ظریف و باکرای بود بقتل رسانید . شورشی را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳٤ به گرجستان لشگر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو و رشت را از روسها پس گرفت در سال بعد ( ۱۷۳٥ ) مجدداً ترکها را در نزدیکی ایروان شکست داد و شهر مزبور و بلده ارزنة الروم را تصرف نمود.

**انتخاب شدن نادر بپادشاهی**

در نوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳٦ نادرشاه وفات شاه عباس ثالث را باعیان لشگر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که درظرف سه روز یا شاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یا سلطان دیگر اختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقه داشت معلوم بود. واقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور وروگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را باو تقدیم داشتند. نادر بسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده‌اش موروثی باشد (۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) سب خلفای سه گانه وتعزیه‌داری امام‌حسین وسایر اعمال مختصهٔ بشیعیان موقوف و متروك گردد . شرط اخیر ازهمه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد وچون نادر ازرئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا « مخالف مصالح مؤمنین حقیقی » معرفی کرد . این جسارت بقیمت زندگانی اوتمام شد زیرا که نادر فوراً امرداد اوراخفه نمودند . نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد . درپایان همان سال باعثمانیان عهدی بست وبرحسب آن تمام ولایات ازدست رفته‌را مجدداً صاحب شد . دردسامبر همان‌سال باصدهزار نفر بافغانستان وهندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب‌السلطنه ایران کرد .

دوسالی که بعد از این تاریخ پیش آمد ( ۹ - ۱۷۳۷ م ) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود ، فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی ومراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان واژگون بخت بدست آمده و هانوی[1] مقدار آن را ۰۰۰ر ۰۰۰ر۸۷۵۰۰ لیره تخمین میزند در این دوسال اتفاق افتاد .

**فتح نادر در هندوستان ۱۷۳۷-۱۷۳۹ م**

در سنهٔ ۱۷۳۸ قندهار وکابل و پیشاور را بتصرف درآوردو در اوائل سال بعد، از رود سند گذشته لاهوررا مسخر نمود و در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه راکه تقریباً مرکب از دویست‌هزار نفرمردجنگی بوددردشت کرنال‌درهم شکست ، دهلی بدون جنگ بچنگ آمداما چند روز بعدشورشی اتفاق افتاد وجمعی ازسپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام دادو از ساعت هشت قبل از ظهرتا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۰۰۰ر۱۱۰ نفر بقتل رسید . نادرهرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از بردشتن غنیمت عظیمی که میزان‌آن‌فوق‌آمد کورشدتاج و تخت‌را بمحمدشاه برگشته بخت واگذاشت و اورا بیم داد که درصورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه‌می بایران بازگشت ودر راه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

درغیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزوار کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدر هم مقام خودرا از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت

**طغیان رضاقلی وکورشدنش**

چون نادررا خبردادند که پسرقصد جان‌تورا داردفرمان داد اورا از حلیه بصر عاری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت بخت و اقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه‌بود اوراترک گفت ، بی‌رحمی روزافزون وظلم وجوروحرص وازهمه‌مهمترقصد برقرار کردن مذهب تسنن در ایران رفته رفته اورا منفور ساخت . ازجمله تجددا‌و ترجمه‌قرآن

---

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصدو بیست میلیون پوند تخمین زده و عدهٔ تلفات را دویست هزار نفر مینویسد ( ایضاً صفحه ۱۹۷ )

و تورات و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را که جمعی ازعیسویان به ترجمهٔ آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند ودر حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت ومجال ( شاید بتقلید اکبر ) دین جدیدی تشریع خواهد کرد که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد . [۱] نقشه‌های نظامیش هم بی‌تأثیر گردید. جنگی که بالـگزی ها درسنهٔ ۲-۱۷٤۱ کرد نتیجه نبخشید و درحرب عثمانیان که در سنهٔ ۱۷٤۳ بآن سر گرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت اورا مغلوب باید شمرد. انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسیدبا اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت .معذالك شورش طایفهٔ قاجاررا در استراباد در سنهٔ ۱۷٤٤ فرونشاند و در آگست ۱۷٤٥ ترکهارا درحدود ایروان شکست داد و در ۱۷٤٦ صلحی کامیابانه نمود . سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات وخرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخر می ۱۷٤۷ بآنجا وارد گشت ، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خودرا بقتل رساند( زیرا که اکثر قشون‌اوازترکمان وازبك یعنی سنیها بودند )

**نظر نادر نسبت بدین**

**قتل نادر ۲۰ جون ۱۷٤۷**

امایکنفرغلام گرجی این‌راز را نزد بعضی‌ازسرداران ایران فاش کرد و آنها هم‌عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی « پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بر وی شام خورند »

یکنفر صالح بیك [۲] نام باچهار نفر همدست خود شبا هنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هرچند دربدو امر وبرحسب ظاهرایران را از یوغ افغان‌خلاص کرداما‌درآنموقع‌رفتاری دهشتناك‌وبدعاقبت پیش گرفته‌بود رهائی بخشید در وقت مرگ نادرشاه‌شصت‌ویکسال‌داشت ویازده‌سال‌وسه‌ماه سلطنت کرده بود(۱۷۳٦-٤۷)

---

(۱)رجوع‌شودبتاریخ‌ایران سرجان‌ملکم‌چاپ ۱۸۱٥ جلددوم‌ص ۱۰٤ (۲)مطابق تاریخ‌بعد نادریه(چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱٥ و مابعد ) که بتفصیل تمام ازاین مسئله سخن میراند چهارنفر سردار موسوم به محمدخان قاجار ـ موسی‌بیگ افشار ـ خواجه بیگ گـند زلو و محمد صالح خان باهفتادنفرجوان‌داوطلب‌واردد‌سیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بچادر نادرشاه راداشته‌اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۱٦۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷٤۷ ) واقع گردید .

**هرج و مرج بعد از وفات نادر**

نوه اش علی قلی خان ملقب بعادل شاه جانشین او گشت اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول ساخت یکسال پس از آن او نیز بنوبهٔ خود در دست یکی از هواخواهان شاهرخ نوهٔ نادرشاه کشته شد شاهرخ پسر رضاقلی خان بدبخت و از بطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاه سلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس کرد ، جوانی و جمال و رحم طبیعی [۱] و خلق خوش هیچکدام اورا از بخت بد حفظ ننمود و قلیل زمانی بعد ازجلوس سید محمدنامی که ازجانب مادر بشاه سلیمان ثانی ازسلاطین صفویه می‌پیوست اورا کور ومعزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شدائد و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمائی داشت . شاهرخ دوباره تاج بر سر نهاد اما دیگربار معزول وباز منصوب گردید و در مشهد اسماً پادشاه خراسان شد . این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیه افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درّانی معروف گردید ) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع و حائلی باشد ، بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه و سانحه طی شد .

## سلسلهٔ زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

**اخلاق حسنه کریمخان زند**

سرجان ملکم گوید [۲] تاریخ ایران از وفات نادرشاه تازمان آغا محمد خان هیچ نکتهٔ برجسته در نظر ما عرض نمیدهد مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخندهٔ این پادشاه را با دورهٔ سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید، همان حالت را احساس خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث و پر عیش وعشرت برسد ، شرح اعمال شخصیکه در طبقهٔ پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی ببالاترین مقام رسیده وقدرت خودرا باعدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مگر در غرابت با او برابری کنند . »

---

(۱) تاریخ ملکم جلددوم صفحهٔ ۱۱۱ (جلددوم صفحه ۵۸ ازترجمهٔ فارسی مترجم) (۲) جلددوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزئین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر باحترام برده میشود. کریمخان هیچوقت برسر تاسر ایران حکمفرمائی نکرد و ابداً عنوان پادشاهی بر خود نهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردان

**دو رقیب کریمخان**

خان مشترکا نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یا دروغ اورا نوهٔ شاه سلطانحسین میگفتند» ۱ و بنام او اصفهان را گرفتند و در آنجا بر تختش نشاندند، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که در شمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمد خان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود اورا بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحر خزر مسلط بود.

**حذف شدن آزاد افغان از جمع رقیبان**

آزاد نخستین رقیبی بود که از رأس مثلث رقابت برداشته شد. این شخص بدواً کریمخان را مغلوب و مجبور نمود نه تنها اصفهان بلکه شیراز راهم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگهٔ کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن بپاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت «خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت» ۲

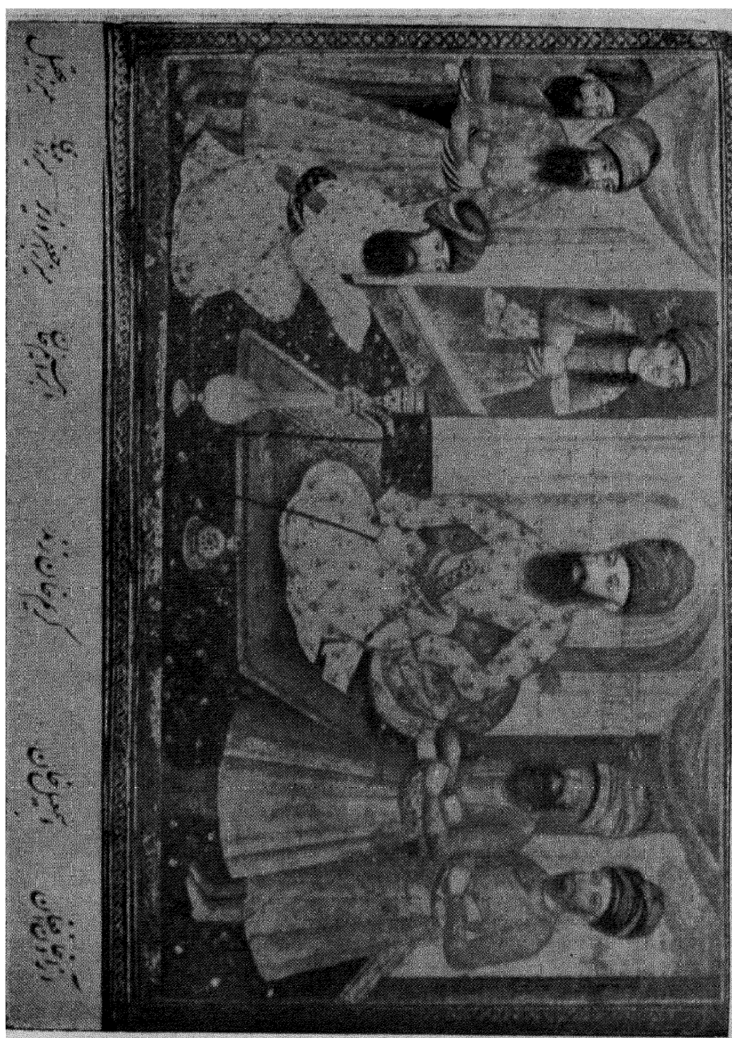
**غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش**

در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حملهٔ سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشار الیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعد ها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که بیك اجلش در رسید کریمخان رسماً بر

(۱) ر. ج. واتسن تاریخ ایران ص ٤٤ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دوصفحه قبل از صفحهٔ مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنك کماریج که دونفر از اشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.




روبروی صفحه ۱۱۴



روبروی صفحه ۱۱۵

تمام ایران حکمروائی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد. مهمترین لشکرکشی های عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶.

**فتح بصره بدست ایرانیان**

صادق خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر بر آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را بعثمانیان گذاشته خود بایران آمد ودر نزاع خانوادگی و برادرکشی های آن ایام شرکت نمود [۱]

**وفات کریمخان و فرار آغا محمدخان ۲ مارچ ۱۷۷۹**

«اگرمأخذ مقایسه رانتیجه بعدیه‌قرار بدهیم مهمترین واقعه‌ای که پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال محبوس وتحت نظر درشیراز میزیست» [۲] در ایام طفولیت بفرمان عادل شاه [۳] نوهٔ نادراورا مقطوع النسل کرده بودند و از اینجهت مشارالیه را آغا می نامند که مخصوص خواجگان است. بعدازشکست و وفات پدرش محمدحسن خان در سنه ۱۷۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیرازآورد.

اما درکمال‌رأفت وعطوفت با او رفتار مینمود وتا حدی که باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد. حتی باواجازه داده شده بود که دراطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شب‌ها قبل از بسته شدن دروازه بشهر باز گردد. چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود. خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود اورا آگاهی داد که کریمخان در حال نزع است، آغا محمد خان یکی از مرغان شکاری محبوب خودرا رها کرد و فرار آن را بهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دوساعت بعد ازسحر [٤] چون شنید که کریمخان نفس آخرین راکشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد و چنان بسرعت طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید [٥] سپس بداخله مازندران

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده‌شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸ (۲) سرجان‌ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (٤) تاریخ زندیه صفحه ٦ (٥) تاریخ سرجان ملکم‌جلدثانی صفحه ۱۵۸

i . l .

راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادرکشی های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال ( ۸۹ – ۱۷۷۹ ) ریشهٔ قدرت سلسلهٔ زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغامحمد خان با خویشتن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میکرد .

**جانشینهای کریمخان**

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خانوادهٔ او یکی پس از دیگری بر تخت سلطنت بالارفتند از اینقرار: پسرش ابوالفتح - نوهاش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق، علیمراد که مجدداً بسلطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیر از جعفرخان بقتل رسانید، خود علی مرادهم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی [۱] دراین ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بخط سال جلوس مبارک میمون   که هست مبداء تاریخ عشرت دوران

نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی   علی مراد برون شد نشست جعفرخان

حروف قصر سلطانی ( ۵۵۰ ) است چون ( ۳۵۵ ) را که عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵ میماند و پس از آنکه عدد جعفرخان را که ( ۱۰۰۴ ) است بر آن بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند .

**لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه**

جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ ( ۲۳ جانوری ۱۷۸۹ ) کشته شد و پسرش که همان لطفعلی خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سر هارفورد جانس بریج از شخص وجمال او شرح دلپذیری میدهد [۲] که ذیلا نقل میشود: « اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی های لطفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند . وقتیکه بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت وچون متواری وفراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵   (۲) صفحه (CXXI) از کتاب سلسله قاجار وغیره . سر . ه . ج . بریج Sir H. g. Bridges « شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

چادر محقری با وی بریك نمد زین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش اورا درچشم رعایا عزیز تر میساخت . شجاعت وثبات و جرئت وچالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. در روزگار عزت ونعمت مردانه و دوست داشتنی ودلربا و دراوان بدبختی ومصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی باابهت و خونسرد وثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد ــ و با تحقیر واهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش بپایان برسد ــ و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد ــ و دخترانش بحجلهٔ خاك سپرده شوند ــ وناموس وشرافت زنش برباد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمهٔ پروردگار از آن شکایت و باآن معارضه کنیم ولی رخصت دادیم که بنظر عبرت بآن بنگریم . »

**شجاعت ومردانگی ومصائب لطفعلیخان**

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان بیچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر وعدوی خون آشام او آغا محمدخان بنوشتن مبادرت ورزیده‌اند بنابراین احساسات وعقاید حقیقی آنهـا هر چه بوده جرئت نداشته‌اند که کلمهٔ مساعدی درمدح پادشاه مقتول برقلم برانند چه در اینصورت گرفتار غضب آن قجر بیرحم میگشتند هرچندسلسلهٔ زندیه دوامی نداشت امابا شرافت شروع شد و با شرافت بپایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین وآخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض وطویل سلاطین ایران بوده‌اند ۱.

## سلسلهٔ قاجاریه از ۱۷۹۶ ببعد

چون تفصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

**۱ــ در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحهٔ ۱۱۵ سطر ۱۱ وصفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوه برادر زاده صحیح است و درصفحهٔ ۱۲۵ سطر ۲۲ نیریز صحیح است ( مصحح)**

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم دراین کتاب بی‌تناسب وغیرلازم خواهد بود. [۱] آغا محمدخان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج برسر ننهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایرانرا برسر داشت[۲] اما عملا ابتدای سلطنت اورا باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی «خود همیشه میگفت تا تمام ایرانیانی که درداخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سر فرود نیاورند نام پادشاهی برخود نخواهم نهاد» [۳] باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سرجان ملکم صورت وسیرت اورا با کمال قدرت قلم دراین عبارت بیان کرده است: [۴] آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال دراغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلامعارض درتمام خطهٔ ایران حکمرانی کرد. اندامش چنان لاغرو باریك بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله مینمود. چهرهٔ بی موی ضعیفش به صورت چین خوردهٔ پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگرچه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب برآن سایه می‌افکند (و این حالتی بود که غالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می‌یافت. خود نیز این نکته را میدانست و ازاینجهت نمیخواست هیچکس باو نگاه کند. در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانیش مبتنی برآنکه آن ایام فلاکت

(۱) کتاب سلسلهٔ قاجاریه ترجمه ازمتن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تالیف سرهارفورد جانس بریج با یك مقدمهٔ بسیار نفیسی که ازصفحه XIII تا صفحه CXCI فرامیگیرد متن کتاب اصلی موسوم بماثرالسلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در تبریز چاپ گشته وبوقایع این سال ختم‌میشود اما ترجمهٔ بریج Brydges تا سنهٔ ۱۲۲۶/۷-۱۸۱۱ میرسد ومخصوصا درقسمت اخیر با متن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سرجان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰/۱۸۱۴ منتهی میگردد. کتاب عالیقدر ر. ج. واتسن Watson بسال ۸-۱۸۵۷ خاتمه می‌یابد تاریخ ایران سر پرسی مولسورث سایکس که از همه مؤخر است (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود. (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید. (۳) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (٤) ایضا صفحه ۳۰۰-۳۰۲

و روزگار بدبختی و خطاکاری بود . نخستین هوس او میل بقدرت و دوم هوس خست و لئامت و سوم انتقام بود . دراین سه هوس افراط میکردو هریك از آنها متمم دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خودرا کنار کشیده وراه را برایش باز میگذاشتند ودر شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و برآرزوهای خودکامیاب شد در مناسبات خود باخصم تاکار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمی‌جست و درمیدان جنگ تدبیرش بیش از شمشیر تأثیر می‌بخشید وقتی که از معتمدترین ولایقترین وزرائش[۱] سؤال شد که آغامحمدخان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب‌داد : « در دلیری او شکی نیست . اما بخاطر ندارم که مجال وفرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سوش هرگز برای دستش کاری باقی نمیگذاشت »

**فتحعلی شاه**
**۱۷۹۷ - ۱۸۳۴**

بعداز آغا محمدخان برادر زاده او فتحعلیشاه که مردی مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود[۲] بسلطنت رسید . مشارالیه شخصی مهمل و لئیم وخارج از اندازه مفتون زیبائی صورت و ریش بلند خود بوداماطبعی خونخوار نداشت ( یعنی نسبت بعموی مرحومش ) و میگویند که هرچند علی الرسم مجبور بود درموقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت را بر میگرداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت را نبیند . قدری در شاعری دست داشت وغزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است .

---

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیدهٔ مذکور را سرجان ملکم از خود او شنیده است .

(۲) مطابق مندرجات ناسخ التواریخ عدهٔ اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی که پس‌از بلوغ او میگذشت از پسر و نوه بدوهزار بالغ میگردید و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست‌و یکسالی که‌از رحلتش تا حال تحریر میگذرد زنده میماند اولاد و احفادش بده هزار میرسید بنا برحساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعداز خودش درقیدحیات بودند و ۲۹۶ نوهٔ ذکور و ۲۹۲ نوهٔ اناث و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمد بود ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود ( صفحه ۲۶۹ ) فرزندان او را ۱۵۹ مینویسد . علی‌ای حال عدهٔ آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را « شتر و شپش و شاهزاده همه جا پیداست تائید مینمود .

از نظر سیاست مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و ازطرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰ - ۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روز افزون روسیه بمعاهدات مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳ م) وترکمان چای (۱۸۲۶ م) منجر شد و و جنك با عثمانی (۱۸۲۱) درسنهٔ ۱۸۲۳ بمعاهده ارزنةالروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل است: خواری ومرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنهٔ ۱۸۰۰ [۱] و قتل گریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراریه ۱۸۲۹ [۲] و وفات نابهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ٤٦ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعداز او زنده ماند و بسن ٦٨ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳٤ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ٤٦ دختر بعداز خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند.

**محمد شاه**
**۱۸۳۵ - ۱۸۴۸**

جانشین فتحعلیشاه نوهاش محمدشاه پسر عباس میرزا شد که در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمدشاه را دو رقیب و مدعی بود یکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما این رقبارا لشکر ایران بسرداری سرهانری لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هرچند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکر وممنون باشد که اسباب عروج اورا بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق درکار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشئوم وسابقهٔ خطرناکی برای ایران شد. درهمین سال عزل وقتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام [۳] که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش اورا ابلغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعداز او حاجی میرزا آقاسی معروف صداعظم شد که

---

(۱) رجوع شود به ر. ج. واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸ — ۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲٤۷ — ۲۵٦)   (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهر دوشخص مذکور در جلددوم مجمع‌الفصحاء صفحه ۸۷ و ٤۲۵ شرحی‌مستور است. درضمن ذکر نثر نویسان عهد قاجاریه نسبت بمقام ادبی او شمهٔ مذکور خواهد شدرجوع شود بقسمت سوم این مجلد




رو بروی صفحه ۱۲۰




روبروی صفحه ۱۲۱

هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو در ایران شایع است[1] راجع بمحاصرهٔ طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند ورقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود ؛ همچنین درباب سر .ج . مالك نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸٤۱ وزیر مختار انگلیس درایران بود و دراین سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران درخصوص تعیین حدود در ۱۸٤۲ و قتل عامیکه عثمانیان در سال ۱۸٤۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم . این وقایع را ر . ج . واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته‌اند و از نقطهٔ نظر ما هیچیك باندازهٔ شورش اسمعیلیه در ۱۸٤۰ وظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ جالب توجه نیست .

**اسمعیلیه در قرون جدیده**

راجع باصل طایفهٔ اسمعیلیه یا سبعیه وعقاید آنها نکاتی درجلد اول[2] این کتاب مندرج است واضمحلال آن سلسله بدست هلاکو خان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملا درجلد دوم سمت تحریر پذیرفته است[3] اما هرچند درایران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه درصفحات تاریخ ایران ظهوری داشته‌اند درجلد قاجاریه ناسخ التواریخ اشارات بسیار بآنها دیده میشود ، اول درضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل‌الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست طایفه‌را داشته‌است . درعهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس از انفصال درمحلات قم عزلت گزید . پیروان بسیار او ازهند و آسیای وسطی مالیات ونذر ونیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدمتش بیاوند آنها را بدریا می‌افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید ، اما درصورت امکان بحضور امام شتافته وثواب و افتخار میدانستند که شخصاً اوراخدمت نمایند ، حتی بنوکری وغلامی او تن در دهند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب گوبینو موسوم به ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای وسطی ( جلد دوم پاریس ۱۸٦٦ صفحه ۱٦۰ — ۱٦٦ ) و کتابی که من بعنوان « یکسال در میان ایرانیان» نوشته‌ام (صفحه ۱۱٦—۱۱۷) شمهٔ ازاخلاق اورا ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹ ذکر کرده است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-٤۱٥ و غیره (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰—۲۱۱ و ٤٥۳-٤٦۰

**قتل شاه‌خلیل الله ۱۸۱۷ - ۱۸۳۲**

پسرش شاه‌خلیل‌الله محل اقامت خودرا دریزد قرار داد اما پس از دوسال توقف درنزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن شهر بتحریك ملا حسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك این واقعهٔ موهنه را سیاست کرد و یکی از دخترانش‌را به آقاخان فرزند وجانشین امام‌مقتول‌اسمعیلیه‌دادو اورا حکمران قم و بلوکات نواحی آن ازجمله محلات گردانید.

**طغیان آقاخان در سنه ۱۸۳۹ یا ۱۸٤۰**

جای دیگر درضمن وقایع سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ یا ۱۸٤۰/۱۲۵٦ از این آقا خان ذکری رفته است[۱] گویا بر اثر اخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که‌حاج میرزا آقاسی اورا تحریك کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعهٔ بم را متصرف شداما مجبوراً بفیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروزمیرزا اورا عفو وبطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم ومضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد و فارغ‌البال باشد عیال و اموال را از راه بغدادبکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد بخریدن اسبان قوی و چالاك و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که ازخط بندرعباس خیال‌دارد بمکه عازم گردد و والی کرمان باین امر رضایت داده‌است

**شکست او بدست بهمن میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار**

شاهزاده بهمن‌میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرد در حالتیکه بجانب شهر بابك و سیرجان رهسپار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست و هشت سوار ازطرف شاهزاده و شانزده نفرازجانب آقا خان کشته شد. بعدازیك‌جنگ‌خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت وبعد ازآنجا بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم باقاخان[۲] امروزه درکمال‌وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده ومحل اقامتش بمبئی

---

(۱) ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح نسبةً کاملی میدهد (صفحه ۳۳۱-۳۳٤) (۲) سلطان محمد شاه G.C.I.E.etc. در ۱۸۷۵ متولد شد. رجوع شود بکتاب « Who's Who » مقاله‌آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گویارد موسوم به « یکی از رؤسای بزرگ ملاحده در زمان صلاح‌الدین » در مجله آسیائی ۱۸۷۷

است مگر اوقاتی که در اسفار پی‌در پی و دور و دراز خود باشد .

**جنبش بابیه**

نهضت طایفهٔ بابیه یا مذهب بابی که درسالهای آخر عمر محمد شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه بود و موضوع یکرشته ادبیات حجیم ومفصل است [۱] نه فقط در فارسی و عربی بلکه بفرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و سایر السنهٔ اروپائی . چون نمیتوان در این مجلد شرح کاملی ازتاریخ پر سانحه و توسعهٔ محیرالعقول آن درج کرد وچون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع و مطالعه موجـود است ( ومبلغین آن در امریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته اند ) دراین کتاب تاریخ آنهارا تکرار نخواهم کرد . سید علی‌محمد باب در کتاب بیان خود که بفارسی‌است تاریخ ظهور خویش را ۲۳ می ۱۸٤٤ ( ٥ جمادی‌الثانیه ۱۲٦۰ ) یعنی درست هزار سال بعداز غیبت امام دوازدهم مهدی ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزلهٔ « باب » است . دراین اظهار نه فکر و نه طرزبیان تازگی نداشت امام مهدی ع چهار « باب » داشته است کـه هنگام غیبت صغری یکی بعداز دیگری واسطهٔ مابین او و امت بودنـد و شیخیه که باب نزد آنهـا تحصیلات دینی خودرا تعقیب‌نمود معتقد بیکنفر«شیعهٔ کامل» بودند که واسطه یا جدول‌رحمت میان امام غایب ومؤمنین است و باب ازاین عقیده شیخیه تقلید نمود . بعدها باب باصطلاح پیروانش « بالاتر رفت » و ادعا کرد که « نقطهٔ اعلی » یا «نقطهٔ بیان» است سپس‌مدعی شد که خود قائم آل‌محمد است بعد گفت مؤسس شریعت‌جدیدی است و بالاخره گفت من مظهر خدا ومهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالاتر رفتند و خودشان را خدا و او را خدا آفرین خداند و یکی‌از آنهـا در حق بهاء الله گفت [۲]

(۱) برای اطلاع بر ادبیات این طایفه تاسنهٔ ۱۸۸۹ بجلد دوم از کتاب « بیانات یکنفر سیاح درکشف واقعهٔ باب » که این جانب نوشته‌ام و در کمبریج بسال ۱۸۹۱ طبع گردیده است رجوع شود صفحهٔ ۱۷۳ — ۲۱۱ و برای ادبیات بعداز سنهٔ ۱۸۸۹ بکتابی که بنـام « مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی » تالیف کرده ام مراجعه شود ( کمبریج ۱۹۱۸ ) صفحه ۱۷٥ — ۲٤۳

(۲) این شعر در ورق ( ۲٤٤ a ) نسخهٔ خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به نبیل زرندی که‌در روز وفات بهاء الله ۲۸ می ۱۸۹۲ درعکا خودرا کشت :

«خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم     پر برداشته مپسند بخود ننگ خدائی»

هرچند نهضت بابیه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی ها بعد از وفات محمدشاه (د سپتامبر ۱۸٤۸) صورت وقوع یافت. باب این هنگام دریکی او قلاع ماکو محبوس بود و در خراسان و مازندران وسایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبر داده و باین ترتیب حملات دشمنان خودرا که بواسطه وفات شاه و اغتشاشات وهرج و مرج مملکت رو بازدیاد گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند.

**ناصرالدین شاه ۱۸٤۸ – ۱۸۹٦**

هنگام وفات محمدشاه افق تاریك بود. ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا درطهران برتق وفتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملا منفور عامه بود نه تنها از صدارت افتاد بلکه مجبور شد بزاویهٔ شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود[1] در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت در بروجرد، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، یزد و خراسان رویداد

**میرزا تقیخان امیر نظام**

شاه که دراین موقع ۱۷ سال بیش نداشت[2] عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ بمرکز وارد شد وهمانشب تاج برسر نهاد ومیرزا تقیخان معروف بامیر نظام راصدراعظم نمود. این شخص علی رغم پستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده)[3] یکی از بزرگترین رجال و با شرفترین ولایقترین و هوشیارترین وزرائی است که ایران درعهود جدیده داشته است، واتسن[4] با شوق تمام فریادمیزند که: «نمیتوان نسل جدید ایران را سست و فاسد گفت زیرا که لایق بوده‌است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند» و ربرت کرزن Hon. Robert Curzon در کتاب موسوم بارمنستان وارزنة الروم درحق او میگوید: «این شخص ازتمام مأمورین عثمانی وایران و روسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت در ارزنة الروم حضور داشتند جالب توجه‌تر بود و با هیچیك از آنها قابل مقایسه نبود

---

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ر. ج واتسن صفحهٔ ۸ – ۳۵۷     (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت.     (۳) شرحی ازاین پدر و پسر معروف که هردو لقب قائم‌مقام داشته‌اند در ضمن احوال نثر نویسان مشهور جدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد

(٤) تاریخ ایران صفحه ۲٦٤

درسه‌سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانیکه درافق زندگانی او طالع شده بود درابرحسد وتزویر رقبایش پنهان گشت

**قتل حزن انگیز میرزا تقیخان ۹ جانوری ۱۸۵۲**

واقعهٔ غم انگیز قتل او که با کمال بیرحمی وقساوت در موقعیکه درعمارت قشنگ فین نزدیک کاشان تبعید بود بوقوع پیوست بیش ازآن مشهور است که حاجت بتکرارداشته باشد ۱ اما وفاداری زنش را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن ۲ میگوید : « هیچیك ازبانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنهاراضبط کرده باشد باوجود ملاحظه درخشان ترین نمونهٔ زناشوئی و تقوی و بزرگواری شوهرهای خود بیش ازاین محبت و ایثار نشان نداده اند که زن امیر کبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داد» معذلك برخلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت ازحاجی علیخان حاجب الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائدالوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی اورا خاتمه داد .

**نهضت بابیه در ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰**

بابی‌ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند ودرقتل اوهم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی اورامعجز و انتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتیکه برضدآنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در۹جولای۱۸۵۰ کشته شد اماباب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله‌ای‌روشن کرد که‌تاکنون‌خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آنچهار سال اول‌سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید .

**گوبینو**

تاریخ کار های بابیه را در شیخ طبرسی مازندران و زنجان و یزد و تبریز و سایر نقاط درسنوات ۱۸۴۹–۱۸۵۰ بهتر و دقیق تر از آنچه کنت گوبینو در کتاب بی نظیرخودموسوم به**ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است نمیتوان برشتهٔ تحریر درآورد . من شخصاً راجع بایران بیش ازهر مأخذی ازآن کتاب استفاده کرده ام زیرا که هم ازاین کتاب وهم ازیك ملاقاتیکه برحسب اتفاق و ازبخت نیك در

(۱) واتسن صفحه ۳۹۸ - ۴۰۶ (۲) ایضا صفحه ۴۰۳

اصفهان نموده ام بر چگونگی مذهب بابیه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه درجمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد. گوبینو مدتها در فرانسه مثل پیغمبریکه درولایت خود باشد بیقدر بود امابعد از آنکه فرانسه مدتها اورا فراموش کرد آلمان یك مجمع اتحاد گوبینو تشکیل داد [۱] و چند کتاب در شرح احوال و تألیفات او [۲] منتشر شد.

**سوء قصد**

دورهٔ جنگجوئی و خونریزی بابی ها ازوقتی شروع شد که سه نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودند ودرنتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بابیه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قرة العین شاعرهٔ معروف و صاحب‌حسن منظر وطبع‌سرشار درشکنجه سخت بدرود زندگانی گفت. [۳] بیشتر رؤسای بابی که باقی ماندند یاجلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و از آن پس هرچندمذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات در خارج‌سرحد ایران یعنی بغداد ادرنه و قبرس و عکا بود.

**جنگ‌ایران وانگلیس ۷-۱۸۵۶**

دراینجا لازم نیست که ازعلل وچگونگی جنگ کوتاه ایران وانگلیس (۷-۱۸۵۶) که علتش تصرف هرات بتوسط ایرانیان بود ذکری برود.

این‌جنگ از تسخیرجزیرهٔ خارك خلیج فارس در ٤ دسامبر ۱۸۵٦ بتوسط انگلیسها شروع شد وبامعاهدهٔ پاریس مورخه ٤ مارچ ۱۸۵۷ که میان‌لرد کاولی وفرخ خان منعقد شد خاتمه‌پذیرفت هرچند بواسطهٔ نواقص وسائل استخبار یکماه بعدازمعاهده

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹٤ است. (۲) من‌دوجلد ازآنها را در دست‌دارم که تالیف لودویگ شمان‌است یکی Quellen und unterchungen ودیگری Eine Biographie (استراسبورغ ۱۹۱۳و ۱۹۱٤)مجله ماهیانهٔ اروپا شمارهٔ ۷ مورخه ۱ اکتبر ۱۹۲۳ یك شمارهٔ مهمی‌مخصوص احوال کنت گوبینو انتشار داده که در صفحهٔ ۱۱٦ الی صفحهٔ ۱۲٦ آن مقالهٔ بسیارخوبی بقلم ولادیمیرمینیورسکی تحت عنوان گوبینو و ایران مندرج است بعد از آن مقاله صفحه (۱۲۷ - ۱٤۱) صورتی از تالیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده وتاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمهٔ از نهضت طرفداران گوبینو در آلمان و فرانسه مسطور است.

(۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب « بیانات یکنفر سیاح » جلد دوم صفحه ۳۲٦-۳۳٤ و« موادلازمه برای مطالعه مذهب بابی » صفحه ۲٦۵-۲۷۱

هم خصومت ادامه داشت . ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادلهٔ عهدنامه ها شورش هندوستان شروع شد .

**تأسیس تلگراف**

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان وهند روابط استخباریهٔ بهتری موجود باشد و بهمین واسطه در ۱۸٦٤ در ایران تلگراف دائر گشت ودر سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعهٔ کامل یافت بنابرقول سرپرسی مولسورث سایکس ( که تاریخ ایرانش [1] کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را ازسال ۱۸۵۷ تاسنه ۱۹۲۱ دربردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب [2] ایران محسوب میشود .

**عوامل تجدد آوردیگر**

ازجمله عواملی که درتجدد اوضاع ایران تأثیر کردتوسعه چاپخانه بود ( که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱٦ یکدستگاه آن را درتبریز دائر نمود ) واز نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ [3] باهستگی شروع شد ودرایام انقلاب ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۱ و بعداز انقلاب روسیه توسعهٔ کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون وترویج علوم و تعلیمات اروپائی‌و دیگر سفر سه‌گانهٔ شاه باروپا در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و۱۸۸۹ . امادراین‌تردید هست که آیاخودسلطان یاهمراهانش ازمشاهداتی که هنگام گردش دراروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفرنامه اوانتفاع ادبی برد ؟

**قتل ناصرالدین‌شاه ۵ می ۱۸۹٦**

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲٤ ذوالقعده ۱۲٦٤ (۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ )کمی بیش از ۱۷ سال داشت و ۵ می ۱۸۹٦ که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او بود چهار روز قبل ازاین تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای‌جشن سال پنجاهم پادشاهی او مهیاشده بود به تیر میرزا رضای کرمانی‌یکی ازشاگردان سیدجمال‌الدین افغانی درحرم شاه‌عبدالعظیم مقتول گردید . و قایعیکه منجر باین حادثه شد و عالم

(۱) مخصوصاًمراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد ودر سال ۱۹۲۱ نوشته شده‌است‌درجلد دوم صفحهٔ۵۲٦ ه مؤلف‌ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته‌است . (۲) کتاب مذکور جلد دوم‌صفحه ۳٦۹ (۳) رجوع‌شود بصفحه ۱۰ از کتاب‌اینجانب موسوم به «شعر ومطبوعات درایران‌جدید » که در این موضوع کاملا بحث شده است .

واهمیت آنهارا در کتاب: تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵—۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام.

**نطفهٔ انقلاب**

بذر انقلاب ازتاریخ آخرین سفر شاه بفرنگستان پاشیده شده و حتی روئیده بود زیرا که در سفر مزبور امتیازات مضره تفویض گردید واین امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیلهٔ تحریك ناخشنودی های سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد ودرانقلاب ۱۹۰۵ بدرجهٔ اعلی رسید. روابط سیاسی ایران بادول خارجه مخصوصاً روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سر پرسی مولسورس سایکس است اما مااگر ازآن صرف نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را بطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم. چهار سال اول سلطنت او (۱۸٤۸—۱۸۵۲)

**سالهای پرحادثه ابتداء وانتهای عهد ناصرالدین شاه**

بواسطهٔ جوشش مذهبی بابیه اهمیت داشت وشش سال آخر دورهٔ پادشاهی اواز ۱۸۹۰ تا ۱۸۹٦ بسبب غلیان پلتیکی دارای اهمیت بودودرعهد جانشین‌او بانقلاب‌عمومی منجر گردید اما سالهای‌وسط عهد ناصرالدین شاه علی‌الظاهردورهٔ امن‌وآسایش نسبی بود. ازخوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کردم (۸ — ۱۸۸۷) وموفق‌شدم که بقایای‌اعصار متوسطهٔ‌تاریخ‌ایران را تماشا کنم. هیچ واقعهٔ نامطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطهٔ تنبیه و سیاست سخت و دهشت انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم تنبیهات مشاهده نمی گشت و در تمام مدت توقفم در ایران هیچ واقعهٔ خاصی از این‌قبیل نشنیدم. اما در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت‌آسائی از صاروج بنظرم رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و از دورهٔ حکمرانی سخت و خشن فرهاد میرزای معتمد الدوله عموی شاه شهادت میداد. لیکن خود شاهزاده را من‌مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفتهٔ کتاب یافتم. چنانکه گفتم محیط محیط قرون وسطی بود: بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و مذاکرات غالبا بعرفان و الهیات وادیان متوجه میشد. باحرارت ترین گفتگوهای پلتیکی راجع بود به جانشینان محمد رسول‌الله ص ع یعنی سیاست قرن هفتم میلادی. فقط بواسطهٔ خواندن روز نامه های ایران و اطلاع و جریدهٔ اختر منطبعهٔ اسلامبول که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید

یافته بود . اما در کرمان فقط هفتهٔ یك چاپار ما را بادنیای خارج مربوط میساخت .

**سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ ببعد**

چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ وطوفان خشمناك ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ وخطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع شد و عموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد و جنگ بین المللی که ایران را عرصهٔ تاخت و تاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی انتها کرد متفاوت و متغایر بود ! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یکقرن بروی فشار میآورد رهائی داد و بنظر ها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند از طرفی‌هم بهم خوردن قرار داد ایران وانگلیس که در نتیجه آن قشون ومستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود واگذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خودرا تمشیت و ترتیب دهد .

**جانشینان ناصرالدین شاه**

پس از آنکه ناصر الدین شاه بضرب ششلول از پای درآمد پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جای گزید ( ۱۸۹۶ - ۱۹۰۷ ) و مشروطه را بملت داد و نوه اش محمدعلی شاه که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند .

بعد از قتل ناصر الدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه منتزع و بدست ملت افتاد .

---

(۱) یکسال درمیانهٔ ایرانیان ( لندن: Black ac. ۱۸۹۳) این کتاب سالهاست از طبع خارج شده وامروز خیلی کمیاب است .

# بخش دوم

## شعر فارسی در چهار قرن اخیر

## فصل پنجم

### ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیره خاصه ابیات مذهبی

**ثبات وتغییرناپذیری زبان ادبی ایران**

چهار صد سال پیش از این زبان فارسی من حیث المجموع و از هر جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است والا زبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی ندارد)اما اشکال ادبی جدیدی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنها از اواسط قرن نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعداز هرفصل تاریخی بلا فاصله فصلی راجع بادبیات آن دوره نوشته میشد . اما در این مجلد بعلت مذکوره لازم ندیدیم که رشتهٔوقایع تاریخیرا از هم بگسلیم وبهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دورهٔ مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم را برای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یك دارای تقسیماتی خواهند بود .

**توجه بی اندازه نسبت بشعر**

طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئلهٔ است که مدتی افکارمرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادبیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند وعموماً از یك زمینه های دیگری که هر چند قدری پست تر وخشکتر است اما مثبت تر خواهد بود غفلت ورزیده اند مثلا تاریخ وشرح احوال

رجال و الهیات و علوم دینیه را متروك و مسکوت گذارده اند . اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبائی باشند بلاشك نظریهٔ نویسندگان سابق الذکر که فقط بشعر و نثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر یك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفه ادبیات جدید ایران بدواً تااندازهٔ هم راجع بشعر این دوره سخن خواهیم راند .

**طبقات شعر فارسی**

در اینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم (۱)اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳)ابیات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که در مجالس تعزیهٔ محرم خوانده میشد (٤) اشعار قلیل اما پر هیجانی که بابی‌هااز ۱۸۵۰ بعد سروده اند و میتوان آن را شعبهٔ مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد . (٥) تصنیفاتی که مطربها و رامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنهارا تعیین نمود (٦) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰٦ ایجاد شده و در کتاب دیگر خود مفصلا بشرح آن پرداخته ام [۱] در این فصل بیشتر به بیان اشعار مذهبی مبادرت ورزیده ابیات غیر مذهبی را به فصول بعد میگذارم .

۱— اشعار طرز قدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً به یك حالت مانده است چنانکه گوئی مهر و قالب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی دهد . بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود ، مشکل است بعد از خواندن یك قصیده یا غزل یارباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱٤۲۰ ) بوده یا یکی از شعرای معاصر از قبیل قاآنی و غیره . راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر دریکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام [۲] وعقیدهٔ

(۱) مطبوعات وشعر در ایران کمبریج ۱۹۱٤ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۹-۸۳

ابن خلدون اینست که : « صنعت شعر و نثر فقط با الفاظ سروکار دارد نه با افکار [۱] » امامعذالك دراشعاری که جدیداً باین سبك سروده شده‌است اشاراتی ندرةً باختراعات ورسوم جدیده ازقبیل چای خوردن ـ سیگار یا قلیان کشیدن ـ راه آهن ـ تلگراف و روزنامه [۲] می یابیم . بعضی ازشعرای بزرگ عصرجدید مانند قاآنی و داوری وامثال آنها هنرشاعری خودرا دراشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرائی [۳] که بعدازقرن یازدهم ودوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند .

**انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته‌اند**

ظاهراً عباراتی که درابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مغلق است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلای ترك و هند معتقدند که بعضی ازشعرای اخیر ایران یك قسم ابتکار یا «تازه گوئی» داشته اند که درتوسعهٔ صنعت وتقسیم ازمنهٔ ادبی مشخص و مبشر یك عهد جدیدی میباشند. اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان ازدست رفته باشد همانطورهم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق درادبیات میشوند که دیگر قابل نباشند و نتوانندازخود ادبیات خوب ایجاد نمایند . بنا بر قول گیب [٤] جامی وامیر علیشیر نوائی و عرفی شیرازی و فیضی هندی و صائب اصفهانی یکی پس از دیگری درشعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند . بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعاظم شعرای ایران ازقدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیدهٔ من کتابی است که ( متأسفانه ) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعرالعجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است ، جلدسوم این مجموعه که در ( ۱۳۲٤-٥ ) مطابق (۱۹۰٦-۷) مدون شده ازهفت شاعر ایرانی سخن میراند که درقرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم وتاریخ وفاتشان از اینقرار است : فغانی [ ۱٥۱۹/۹۲٥ ] ؛ فیضی [ ۱۰۰٤/۱٥۹٥-٦ ] ، عرفی ( ۹۹۹/۱٥۹۰-۱ ) ، نظیری ( ۱۰۲۱/۱٦۱۲-۳ ) ، طالب

---

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ٤۲٥ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی ( مترجم )

(۲) گیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ٤ نظیر این تلمیحی دراشعار نعیم هست که در قسمت اخیر همین فصل مسطور شده هرچند عموماً سبك شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲۹-٤۱ (٤) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (٤۸ — ۲٤۷)

آملی ( ۱۰۳٦/۷-۱٦۲٦ ) ، صائب ( ۱۰۸۰/۱٦٦۹ یا ۱٦۷۰ ) و طالب کلیم ( ۱۰٦۱/ ۱٦۵۱) . تمام این شعرا ایرانی بوده اند و بواسطهٔ تشویق و سرپرستی جوانمردانهٔ سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده اند باستثنای فیضی که شبلی درحق او گوید . از امیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی اورا باابیات شعرای ایرانی الاصل نمیتوان فرق نهاد . عرفی وصائب معروفترین هفت شاعرفوقند امامعذلك درهندوستان بیش از مملکت خود عزت وشهرت یافتند ۱ یکی ازآشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چنین بیان نمود که گفتار شعرای مذکور را خارجیها بآسانی میفهمند وبنابراین شهرت می‌یابند درصورتیکه بهترین اشعار وعالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دسترس افهام خود میبینند . با نهایت خجلت اعتراف میکنم که در این مورد ذوق من نیز باخارجیها همراه وموافق استوصائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می‌یابم چه ازلحاظ سادگی عبارات و چه از حیث صنایع حسن تعلیل وارسال المثل ۲ تقریباً چهل سال‌قبل [ سنهٔ ۱۸۸۵ ] قسمت فارسی کتاب خرابات ۳ را کهمجموعهٔ غزلیات منتخبهٔ فارسی و عربی و هندی است و ابیات منفرده‌نیز دارد مطالعه‌میکردم و بعضی اشعار را کهبنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس‌میکردم و دردفتری مینگاشتم . وهرچند گوینده ٤٤۳ غزل و ابیات منفرده که بیرون نویس کرده‌ام غالباً معلوم نیست امابیش ازیك عشرمجموع آنها [ ٤۵ ] از صائب است .

**جلب کردن هندوستان شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغولی**

هندوستان در قسمت اعظم قرن شانزدهم وهفدهم میلادی بنا بر پذیرائی و تشویق همایون واکبرو جانشینان آنهاتا عهداورنگ‌زیب که مردی‌متعصب ومحزون بود و همچنین نجبا و بزرگانی ازقبیل بیرام خان خانان و پسرش عبدالرحیم که بعد ازقتل پدر در سنهٔ ۱۵٦۱ دارای لقب مذکور شد عدهٔ کثیری ازشعرای هنرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور درهندوستان عزت و افتخاری یافتند که در وطن خویش ازآن‌محروم

---

(۱) رضاقلی خان صراحةراجع باین دوشاعر می‌نویسد کهسبك آنهارا ایرانیان این‌عصرنمی پسندند .

(۲) منتخبات‌التواریخ ( کلکته ۱۸٦۹ ) جلد سوم صفحه ۱۷۰-۳۹۰ (۳) شعرالعجم صفحه ۵ این کتاب بهمت فضلای افغانستان بفارسی ترجمه شده است ( مترجم )

بودند بداونی [1] قریب یکصد و هفتاد نفر را میشمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده اند هرچند بعضی از آنها درهند تولد یافته‌اند ، [2] شبلی پنجاه و یکنفر را اسم می برد که در عهد اکبر ازایران بهند رفته و دردربار پذیرفته شده اند اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است ازاشعار ذیل که شبلی ذکر میکند معلوم میشود چقدر آرزوی هند رفتن و درآنجا به نعمت و عزت رسیدن درمیان شعرای ایران رواج داشته است [3]

مثلا صائب میگوید :

همچو عزم سفرهند که در هر دل هست    رقص سودای تو درهیچ سری نیست که نیست

و ابوطالب کلیم گوید :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم    کجاخواهدرساندن پرفشانی مرغ بسمل [4] را
بایران میرود نالان کلیم از شوق همراهان    بپای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
زشوق هندزان سان چشم حسرت درقفادارم    که روهم گربراه آرم نمی بینم مقابل را

همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید :

نیست درایران زمین سامان تحصیل و کمال    تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

درویش اسمی شاعر ایرانی بیادتربیت و مرحمت خان خانان نسبت بشعراء گوید :

زیمن مدح توآن نکته سنج شیرازی ،    رسید صیت کمالش بروم از خاور
بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید،    چو روی خوب که یابد زماشطه زیور
ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو    بتیغ هندی اقلیم سبعه را یك سر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر    رسیده است بجائی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحش قصیدهٔ انشاء    که خون رشك چکد ازدل سخن پرور
سوادشعر شکیبی چوکحل اصفاهان    به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
زمدحت توحیاتی حیات دیگر یافت    بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

---

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ٥٥ الی ٦٥ (۲) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۳ (٤) وقتیکه یکنفر مسلمان مرغی‌رابرای مصرف خود میکشد و تیغ بر گلوی او میگذارد بایستی بسم‌الله بگویند و از این رومرغی راکه درروی زمین می‌طپد و دست و پامیزند مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند

حدیث نوعی وکفوی بیان‌چه‌سازم‌من چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر
زنعمت تو به‌نوعی رسید آن مایه که یافت میر معزی زنعمت سنجر

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردندکه مرحوم پرفسراته درکمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر در ایران نامیده است و تازمانیکه فارسی زبان ادبی و محترم هندی‌ها بشمار میرفت عدهٔ کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید مذکور بودند ، راجع باین مقلدین هندی که دربکاربردن لغات خارجی مهارت کامل‌داشتند چیزی نمی نویسم و ازتمام شعرای ایرانی‌الاصلی‌هم که درایران‌یا هندوستان زندگانی میکردند عدهٔ قلیلی را میتوان دراین صفحات نام برد .

**خشکی ادبیات در قرن هیجدهم**

قرن‌هیجدهم‌مسیحی‌خاصه‌زمانیکه‌فاصله انقراض صفویه و تأسیس سلطنت‌قاجاریه‌بود(۱۷۲۲-۱۷۹۵) ازحیث ادبیات فقیر ترین ازمنه‌است . بعد ازاین‌عصردرقرن نوزدهم‌شعرائی‌مانند قاآنی یغما ـ فروغی ـ وصال و اولادش ظهور کردند که بابزرگترین شعرای ما قبل خود همدوش بوده اند .

## ۲ — ابیات اتفاقی یا موقعی

**نمونه اشعار اتفاقی یا موقعی**

ازجمله مفیدترین اشعارآنهائی را باید شمرد که‌حتماً ازآثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً درمواقع معین سروده‌نشده است اشعار مزبور را دردواوین معمولی شعراء یا درصفحات تواریخ معاصر نمیتوان بدست آورد . محض نمونه ابیات ذیل ازاحسن‌التواریخ که هنوز طبع نشده است استخراج میشود .

درسال ۹٦۱/٤-۱۵۵۳ سه نفر ازسلاطین هند وفات یافت . محمود سوم از گجرات . اسلام شاه پسرشیرشاه افغانی ازدهلی و نظام‌الملک‌ازدکن . این اتفاق و تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است .

سه خسروراقران آمدبیک سال ، که هند ازعدلشان دار الامان بود ،
یکی محمود شاهنشاه گجرات، که همچون‌دولت‌خودنوجوان بود. ۱
دوم اسلام شه سلطان دهلی ، که درهندوستان صاحب قران بود، ۲

(۱)رجوع شود بتاریخ لین‌پول (سلسله های اسلامی) ص۳۱۳ (۲)ایضاصفحه ۳۰۰و۳۰۳

سیم آمد نظام الملك بحری ، که در ملك دکن خسرو نشان بود، ۱
ز من تاریخ فوت آن سه‌خسرو، چه میپرسی زوال خسروان بود،

ابیات ذیل که مولانا قاسم ساخته است ماده تاریخ وفات همایون است ( ۹۶۲/۵-۱۵۵٤ )

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت بر باد
پی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد ۲

این اشعار را حیرتی که در سنه ۹۶۱/٤-۱۵۵۳ در کاشان افتاد و بسرای دیگر شتافت در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی‌مدار، چون زمین درسایه‌ات ای سایهٔ پروردگار
پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده‌در قزوین خراب و خسته‌ومجروح وزار
یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صغار و در کبار
در معابر پای شسته از فقیر و از غنی در مساجد دست بسته از یمین وازیسار
در زمان چون‌تو شاهی دست‌بستن‌در نماز هست کاری دست بسته‌ای شه عالی تبار
قاضی این ملك نسل خالدابن الولید مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته‌گردیده زتیغ شاه غازی هردو را هم برادرهم پدرهم یار همخویش‌وتبار
خود بفرما‌ای‌شه‌دانا که‌ا کنون‌این‌گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار
قتل عامی گر نباشد قتل خاصی میتوان. خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هریك مبلغی‌ازمال دیوان میخورند سربسر صاحب سیورغالند وهم‌ادرار دار

نقص این‌اشعار اتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم‌تحت تأثیر چه‌عواملی و برای چه منظوری بنظم درآمده اند کاملا بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

---

( ۱ ) شك دارم که کلمه بحری صحیح باشد ممکن است برهان باشد که اسم دومین نظام شاه احمد نگر است که از ۹۱٤ تا ۹۶۱ هجری مطابق ( ۱۵۰۸ - ۱۵۳۳ میلادی ) سلطنت کرد . (۲) درنسخهٔ من « گاهی » نوشته شده و من آنرا قاسم کردم . برای اطلاع ازوقایع زمان وفات همایون رجوع شود بتاریخ **هند درعصر دو پادشاه نخستین ازخانوادهٔ تیمور** یعنی بابر و همایون ( لندن ۱۸۵٤ ) جلد دوم صفحه ۸ — ۵۲۷ تألیف ارسکین این‌ماده تاریخ اتفاقاً وبرخلاف معمول طبیعی و ساده وصحیح است .

نمیکنیم . آیا اهل قزوین باشاعر فوق چه معامله کرده بودند که مشارالیه باین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است ؟ قاضی ومفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده اند ؟ چگونه اقوام واقربای آنها بدست شاه کشته شدند و طرفدار و مروج کدام دشمن بوده‌اند ؟ چون نمیدانیم این اشعار درچه زمان ساخته‌شده‌است آیا درزمان شاه‌طهماسب و اخلاف او یا در عهد شاه اسمعیل؟جوابی مقنع بسئوالات فوق نمیتوانیم بدهیم . اما این نکته قابل توجه است که دروقت سرودن این اشعار مذهب تسنن درقزوین غلبه داشته است .

### ۳ ـ اشعار مذهبی

**اشعارمذهبی محتشم وپیروان او**

ازشعرای کثیری که دردورهٔ صفویه‌طبع خود را وقف سرودن اشعاری درذکرمصائب و اخلاق وصفات حمیدهٔ ائمه نموده‌اند محتشم کاشانی متوفی بسال ( ۱۵۸۸/۹۹۶ ) اهمیتش بیشتراست درایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول بود امادرزمان کهولت ظاهراً قوای‌خود را صرف خدمت بمذهب کرد . رضاقلی‌خان درمجمع‌الفصحا(جلددوم‌صفحه۳۶ـ۳۸) نمونهٔ ازهر دوقسم‌شعررا درج نموده‌است ولیکن ما دراینجا فقط بنوع دوم کار داریم

**بی‌اعتنائی شاه‌طهماسب نسبت بمداحان**

صاحب عالم‌آرای‌عباسی درضمن شرح حال‌شعرای عهدشاه‌طهماسب می نویسد . دراوائل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود . . . . و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه میفرمودند چون این طبقهٔ علیه را وسیع‌المشرب شمرده ازصلحاء و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال ایشان نمیفرمودندوراه گذرانیدن قطعه وقصیده نمیدادند مولانامحتشم کاشانی قصیدهٔ غرا درمدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده‌از کاشان‌فرستاده‌بود بوسیله شهزادهٔ مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح وثنای من آلایند قصاید درشأن شاه ولایت‌پناه وائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات وبعدازآن ازماتوقع نمایندزیرا که بفکردقیق ومعانی بلندواستعاره های دوراز کاردررشتهٔ بلاغت درآورده بملوك نسبت میدهند که بمضمون (ازاحسن اوست اکذب

او ) اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست ومحتمل الوقوع است غرض که جناب مونالا صله شعر از جانب اشرف نیافت . » و بنا بر این محتشم هفت بند معروف خود را ساخت واین بار چنانکه سزاوار بود صله یافت شعرای زمان بتقلید او همت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت . این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات [1] تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه ۱۹۷ – ۲۰۰ ) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یك مرکب از ۷ شعر و در آخر هر بند بیتی است با قافیهٔ مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است . در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنعات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی ها را اینقدر بخشم میآورد عاری و منزه است و مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی است . میخواستم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونهٔ از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته اند

**احساسات طبیعیه که در این قسم اشعار مندرج است**

خواه اشعار محتشم را از جملهٔ اشعار خوب فارسی بدانیم خواه ندانیم مسلم این است که از نمونه های برجستهٔ اشعار تعزیت ومرثیت بشمار است وحکایت از تاثر شیعیان درتذکر مصائب امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصرخسرو که قریب پنج قرن پیش از شاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت وخلوص است و برخلاف تصنیفات مصنوعه وخوش ظاهر اغلب شعرای ایران که در مملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی و احساسی وصمیمی است .

دیگر از مراثی که برای امام حسین ساخته شده قصیدهٔ است که یکی از بزرگترین شعراء وسست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیر ایران یعنی قاآنی متوفی بسال ( ۱۸۵۳ ) ساخته است ومن هم بواسطهٔ تازگی شکل قصیده و هم بسبب بیدینی گویندهٔ آن . از ذکر آن صرف نظر نمی نمایم [2] .

---

(۱) در این جا مؤلف ۳ بند را ذکر کرده بود جون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است محض اختصار حذف شد (مترجم)

(۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ و برای اختصار حذف شد ( مترجم )

بار دچه؟ خون! که؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟
از غم، کدام غم؟ غـم سلطان کربلا.

**اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است**

تذکر مصائب وارده برامام حسین ع علاوه برمراثی مذکوره نظماً و نثراً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری وعامیانه است. سوگواری ماه محرم نه فقط منحصر است بتعزیه یا نمایش مذهبی که لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط بشخص پیغمبر یا اولیاء ومقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یا ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست. گویندوجه تسمیه روضه خوانی آن است که قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضة الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی [1] است سابقاً قرائت این کتاب را روضه خوانی می گفته اند بعد ها این اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهاده نیز اطلاق شده است. این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجبا و مأمورین دولتی یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی،فصل یا مختصر میدهند. مثنوی کوچکی دارم موسوم به «کتاب السفره فی ذم الریا» [2] در این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش های زننده مسخره کرده است [3].

**عزاداری محرم در چشم اروپائیان**

چند نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی باین نمایش های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده اند که در کمال مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص واطلاع از فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده و در مقدمهٔ آن می نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تاثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر

---

(۱) در سال ۹۱۰/۹۰۹ — ۱۵۰۴ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف اینجانب صفحهٔ ۴۴۱ و صفحهٔ ۴ — ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی شیرازی قید شده است این کتاب کوچک که دارای ۴۸ صفحه است در سنه ۲/۱۳۰۹ — ۱۸۹۱ در بمبئی چاپ شده است. (۳) مؤلف اشعاری ازین کتاب درج کرده بود چون خیلی سست و سخیف بود حذف آنرا جایز شمردم (مترجم)

نیست . ماتیوار نولد در کتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلرد کلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Jibbon که شخص خورده گیر و بی اعتقادی است گوید :«بعضی ازاین نمایشها در سخت دل ترین مردم هم تاثیر دارد.»

**توسعه روایت**

نوشتن تاریخ تحقیقی و قعهٔ کربلا از روی نخستین اسناد تاریخی مانند طبری و غیره که چندان مفصل هم نگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابومخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری ( ٧٥٠ میلادی ) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده بامسیحیان در برخی اعتقادات سهیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین رامثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشائیان به بینند این قسمت را خیلی با آب و تاب بازی میکنند . از مطالب جالب توجه آمدن بادشاه مشرك هندی و آمدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تاقساوت قلب قاتلین اهل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر وجانور رحم کردند و مسلمانان شفقت نیاوردند . ١

## ٤ ـ اشعار بابیه

حوادث کربلا را ازبس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زنان و دهقانان از تفاصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده اند که اکثر اوقات از حقایق دور شده اند حتی سر گذشت اشخاص را که نام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای

(١) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز و سایر بیاض های تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی تازگی داشته است ولی ازلحاظ ادبی برای ایرانیان خالی ازوهن وابتذال نبود حذف شد (مترجم)

جلو گیری از مبالغهٔ شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمت ها کشیده ورسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده اند تا اطلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد .

**ایرانی شجاع است**

اما از آنجا که ایرانیان فطرة شجاع وطالب شنیدن سر گذشت ابطال هستند توجهی برسالات تاریخی فوق نکرده و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی بابا تألیف موریه Morier گمراه شده و ایرانیان را مردمی کم جرات وخجول پنداشته اند ازحقیقت بسی دورند اگر در اروپا کسی بخواهد از صفت شجاعت ایرانیان آگاه شود باید بکتاب‌های مامورین مخصوصی مراجعه کند که کارشان تحقیق احوال قاطبهٔ مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشوند و گفتارشان بیش از قول سایر دانشمندان حجت است مثلا هیچکس از اروپائیان مانند نابیه ملکم شجاعت و ثبات بعضی از ایرانیان را موافق عدل و انصاف شرح نداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بلاد ایران | یزد |

**دلیری عرب وایرانی**

ویلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید [۱] : « شجاعت این طایفه از جنسی خاص است و شاید با آنچه در میان ما شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجهٔ اشتعال احساسات آنهاست که در اثر تمجید و تحسین تماشائیان یا بواسطهٔ تلقینات شخصی و رجز خوانی خودشان برافروخته میگردد »

این تعریف در بارهٔ ایرانیان هم صادق است زیرا که آنها هم قومی حساس هستند ومخصوصاً از شعر تحریك میشوند ایرانیان شعر را سحرحلال می شمارند زیرا که بقول صاحب چهار مقاله :

« شاعری صناعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد نیکو را در صنعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طبایع

(۱) هفت قصیدهٔ زرین اعراب جاهلی ( لندن ۱۹۰۳ ) ص ۱۲

را اقباض و انبساطی بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود»

مقصود این است که چون مردم ایران فطرة دلیر هستند همیشه میل دارند قصه پهلوانان را بشنوند وچون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریك میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی وجنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سر مشق اعمال خود کنند از آنهااشعاری شنیده‌ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد

یکدست جام باده و یکدست زلف یار . رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

ای‌خوش آن‌عاشق‌سرمست که‌در‌پای‌حبیب سرو دستار نداند که کدام اندازد

اشعاری را نسبت بقرة العین شاعره میدهند که در قتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من و عشق آن مه خوب رو که چو شد صلای بلا برو
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا ۱

**مذهب بابی وتشیع**

مذهب بابی در ابتداء یك نوع تشیع بسیار شدید و مبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته‌رفته خود را امام و پس از آن نقطه و مظهر حقیقی واجب الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند ورجعت نموده‌اند ۲ و میگفتند تمام واقعهٔ کربلا مجدداً در قلعه شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده‌است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع باصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همهٔ تالیفات باب منظم‌تر وقابل فهم‌تراست در این فصول میگوید جمیع بزرگان و مبلغین اسلام رجعت کرده و با این نشئه باز گشته‌اند در کتاب نقطة الکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعهٔشیخ طبرسی با کربلا مندرج است

مقصود این است که بابی ها در اول کار خود را بتشیع نزدیك کرده و تابع تاثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود .

---

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم) (۲) راجع باصل رجعت در کتاب مواد لازمه . . . . . و در کتاب تاریخ‌جدید شرحی نوشته ام .

**اشعار بابیه** من در کتابی که بنام **مواد لازمه برای مطالعهٔ مذهب بابیه** نوشته ام (ص ۵۸ — ۳۴۱) منتخبی از اشعار این طایفه و فرقهٔ بهائیه را درج کرده ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیدهٔ برای من بخط خود فرستاده مشتمل بر ۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود و در خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیك اصفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ — ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده ام. از قصیدهٔ او اشعاری ذیلا درج میکنیم

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون — یکی چو دجلهٔ آب و یکی چو لجّهٔ خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار — که از مضیق جهان ره نمیبرم بیرون
درون دائره مقصود خود نمی یابم — مرا نه پای برون باشد و نه جای درون
مراچه فایده از جاه اگر شوم قارن — مراچه عایده از مال اگر شوم قارون
چو می نهم چه ثمر میدهد ضیاع و عقار — چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب — مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چو ملک و مال نماند چه محتشم چه فقیر — چو روزگار نپاید چه شادو چه محزون
بعقل نازم و هر جانور از آن مملو — بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون
مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر — مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
مرا چه کار که مه شد هلال و بدر از آنك — بقدر تابش خود بروی است چهره نمون
چه فایده است کسوف و خسوف را دانم — که خور ز ماه و مه از ظل ارض نیلی گون
چه لازم است که گویم ثوابت و سیار — همه شموس و کرا تند درخم گردون
مرا از این چه که دانم کرات گرد شموس — معاقند و دوان وز دو جذبه اند زبون
مرا چه کار که باد آن هوا که موج زند — خفیف خشک بفوق وثقیل ترسوی دون
چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس — هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون
چه گویم این رمل سالم است یا محذوف — چه گویم این رجز مطوی است یا مخبون
ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید — ز وقف کوفیین وز وصل بصریون
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء — بیان وخط وعروض وقریض شعر وفنون
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط — حدیث رجعت و تفسیر و سنت و قانون
ز رسم و هیئت و جبر و مناظر و تاریخ — حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون

سیاست مدن وشرع وزرع وکان ولغات — حقوق ملت وخرج وخراج وقرض وقشون
طب و علائم و تشریح و نبض وقاروره — خواص جملهٔ ادویه مفرد و معجون
طلسم و دعوت و تعبیر کیمیاو حیل — نجوم طالع واعداد ورمل وجفر وفسون
علوم فلسفه ومنطق از قدیم و جدید — تحاشیات حواشی تسفسطات متون
بدین علوم هلا نقد عمر خویش مده — کزین معامله گشتند عالمی مغبون
ازاین علوم سوی علم دین حق بگرای — که غیر معرفت حق همه فریب وفسون
فسون فلسفه مشنو که سر بسر سفه است — فنون دهری و کابی تمام جهل وجنون
چرا ظنون طبیعی شمردهٔ تو علوم — چرا علوم الهی گرفتهٔ تو ظنون
مقال این حکما چیست جملگی مشکوك — کلام این جهلا چیست سر بسر مظنون
علومشان پی دفع حیا و صدق وصفا — فنونشان پی فسق وفساد و مکر ومجون
همه اباحهٔ ارض است و اشتراك حظوظ — همه اشاعهٔ فسق است و امتلاء بطون
خیالشان همه کوتاه وچشمشان همه تنگ — فنونشان همه وهم و شئونشان همه دون
نبود سد شریعت اگر بر این یأجوج — نبود هیچکس ازعرض ومال وجان مأمون
بحق حق سخن این گروه ظاهر بین — بجسم ملت وملك است بدترین طاعون
شوی زعلم الهی سلالهٔ کونین — شوی زحکمت کابی نبیرهٔ میمون [۱]
هرآنچه گفت نبی این زمان ببین مشهود — هرآنچه گفت حکیم اینزمان ببین مطعون
علومشان همه از انبیا ولی ناقص — فنونشان همه از اولیا ولی ماحون
ولیکن از در انصاف در جهان انسان — بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
بعلم وحکمت ره میبرد بذات قدیم — بعقل وفکر برد ره بحضرت بیچون
تعلم است که فرموده افضل الاعمال — تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
مقر ذات قدیمش حکیمهای بزرگ — چو سوقراط وچو بقراط ارسطو وزینون
چو بوعلی و چو اقلیدس وچو بطلمیوس — چو طالس وچو فلاطون چو هرمس وشیلون [۲]
یقدسون له بالعشی والاشراق — یسبحون اذا یصبحون اذا یمسون
جهان سری که حکیم اندرو بجای خرد — زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
ولی تو سست عنان توسن فنون سرکش — ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون

(۱) اشاره است بقول داروین (۲) معنی لفظ شیلون مشکوك است شاید قصد سولون باشد

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم زهی مزاج که قبض آورد زانتیمون
زمهد تا بلحد علم جو واو بالصین زعام حق که بر آنست اعتمادور کون
حقایق حکمش را حکیمها مبهوت جوامع کلمش را ادیبها مرهون
طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز حقایق اند چو ارواح درخفا و کمون
زتنگ ظرفی درین فضای نا محدود بود عوالم بیحد بیکدیگر مدفون
امور عاریه را عام دید و خاصهٔ خاص بقدر خود و هو اعلم بما یصفون
بکنه پست ترین صنع حادثش نرسد چه جای ذات قدیمش هزار افلاطون
بحکم حق متحرك بود سپهر و نجوم بلی زجان متأثر بود عیون و جفون
زامر نیست پس از کیست جنبش اجرام زآب نیست پس ازچیست گردش طاحون
یکی بچشم تأمل زروی عقل ببین درین سراچه که ربعی از آن بوده‌مسکون
بهر یکی زجماد و نبات و از حیوان هزار عالم نادیده ظاهر و مکنون
ورای‌عقل تو عقل دگر بود غالب درون جان تو جان دگر بوده‌کمون
ببین بدانه که آن دانه باازل همدوش ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
نهان و ظاهر از این صد جهان طیور وفروخ قدیم‌وحادث‌از آن‌صدچمن ثماروغصون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم بطفل از مدد مام میرسد ببطون
زماورای طبیعت اگر مدد نرسد بدین جهان بخدا این جهان شوددارون
زماورای طبیعت در این مضیق جهان عوالمی است خدا را زحد وعدافزون

**پیشرفت وتجدد بی‌اهمیتی که‌دراشعارعرفانی‌عهد اخیر دیده میشود**

ممکن است انتظار رودکه در این قسمت شمهٔ از اشعار عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدهم. اما اگرچه این نوع شعر هنوز هم گفته میشودولی هیچ‌شعری ندیده‌ام که باگفتار سنائی وعطار وجلال‌الدین رومی ومحمود شبستری وجامی‌وسایر عرفای بزرگ که درمجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته‌اند مقابله و همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشد مخصوصاً در عهد صفویه اوضاع برای پرورش این قسم افکار ومعانی مناسبت نداشت. بنابرآنچه من اطلاع یافته ام ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این‌جالازم

است که توجه خوانندگان باشعار صفی علی شاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال ومنتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه وسایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست .)

### ٥ـ تصنیف

**تصنیف یا اشعار محلی**

این نوع شعر مثل ابیات محلی و آواز های مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف وبسیار خفیفی بجای گذارده است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند وقسمت اولش این است .

دلگشا را ساخت زیر سر سرك     دلگشا را ساخت با چوب و فلك

حیف دلگشا حیف دلگشا

**قدمت احتمالی تصنیف**

هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸ [۱] درشیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر درخاطر ها مانده است که یکی از اهالی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که « در حالتیکه شیر را از چلسی بخانه میبرد آنرا ریخت » شکی ندارم که تصنیف یا سرود های عامیانه از ازمنهٔ بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز درایران وجود داشته است . گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصدسال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند ومحققاً رودکی نیزچهارصد سال بعد درحضور پادشاه سامانی ممدوح خود [۲] همین قسم اشعار خوانده است . قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» میگفتند) در موقع قتل احمدبن عطاش [۳] که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم براحة الصدوروآیة السرور تألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است .

گوینده این تصنیف ها ندرةً معلوم میشود وخیلی کم درجائی ثبتشان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که درسال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود ازروی نهایت

(۱) رجوع کنید به « سالی در میانهٔ ایرانیان » تالیف من صفحهٔ ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جلد اول تاریخ ادبی ایران » تالیف من صفحهٔ ١٤ - ۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحهٔ ۳۱۳ - ۳۱٦ و راحةالصدور (سلسله جدیدهٔ اوقاف گیب جلد دوم) وصفحهٔ ۱٦۱ وحاشیه راجع به « حراره »

محبت دستور داد که چهل تصنیف از جملهٔ تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر ومتداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند .

**ترجمه انگلیسی دوازده فقره تصنیف**

دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰٤ طبع گردید عنوانش چنین است :

**دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیرفیر چایلد منتخب ومرتب گردیده است . ترجمه تصنیفات مزبوره را آلما استرتل عهده دار شده اند .** (نواو و کمپانی لندن ونیویورک) دراین کتابچه بسیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است وهر چند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملا مفهوم است و عبارات ذیل که از دیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است .

« اما برای اینکه شخص کاملا بداند که این‌تصنیفها چیست باید در مشرق‌زمین اقامت گزینند : شب گرم، وروشن‌ایران ، شعاع‌چراغها که بولباس براق ورنگارنگ حضار افتاده . تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص میکنند ؛ نوای عجیب موسیقی ؛ آهنگهائی که گاهی بسیار دلپذیر است و باتشابه و تکرار دائمی اوج گرفته وفرود می آیند ؛ ـ تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص می کنند بقدری زنده ومحسوس وباندازهٔ سحار وفتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آن را ثابت وپایدار نماید » .

اغلب این تصنیفها ابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه‌گاه در آن وارد میکنند . انواع تصنیفهای هجائی و جدلی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال وفراموشی هست .

لازم است خوانندگان را بمجموعهٔ تصنیفات فارسی که و . ز کوسکی گرد آورده و بروسی ترجمه نموده است و در سن پطرزبورغ در ۱۹۰۲ بطبع رسانیده است متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ذ .)

نمونه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب « مطبوعات وشعرجدید

ایران » صفحهٔ ۹ـ۱۷٤ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعهٔ کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عدهٔ قلیلی از اروپائیان باشند که عملا و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند دوازده مقام و۲٤ شعبه[1] آنرا بشمارند.

### ٦ — اشعار سیاسی جدید

در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱٤) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکتهٔ را لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیدهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی ولیاقت وزندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنم نمونه های چندی از این اشعار هم‌درج نمایم باید دانست که جریده نگاری با این قسم اشعار شریك و همکار است و ایجاد این از برکت وجود آن بوده است. مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی واشرف گیلانی و بهار مشهدی هستند وتاحدی که من مطلعم‌مشارالیهم هنوز زنده اند ودو نفر نخستین نسبةً جوانند. در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمهٔ از احوالشان مندرج است.

---

(۱) یکی از واضح ترین وصحیح ترین تالیفی که در اینباب دیده ام رسالهٔ بهجة الارواح است که دریك نسخهٔ خطی که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ مرحوم سرهوتم شیندلر بوده (و اکنون بمن تعلق دارد) مندرج است.

# فصل ششم

## شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

## ( ۱۵۰۰ ـ ۱۸۰۰ م )

**شیوع قریحهٔ شاعری در ایران**

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند واکثر آنها باین کار مبادرت میورزند وعدهٔ اشخاصی که عادهٔ مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند وصاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است . بعلاوه این قسم اشعار کلیهٔ بقدری با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت ویکنواخت مانده که هر گاه از صد شاعر این چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که اشاره بوقایع زمان یاتخلص گوینده دارد حذف نمائیم

**تشخیص شعراء لایق از شعراء عادی دشوار است**

هیچ شعر شناس و صراف سخنی از روی سبك نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید . یاغزل یکی از شعرای زمان شاه اسمعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد . تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمك نمی کنند چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت وبغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید . باین ترتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحهٔ بازتر وذوق سرشارتر دارند امادرمذهبشان حرفی است یا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محل ذکر نمی یابند . وقتیکه رضا قلی خان هدایت مؤلف

تذکرهٔ بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء [۱] از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که « با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص » [۲] « در شیرازش دیدم » [۳] خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی » [۴] گاهی صحبتش دست میداد » [۵] « و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی » [۶] « وقس علیهذا » — آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب [۷] مذکورند بواسطهٔ نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی ؟ یکروز بارفیق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است واز شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید . از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنجنفر را طبقهٔ اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی قاآنی شیرازی مجمر اصفهانی و نشاط اصفهانی ؛ وصال شیرازی وخود مؤلف ( هدایت ) را طبقهٔ دوم ؛ سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقهٔ سوم محسوب داشت . بعبارة اخری از هرچهل نفر شاعری که در فهرست بود یکنفر را شایستهٔ اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست .

**محك انتخاب**

درهرحال بنابر بیانات فوق انتخاب را باید باکمال دقت و احتیاط نمود . مخصوصاًشعرائی را بایدیافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تاحدی محاسنشان محفوظ وباقی میماند . و در اختیار این شعراء آنهائی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا درضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند ( این

---

(۱) در ۱۲۸٤ / ۸ – ۱۸٦۷ تالیف یافته و در ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ در دومجلد درطهران چاپ سنگی شده است . (۲) جلد دوم صفحه ٦٤ راجع باگه شیرازی . (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ٦۷ در احوال آزاد . (٤) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ٦۸ . (٥) ایضاً صفحه ٦۸ امید کرمانشاهی (٦) ایضا صفحهٔ ۷۲ الفت کاشانی.

(۷) این شعراء از صفحه ٥۸ تاصفحه ٦۷۹ جلد دوم را فرا می گیرند اما همگی بطور تحقیق معاصر او نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند .

شعرای اخیر عدهٔ بسیار قلیلی هستند ) در این حرف هست که یکنفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد وصرافی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظرم حق ندارد اظهار عقیده‌را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد قرار بدهد.

**اختلاف ذوق خارجیان باسلیقهٔ اهالی بومی**

حتی سلیقهٔ ترکها وهندیها هم که خیلی بیش ازما باشعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی است که درمورد ادبیات خویش صلاحیت‌دارترین قضات خودشان هستند بمناسبت این‌موضوع دقت خواننده را بقصه‌ذیل جلب مینمایم که پ . ج . هامرتن در **حیات‌عقلانی** [۱] نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . « و بدرجهٔ رسید که در مورد یکی از السنهٔ مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ماذوقش با انتقاد واحساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور باهم شباهت ندارد . دوچیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی وپست را از جملهٔ اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش از درك ایقاعاتی که در شعر خوش آهنگ شعرائی‌مانند بایرون وتنی سن موجود است عجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعاررا بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ » حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یاهندی را گرفته وزبان فارسی را انگلیسی شمرده وقاآنی را در عوض بایرون وتنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق درحق هندی یاترکی که شعر فارسی را می سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصلهٔ ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لااقل دوازده نفر شایستهٔ مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردنند از آنهائی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط یك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵ دنیا را وداع کرده‌اند قریب بیست نفر را باید شمرد . شعرائی که

(۱) چاپ جدید لندن ماکسامیلان و کمپانی ۱۹۸۰ صفحهٔ ۸۶-۹۴

بعد از سنهٔ اخیره نیز در حیات بوده اند جزء گویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکری نمائیم و آنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است) .

I مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶ ـ ۱۰۰۹ ه ق)

بعضی از شعرائی را که فی‌الحقیقه مربوط باین عهد هستند در **تاریخ‌ادبی ایران تحت سلطهٔ‌تاتار** نام برده‌ام مثلا : امیرعلیشیر نوائی (متوفی بسال ۱/۹۰۶ ـ ۱۵۰۰) صفحهٔ ٦ـ۵۰۵ ؛ حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۵/۹۱۰-۱۵۰٤) صفحهٔ ٤-۱۵۳ ؛ بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۳/۹۱۸ ـ ۱۵۱۲) صفحهٔ ٤۵۷ ؛ هلالی که بفرمان عبیدالله خان ازبك و در راه تشیع کشته گشت (۳۰/۹۳٦-۱۵۲۹) (صفحهٔ٤۵۹) فقط از شاعر اخیرالذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود .

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۰ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهر زادهٔ‌جامی بزرگ بوده‌است بنابرحکایت معروف [1] جامی برای طبع‌آزمائی اورا واداشت که اشعار ذیل‌را که‌فردوسی درهجو [2] سلطان محمود غزنوی‌سروده استقبال نماید .

درختی که تلخ‌است ویرا سرشت ، گرش درنشانی بباغ بهشت[3]
ور از جوی خلدش بهنگام آب ، به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،
سر انجام گوهر بکار آورد ، همان میوهٔ تلخ بار آورد ،

هاتفی ابیات ذیل را عرضه‌داشت وجامی بطریق‌مطایبه گفت که نیك گفتهٔ ولی چند جا بیضه گذاشتهٔ [4]

---

(۱) علاوه برتذکره های فارسی رجوع کنید **بتذکره احوال شعرای ایران** تالیف سرگوراوسلی (لندن ۱۸٤٦) صفحهٔ ۵ ـ ۱٤۳ (۲) ان هجا در آخر مقدمهٔ فارسی شاهنامه چاپ ترنرماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ابیات درصفحه ٦٦ II ۷-۵ است (۳) محتملا نهر سلسبیل مقصود است که دربهشت‌جاری است (٤) مجمع‌الفصحاء جلد دوم‌صفحه ۵٤ اشعار هاتفی درآخرین صفحه جلد سوم خرافات ضیاء بیك صفحه (٤۳٦) مسطور است .

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت ، نهی زیر طاوس باغ بهشت ،
بهنگام آن بیضه پروردنش ، ز انجیر جنت دهی ارزنش ،
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل ، بدان بیضه دم در دهد جبرئیل ،
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ، برد رنج بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جملهٔ شعرای بسیاری است که در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند ، دو کتاب از خمسهٔ او عیناً مثل نظامی لیلی و مجنون [1] وشیرین وخسرو نام دارد وهفت منظر تقلید هفت پیکر و تیمورنامه [2] بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست این جاست که بنابر تفاخری که هاتفی میکند [3] تیمورنامه مبتنی برحقایق تاریخی است نه افسانه وقصص . هاتفی یك مثنوی دیگر نیز دروقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه هنگام مراجعت ازیکی از لشگر کشی های خراسان ۹۱۷/۲ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شتافت . این مثنوی بسبک ووزن شاهنامهٔ فردوسی است وشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل نام دارد [4]

هاتفی مثل بسیاری ازاساتید صنعت وادب که دراوایل عهد صفویه میزیسته‌اند متعلق است بانجمن فضلائی که در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده‌اند

## ۲- باباافغانی شیرازی (متوفی بسال ۹۲۵/۱۵۱۹ )

**فغانی** (۹۲۵-۱۵۱۹)

ظاهراً فغانی از جملهٔ شعرائی است که در هندوستان خیلی بیش از وطن خود مشهور ومحترمند . زیرا درحالتیکه شبلی در شعرالعجم ( جلد سوم صفحهٔ ۲۷-۳۰) و واله درریاض الشعراء [5] اورا خالق سبك جدیدی در شعر میدانند . رضا قلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره باو میکند [6] ودر تذکرهٔ بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملا اورا حذف می نماید .

---

(۱) چاپ کلکته بتوسط سر و . جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) در اکتبر ۱۸۶۹ در لکنو چاپ سنگی شده قریب ۴۵۰۰ شعر دارد . (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزهٔ بریتانیا تألیف ریو ص ۶۵۴ (۴) مثنوی دیگر بهمین اسم وشبیه بهمین کتاب قاسمی ساخته است رجوع شود به B.m.P.C. صفحه ۶۶۰-۱ در کتابخانه مدرسه شاهی کمبریج نیز نسخهٔ از این کتاب اخیر موجوداست «مجموعهٔ برت نمرهٔ ۲۳۸» (۵) رجوع شود بفهرست فارسی ریو صفحهٔ ۶۵۱ (۶) درسال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ درطهران چاپشده صفحهٔ ۱۲۲

وحتی در آتشکده و تحفهٔ سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است. مشارالیه از طبقهٔ پست و پسر یکنفر سیاف [1] یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است. چون از شیراز به خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را اکرام نکرد امادر تبریز سلطان یعقوب آق‌قوینلو اورا معزز داشت دراواخر عمر توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در بارهٔ خودش مورد استعمال نمی یافت.

آلوده شراب فغانی بخاك رفت، آه ارملایکش کفن تازه بو کنند، [2]

مفصل ترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر قصیدهٔ مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای معرفی او باینکه شیعهٔ خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بزحمت بَری اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند.

۳- امیدی طهرانی متوفی بسال ۱۵۱۹/۹۲۵ یا ۴/۹۳۰ ـ ۱۵۲۳

**امیدی ۹۲۵ / ۱۵۱۹**

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نام داشته [3] و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانی بوده است در قصیده سرائی مهارت داشته نه در غزل و با اهل شهر خود میانه اش درست نبوده و اهاجی بسیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعهٔ زمینی رخ داد به تحریك قوام الدین نور بخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش موسوم بنامی این قطعه را در تاریخ وفاتش سرود.

نادر عصر امیدی مظلوم — کو بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود — کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس [4] — آه از خون نا حق من آه

(۱) بهمن سبب بدواً اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از بوی شراب بدانند که شرابخوار است. (۳) شخص از اسمش خیال می کند زردشتی است اما من امارات دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام. (٤) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را معین می کند اما سام میرزا وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹ / ۳ - ۱۵۲۲ دانسته و نویسنده هفت اقلیم از ان تقلید و تبعیت کرده است.

سابقاً گفتیم که قصیدهٔ در ستایش نجم ثانی ساخته است علی‌الظاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگرچه ساقی نامهٔ نیز گفته است که تقلید و رونویس شعرای قبل است . نسخهٔ اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزهٔ بریتانیا ۱ یك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذلك اغلب تذکره نویسان احوال او را نوشته اند ودر آتشکده ۲٤ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده می شود ( جلد دوم صفحه ۸ — ۷ )

رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است — تصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه ازجنس عالی وسافل — خراب گشت وخرابات همچنان معمور

---

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل — کار تو از من آسان کارمن از تو مشکل
تو پا نهی بمیدان من دست شویم از جان — نوخوی چکانی از رخ من خون فشانم از دل
دنبال آن مسافر از ضعف و نا توانی — برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل
کو بخت آن که گیرم مستش ز خانه زین — و آن ساعد باورین در گردنم حمایل
خنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر — خون خورده در برابر جان داده درمقابل
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری — ویرانه است دروی دیوانه است عامل
ویرانهٔ که تدبیردر وی نکرده تأثیر — دیوانهٔ که زنجیراو را نکرده عاقل
دیوانه است پر فن دیرانیه دشمن من — از وی مباش ایمن وز من مباش غافل
بر داور سخندان این نکته نیست پنهان — کاندیشه پریشان نبود بنظم مایل
طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی — اما اگر نبودی در خانه ام محصل

## ٤ و۵- هر دو اهلی

**اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی**

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان ( و فاتش در سنه ۹۳٤ / ۸- ۱۵۲۷ ) و دیگری شیرازی است و در سنه ۹٤۲/ ٦-۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف

---

( ۱ ) 3642 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷ . رجوع شود بمتمم فهرست فارسی ریو صفحه ۲٦۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری یا ظاهراً قوم و خویش بوده گوید: در آنزمان اشعار معروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده ۳ غزل و چند قطعه وساقی نامه

و متداول است و چنانکه ریو اشاره کرده است [۱] بایستی از هم تفکیك شوند رضا قلی خان هر دو را از قلم‌انداخته است اهلی ترشیزی از جمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین و میر علیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند واهلی از حیث فکر وذوق مقلد شعرای مزبوراست. سبك اینددسته ازشعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال (۱۰۲٤ - ۱٦۱۵) نیز از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مقبولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است. مشارالیه صاحب نثری مصنوع ومطنطن است ودرهند بهمین جهة شهرتی فوق العاده و بعقیدهٔ من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست. اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس و سایر صنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته است.

### ٦ هلالی مقتول در سنه ۹۳۵ - ۱۵۲۸

هلالی (وفات ۱۵۲۸ / ۹۳۵)

هلالی اگرچه در استراباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است. مثنوی معروف او شاه و درویش یاشاه وگدارا بابر شخصاً در کمال‌خشونت انتقاد کرده[۲] و بعد ها اسپرنگر [۳] نیز از آن عیب‌جوئی نموده است اما اته باحرارت تمام ازوی دفاع ومثنوی‌مزبوررا بشعر آلمانی ترجمه نموده است[٤] هلالی‌مثنوی‌دیگری بنام صفات‌العاشقین‌و چندین غزل سروده است[۵] رضاقلیخان گوید[٦]: «درخراسانش رافضی ودرعراقش سنی خواندندی» بدبختانه عبیدالله‌خان که سنی‌متعصب بودعقیدهٔ نخستین‌را پیروی کرد وامرداد «بجرم‌تشیع» اورا کشتند ونظر باین واقعه‌خیلی عجیب است که‌صاحب مجالس‌المؤمنین اورا در ردیف شعراء شیعه نیاورده است. شاید چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود سبب قتل اوحسد دو نفر از رقبای او موسوم ببقائی وشمس‌الدین کوهستانی که در دربار ازبکیه مقام

(۱) فهرست فارسی صفحهٔ ۸ - ٦۵۷ همچنین‌رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا افیس تالیف اته مجموعهٔ ۷۸۵ نمرهٔ ۱٤۳۲ که در آن شرحی از یك نسخه ذیقیمت بخط مولف مرقوم شده است نسخه مزبور در سال ۹۲۰ / ۱۵۱٤ تحریر یافته است (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار صفحهٔ ٤۵۹ (۳) فهرست او و صفحهٔ ٤۲۷ (٤) (صفحهٔ ۲۸۲ - ۱۹۷) margenlaändische studian, Leibzig ۱۸۷۰ (۵) مجمع الفصحاء جلددوم‌صفحه ۵۵
(٦) در مجمع‌الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت داده شده است (مترجم)

داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش . روایت می کنند که عبیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد .

محمد عربی آبروی هر دو سرای | کسی که خاك درش نیست خاك برسر او
شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح | بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی درست مرا | عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

(۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰/٤ — ۱۵۳۳

**لسانی (وفات درسال ۱۵۳۳/۹۴۰)**

لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه‌است که در مجالس المؤمنین مذکورشده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبهٔ شاعریش . زیراکه هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود[۱] واگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضا قلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد وتبریز بسر برد و کمی قبل از غلبهٔ سلطان سلیمان بر تبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید « بواسطهٔ اخلاصی که بحضرات ائمه‌علیهم‌السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی[۲] را از سر نمی نهاد تاآنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز میآید ومن تاج از سر نمیتوانم نهاد ومشاهدهٔ استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت وسر بسجده برد ودر آن سجده جان بجان آفرین سپرد»[۳]

گر بند لسانی گسلد از بندش | در خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند | جز مهر علی و یازده فرزندش

درجمع اشعار خود توجهی نداشت آثار اورا پس‌ازمرگ شریف‌تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعهٔ مزبوره بقدری بد بود که بنا برقول آتشکده بسهواللسان شهرت یافت .

---

(۱) نسخهٔ‌ازدیوان‌اودرموزهٔ بریتانیا بعلامت 307 ضبط است. فهرست‌فارسی ریو ص ۷-۶۵۶ (۲) راجع باین کلاه‌سرخ که ایرانیان را بقزلباش معروف کرده بود بصفحات قبل رجوع شود (۳) مجالس‌المؤمنین مجلس دوازدهم ص ۵٤۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ هـ. ق.) مترجم

## ۸ فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳–۱۵۶۲

فضولی[1] را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلا در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحهٔ ۷۰ الی صفحهٔ ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعهٔ عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰ / ۱۵۳۵ عثمانیها ـ مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید [2] «فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت» و همین مستشرق او را [3] چنین وصف میکند «نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریدهٔ مردمان جاویدان ثبت میشود» اگر رتبهٔ او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی [4] بلکه از آن جهة است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونههای بهتری در حسن مقال موجود است. ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقة السعداء [5] که بتقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویداست»

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات [6] او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعار معروف «بشهر انگیز» از مخترعات عثمانیان است «ودر ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست.» اما سام میرزا در تحفهٔ سامی (که در سنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن یك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آنقسم شعر مبادرت ورزیده اند وهر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی

---

(۱) در تذکرهٔ ابوطالب وفات اورا ۹۷۶ در عتبات نوشتهاست.(مترجم)(۲) فصل مذکور صفحه ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (٤) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخهٔ خطی آن بعلامت (Add ۷۷۸۵) در موزهٔ بریتانیا موجود است و در تبریز هم چاپ شده است بفهرست کتب فارسی ریو صفحه ۶۵۹ رجوع شود. (۵) رجوع شود بفهرست ترکی ریو صفحه ۳۹ - ٤۰ (٦) جلد دوم صفحه ۲۳۲

است که مسیحی شاعر در ادرنه سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجددی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهراً خیلی تند و بر نیش بوده است زیرا که در نتیجهٔ سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید: «شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را با مریدی متهم ساخته زبانش را بریدند. اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می بایست نه جهة هجو اهل گیلان»

۹- وحشی بافقی متوفی بسال ۹۹۱ / ۱۵۸۳

**وحشی ۹۹۱/۱۵۸۳**

وحشی اگرچه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد. در عالم آرای عباسی و آتشکده ومجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد وشیرین وغزلیات او بنظر میرسد. قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید:[۱] «قصاید این شعرای متوسطین باقصاید متقدمین جلوه نیارد و پایه ندارد» وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد وشیرین را بپایان برساند و قرنها بعد از او (در سنهٔ ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر و منظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار که منتخبی از آن‌ها در مجمع الفصحاء وآتشکده (صفحه ۱۱۱-۱۲۰) مندرج است[۲] مربع ذیل که درهر دو تذکرهٔ مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید    داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بی سر وسامانی من گوش کنید    گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید

شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تاکی
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم    ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم    بستهٔ سلسله سلسله موئی بودیم

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۴-۱۵ مجمع الفصحاء (۲) رجوع شود بفهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۴-۶۶۳

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت      سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت      یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول انکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او      داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او      شهر پر گشت زغوغای تماشائی او
این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سرو برگ من بی سرو سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به      مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به      چند روزی پی دلدار دگر باشم به
نو گلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت      وزدلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شد دل آزرده آزرده واز کوی تو رفت      با دل پر گله از ناخوشی روی تو رفت
حاش لله که وفای تو فراموش کنم
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

## ۱۰ ـ محمود قاری یزدی وفات ۹۹۳ / ۱۵۸۵

## ۱۱ ـ محتشم کاشانی وفات ۹۹۶ / ۸ ـ ۱۵۸۷

**محمود قاری یزدی و محتشم کاشانی**

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است و دو سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان گفت . در جلد قبل از این کتاب ۱ بمناسبت ذکر دو نفر شاعر هجاو و هزال موسوم به عبید زاکانی و ابواسحق اطعمهٔ شیرازی

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار ص ۲۵۷ و ۳ ـ ۳۵۱ در آتشکده ، وهفت اقلیم و مجمع الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات او را هم باید مشکوك دانست .

سبق ذکر یافته است . و راجع بمحتشم که شاعری مهم تر است در فصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد [۱] از اشعار عاشقانهٔ او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه درعلو مرتبه و نه دراختصاصات شخصی بپای مراثی که درمقتل امام حسین ع وسایر ائمه ع ساخته است نمیرسد [۲] ازاین مراثی بیشتر آنچه درمجمع الفصحاء هست نقل شد [۳] .

## ۱۲- عرفی شیرازی ( متوفی بسال ۹۹۹/۱ - ۱۵۹۰ وپیروان او)

**عرفی شیرازی**

عرفی اگر چه دروطن خود کمتر ازعثمانی وهند قدرومقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهور ترین و مردم پسند ترین شعرای قرن خود باشد [۴] هرچند درشیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمرخود رادرهندوستان بسر برد وهمانجادرسال (۹۹۹/۱ - ۱۵۹۰ )بسن ۳۶ سالگی بدرود جهان گفت بروایتی بمرض اسهال در گذشت و بقولی مسموم شد . عرفی یکی ازسه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعرالعجم [۵] راجع بآنها بحث کرده است . دو نفر دیگر یکی باباغفانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیدهٔ شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که باگفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است . [۶] بنا برقول عبدالقادر بداونی درزمان او عرفی وسنائی بیش ازسایر شعرای ایران وهند شهرت داشتند . و نسخهٔ خطی دیوان آنها در هر بازار وهردکان کتابفروشی پیدا میشد درصورتیکه فیضی هرچند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش را بخط خوش تحریر و تذهیب کنند کمتر جستجو میگشت . گیب [۷] میگوید بعد ازجامی دونفر شاعر درادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند .

---

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید . (۲)درتذکرهٔ ابوطالب سه دیوان موسوم بهصبائیه وشبابیه وشایبه باومنسوب وتاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳۶ — ۳۸ . (٤) رجوع شود بفهرست کتب فارسی تألیف ریو ص ٦٦٧ (٥) جلد سوم صفحه ۸۲ — ۱۳۳ (٦) شاعر دیگر غیر ازعرفی امیرخسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول صفحه ٥ و ۱۲۷ و ۱۲۹

یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست.

**اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی**

تازگی که در سبك او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع و بر تخت نشاندن بیان بامند بجای آن » ۱ ضیاء پاشا در قسمتی از مقدمهٔ منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و بعد از ستایش جامی راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

| | |
|---|---|
| فیضی ایله عرفی همعناندر | سرجملهٔ آخر الزماندر |
| فیضیده بلاغت و طراوت | عرفیده عذوبت و حلاوت |
| فیضیده مواعظ آتشیندر | عرفیده قصیده لر متیندر |
| اما آرا نورسه اولیّت | فیضیده قالورینه فضیلت |
| فیضی معجم ایکن سراپا | تفسیرینه نقطه قو نماز اصلا |
| بولدی اویگانه فضیلت | شاگردی یدی ایله شهادت |

**وفات فلاکت آمیز فیضی ۱۰۰٤/۱۵۹۵**

راجع بنکتهٔ اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد و این مسئله با نوعی که بداونی در کمال شعف ۲ وفات پر رنج و فلاکت اورا ۳ شرح میدهد متضاد است . هرچند ورم چهره و سیاه شدن لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود که اورا مسموم کرده باشند . همان نویسندهٔ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلا :

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح     گفت: سگی از جهان رفته بحال قبیح

ساده ترین ماده تاریخها این است « بود فیضی ملحدی » و « چه سگ پرستی مرد » و « قاعدهٔ الحاد شکست » تمام آنها سال ۱۰۰٤ مطابق ( ۱۵۹۵ ) را بدست میدهد بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خودرا مستحکم سازد تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بیمهری میگوید که فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بوده و طهارت شرعی نداشته است .

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹ — ۳۱۰ خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰٤ (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد بفهرست فارسی ریو رجوع شود ص ٤٥۰ که منابع عمده را مشروحا ذکر کرده است .

مؤلف مجمع‌الفصحاء [۱] راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید: «کلفتی بی حاصل کشیده» و نسبت باشعار او هم‌عقیدهٔ خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده باملایمت ورأفت گوید: «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح دقیقی که از احوال او دیده‌ام درشعرالعجم [۲] شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسه ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است: مرکزادوار- سلیمان و بلقیس - نل و دمن (که ازهمه مشهورتر است) - هفت کشور واکبرنامه اما بعضی از آنها نا تمام مانده است. قصاید وغزلیات بسیار سروده وچندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است. ازاشعاری که شبلی نقل کرده هیچیك مثل ابیات ذیل که راجع بمرگ فرزند میسازد بنظرمن تأثیر بخش ولطیف نیامد.

**اشعارفیضی دروفات فرزند**

| | |
|---|---|
| ای روشنی دیده روشن چگونهٔ | من بی تو تیره روز تو بی‌من چگونهٔ |
| ماتم سراست خانهٔ من درفراق تو | تو زیر خاك ساخته مسکن چگونهٔ |
| برخاروخس که بستروبالین خوابِ تست | ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ |

**کتابخانهٔ فیضی**

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه وعاشق‌دلباختهٔ کتاب در کتابخانهٔ او چهارهزاروششصد نسخهٔ خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخهائی بود که مدة‌العمر بآن اشتغال داشت [۳] شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می‌یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش می‌پردازیم.

**راجع بعرفی**

جمال‌الدین محمد عرفی ابن بدرالدین درشیراز تولدوتربیت یافت اما درایام صبی بهندوستان هجرت کرد وچنانکه گفته‌شد ازملتزمین خدمت فیضی گشت امابزودی باوی طرح جدال وخصومت افکند. بداونی گوید: [٤] یکروز عرفی برفیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سؤال کردمخدوم‌زاده‌را نام چیست گفت «عرفی» مشارالیه فوراً گفت «مبارك باشد» وقصدش پدر فیضی بود که شیخ مبارك نام داشته است.

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲٦. بنابرقول‌شبلی نعمانی (فصل مزبور صفحه ٦٥) تفسیرمزبور را نام سواطع‌الکلم بود. (۲) جلد سوم صفحه ۳۱-۸۱ (۳) شعرالعجم جلد سوم‌صفحه ۵۰ و منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (٤) منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی [1] شد و بوسیلهٔ او بخدمت مرد بزرگ و نجیب وحامی علم و ادب یعنی عبدالرحیم خان خان خانان در آمد این لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که درسنه ۹٦۸/۱-۱٥٦۰ کشته شد صاحب گردید . پس از آن عرفی با کبرشاه معرفی شد و درسال ۹۹۷/۹-۱٥۸۸ باوی بکشمیر سفر نمود .

**اخلاق تند عرفی**

باوجود بخت مساعد وطبع توانا غرور وکبر عرفی را از اشتهار وقبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلی خان مختصری ازحالات اورا ذکر میکند [2] گوید «سیاق اشعارش پسندیدهٔ اهالی این عهد نیست » کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقادو سرزنش مردم را بسوی خود جلب می کند [3]

نازش سعدی بمشت خاك شیراز ازچه بود　　گر نمیدانست باشد مولد و مأوای من

این مورد منحصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است زیرا که بهمین طریق مدعی برتری برانوری وابوالفرج و خاقانی وسایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور واخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درو نمی نگرند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامی ها بشود .

اما درعثمانی چنانکه گفتیم شهرت ونفوذ فوق العاده داشت همچنین درهند بقسمی که شبلی ٥٥ صفحه ( ۸۲-۱۳۳ ) ازشعرالعجم خودرا وقف احوال واشعار او کرده یعنی کمی بیش ازفیضی وخیلی زیادتر ازهریك ازهفت شاعری که درجلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند . حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور و کبر عرفی را ازنظر مردم انداخته بود گویا خود شاعر هم ازاین اوضاع اطلاع داشت زیرا که درابیات ذیل [4] ازاظهار محبت دوستان منافق وریاکاری که هنگام التزام بستر وحملهٔ خطرناك بعیادتش آمده بودند شکایت نموده است .

تن اوفتاد در این حال ودوستان فصیح　　بدور بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشد دست و کج کند گردن　　که روزگار وفا باد که کرد جان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحهٔ ۱٦۷ وفاتش درسال ۹۹۷/۹-۱٥۸۸ اتفاق افتاد
(۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ٥-۲٤ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۸۸ (٤) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست | کجاست دولت جمشید و نام اسکندر
یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین | کند شروع و کشد آستین بدیدهٔ تر
که جان من همه‌را این‌رهست‌و باید رفت | تمام راهروانیم و دهر راکب بر
یکی به چرب زبانی سخن طرازشود | که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر[1]
فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار | که نظم و نثر تومن جمع میکنم‌یکسر
پس ازنوشتن و تصحیح میکنم انشاء | بمدعای تو دیباچهٔ چو درج گهر
چنانچه هستی فهرست دانش وفرهنگ | چنانچه هستی مجموعهٔ صفات و هنر
بنظم و نثر در آویزم وفرو ریزم | اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر
خدای عز وجل صحتم دهد بینی[2] | که این منافقکان را چه آورم بر سر

گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی را که شبلی از این شاعر نموده است مفصلا نقل کنیم . نویسندهٔ مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت می‌داند ؛ زور کلام ـ تازگی و ابتکار لغات ـ تشبیهات و استعارات ظریفه ـ تسلسل مضامین ـ غیر از رساله کم شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که به نثر نوشته تمام آثارش منظوم است و بنا بر قول شبلی عبارت است از دو مثنوی بتقلید مخزن ـ الاسرار و شیرین وخسرو نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه سال قبل از وفات جمع آوری نموده است . ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیوان را معین میکند : ۳

این طرفه نکات سحری و اعجازی | چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت | اول دیوان عرفی شیرازی

یکی ازقصاید بسیار معروف‌عرفی درمنقبت علی‌ابن‌ابیطالب ع است، و ۱۸۱ بیت دارد در جلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ - ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است .

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهرودیار | ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس‌المؤمنین ذکر شده نیست

---

(۱) گمان میکنم کلمات « انقلاب خبر » ماده تاریخ باشد از اینقرار مرض مزبور درسال ۹۸۶/۹-۱۵۷۸ طاری شده پس قول شبلی راکه در ( فصل مزبور صفحه ۹۲ ) این مرض را مرض مرگ عرفی‌دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۹۹۹/۱-۱۵۹۰ اتفاق افتاده . (۲) شعر اخیر را شاعر باخود گفته است (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۹۵

**رای سخت مستر وین سنت سمیت**

راجع بعلما و فقها و حکما و شعرای ایرانی که مجذوب دربار درخشان اکبر شده‌اند جلد سوم منتخب التواریخ بداونی معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که از سرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مستر وین سنت در تاریخ اکبر شاه [1] نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است: (ص ٦–٤١٥)

« نظم بافان یا بقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگوید که هر چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی از آنها دیوان (مجموعهٔ قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پر تصنع) یا مثنوی ترتیب داده‌اند. سپس مؤلف آنها را نام برده و ٥٩ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد می کند و ١٥ نفر را می‌شمرد که بدربار حاضر نشده و از ایران [2] مدایح مختلفه به پیشگاه اعلیحضرت می‌فرستاده اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ٥٩ نفر شاعر مزبور را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکری در آنها نیافته ام اگرچه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملک الشعراء هم هست که ابوالفضل آنهارا « جواهر افکار » نامیده است »

**مطالب گرانبهای کتاب بداونی**

جلد سوم منتخب التواریخ بداونی سراسر مخصوص احوال شعراء و فضلای دربار اکبرشاه است و حاوی ذکر ٣٨ نفر از مشایخ ٦٩ نفر از فضلا و ١٥ حکیم و طبیب و قریب ١٦٧ شاعر است اغلب این اشخاص اگرچه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولد شده اند در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند.

از جمله اشخاص عالیمقداری که تا اندازهٔ مربوط بقرنی هستند که ما بپایان آن رسیده ایم شیخ بهاءالدین عاملی – ملامحسن فیض کاشانی – میرداماد و میرابوالقاسم فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان درضمن فقها و حکما مذکور گردد.

---

(١) اکبر شاه خانواده مغول کبیر هند ١٥٤٢–١٦٠٥ (اکسفرد ١٩١٧) (٢) آئین اکبری ترجمه ح. بلاک من و ح. س. جارت (چاپ کلکته ١٨٧٣–١٨٩٤ درسه جلد) جلد اول صفحه ٥٤٨ و ٦١١

## II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸ – ۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر از هفت شاعری که شبلی درجلد سوم شعرالعجم مفصلاً احوالشان رادرج کرده‌است درعصری بوده‌اند که‌فاصلهٔ میان دوتاریخ فوق است . نظیری(متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳–۱۶۱۲) طالب عاملی ( متوفی بسال ۱۰۳۶/۷–۱۶۲۶) ابوطالب کلیم ( متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) وصائب ( متوفی بسال ۱۰۸۸/۸–۱۶۷۷)[1] رضاقلی‌خان درضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان ملحقات روضة الصفای میرخوند هیچیك از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری ( متوفی بسال ۱۰۲٤/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷ ] را ذکر میکند . شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره اورا از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/٦–۱۶۹۵ است بنا بر قول کیب[2] « اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمائی میکرد . » و « در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه براین هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر[3] دیگر که در حکمت بیشتردست داشته وجزء طبقهٔ حکما مذکور خواهند شدما بذکر شش نفر ذیلاکتفامیکنیم و این شش تن مختصری از رقبای بیشمار خود معروفتر و محترم ترند سحابی استرابادی ( وفات ۱۰۱۰/۲–۱۶۰۱ ) زلالی خونساری ( وفات در حدود ۱۰۲٤ ۱۶۱۵ )جلال اسیر(وفات ۱۰٤۹/٤۰–۱۶۳۹) قدسی‌مشهدی ( وفات ۱۰۵۶/۷–۱۶٤۶) سلیم طهرانی ( وفات ۱۰۵۷/۸–۱۶٤۷ ) امانی مازندرانی ( وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱ ) هرچند بعقیدهٔ من این عبارت ریو : « بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است » [4] خالی از مبالغه نیست اما بدون‌شبهه اعظم‌شعرائی است که درقرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنها کسی است که در این کتاب لایق شرح مفصل است . برخلاف عقیده رضاقلی خان که

---

(۱) سنوات دیگر هم برای تاریخ وفاتش معین شده است از جمله ۱۰۸۰/۷–۱۶۶۹رجوع شود بفهرست ریو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید بجلد چهارم صفحهٔ ۹۵ . (۳) مقصودمیرداماد – شیخ‌بهاء الدین – ابوالقاسم‌فندرسکی – محسن فیض – عبدالرزاق لاهیجی‌معروف بفیاض است . (٤) فهرست فارسی ۶۹۳

گوید » باری در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست »

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمائیم با رجوعات مختصری بکتب و مدارك مختلفه تاهر کس طالب تفصیل باشد از روی علامات مندرجه بکتب مفید رجوع نماید . منابع مزبوره باستثنای فهرست بی نظیر ریو عبارتند از جلد سوم شعرالعجم شبلی ( بعلامت ش . ) : آتشکده (بعلامت آ ك) هفت اقلیم که فقط نسخهٔ خطی آن بدست می آید (بعلامت ه . ا . ) : روضة الجنات ( ر . ج . ) : روضةالصفا (ر . ص .) : مجمع الفصحاء ( م . ف . ) : ریاض العارفین « ر . ع . » .

(۱) سحابی استرابادی « متوفی بسال ۱۰۱۰/۲ ـ ۱۶۰۱ »

**سحابی استرابادی**

ریو صفحهٔ ٦٧٢ آ . ك . صفحهٔ ۲-۱٤۱ : ه . ا . در قسمت استراباد : م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۲۱ : ر . ع . صفحهٔ ٦-۸۵ چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود وغیر از غزل رباعیات بسیار سروده است که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱ ـ ۳ ـ ۱۶۱۲ )

**نظیری نیشابوری**

ریو صفحه ۸ ـ ۸۱۷ : ش . جلد سوم صفحه ٦٤ ـ ۱۳٤ : آ . ك . صفحه ۳ ـ ۱۳۱ : ه . ا . در قسمت نیشابور (شرح مفصل ) : م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۹ — ٤۸ : ر . ع . صفحه ۷ ـ ۲۳٦ . سی سال اخیر عمر را در هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات و هم در اینشهر وفات یافت . نظیری یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام می زیست و در مقابل قصیدهٔ بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت کرد سنه ۱۰۰۲/٤ — ۱۵۹۳ .

زهنر بخود نگنجم چو بخم می مغانی     بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی
همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم     چه عجب اگر بیابم بتو زاد آنجهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و بر ضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری سروده و ابیاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده است ( صفحه ۱۳٤ )

## ۳ — زلالی خونساری متوفی بسال ۱٦۱٥/۱۰۲٤

**زلالی خونساری**

ریو صفحهٔ ۸-٦۷۷: ﻫ . ا . در قسمت خونسار « شرح حال مفصل» : مداح میرداماد بود وهفت مثنوی ساخت که یکی از آنها موسوم بمحمود وایاز در سال «۱۰۰۱/۳-۱٥۹۲» شروع ودر «۱٦۱٥/۱۰۲٤» کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروف تر است ، دو مثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است ودیگر ذره وخورشید .

## ٤— ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲٤/۱٦۱٥

**ظهوری ترشیزی**

ظهوری و پدرزنش ملك قمی که هم ازشعراء است درشورشی که در دکن واقع گردید کشته شدند . ریو صفحهٔ ۹ - ٦۷۸ آ . ك . صفحهٔ ۷۰-٦۸: ر . ص . در آخر جلد هشتم . چنانکه ریو میگوید ظهوری در ایران کمتر مشهور است ودر هند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را از نثر نویسان معتبر وخوش سلیقه میدانند . صاحب آ . ك . گوید بعقیدهٔ او ساقی نامه این شاعر برخلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد .

## ٥ — بهاء الدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰/۱-۱٦۲۰

اورا معمولا شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه وحکمت ورياضيات بود اما دو مثنوی کوچك نان وحلوا وشیر و شکر ازو باقی است در م . ف . جلد دوم صفحه ۱۰-۸و۷ . ع : صفحه ۹- ٤٥ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج است علاوه برتألیفات رياضي ونجومی بهترین کتب نثری او کشکول است که در بولاق چاپ سربی ودر ایران چاپ سنگی شده است . مجتهد معروف ملا محمد تقی مجلسی « متوفی بسال ۱۰۷۰/۱٦٦۰-۱٦٥۹» ازجمله شاگردان درجهٔ اول اوست .

## ٦ — طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳٦/۷ - ۱٦۲٦

**طالب عاملی**

ریو صفحهٔ ٦۷۹ ؛ ش . جلد سوم ۱۸۸-۱٦٥ ؛ آ . ك . صفحهٔ ٦-۱٥٥ . در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبك شعری خاصی است که پس ازوی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند . در اوائل عمر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگیر وی را ملك الشعراء

خویش گردانید «۱۶۱۹/۱۰۲۸» بهیچوجه خفض جناح نمیکرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم [1] رابخوبی آموخته است .

## کمالات ادعائی طالب

پا بر دومین پایه اوج عشراتم — وینك عدد فنم ازآلاف زیاد است
بر هندسه ومنطقی وهیئت وحکمت — دستی است مرا کش ید بیضازعبا داست
و ینجمله چوطی شد نمکین علم حقیقت [2] — کاستادعلوم است برین جمله مراد است
درسلسله وصف خطا این بسکه زکلکم — هر نقطه سویدای دل اهل سواد است
پوشم نسب شعر چو دانم که تودانی — کاین پایه مرا ثامن این سبع شداد است

در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده ( ص ۱٦۸ ) بقصد سفر خود بجانب هندوستان اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان تحفه بردن کار خردمندان نیست .

طالب گل این چمن بستان بگذار — بگذار که میشوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند — بخت سیه خویش بایران بگذار

**محبت طالب به خواهر خود**

خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه‌مند بود بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به‌آگره آمد تا از وی دیدار کند و بهمین جهة طالب از امپراطور جهان گیر بوسیلهٔ ابیات ذیل استجازه کرد [3]

صاحبا ذره پرورا عرضی — بزبان سخن ور است مرا
پیر همشیره است غمخوارم — که باو مهر مادر است مرا
چارده‌سال بلکه بیش گذشت — کز نظر دور منظر است مرا
دور گشتم زخدمتش بعراق — وین گنه جرم منکر است مرا
او نیاورد تاب دوری من — که بمادر برابر است مرا
آمداینك بآگره وازشوقش — دل‌طپان چون کبوتر است مرا
میکند دل بسوی او آهنگ — چه کنم شوق رهبر است مرا
گر شود رخصت زیارت او — بجهانی برابر است مرا

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱٦٦ نقل شده

(۲) مقصود تصوف است بنابر تعبیر شبلی

(۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹-۱۸۰

عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کند نسبةً قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد .

۷ ـ شفائی متوفی در ۱۶۲۷/۱۰۳۷

شفائی

در موزهٔ بریتانیا بعلامت ( ورق ۷ a» ۱۳۷۲ ) تصویری از این شاعر و سیزده‌بند او موجود است [۱] ( ورق ۱۳۴-۱۴۰ ر۱۲۵۶۰ Add ) رجوع کنید بفهرست ریو صفحه ۷۸۶ و ۸۲۲ درنسخهٔ عالم آرای عباسی که در دست دارم نه درضمن احوال شعرا و نه درردیف اطبای دربار شاه‌عباس شرحی را که ریو بآن اشاره میکند نمیتوانم بیابم اما راجع باو درم . ف. (جلد دوم صفحهٔ ۲۱-۲۳ ) شرح مفصلی هست ودر آ . ك . صفحه ۹-۱۶۸ همچنین . اسم اوحکیم شرف‌الدین حسن و طبیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود . رضاقلی‌خان گوید. «فضل حکیم را طبابت و طبابت اورا شاعری محجوب داشته » علاوه بر غزلیات وهجویات یك مثنوی ازو باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقةالحقیقه حکیم سنائی سروده است

۸ـ میرمحمدباقر داماد استرابادي متوفی بسال ۱۰۴۰/۱-۱۶۳۰

میر باقر داماد

لقب دامادفی‌الحقیقه‌متعلق بپدر اوست که صهر مجتهدمعروف شیخ علی بن عبدالعال العاملی بوده است . میرداماد که بتخلص اشراق‌شعر میگفت درفقه وحکمت بیش‌ازشاعری‌شهرت داشت‌رجوع شود بفهرست ریو صفحه ۸۳۵ ، م . ف جلد دوم صفحه ۷ ؛ ر . ع صفحه ۷-۱۶۶ ؛ آ . ك صفحه ۱۵۹ ، در روضات الجنات ( صفحه ۱۱۴-۱۱۶ ) و درعالم آرای عباسی که در سنهٔ ۱۶۱۶/۱۰۲۵ یعنی درزمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و دربیشتر علوم اورا صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً درحکمت و لغت و ریاضیات وطب وفقه‌وتفسیر وحدیث‌ودوازده تألیف از کتب نثری او مذکوراست‌مشار الیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی بوده است .

۹ـ میرابوالقاسم فندرسکی متوفی‌درحدود ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰

میرابوالقاسم فندرسکی

او نیز درحکمت بیشتر شهرت دارد تا درشاعری‌اما در م.ف. جلد دوم صفحه ۶-۷ ودر ر . ع صفحهٔ ۶-۱۶۵ و در آ.ك صفحه ۴-۱۴۳ ودر فهرست ریوصفحه ۸۱۵ و ۸۱۶ مذکور

(۱) بنظرم وجه تسمیه آن بسیزده بند آن‌است که دارای سیزده قسمت است

است. در تمام تذکره هایکی از قصاید او که باستقبال ناصرخسرو ساخته مندرج است و بنا براین اگر بهترین نباشد ازمعروفترین آثاراو هست . چند شعراول آن چنین است

چرخ بااین اختران نغزوخوش و رعناستی  صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت  بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری  گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق‌العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه می پوشید و ازصحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و بابی سر وپایان و بدنامان معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه اورا ازاین قبیل مصاحبت های پست ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی ازعلماء با اجامر واوباش معاشرند و ببازی های ناشایست آنها تماشا میکنند » میرابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در جمع آنان بوده ام و هیچیك ازعلمارا آنجا ندیده‌ام » سفری بهند رفت ودرآنجا مطابق مندرجات دبستان ۱ تحت نفوذ یکی ازشاگردان آذرکیوان واقع شد وافکار زردشتی وهندی یا بودائی در وی تأثیر کرد چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند رضا قلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهة که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء هیچیك از آن زمره‌ها محسوب نداشته وسزاوار دیده‌اند که از تذکرهٔ خاص هر یك از آن طبقات او را حذف کنند .

از جمله شعرای کوچك این عهد اشخاص ذیل را باید شمرد : جلال اسیر ( متوفی بسال ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹) قدسی ( متوفی بسال ۱۰۵۶ / ۷ - ۱۶٤٦) سلیم طهرانی ( متوفی بسال ۱۰۵۷ / ۸ - ۱۶٤۷ ) ابوطالب کلیم وامانی مازندرانی که هر دو در سال ۱۰۶۱ / ۱۶۵۱ وفات یافته اند ؛ محمد طاهر وحید ( متوفی بسال ۱۱۲۰ / ۹ - ۱۷۰۸ ) وشوکت بخارائی ( متوفی بسال ۱۱۰۷ / ۶ - ۱۶۹۵ ) غیر ازصائب که در سال ۱۰۸۸ / ۸ - ۱۶۷۷ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق شرح حال جداگانه می باشند .

---

(۱) ترجمه شی وترديرز جلد اول صفحه ۱ — ۱٤۰

## ۱۰ ـ ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۶۵۱/۱۰۶۱

**ابوطالب کلیم** در همدان متولد شد اما تا وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز وکاشان بسر میبرد ( و از این جهت غالباً وی راکاشانی گفته اند ) . رضا قلی خان در م . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری ازو می نگارد . اما شبلی در شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ — ۲۳۰ مفصلا احوال او را تحت بحث قرار داده است . در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس از قریب دوسال اقامت بهندوستان باز گشت و بمقام ملك الشعرائی شاه جهان نائل شد . با این سلطان بکشمیر رفت و چنان فریفتهٔ هوای آن ملك گردید که تا وقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزه از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی قلباً او را دوست داشتند ازجمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند وصائب در حق او گفته است .

بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم  دگرکه زاهل سخن مهربان‌یکدگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

ملك آن پادشاه ملك معنی  که نامش سکهٔ نقد سخن بود
چنان آفاق گیر از ملك معنی  که حد ملکش از قم تادکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام  بگفتا او سراهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه بهندوستان میآمدند بنا برقول شبلی [۱] جز بدی از آن مملکت نمی‌گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام کرده گوید : [۲]

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی  که هرکه رفت ازین بوستان پشیمان شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشته و متکبرانه اورا ملامت کرد که چرا خودرا شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کردو این شعر را ساخت .

هند وجهان[۳] زروی عددهر دو چون‌یکیست  شه را خطاب شاه جهانی‌مبرهن‌است

---

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحهٔ ۲۰۹ . (۲) ازاغلب همولایتیهای خود بیشتر از آثار بومی هند اطلاع حاصل نمود . رجوع شود بقصیدهٔ که شبلی نقل نموده ( صفحهٔ ۲۱۱ ) که پراست از کلمات هندی ، (۳) این دو کلمه هریك عدداً ۵۹ است .

شبلی ازهنرمندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و ازاشعار او امثلهٔ بسیار انتخاب کرده است ازجمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال هندی و دیگرمثالیه را دانسته است درصنعت اخیرکه ارسال المثل خوانده میشودکلیم بسبك صائب معروف نزدیك شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم .

روزگار اندرکمین بخت ماست　　دزد دایم درپی خوابیده است
دل گمان داردکه پوشیده است رازعشقرا　　شمع رافانوس پندارد که پنهان کرده است
از خاك برگرفته دوران چونی سوار　　دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
ازهنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر　　همچوویرانه که از گنج خود آباد نشد
سفله ازقرب بزرگان نکند کسب شرف　　رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
دست هرکس را بسان سبحه بوسیدم چه سود　　هیچکس نگشود آخرعقدهٔ کار مرا
با من آمیزش اوالفت موجست و کنار　　دمبدم بامن وپیوسته گریزان از من
چو هست قدرت دست ودل توانگر نیست　　صدف گشاده کف است آنزمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعر صائب :

شکوفه باثمرهرگز نگردد جمع دریکجا　　محال است آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا

دیگر از اشعار کلیم :

واصل زحرف چون وچرا بسته است لب　　چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود
گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست　　تشنه چون یکجرعه خواهد کوزه و دریا یکیست
ماز آغاز و زانجام جهان بی خبریم　　اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
زود رفت آنکه زاسرار جهان آگه شد　　از دبستان برود هرکه سبق روشن کرد

غزل ذیل راکه شبلی نقل کرده [۱] نمونه ذوق کلیم است و باذکر آن شرح حال اورا خاتمه میدهیم .

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت　　ضعف تن ازتحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست　　روپس نکرد هرکه ازاین خاکدان گذشت
از دست برد حسن تو برلشگر بهار　　یك نیزه خون گل زسرارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی　　یا همتی که ازسر عالم توان گذشت
درکیش ما تجرد عنقا تمام نیست [۲]　　درفکر نام ماند اگر از نشان گذشت

(۱) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۲۹۹　(۲) مرغ موهوم وافسانهٔ که عربها عنقا وایرانیان سیمرغش مینامند غالباً باین عبارت ازوی تعریف مینمایند « موجودالاسم ، مفقودالجسم »

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا　چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش　آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین و آن　روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۱۱ـ محمدطاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸)[1]

**وحید قزوینی** گویند جاهد وزحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت[2] گوید « نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم ونثر ترکی و فارسی و رسالات در هرفن بود اما ملاحتی نداشت » چند بیت از بهترین اشعار اورا نقل کرده واز جمله رباعی ذیل که دلالت بر تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هر کس که سرشت　هرچند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در اورندش بمثل　جا گرم نکرده می برندش ببهشت

گزارش عمدهٔ ایام حیات وحید را ریو[3] ذکر کرده است منشی دو نفر از وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵/۶-۱۶٤۵ مورخ رسمی دربار شاه عباس دوم گردیدودر سنهٔ ۱۱۰۱/۹۰-۱٦۸۹ بوزارت رسید و هیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید ودر حدود سنهٔ ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخه تاریخ او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (OR ۲۹٤۰) ضبط شده تا سال دوم سلطنت شاه یعنی ۱۰۷۳/٤-۱٦٦۳ میرسد. این که صاحب آتشکده گوید: اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمیشنود شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول اته وحیداز دوستان صائب بوده است.

۱۲ـ شوکت[4] بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/٦...۱٦۹۵

هنوز هم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود و در ریاض العارفین دو شعراو با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بمتمم فهرست فارسی ریو (صفحهٔ ٤۱۹۰٤) و فهرست مجموعهٔ نسخ فارسی اینديا افیس تالیف اته رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۵۰ (۳) فهرست فارسی صفحهٔ ۱۸۹-۱۹۰ و متمم آن درحاشیه ماقبل آخر ذکرشد. (٤) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ٦۹۸. اته فهرست فارسی اینديا افیس مجموعه ۲-۸۹۱

عجیب وی را بنقل از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که در وسط زمستان‌سر وپابرهنه نمد پاره‌ای بردوش افکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی‌را بجائی رسانیده که حتی برف را ازروی سرخود پاك نمیکرد.

شوکت فقط از این جهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده ودر ادبیات‌ترك نفوذی عظیم داشته است وگیب در تاریخ شاعری عثمانیان ازاین‌نفوذ مشارالیه شرحهای مبالغه آمیز داده است. [1]

## صائب تبریزی [2] (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸-۱۶۷۷) [3]

**صائب تبریزی**

شبلی [4] اورا آخرین شاعر بزرگ‌ایران میداند و در ابتکار معانی ویرا بر تر از قاآنی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنا بر رأی او قاآنی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکاراست. از طرف دیگر رضاقلی خان [5] میگوید «درشاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست» بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند دروطن خود قدر ومرتبه‌ندارند. امامن‌چند صفحه‌قبل عقیدهٔ شخصی‌خودرانسبت بهنرمندی و مقام صائب اظهار کرده ام

بنا برمندرجات آتشکده [6] میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آبادنزدیك اصفهان متولد شد. پدر و اقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز بقریه مزبور آمده بودند پس ازتکمیل تحصیلات در پایتخت ایران درعنفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹/۳۰-۱۶۲۹ بدهلی وسایر بلاد هند سفر کرد وطرف توجه ظفرخان و سایر نجبای هند گردید. پس از دوسال توقف در آن سر زمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تاویرا یافته بایران باز گرداندصائب

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۱۸۵،۹۶ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنا براین غالباًاورا اصفهانی میخوانند (۳)مؤلف درتاریخ وفات صائب مسامحه کرده‌وچند تاریخ مختلف ذکرنموده (مترجم) (٤)شعرالعجم‌جلد سوم صفحهٔ ۱۸۹(٥) م. ف. جلد دوم صفحه ۲٤ (٦)چاپ بمبئی۱۲۷۷/۱-۱۸٦۰صفحه۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر از ممدوح خود ظفرخان بطریق ذیل رخصت خواست : ۱

شش سال بیش رفت که از اصفهان بهند
افتاده است توسن عزم مرا گذار

هفتاد ساله والد پیر است بنده را
کز تربیت بود بمنش حق بیشمار

آورده است جذبه گستاخ شوق من
از اصفهان با گره ولاهورش اشکبار

زان پیشتر کز اگره بمعموره دکن
آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار

این راه دور را زسر شوق طی کند
با قامت خمیده و با پیکر نزار

دارم امید رخصتی از آستان تو
ای آستانت کعبهٔ امید روزگار

مقصود او ز آمدنش بردن منست
لب را بحرف رخصت من کن گهر نثار

با جبههٔ گشاده تر از آفتاب صبح
دست دعا ببدرقهٔ راه من برآر ۲

بعد از مراجعت باصفهان صائب درخدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان راکه بعد از عباس بتخت نشست رنجه کرد. خلاصه صائب بعد ازطی عمری کم حادثه در سنه ۱۰۸۰/۷۰-۱۶۶۹ دراصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست ۳

**پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خود را**

ازجملهٔ امتیازات صائب که شبلی نقل میکند یکی اینست که از شعرای هندی بسیار تکریم میکرده و اشعار آنهارا خیلی دوست داشته است واین حالتی است که درمیان شعرای ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل پسندیده و تضمین نموده است : فیضی ـ ملك ـ طالب عاملی ـ نوائی ـ اوحدی ـ شوقی ـ فتحی ـ شاپور ـ مطیع ـ اوجی ـ ادهم ـ حاذق ـ راقم. درابیات ذیل صائب اشخاصی را ملامت کرده است که از گفتار یکدیگر عیبجوئی و ابراز رقابت میکنند.

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند
زجوش فکر می ارغوان یکدگرند

نمیزنند بسنگ شکسته گوهر هم
پی رواج متاع دکان یکدگرند

زنند بر سرهم گل ز مصرع رنگین
زفکر تازه گل بوستان یکدگرند

سخن تراش چو گردند تیغ الماسند
زند چو طبع بکندی فسان یکدگرند

بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم
دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

---

(۱) شعرالعجم شبلی جلدسوم صفحه ۱۹٤ (۲) شبلی گویدا گر این اشعاردرسنه ۱۰٤۱/۲-۱۶۳۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۱۰۳۵/۶-۱۶۲۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دو استاد خود رکنا و شفائی نیز بسیار تمجید میکرد . نسبت بشخص اخیر گوید :

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب       کنون که نبض‌شناس سخن شفائی نیست

صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتیکه صائب بمتابعت ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری وجلال اسیر . . . . را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل نمود - این اولین قدمی است که صائب در بدذوقی برداشته و راه را برای دیگران گشوده است . بقسمیکه بعدها مردم در مقابل گفتار ناصر علی و بیدل وشوکت بخاری نیز سرتعظیم فرود آوردند . . . بنای ظلم در جهان اول اندك بوده است و هر که آمد بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسید » ۱

اگرچه صائب در تمام شعب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادیش درغزل سرائی بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت . یکی از شاگردانش روزی این مصراع بیمعنی را سرود .

از شیشهٔ بی می می بی شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و با معنی شد

حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت وظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم ومعنی بخشیدن بآن دعوت نمود

دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن

صائب مرتجلا نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد

بقدرهر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر . وجنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی ۲ نسخهٔ آن درحیدر آباد دکن موجود است وظاهراً واله‌داغستانی وسایر تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند .شبلی صائب را بابوتمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعرای عرب جمع آورده وحماسه

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کباب میکرد و نمك خواست ( باب اول ) (۲) صفحهٔ ۲۰۱ از جلد مذکور .

نام نهاده است و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم ومعین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

**چند شعر منتخب از صائب**

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال (۱) قبل از کتاب خرابات استخراج کرده و در دفتری یادداشت کرده‌ام آن زمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ابیات بسیار خوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد — بمرگ آشنا کن بتدریج جان را
ریشهٔ نخل کهن سال از جوان افزونتر است — بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
هرسری دارد دراین بازارسودائی دگر — هر کسی بندد بآئین دگر دستار را
تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل — که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکندر را
سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از شوق گناه — معصیت را خنده میآید ز استغفار ما
مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید — بیاض از سینه باید ساخت شعر انتخابیرا
گفتگوی کفرودین آخر بیکجامیکشد — خواب یک خوابست اما مختلف تعبیرها
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد — پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است — اوست بیدار که درخواب گرانست اینجا
شکوفه باثمر هرگز نگردد جمع دریکجا — محالست آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا
ده در شود گشاده اگر بسته شد دری — انگشت ترجمان زبان است لال را
ساده لوحان زود میگیرند رنگ همنشین — صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را
گردش اقبال دارد لغزش ادبار ها — یکدو خطوه باز رفتن پردهد و ثابرا
موج از حقیقت گهر بحر غافل است — حادث چگونه درك نماید قدیم را
معیار دوستان دغل روز حاجت است — قرضی برسم تجربه از دوستان طلب
در میان اهل دنیا مردم دانا غریب — همچوانگشت شهادت در کف ترساغریب
چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست — نه علم هرچه عمل میکنی همان از تست
هستی دنیای فانی انتظار مردن است — ترك هستی زانتظار نیستی وارستن است
ترا زجان غم مال ای عزیز بیشتر است — علاقه تو بدستار بیشتر زسر است

---

(۱) در ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ از استنساخ این ابیات فراغت حاصل شد .

خط صائب تبریزی

با کمال قرب از جانان دل ما غافل است  زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافل است
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست  صبح نزدیکست در فکر شب تار خود است
رفتن از عالم پر شور به از آمدن است  غنچه دلتنگ بباغ آمد و خندان برخاست
اگر میان دو دل هست دوستی بقرار  نمی شوند بآمد شد خبر محتاج
آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد  خواب دروقت سحرگاه گران میگردد
خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را  که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید
یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند  یك کف خاك در این میکده ضایع نشود
حریص را نکند نعمت دو عالم سیر  همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
پیرانه سر همای سعادت بمن رسید  وقت زوال سایه دولت بمن رسید
شد مهربان سپهر بمن آخر حیات  در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید
از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم  لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند
میشود غارتگر جان چون کمان افتد زیاد  شاخ نازك بشکنند چون بیشتر بار آورد
اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل  اگر عاقل توئی دیوانه در عالم نمیباشد
مرا بروز قیامت غمی که هست این است  که روی مردم عالم دوباره باید دید
لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل  نقل کردن باشد از زندان بزندان دگر
نگویمت که دل از حاصل جهان بردار  بهرچه دسترست نیست دل از آن بردار
انجام بت پرست بود به زخود پرست  در قید خود مباش و بقید فرنگ باش
گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی  تا حشر در شکنجه این کفش تنگ باش
درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش
گر سجود گل کنم برسنت بلبل خطاست  من که در آتش پرستی امت پروانه ام
چون شمع هر که افراشت گردن بافسر زر  در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن
پیش از این بر رفتگان افسوس میخوردند خلق  میخورند افسوس در ایام ما بر ماندگان
یا زسیلاب حوادث رو نباید تافتن  یا نباید خانه در صحرای امکان ساختن
هر لوح مزاری ز فرامشکده خاك  دستی است برون آمده بهر طلب تو
شد از فشار گردون موی سفید وسرزد  شیری که خورده بودم در روزگار طفلی
دروطن گر میشدی هر کس بآسانی عزیز  کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

## III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی [ ۱۱۱۱-۱۲۱۵ ه.ق ]

**فقر قرن هیجدهم**

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیرترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چندصفحه بعد از آن سخن خواهیم راند .

**دومجموعۀمهم کەدر آن عصر تألیف شدەاست**

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطۀ افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است .

این دو مصنف شرحهای نسبۀ روشن و مفصلی از عهدمضطرب ومغشوش خود داده‌اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۶۹۲/۱۱۰۳ . تاریخ وفات ۱۱۸۰/ ۷ – ۱۷٦٦) دیگر لطف‌علی بیگ متخلص بآذر (سال تولد ۱۷۱۱/۱۱۲۳ و تاریخ وفاتش ۱۷۸۱/۱۱۹۵) هردوشاعر بوده‌اند مخصوصاًشیخ‌علی‌حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطۀ نظر ما نثر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد .

**شیخ علی حزین**

شیخ علی حزین که نام اصلیش محمد بن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطۀ کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵٤/۲-۱۷٤۱ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دوسال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید. متن فارسی و ترجمۀ انگلیسی این کتابرا ف . س . بالفور در ۱۸۳۰-۱ انتشار داده. خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند. شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبۀ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳(۱۹جانوری ۱٦۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیجده پشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانوادۀ او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تااینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست‌سالگی برای ادامۀ تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد . مشارالیه در شصت و نه سالگی وفات یافت (۱۷۱۵/۱۱۲۷)و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان‌اونوحه کنند [۱] شیخ علی حزین‌ارشد اولاداو بود . از اخلاق و هنر های پدر بسیار تعریف میکند و چند بیت از مرثیه راکه دروفات پدرساخته است نقل مینماید و گوید ازجمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است [۲] « اگر ترا ممکن شد دراصفهان دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . » مؤلف گوید . « درآن

---

(۱)پسر چهارم در طفولیت مرد - مادرشان دو سال بعد از پدر درحیات بود. (۲) چاپ بالفور صفحۀ۱٦ وترجمه صفحه ۱٤

وقت من معنی این قسمت ازخطاب او را درك ننمودم وفقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد »

تذکرۀ شیخ علی حزین

چون تذکرۀ شیخ علی حزین راخوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلا راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد وچند نکته ادبی را نیز از آن استخراج کنیم. درسال ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعۀ ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاءالدین عاملی اسم این مجموعه را مدة العمر نهاد[1] اما چندماه بعد این نسخه وسایر کتب کتابخانۀ او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت درهمین اوقات یا کمی زودتر علاوه برچند تفسیر وحواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خودرا جمع کرده انتشار داد وقدری بعد ازاین تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود .[2]

هجوم افغان ومصائب وارده برایران خاصه براصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تامدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید:[3] «القصه دراواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد وهردو برادر وجده و جمعی ازاهل خانه در گذشتند وآن منزل خالی شده منحصر بدوسه کس خادمه عاجزه گشت تاآنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد » . بعدازقدری بهبودی دراوائل محرم ۱۱۳۵ ( اکتبر ۱۷۲۲ ) از اصفهان گریخت واین چند روز قبل ازتسلیم اصفهان و ورود افغانها بپایتخت ایران بود . درمدت ده سالیکه بعدازاین واقعه گذشت شیخ علی حزین دربلاد ایران روزگار را بسرگردانی میگذرانید نقاطیکه دیده یا درآن مقام کرده است خرم آباد لورستان و همدان ونهاوند ودزفول وشوشتر است ازاینجا ازراه بصره دفعه ای بمکه سفر کرد وهنگام مراجعت بیمن رفت، همچنین کرمانشاه و بغداد وعتبات ومشهد و کردستان وآذربایجان و گیلان وطهران . ازاینشهر مجدداً باصفهان باز گشت بنابرقول خودش

(۱) رجوع شود بصفحۀ ٤-٩٣ ترجمه بلفور که ازاین پس به آن اشاره خواهیم نمود. نسخۀ خطی ازاین کتاب در موزۀ بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریوصفحۀ ٤٨٣ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب واوزان ودیگر راجع بحیوانات شکاری
(۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰٦ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارمش که چندی بعدمنتشر شد رجوع شود بصفحۀ ۱۷٦ (۳) ایضاً صفحۀ ۱۲۸

«آن شهر معظم را باوجود بودن پادشاه [1] بغایت خراب دیدم وازآن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقیمانده بود» همچنین راجع بشیراز که شش ماه بعد گذارش بآنجا افتاد گوید: «وازآن همه دوستان من [2] کسی برجانبود جماعتی از اولاد ومنسوبان آنهارا پریشان حال وبی‌سرانجام یافتم» ازشیراز بطریق لار عازم بندر عباس شد باین مقصود که ازآنجا دریك کشتی فرنگی خودرا بحجاز برساند «چون سفاین وجهازات آنها بغایت وسیع ومکانهای شایسته دارد ودر دریا نیز بلدتر و ازهر قوم ماهرترند» [3] اما بعلت مرض وفقر ازاجرای منظورخود باز ماند زیرا که املاك موروثی او در گیلان ازدست رفته ومالیاتها وعوارض هنگفت وطاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. دفعه دیگر دریك کشتی هلندی سوار شده خودرا بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بدآب وهوا یافت که بعدازدوماه باز به بندر عباس مراجعت نمود. سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ وحوادث [4] دیگر چنان متصل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خودرا ببغداد رساند.

**تنفر شدید شیخ علی حزین ازهند**

چون بواسطهٔ اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهائیکه پیش می‌آمد این نقشه را قابل اجراء ندید و در خود توانائی این‌را نیافت که بازهم شاهد خرابی ومصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱٤٦ (۱٤ فوریه ۱۷۳٤) بعزم هندوستان در کشتی نشست و برخلاف تنفری که ازاین مملکت داشت ٤٥ سال بقیهٔ عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید: «ومن این مدت اقامت را دراین مملکت از زندگانی محسوب نداشته‌همانا آغاز رسیدن بسواحل‌این ملك انجام عمروحیات بود» [5] کمی بعد گوید «واصلا طبع را ملایمت وطاقت بر تحمل اوضاع واطوار اشخاص این دیار نبود» وچند سطر بعد مینویسد «دیدن این مملکت زیاده برهمان مقدار بغایت مکروه وپیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال‌ایران برخاطر گوارا شد وهمت مصروف بمعاودت بود» [6] اگر چه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیهٔ عمر

---

(۱) ترجمهٔ بلفورصفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضاً ص ۲۰۷
(۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شود (٤) ایضاً صفحهٔ ۲٤۰ (۵) ایضا صفحه ۲۵۳
(٦) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

درازرا دراین «دیار کدورت آثار شنعت اطوار» ۱ که «بقبایح وفضایح احوال واوصاف» متصف است . ۲ بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه درتذکره ذکری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمهٔ تاریخی باشد ازقبیل لشگرکشی نادرشاه وقتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هرچند تذکرهٔ او درآخرسال ۱۱۵٤ ۳ هجری مطابق آغاز سنهٔ ۱۷٤۲ میلادی تحریرشده است مندرجاتش بیشتر مربوط بسوانح عمری مؤلف قبل ازحرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش ازتاریخ تحریر تذکره شرح حال علما وادبای معاصر (که غالباً دراوان محاصره اصفهان در۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته )و مؤلف باآنها آشنائی داشت یکی ازامتیازات واختصاصات مهمهٔ این کتاب دلپذیراست.

**تذکرهٔ معاصرین تألیف شیخ علی حزین**

یازده سال بعد [۱۷۵۲/۱۱٦۵ ] تذکرهٔ از احوال یکصد نفر تقریباً ازشعرای معاصرخودترتیب دادوآنرا بتذکرةالمعاصرین موسوم کرد . این تذکره درجزء کلیاتش درلکنهور بسال ۱۸۷٦/۱۲۹۳ چاپ شده ونسخهٔ خطی آن درموزهٔ بریتانیای کبیر وجاهای دیگر به دست میآید .

**لطفی بیك آذر تولد ۱۷۱۱/۱۱۲۳ وفات ۱۷۸۱/۱۱۹۵**

تذکرهٔ دیگر ازشعرای این عهد که بیش از تذکرهٔ حزین رایج است قسمت اخیر آتشکده لطفعلی بیك آذر است بیشتر این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل ازمؤلف میزیسته اند وبترتیب اسامی بلاد و ازروی حروف تهجی منظم شده اند علاوه برشهرهای ایران ولایت توران وهندوستان نیز مذکور شده است . بعد ازاین قسمت شرح حال ٦۰ نفر ازشعرای معاصر مؤلف ذکر شده است ودر مقدمهٔ آن شمهٔ ازتاریخ پنجاهساله اغتشاش و بدبختی ایران ازحملهٔ افغان تا موقعیکه امنیت و انتظام درایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت . ٤ مؤلف اقرار میکندکه دراین عهد قحطی شعرا و ادباست وعلت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم دانسته و گوید « تفریق بال واختلال حال بحدی است که کسی را حالخواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد »

(۱) ترجمهٔ بلفور صفحه ۲۵٦ (۲) ایضا صفحه ۲٦۱ (۳) ایضا صفحهٔ ۲۵۷
(٤) رجوع شود به فهرست نسخ فارسی ریو صفحهٔ ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱٤۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلا شرح داده شده است . دوست عزیزم پرفسور محمد

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ ۳-۱۷٤۲ در نود سالگی بدرود زندگانی گفته است ۱ وملا حسین رفیق اصفهانی وسیدمحمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی ومیرزاجعفرصافی اصفهانی وجوانی که از رفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص بصباحی بوده وبیش از ۱۳ صفحه ازآتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفهانی وآقا تقی صهبای قمی وسیدعبدالباقی طبیب که پدرش میرزا محمدرحیم نام ازاطبای دربار شاه‌سلطانحسین بوده وخودش ازاطباء دربار نادر شاه و طوفان هزار جریبی که مؤلف وفات اورا درماده تاریخی ذکر کرده‌است دیگر آقامحمد عاشق اصفهانی (سنهٔ ۱۱۸۱/۸-۱۷٦۷) که‌مؤلف‌هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادرجوان‌مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری تخلص داشته و در ۱۱۸۵/۲ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست : «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد ازاینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جدّ او نقاش فرنگی بود وبدین اسلام مشرف شد . سید محمد حسین‌غالب که چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسر برد ودختر نواب سرافرازخان را بحبالهٔ نکاح در آورد . میرسید علی مشتاق اصفهانی . سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طبیب درباری سابق‌الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس از قبیل‌لیلی ومجنون و خسروشیرین و وامق وعذراء ساخته وتاریخ دودمان‌زندیه را مشغول ۲ تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزاعبدالله طبیب (متوفی۱۱۹۲/۱۷۷۸) وسید احمد هاتف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این ازحال او شمهٔ خواهیم نگاشت .

لطفعلی بیك آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

---

شفیع معلم مدرسه‌شرقیه‌لاهور درسپتامبر۱۸۹۳ نسخهٔ‌ازکلیات‌شیخ‌علی‌حزین‌چاپ‌کان‌پور(۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد . کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است واین تذکره ازصفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فراگرفته است عدهٔ که درآن مذکور شده‌اند ۹٦ نفرند وازآنهافقط چهار نفر شاعر هستندکه حتی اسمشان را نشنیده‌ام ازاینقرار طاهر قزوینی‌وشوکت بخاری وشفیعای اثرشیرازی ولطفعلی بیك شاملی (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۹٦ ذکر شده است «مترجم» (۲) «پادشاه بی‌نظیر جوانبخت ابوالنصرسلطان کریم.»

خودش در ۲۰ ربیع الاول ۱۱۲۳ [۱] (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را درقم بسر برد زیرا که خانواده اش از بیم افغانها بشهر مزبور مهاجرت کرده بودند. دراول جلوس نادری پدرش بحکومت لار وسواحل بحر فارس منصوب ودرشیراز مقیم شد. دوسال بعد وفات یافت بعد ازمرگ پدر به اتفاق عمویش حاجی محمد بیك [۲] بمکه تشرف حاصل کرد وپس از طواف خانهٔ خدا و عتبات بایران مراجعت نمود وهنگام مراجعت لشکر نادر ازهندوستان درمشهد اقامت داشت. بعداز آنکه باسپاه نادر بمازندران [۳] رفت باصفهان مراجعت نمود وپس از قتل نادرشاه تامدتی درخدمت علیشاه ـ ابراهیم شاه ـ شاه اسمعیل وشاه سلیمان مشغول بود. وچنان مینماید که ازاین تاریخ ببعد گوشه‌ای گرفت وازمعاشرت خلق احتراز کرد وبرحسب تعلیم میرسیدعلی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. درآخر آتشکده عده کثیری ازاشعار یوسف زلیخای او مندرج است [٤]

اگرچه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر ودوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی ازو دیده میشود زیرا که مینویسد: « درفن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر وتالی انوری و ظهیراست » تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف اورا اختیار میکنیم که بواسطهٔ آن نامش جاودان مانده است .

### بند اول

| | |
|---|---|
| ای فدای تو هم دل و هم جان | وی نثار رهت هم این و هم آن |
| دل فدای تو چون توئی دلبر | جان نثار تو چون توئی جانان |
| دل رهاندن ز دست تو مشکل | جان فشاندن بپای تو آسان |
| راه وصل تو راه پر آسیب | درد عشق تو درد بی درمان |

(۱) درآتشکده‌خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۳٤ (۲) درآتشکده خطی من محمودبیك نوشته شده «مترجم» (۳) باتفاق اردو ازراه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته ازآنجا عزیمت عراق کرد » آتشکده خطی «مترجم» (٤) آتشکده‌چاپ بمبئی مورخهٔ ۱۸٦۰/۱۲۷۷ دردست اینجانب بوده است دراین چاپ سه عیب هست عدد صفحات درصفحه ۱۸۹ قطع میشود. تواریخ غالبا حذف شده وعبارات متن نیزخیلی مشکوك وناصحیح است. « مؤلف »

بند گانیم جان و دل در کف | چشم برحکم و گوش برفرمان
گر سرصلح داری اینك دل | ور سرجنگ داری اینك جان
دوش ازشور عشق وجذبهٔشوق | هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم | سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم | روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب | دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی | بادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار | همه شیرین زبان وتنگ دهان
عود وچنگ ونی و دف وبربط | شمع ونقل وگل ومی وریحان
ساقی ماهروی و مشکین موی | مطرب بذله گوی وخوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور | خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی | شدم آنجا بگوشهٔ پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند | عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب | گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست | ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماندو نه هوش | سوخت هم کفراز آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی | بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا | همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

( بند دویم )

از تو ایدوست نگسلم پیوند | ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زما صد جان | وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم | که نخواهد شداهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش | که زعشق تو میدهندم پند
من ره کوی عافیت دانم | چکنم کاوفتاده ام بکمند
دز کلیسا به دلبری ترسا | گفتم ای دل بدام تو دربند

ای که دارد بتار زنارت هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید که اب وابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود وبا من گفت وزشکر خند ریخت ازلب قند
که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد از لی پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی وحریر و پرند
ما درین گفتگو که از یکسو شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

## ( بند سوم )

دوش رفتم بکوی باده فروش زاتش عشق دل بجوش وخروش
مجلسی نغز دیدم و روشن میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی دل پر از گفتگو ولب خاموش
همه را از عنایت از لی چشم حق بین و گوش راز نیوش
سخن این بآن هنیئاً لك پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش برچنگ وچشم برساغر آرزوی دو کون در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم ای ترا دل قرار گاه سروش
عاشقم درد مند و حاجتمند درد من بنگر و بدرمان کوش
پیر خندان بطنز بامن گفت ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا ای از شرمت دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده واتش من فرو نشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعهٔ در کشیدم و گشتم فارغ از رنج عقل ومحنت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم | مابقی را همه خطوط ونقوش
نا گهان در صوامع ملکوت | این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو ·

( بند چهارم )

چشم دل باز کن که جان بینی | آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری | همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد | گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد | وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آنجا را | سر زملك جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را | پای بر فرق فرقدان[۱] بینی
هم در آن سربرهنه جمعی را | بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هریك را | بردوکون آستین فشان بینی
دل هر ذرهٔ که بشکافی | آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی | کافرم گرجوی زیان بینی
جان گذاری اگر بآتش عشق | عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری | وسعت ملك لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی | وآنچه نادیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی | از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزی ازدل وجان | تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(۱) فرقدان دوستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی حفظ کردن است ووجه تسمیه‌اش فوایدی است که ملاحان از آنها میبرده اند ودر کشتی رانی فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفر نامه یك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

## (بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولو الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن وتودر شب تار
گر زظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق انوار
کور وش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن وهموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف درگل وخار
زآب بیرنگ صد هزاران رنگ — لاله وگل نگر درین گلزار
پا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشهٔ بردار
شود آسان زعشق کاری چند — که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو بالغدو والاصال — یار جو بالعشی و الابکار
صد رهت لن ترانی ارگویند — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و دیدهٔ افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آنزاد راه وآن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران — یار میگوی و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانند شان وگه هشیار
از می و جام ومطرب وساقی — از مغ و دیر و شاهد وزنار
قصد ایشان نهفته اسراری است — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

# فصل هفتم

## شعرای زمان قاجاریه

**تجدید حیات شعر**

بعد از دورهٔ سلطنت کوتاه وخونین آغامحمدخان خواجه (۱) که بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) باملایمت حکومت کرد . رضاقلیخان درمقدمهٔ مجمع الفصحا تجدید حیات ادبی و بهبودی وسلامت ذوق شعری را ازتشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعدهٔ کثیری ازشعرارا دردربار گرد آورد راجع بشرح حال این شعراء چندین تذکره تدوین شده است ازقبیل زینت المدایح ـ انجمن خاقان ـ گلشن محمود ـ سفینة المحمود وتذکرهٔ محمدشاهی . ریو درمتمم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا ( صفحهٔ ۸٤ - ۹۱ ) شرح مفصلی نسبت بهریك از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضا قلیخان مشارالیه بوده است . یکی ازآنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ٤٨ نفر از پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصر الدین شاه بود ( ۱۸٤۸ - ۱۸۹٦ م ) اما این تراوشهای طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است وارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند .

**بازگشت بسبك شعرای متقدم**

شعرای اوائل این عهد را میبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود وگنجایش نداشت نقطهٔ افتراق و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلا فاصله پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته و بسبك عرفی و صائب و شوکت وغیره پشت پا زدند .

---

(۱) هر چند عملا مدت ۱۸ سال ( ۱۷۷۹ - ۱۷۹۷ ) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹٦ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید .

**اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی و هندی**

این نکته از دو راه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید و شعرای متأخر مثل قاآنی وغیره مقلد اساتید قدیم بوده‌اند خاصه فرخی ومنوچهری . رضاقلیخان نیز همین نظر رادارد اما طور دیگر تعبیر می نماید . بنا بر رای او [۱] شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو بتنزل نهاده و در آخر دورهٔ ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل این عهد با عدم متابعت از سبك آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین میشمارد که مخصوصاً طرف تقلید واقع گردیدند .

خاقانی ـ عبدالواسع جبلی ـ فرخی ـ منوچهری ـ رودکی ـ قطران ـ عنصری مسعود سعد سلمان ـ سنائی ـ جلال الدین رومی ـ ابوالفرج رونی ـ انوری ـ اسدی فردوسی ـ نظامی ـ سعدی ـ ازرقی ـ مختاری ـ معزی ـ لامعی ـ ناصر خسرو ـ ادیب صابر . تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان وهجوم مغول ( وسط قرن ۱۳ م ) بدرود زندگانی گفته اند [۲] از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذرهٔ نقصان حفظ نمود . وحتی مشکوك است که تا چه پایه سر مشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از و تقلید کرده اند بیشتر بواسطهٔ تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و صائب که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده ودیگر بدست نیاوردند سبك حافظ نیز در این زمان متروك و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوهٔ جولان در عرصهٔ پرواز او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندیوترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف وتباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان [۳] زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند ( ۶ ــ ۱۸۳۵ ) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و محروم ماند .

---

(۱) پنجمین صفحهٔ بی‌نمره مقدمهٔ مجمع الفصحاء . (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم).
(۳) درهمین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خود داری کردند و از این روی لطمهٔ بزرگی برشرقشناسی وارد ساختند .

باوجود تذکره‌های سابق الذکر وآنچه بعد ها در شرح احوال شعراجمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود کهما شمهٔ از حال یکصد یا دویست نفر از شعرای دورهٔ قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر ازشعرای مزبور کهپیروان سبك قدیم بوده اند کافی خواهد بود هر چند لازم است این شعرارا بترتیب تاریخ نام بریم لیکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده اند یادر عهدشان میزیسته اند آنهارا بطبقاتی تقسیم نمائیم

**وصال وخانواده‌اش**

در بهار سال ۱۸۸۸ [۱] از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچك) از جمله فرهنگ‌وبرادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم. همراه یزدانی پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند. وصال سه پسر بزرگتر از این ها داشته یکی وقار که رضا قلیخان [۲] در ۱۲۷٤ / ۸ - ۱۸۵۷ او را در سن ٤۲ سالگی در طهران ملاقات کرده است. و دیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که در سنهٔ ۱۲٦۸ / ۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونهٔ از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحهٔ ٤۱ - ٤۲ ترجمه ودرج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست. چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده‌من متن فارسی ترجمهٔ سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم. این اشعار استخراج از رسالهٔ خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفتهٔ آثار و حامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران بمن داد.

ای بچه عرب صبحك الله بخیرا　　صبح‌است صبوحی بده‌آن ساغرمی را
زآن‌می که بقطب‌ار بدهی جرعهٔویرا　　بر پات بساید سر اکلیل جدی را
گردند بناتش بفدا چون تو بنی را
چون چرخ زنی گردخم باده‌جدی‌وار

گر نیست ترا باده یکی شیشه بسر کش　　برخیز وعبا راعربی‌وار بسر کش
همچون‌عربان دامن خود تابکمر کش　　یکدست‌عباشیشه بدان‌دست دگر کش
بادامن ترمنت از آن دامن تر کش
وز خانه برو تا بدرخانهٔ خمار[۳]

(۱) رجوع شود بکتاب‌من «یکسال درمیان‌ایرانیان» صفحهٔ۸-۲٦۷ وصفحهٔ۱۱۹ (۲)مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ۵٤۸ (۳)تمام مسمط مشتمل برهشت بند است که فقط دوبندش اینجا ذکر گردید.

**صلهٔ مختصر**

تذکر دوست مهربانم نواب واقعهٔ غریبی را بخاطرم میآورد که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد . و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را بپاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در خاطر او جای گیر میشد از طلا می انباشتند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلا نمیدانسته ام روزی بخانهٔ نواب آمد وپس از استجازه قصیدهٔ که در مدح او سروده بود قرائت کرد . بعد از اتمام یکتومان ( در آن زمان ٦ شیلینگ تقریباً ) باو دادند و شاعر با سیمائی نا راضی از خانه بیرون رفت . و بلا فاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه از قلت صله بلکه از این روی که میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده واو را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان با شرفانه امرار معاش کرد ! بلا شك این یکی از عللی است که سبك قدیم شاعری خاصه قصیده سرائی را متروك ساخته است .

**علت دیگر انحطاط قصیده سرائی**

علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب ( ٦ — ۱۹۰۵ ) مطبوعات در جامعه احراز کرده اند . زیرا که شاعر روز بروز بیشتر خودرا وقف ملت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعراض مینماید . بهترین نمونهٔ این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریدهٔ هفتگی صوراسرافیل که میوهٔ لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد . شرح زندگانی ووفات او و کارهای ادبی اورا که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران ومطبوعات وشاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر اورا من یك شاعرو نویسنده انقلابی می شناختم تا اینکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا و بی اسم از یك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن سال ( ۱۹۱۰ ) هنوز زنده بودند وبرخی درظرف ٤۰ سالی که تاآنزمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند . از جمله ذکری هم ازمیرزا

جهانگیرخان[ص۷۴-۷۷] در برداشت و نمونهٔ از اشعار قبل از دورهٔ انقلاب اورا حاوی بود . یکی از اشعار او قطعهٔ است خطاب برفقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملا بسبك قدیم است واثری ازاختصاصات جدیده در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعهٔ مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن‌میرزا ملقب بشیخ الرئیس که در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ متولد شده وبمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب‌میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی وبسبك‌قدیم‌است.

**شعرای انتقالی عهد انقلاب**

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب الممالك [۱] متخلص بامیری فراهانی(متولد درسال۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰) که بسه‌واسطه بقائم‌مقام منتسب میگشت(صفحه۳۹-۵۰نسخهٔ خطی من).ازاینقرارشعرای جدیدعهد انقلاب باستثنای‌جوانانی که‌بعد ازآن واقعه حادثه زای‌ظهور کرده‌اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه‌ای شور و نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خودرا بااوضاع جدید وفق میداده اند .

**برای سبکهای‌قدیم بیم فراموشی وترك شدن نمیرود**

اماخودایام‌انتقال با ازمنه‌سابقه کاملا متفاوت وحدودش‌نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل نظایرخودخط فاصل‌میان قدیم وجدید بشمار میرود وخط مزبور در سنوات۷-۱۹۰۶ رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبك قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲)مجموعه حاوی اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید . بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن‌ونوتوسلینی ایران‌جدیدش باید خواند [۲] قصیدهٔ‌جداگانه برای من‌فرستاد هیچ دلیلی نداریم که بر خاموشی و فراموشی سبك های قدیم بیمناك باشیم شاید قصاید مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی ) بعللی که ذکر شد رو بتقلیل‌و

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷و۳۹ کتاب من «مطبوعات وشاعری‌جدیدایران» (۲)بن‌ونوتوسلینی Benvenuto Sellini حکاك وخطاط ومجسمه ساز وزرگر معروف ایتالیااست وکارهایش بهترین نمونه و.سر آمد زرگری آن مملکت درقرن شانزدهم محسوب میشود. از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته . (مترجم)

نقصان گذارد اما مثنوی و غزل ورباعی تا زمانی که عرفان وعشق و امثال درمردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

**تذکرهٔ شعرای جدید**

بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دورهٔ ادبیات ایران باید بذکر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت . اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر ازسه کتاب ذیل تألیف رضا قلیخان متخلص بهدایت که نویسندهٔ فعال وخستگی ناپذیری بودمأخوذ است:

**مجمع الفصحاء وریاض العارفین وملحقات روضة الصفا**

مجمع الفصحاء که تذکرهٔ عمومی و بزرگی است از کلیهٔ شعرای ایران . و ریاض العارفین که تألیفی مختصر تر ومخصوص شعرای عارف است وملحقات روضة الصفای میرخوند که دنبالهٔ آن تاریخ مشهور را تاسال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۷۲ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضا قلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا مسترچ . شفر باترجمه فرانسه در ۹-۱۸۷۶ [1] طبع ومنتشر نموده مندرج است . در آخر جلدنهم (جلد دوم ملحقات) که بآخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشودچندین صفحه مخصوص ازاحوال اعیان دولت و شعراء و علماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندگانی آنها که در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

**تذکرهٔ دلگشا**

مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج گردیده اما نسخهٔ خطی نایابی موسوم به تذکرهٔ دلگشا تألیف میرزاعلی اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز دردست داشته‌ام این نسخه‌ظاهراً خط مؤلف است ودر ۲/۱۲۳۷ - ۱۸۲۱ تألیف‌شده‌وحالات شعرای معاصر را شرح میدهد . این نسخهٔ خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سرلوح و عنوان‌های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتاب خانه من است . رضا قلیخان از این تذکره و مؤلف آن هم

---

(۱) شرح مختصراین تالیفات وسایر مصنفات مطبوعهٔ مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا.ا. ادواردس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزهٔ بریتانیا(لندن۱۹۲۲ )» ستون ۲-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد :

در مجمع‌الفصحاء ( جلد دوم ۳ - ۸۲ ) و هم در ریاض‌العارفین( صفحهٔ ٤ - ۲٤۳ ) نام میبرد و مینویسد « در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید »

## ۱ــ سحاب متوفی درسال ۱۸۰۷_۸/۱۲۲۲

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته اورا تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم . رضاقلیخان در مجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱ - ۲۰۷) می نویسد سحاب « در حضرت . . . . خاقان کمال اعتبار و احترام داشته » و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهراً از شعراء)موسوم برشحات سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد . دیوانش فقط قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره اورا تاکنون من ندیده ام این ابیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده بیفایده نیست.

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست — وان را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر — درحیرتم که درسر هیچ این جدال چیست
یك تن نپرسد ازپی ترتیب چند لفظ — ای ابلهان بیهنر این قیل وقال چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگریست — چندین خیال جاه و تمنای مال چیست
شعر اصلش ازخیال بود حسنش ازمحال — تا از خیال این همه فکر محال چیست
از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری — هر کس که یافت شرم چه وانفعال چیست
صدنوع ازاین کمال بر اهل رای وهوش — باحسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم که نظم بحر درو کان گوهرست — با نثر کلک داور دریا نوال چیست

## ۲ــ مجمر متوفی درسال ۱۲۲۵/ ۱۱_۱۸۱۰

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق‌الذکر خود درج نموده است . ورود او بدربار پادشاه بوسیلهٔ همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است . ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلیخان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعهٔ قلیلی از آن در دست است گوید : «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود » اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرای این دوره که رفیق کامل و دوست دیرین من حاج میرزا

یحیی دولت آبادی در طبقهٔ اول قرار داده [1]

اشعار مجمر نایاب است [2] اما در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم اما دو لغز ذیل را راجع بباد و قلم که از تذکرهٔ دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد ،

لغز باد

چیست آن پیك مبارك مقدم فرخ جناب — روز و شب اندر تحرك سال و مه اندر شتاب
نافه اش در دامن واندر گریبانش عبیر — عنبرش در جیب و اندر آستینش مشگ ناب
رهروی بی پاوسر دیوانهٔ بی عقل و هوش — عاشقی بی خان و مان آوارهٔ بیخور د و خواب
کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار — کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل عشاق از زلف بتان — گاه باشد در سلاسل گه بود در پیچ و تاب
مرده گه از او زمین و زنده گه از او جهان — چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب

لغز قلم

گابن باغ نفس ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز و هم عبیر افشان — لب دلدار و زلف جانانم
در درافشانی و گهر ریزی — طبع دستور و دست سلطانم

۳ــ صبا ( متوفی بسال ۱۲۳۸/۳-۱۸۲۲ )

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی شاه بود. رضاقلی خان که احوال اورا در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامهٔ اورا بر شاهنامهٔ فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند [3] تالیفات دیگر او خداوند نامه ـ عبرت نامه ـ گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی ده الی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصار داد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده. صباحی ازمعاصرین هاتف و آذر بوده و بنا برمندرجات مجمع الفصحا در ۱۲۰۶/۲-

(۱) چهار نفر دیگر از طبقهٔ اول فروغی و صبا (نه صفا) نشاط و قاآنی بودند ووصال ورضا قلیخان هدایت ازطبقهٔ دوم ووقار وسروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳) ریاض العارفین صفحه ۲۶۴ شاهنشاه نامه در بمبئی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

۱۷۹۱ بدرود زندگانی گفته است بعد از فتحعلی خان پسرش میرزا حسینخان متخلص بعندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر مارا پسند می‌افتد اما خیلی خوش آهنگ و عذب البیان است .

٤ـ نشاط متوفی بسال ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸

چون از میرزا محمدقلی افشار متخلص بالفت ( متوفی ۱۲٤۰/٥-۱۸۲٤ ) و آقا علی افشار متخلص بآگاه ( متوفی ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸ ) که برادر کوچك بسمل شاعر بوده است و رضاقلی خان هدایت هر دورا شخصاً میشناخته، بگذریم بمیرزا عبدـ الوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط هماتقدر در خط و ترسل معروف است که در شاعری شهرتی دارد درزبان عربی وفارسی و ترکی نیز نهایت تسلط داشته‌است بعداز آنکه تقریباً دارائی خودرا بباد داد و از بس شعراو دراویش و ادباء را نواخت و پذیرائی نمود بکلی تهی دست گردید ، منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد . در غزلسرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تألیفاتش گنجینه‌است ماده تاریخ ذیل سال وفات اورا معین می کند : «از قلب جهان نشاط رفته».

٥ ـ میرزا ابوالقاسم قایممقام مقتول در ۱۲٥۱/۱۸۳٥

دو نفر از مردمان بزرگ که پدر و پسر بوده‌اند همین لقب داشته اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲٤۷/۲-۱۸۳۱ وفات یافت . دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مردن فتحعلیشاه مغضوب شد و محمد شاه اورا در ۲٦ جون ۱۸۳٥ [1] بقتل رسانید از نقطهٔ نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد . و هرچند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتر در نثر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره اورا سرمشق حسن عبارت میشمارند مجموعهٔ از آثار نظمی و نثری او دردست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/٥-۱۸٦٤ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/٦-۱۸٦٥ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب باشخاص مهم وغیر مهم معاصر و بندرت تاریخ دارند . [2] بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که کما بیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ۲-۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که او از اخلاق وصفات این وزیر نگاشته با بیانات رضاقلی خان خیلی تفاوت دارد . (۲) قدیمترین تاریخی که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ ( جون وجولای ۱۸۲۳ ) است .

تاریخی اند مثلا نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹) [1] به تزار روس نوشته وعین آن را دراینجا نقل میکنیم نمونهٔ بهترین نثر قائم مقام است .

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم درباب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع وپروردگار وحی و توانا وجودی بی مثل ومانند مبرا ازچون وچند که عادل وعالم است وقاهر هر ظالم پاداش هر نیك وبد را اندازه وحد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر وعذاب کند و نیکوکاران را اجر وثواب بخشد ودرود نامعدود بر روان پیغمبران راست کار وپیشوایان فرخنده کردار باد [2] وبعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی‌جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار بازیب وفر شهریار بحر و بر برادر والا گهر خجسته اختر امپراطور ممالك روسیه ومضافات که دولتش با جاه و خطر است ورایتش با فتح و ظفر مخفی ومسطور نماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر وغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب ولازم افتاد لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذر خواهی وپاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرومیرزا را بپای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه وناآگاهی امنای این دولت را در تلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق (که) مابین این دوحضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی وسکان دارالخلافه که گمان میرفت که در این کار زشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست وحد واخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهر وکدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده وقبل از وقوع این حادثه ضابطهٔ شهر ومحله را محکم نداشته اند عزل وتنبیه وتوجمان کردیم ، بالاتر از اینها همه پاداش

(۱) شرح این حادثه در تاریخ ایران ر . ج واتسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷ — ۲۵۷
(۲) چون خطاب بیکنفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است
(۳) رجوع کنید بتاریخ ر. ج واتسن صفحه ۲۵۶ — ۲۵۴ خسرومیرزا پسر عباس میرزا ونوه فتحعلیشاه بوده .

و سزائی بود بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجتهاد در دین اسلام و اقتفا واقتدائی که زمرهٔ خواص وعوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی در دائرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم وشفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطهٔ درحق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأکد و متضاعف گردد. والعاقبة بالعافیه . تحریرا فی شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۲۴۵.

این مکتوب اگرچه رسماً ازطرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقة از قائم مقام بود . البته نوشتن مراسله باین ادب وملایمت وفروتنی بروسها برای او خیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا درضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا ولشکر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید : ۱

روم شوم وروس منحوس از دوجانب    قصدشان تسخیر آذربایجان شد

و بعد ازانجام مصالحه باروس (محتملا در ۱۸۲۸/۱۲۴۳ ) دریکی ازمراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد : «تاالان سیم که درمقدمه روس میترسم بگویم منحوس».

**میرزا تقی خان امیر کبیر**

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد ازقائم مقام و بزرگتر وباتقوی تر ازو بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد میرزاتقیخان امیرکبیر ۲ است که بیش از پیش در تسهیل مکاتبات رسمی کوشش نمودااما ترسل قائم مقام هرچند ممکن است اشخاصی را که با سبك تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد امـا نشانهٔ پیشرفت عظیمی است درادبیات زیرا که نثر را از عبارت پردازی و سجع بافی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت واعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است وظاهراً بهمین جهة است که انشاء قائم مقام درذوق وفکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از محاسن اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ۶ — ۴۰۴

معاصر مقامی باین ارجمندی احراز کرده است . اگر مجموعهٔ از این مراسلات با نوت وانتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی وتاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن بیش از پیش ظاهر میگردید خاصه برای طلابی که دائرهٔ تحقیقاتشان بازمنهٔ خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود ومحصور نیست .

## ٦ـ وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲/۱۸۴٦ ) وفرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده وبیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های اورا خوشبختانه دربهار سنهٔ ۱۸۸۸ درشیراز ملاقات نموده‌ام عموماً هموطنانش اورا یکی از بزرگترین شعرای جدید می‌دانند رضاقلی خان درسه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکرهٔ دلگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند وشخصاً باوی آمیزش داشته‌اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است .

اصلش ازشیرازو اسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولا اورا میرزا کوچك میخواندند بسمل در بارهٔ او مبالغه بسیار کرده ومهارت اورا درخط وموسیقی وشعر فوق العاده می‌ستاید . خاصه در شعر که ویرا عدیم المثال می نویسد واخلاق ووفای اورابی اندازه تعریف می کنند . اما گوید « اندکی زود رنج » است رضاقلیخان هم درروضةالصفا باین حالت او اشاره کرده وگوید وقتیکه شاه اورا « باسراف کمالات نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت . از قرار مذکور . ۱۲ هزار بیت شعر از غزل وقصیده و مثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته » از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری . بسمل که مدعی است تمام اشعار اورا خوانده فقط معدودی از ابیات اورا نقل می کند و مجموع اشعاری که ازو نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمی کند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونهٔ خوبی از ذوق اوست و مثال نیکوئی است از صنعتی که علمای بدیع فارسی « المدح بمایشبه الذم » می‌خوانند زیرا که مطلع قصیده این است .

هر کس شها ز بحر و بر و چرخ و اختر است     اقرار می کنند که خسرو ستمگر است

و محض این ساخته شده که درباریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که نالهٔ بحر از این سبب است که شاه از جود خوداو را در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دفاین و معادن



خط وصال شیرازی

زر و گوهر اورا از بخشش خود باخاك برابر کرده . و ستار گان ازآن جهة شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم درشکوه و جلال آنهارا درخسوف افکنده اند و قس علی ذلك . چون این مبالغه هاو لفـاظی هارا دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفامی کنم .

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ و اخترست — اقرار میکنند که خسرو ستمگرست .
زآنها یکی است بحر که نالدز دست شاه — کآبم از و برفت و کنون خاك برسرست
اندخته ام تمام بپرداخت و خود نگفت، — کاین سنگریزه نیست که مرجان و گوهرست
دریا نشست وکوه برآورد سر که داد — زین شاه جود پیشه مرا دل پر آذرست
برمن هر آنچه رفت زدریا زشه نرفت — مرجان کجا بپایهٔ یاقوت احمرست
لعلی که جز برافسر شاهان حرام باد — بی آب ترزافسر شاهانش بردرست
زر مراندیدی و آن عزتی که داشت — باخاك ره ز جودوی اکنون برابرست
کوه است وسنگ خویش کنون ازسخای شاه — وآن نیز پیش حلم وی از کاه کمترست
افراخت چرخ سر که مراشکوه بیشتر، — برفش فزونترست که بامش فزونترست
اختر مرا شمارنه و پیش لشکرش — اختر مگو که مهرهٔ چندم بششش درست
خورشید راکه چشم وچراغ زمانه بود — آتش بدل زمجمر شاهش چو مجمرست
تا کرد شیر رایتش آهنگ آسمان — شیر من از هراس چوروباه لاغرست
از پیش نسر گرسنه چشمم بباز شاه — صد عجز نامه بیش ببال کبوترست
این شاه نیست دشمن بحرست ومعدنست — این شاه نیست آفت چرخ است واخترست

فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی شده ونخبهٔ مفصلی ازاشعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ ـ ۳۵۰) و مجمع الفصحاء ( جلد دوم صفحهٔ ۵۲۸-۵۴۸ ) منـدرج است

**اولاد وصال وقار**

در تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در سنهٔ ۱۸۵۷-۸/۱۲۷۴ در طهران بخدمت ناصر الدین شاه رسیدمسطور استو مؤلف تذکره گوید بعد از بیست سال جدائی ملاقات او دست داد .

**فرهنگ داوری**

در همان تذکره شمهٔ ازحالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طبیب متخاص بحکیم ( متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱ )صفحه ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته ولی از سه برادر دیگرش داوری و یزدانی وصحبت اشاره نشده است در اوائل سال۱۸۸۸

وقتی که در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکار های پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم وچون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد . نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که برروی نیم صفحه یادداشت پاره و جدائی نوشته‌شده و همین‌الان در حالتی که از پی چیز دیگری میگشتم اتفاقاً بآن مصادف شدم .

یك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود    از وی نه نشان بود مراو نه خبر بود
با موکب منصور همانا بسفر بود    از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای فراقم زشب گور بتر بود
روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب تا شده پاسی    زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
باقیر بیندوده و پوشیده لباسی    مه برسر گردون شده چون سیمین طاسی
آمد زدر آن دلبر بی ترس و هراسی
یکباره ببرد از دل من انده و تیمار

بر بسته میان وزده خنجر بکمر بر    مسکین دلم از خنجر تیزش بحذر بر
سرداری سنجاب به پوشیده ببر بر    چوخای خراسانی آن را بزبر بر
از بس هوس دیدن من داشت بسر بر
از ره سوی من آمده باچکمه وشلوار

پرخاك سر و زلف و رخ از گرد سپاهش    خشکیده دو عناب تر از صدمهٔ راهش
از بس نزده شانه بزلفین سیاهش    درهم شده وریخته بر گرد کلاهش
چون کاسهٔ خون سرخ شده چشم سیاهش
از صدمهٔ بی خوابی و از زحمت بسیار

یکدسته گل‌سرخ ره آورد سفر داشت    ازسنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
از لعل بدخشانی یك حقه گهر داشت    از حقه‌عجبتر که یکی تنگ شکر داشت
چون از دل بیمار من خسته خبر داشت
در تنگ شکر داشت دوای دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی    صد شکر که شادآمدی‌ونیك‌رسیدی

چان رهی از دست غمان باز خریدی    بر گو که در این راه چه کردی و چه دیدی
در موکب منصور چه دیدی و شنیدی
چون بود سرانجام وچه شد عاقبت کار
گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود!    نخجیر گه شاه یکی لاله ستان بود
هر گوشه زخون دجلهٔ بغداد روان بود    تا چشم همی کار کند تیر و کمان بود
تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود
نه دشت پدیدار بد از لاش نه کهسار
دلها همه آسوده ز رنج وز حزن بود    در دشت و بیابان همه گل بود و سمن بود
کبک دری از هر طرفی قهقهه زن بود    نخجیرگه از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر شکن بود
کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار
بخ بخ چه تماشائی ووه وه چه شکاری    آراسته صحرا و بیابان چو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری    هر گوشه ز آهو وز نخجیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترك سواری
چون لاش بقناره قصاب نگونسار

این مسمط فقط مطنطن و پر تشبیه و نقاشانه است . مثلا وصف ملازم درباری که تازه از شکارگاه زمستانی واز خدمت شاه بازگشته و چنان شتابی در ملاقات دوست خود دارد که با چکمه و شلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه آورد سفرش گل سرخ و سنبل ( گونه و زلف ) و یاقوت بدخشان ( لبانش ) و حقه گوهر ( دندانهایش ) است . یك پردهٔ پر آب و رنگ نقاشی محسوب میشود . شرحی که در این مسمط از کشتار شکار داده شده ما را بیاد کتاب جاودانی مستر بونکر Bunker موسوم به باواریان باتو Bavarian battue [۱] میاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم ازحیوانات صیدی نموده و شهرتش تا اندازهٔ هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات ما فوق هر شبیه و مثالی خواهد بود [۲]

---

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج . استوار کلوستون موسوم به لوناتیك ات لارج Lunatic at Large ( طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲٤۱ ) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d' Ohsson (هاك اند آمستردام ۱۸۳٤ ) جلد اول صفحهٔ ٥ - ٤۰٤

**توصیف فرهنگ از پاریس**

در سنهٔ ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشدهٔ او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم . یکی قصیدهٔ در مدح ملکهٔ ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیدهٔ که در ماه می همان سال ( شعبان ۱۳۰٤ ) سروده شده در وصف شهر پاریس هرچند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبهٔ شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء ( جلد دوم صفحهٔ ۸ — ۳۸٤ ) متفاوت و پر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمی توان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم .

چشم بگشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشای — تا ببینی ز هر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی — حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند — نیست مملوک جمله‌شان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند — هم‌زن‌ومرد و هم صغار و کبار
همه دارای مکنت و ثروت — همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کارخودند — نیست در ملك یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب وشغل — همه سر کرده‌و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین — باغی آراسته چو باغ بهار
شب ز بس مشعلست و شمع و چراغ — نیست فرقی میان لیل و نهار
ماد رویان و گلعذاران را — بنگر از هرطرف قطارقطار
کوچه‌هائی همه چو باغ ارم — هرطرف بر نشسته‌سرو وچنار
در خیابان و کوچه ها بینی — کرسی وصندلی دویست‌هزار
همه کالسکه های پر دلبر — همه واتورها[1] پر از دلدار
وه‌چه کالسکه‌ها چو حجلهٔ حور — وه‌چه واتورهای خوش‌رفتار
از ترموا [2] و امنبوس [3] بسی — هست چندانکه ناید او بشمار
ز اول شهر تا بآخر شهر — در خیابان‌و کوچه و بلوار[4]

Boulevard ٤ Omnibus ۳ Tramway ۲ Voiture ۱

گوئیا حجلهٔ زقصر بهشت — می برندش همی یمین و یسار
حجلهٔ پر ز حوریان بهشت — در آن حجله برنشسته قطار
هرطرف بگذری گل و نسرین — هرطرف بنگری گل و گلزار

از گل وعطرو بوی ریحانها — گشته پاریس طبلهٔ عطار

تا نیائی و خود نبینی تو — نکنی بر کلام من اقرار

راست گویند و راست کردارند — راستیشان شده همیشه شعار
هرچه گیرند و هرچه بفروشند — راست گویند در همه بازار
کس نگوید کلام نامربوط — نشنود کس کلام نا هنجار
مهربانی و لطف و خوشخوئی — همه با یکدگر کنند ایثار
همهٔ خلق عیسوی مذهب — همهٔ ملك عیسوی آثار
همه روحانی و مسیحائی — همه در کیش و دین خود هشیار
در کلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده بسر — آن یکی بسته بر کمر زنار
در کلیسای نتردام [1] دیدم — معتکف مزدهی نماز گزار
صورتی نقش کرده برلوحی — شکل عیسی کشیده برسر دار
سجده گاه همه همان صورت — قبله گاه همه همان دیوار
از سر صدق و از سر اخلاص — همه در دین خویش برخوردار
همه پاك و منزه و خوشخوی — همه عیسی صفت همه احرار
همه در کار خویشتن محکم — همه درشغل خویشتن مختار
همه در مشورت بهم همرأی — همه در گفتگو بهم همکار
همه با عقل و هوش و باتدبیر — همه باعلم و دانش و افکار
لیك بااین همه صنایع و علم — رمز کی گویمت بکن اقرار
حکمت و طبشان دروغ بود — کس ندیده که به شود بیمار

[1] Notre-Dame

قومی از عاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
محفلی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
گفتگو میکنند در هر امر — مشورت میکنند در هر کار
مجلسی منعقد ز هفت‌صد تن — همگان عاقلان کار گزار
متفق قول و متفق کارند — متفق رای و متفق گفتار
نام این جمع و نام این مجلس — گشته جمهور در همه اقطار
همهٔ دولت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان — کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه ملک مدار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری برایشان دشوار
هرچه این گوید آن دگر شنود — نبود شان بقول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال هجری هزار و سیصد وچار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم . از قبیل آقا محمد حسن زرگر اصفهانی که در سال ۱۲۷۰/٤-۱۸۵۳ [1] رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۸٦٤/۱۲۸۱ [2] بدرود زندگانی گفت . و میرزا محمدعلی سروش سدهی ملقب به شمس‌الشعراء که در ۱۲۸۵/۹-۱۸٦۸ [3] وفات یافته و آقا محمدعلی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جز آنچه از اشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱٦/۱۸۹۹ در بمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده‌اند شهرتشان بیشتر درشقوق و فنون دیگر بوده است مثلا رضاقلی خان هدایت [4] مورخ که در این فصل چند بار نام اورا ذکر کرده ایم ( تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ رحلت ۱۲۸۸/۲-۱۸۷۱ ) ومیرزا تقی سپهر کاشانی [5] ملقب بلسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ و براهین‌العجم . وحاج ملاهادی سبزواری فیلسوف که در سنهٔ ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷ تولد یافته ومقدار مختصری

(۱) رجوع شود بمجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ۲ — ۱٥۱ (۲) ایضاً ۹ — ۳٤٦ (۳) ایضا صفحه ۹٥ — ۱۸٤ (٤) شرح حالش دربایان جلد دوم مجمع‌الفصحاء است (٥) ایضا جلد دوم صفحه ۱٥٦ — ۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۸۷۵/۱۲۹۵ (۱) رحلت کرده است وغیره ازمیان بقایای دبستان قدیم درعهد جدید قاآنی مهمترین همه‌است و پس از وی یغما وفروغی و شیبانی که هریك جداگانه مذکور خواهند گشت :

## ۷ _ قاآنی وفات ۱۲۷۰/٤-۱۸۵۳

قاآنی باتفاق عموم مهمترین شاعری است که درقرن نوزدهم از ایران برخاسته‌تولدش در ۱۲۲۲/۸-۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که درپایان کتاب پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دو سه ماه کمتر ازسی سال داشته است .

شکر که ازیاری یزدان من — جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس — خاص منست آنچه دروهست و بس
جز دو سه بیتی زعرب و زعجم — کامده جاری بزبان قلم
خاصه که درطی عبارت همی — رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد دق مرا — سخرهٔ باطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب ایام بیست — پنجه و دوسال و هزار ودویست
کم بودازسی دوسه مه سال من — لیك بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژتراز هاله ام — راست چو پیران نود ساله‌ام
لیك غم من غم عشقست وبس — زانکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه دراین غمست — عاشق ازاین غم بجهان خرم است
غم اگر اینست فزونتر خوش است — بر صفت قند مکرر خوش است
هرکه‌ازاینغم بدلش پرتوی‌است — درنظرش ملك دوعالم جوی‌است
یارب ازاین غم دل من شاد کن — وز غم دنیا دلم آزاد کن

**دربدوامر حبیب تخلص داشته**

اسمش حبیب است وسابقاً همان‌را تخلص قرار داده ودراشعار اوائل عمر بکارمیبرده‌است بعدها که او و میرزا عباس بسطامی که بدواً مسکین تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه‌والی خراسان‌وکرمان‌رسیدند شاهزاده‌زبور بمناسبت اسم‌دوفرزند خوداکتای

(۱) رجوع کنید بصفحه ٤ — ۱۳۱ کتاب من‌موسوم به « سالی درمیان ایرانیان » و صفحه ۲ — ۲٤۱ ریاض‌العارفین که تولد اورا دره۱۲۱۵/۱ — ۱۸۰۰ قید میکند ومینویسد درحال‌تحریر ۲/۱۲۷۸ — ۱۸۶۱ حکیم مزبور ۶۳ سال دارد .

قاآن و فروغ الدوله [1] یکی را قاآنی و دیگری را فروغی تخلص داد .

**پدرش گلشن**

قاآنی درشیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر بود و گلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پدر قاآنی خرد سال بود اما اینکه در کتاب پریشان [2] مینویسد « هرچند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است » با عبارتی که قبلا بآن اشاره شد ومؤلف درموقع ختم کتاب پریشان سن خودرا نزدیك بسی سال بیان مینمود وفق نمیدهد . درتذکرهٔ دلگشا شرحی راجع بپدر وفرزند مسطوراست اما متأسفانه در نسخهٔ خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و درشرح خیلی مختصری هم که در مجمع الفصحاء [3] دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه وآرام قاآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمر را درشیراز گذرانیده ومن دربهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم درخانه نواب حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخراً منزلگاه خود قرار دادم که قاآنی عادةً در آن می نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته . سال های آخر عمرش درطهران گذشت دراین هنگام خودرا کاملاشاعردرباری مسلم معرفی کرد . وفاتش نیز درهمین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/٤–۱۸۵۳ ) آخرین قصاید او گویادوقصیده است درتهنیت ناصرالدین شاه ازاینکه در ۱۵ اوت ۱۸۵۲ ازسوء قصد سه نفر بابی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام [4]

**هنرهاوعیوب قاآنی**

قاآنی یکی ازخوش آهنگ ترین وعذب البیان ترین شعرای ایران است و تسلط او برلغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی واصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانائی می ستاید و بانها تملق میگوید و چون ضعیف ومعزول شدند بدگفته ونکوهش میکند بلکه حاضراست ایهام و کنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین هجو وقبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد . در قصاید متعدده مفصلا محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی [5] صدر اعظم محمد شاه را ستوده

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۳۹٤ (۲) کلیات قاآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲/ ٥—۱۸۸٤ صفحهٔ ۳٥ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ٤۲٦ (٤) جلد دوم صفحه ٦ —۳۲٥ (٥) دیوان قاآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/٥—۱۸۸٤ صفحات ۱۹—۳٥— ٤۰—٤۱—٤۳—۷۰—۸۲—۹٤—۹٥—۱۱٥—۱۲۳—۱۳۰ و غیره .

اما بعداز او قصیدهٔدرمدح امیرکبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته عادلی تقی — که مؤمنان متقی کنند افتخارها

ازکنایات او قصیده ذیل نمونهٔ خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد — دوخت دولب برلبم که بوسه بزن‌ها
الحق شرم آمدم بدین لب منکر — بوسه زدن برلبی چولالهٔ حمرا
کاین لب همچون زلوی من نه سزا بود — بر لبکی سرخ ترز خون مصفا
گفتمش ای ترك داده گیر دوصد بوس — کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روی ترش کرد و گفت کبر فروهل — کز تو تولانکو بود نه تبرا
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین — کودك و آنگاه ترك جوز منقا
مادح شاهی تورا رسد که بروبد — خاك رهت را بزلف تافته حورا
بوسه بزن مرمرا ز لطف وگرنه — نزد بتان سرشکسته گردم و رسوا
در همه عضوم مخیری پی بوسه — از سرم اینك بگیر و بوسه بزن تا....
بوسه چه باشد که مستحق کناری — شاکرم اینك ببوسهٔ تو و لی با....
روی و لبم هر دو نیك درخور بوسند — این من و اینك تو یا ببوس لبم یا....
گفتمش ای ترك ترك این سخنان گوی — بس کن ازاین غمز و رمز و عشوه و ایما

لطف زبان قاآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را در اصل زبان بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان اورا بدست آورد زیرا که مکرر بطبع رسیده است [1] من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کرده‌ام ( ۵/۱۳۰۲ ـ۱۸۸٤ )وگاهی هم بنسخهٔ طبع تبریز (۱۸۵۷/۱۲۷۳ ) و به « منتخباتیکه مخصوص امتحانات فارسی و اخذ درجهٔ افتخار » در کلکته بسال (۱۹۰۷م) چاپ شده‌رجوع نموده ام . قاآنی هم‌مثل اغلب شعرای دورهٔ قاجاریه در قصیده وترکیب بندمهارت داشته است .

غزل [2] ذیل فوق‌العاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یارکی مراست رند و بذله گو — شوخ و دلربا خوب‌وخوش‌سرشت
طره اش عبیر پیکرش حریر — عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بند روح گوئی از نخست — صورت و لبش تا کشد درست

---

(۱)رجوع شودبفهرست نسخ‌چاپی موزهٔ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه۱۹۲۲) ستون۹-۱۳۷

(۲)چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۵

لعل پاره را زآب خضر شست پس نمود حل با شکر سرشت
در قمار عشق از من آن پسر برده عقل و دین جسم و جان و سر
هوش و صبر و تاب مال و سیم و زر قول لوطیان هرچه بود گشت
پیش از آنکه خط رویدش زروی بود آن پسر سخت و تند خوی .
و ینك از رخش سر زدست موی تا از آن خطم چیست سرنوشت
چون خطش دمید خاطرش فسرد کان صفای حسن شد بدل بدرد
نکهت رخش باغ ورد برد غنچه از لبش داغ و درد هشت
موی عارضم داشت رنگ قیر در فراق او شد برنگ شیر
در جوانیم عمر گشت پیر دهر پنبه کرد چرخ هرچه رشت
خواهم از خدا در همه جهان یك قفس زمین یکنفس زمان
تا بکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مل گه کنار رود گه فراز پل
گه بزیر سرو گه بپای گل گه بصحن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز را ز پوست هرچه بنگرد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملك ملك اوست خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملك مرا گفت کای (حبیب) یك غزل بگو نغز و دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب زرع زآنکس است کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجد و جاه بندهٔ امیر نیکخواه شاه
ملك را شرف خلق را پناه هم ملك اقا هم ملك سرشت

همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است ۱

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حور عین ز زلف خویش تارها
ز سنگ اگر ندیدهٔ چسان جهد شرارها ببرگهای لاله بین میان لاله زارها
که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسارها

و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد ۲

نسیم خلد میوزد مگر ز جویبار ها که بوی مشك میدهد هوای مرغزارها
فراز خاك و خشتها دمید سبز کشتها چه کشتها بهشتها نه ده نه صد هزارها

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۰۹ (۲) ایضا صفحهٔ ۱٦

بجای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قاآنی ترجیح میدهد که شعر خود را بنکات عادی ورسوم متداوله زینت بدهد مثلا در ابیات ذیل[1] بآداب ورسوم مختلفهٔ که عامهٔ خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکند :

عید شد ساقی بیا درگردش آور جام را — پشت پازن دور چرخ و گردش ایام را
سین ساغر بس بود ای ترك ما را روز عید — گو نباشد هفت سین[2] رندان دردآشام را
خلق را بر لب حدیث جامهٔ نو هست و من — از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد بر خوان و بر خواند دعا — من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هر تنی را هست سیم و دانهٔ گندم بدست — مایام من دانهٔ خال تو سیم اندام را
سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر — بی دلارامی که برده است از دلم آرام را
پسته و بادام نقل روز نوروز است و من — بالب و چشمت نخواهم پسته و بادام را
عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود — بی بتی کز خال هندو رهزند اسلام را
یکدگر را خلق میبوسند و من زین غم هلاك — کز چه برسد دیگری آنشوخ شیرین کام را
سر که بر دستار خوان خلق همچون سر که درست — میکند بر ماترش رنگین رخ گلفام را
خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه — عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار — گرو فرش بشکند بازار عید عام را

قاآنی یکی از شعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه‌ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلا مکالمهٔ میان پیر و کودك خرد سال که زبان هردو نیم لال بوده است. عین این اشعار را ذیلا درج میکنیم[3]

### اشعار گنگیه قاآنی

پیرکی لال سحر گاه بطفلی الکن — میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن
کای ززلفت صصصبحم شاشاشام تاریك — وی زچهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریـاکیم و از ششششهد لبـت — صصصبر و تاتاتابم ررررفت از تتتن

(۱) چاپ طهران صفحهٔ ۱٤ - ۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب - سوسن - سیم - سیر سرکه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی درمیان ایرانیان » صفحه ۱۹-۱۱۸ و صفحهٔ ٦-۳٤۵ از کتاب سابق الذکر قاآنی

طفل گفتا مممن را توتو تقلید مکن | گـگـگـمشو زبرم ای کککمتر اززن
میمیخواهی مممشتی بکککات بزنـم | کـه بیفتد مممغزت میمیان ددهن
پیر گـفتا ووواللّه که معلوم است این | که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
ههههفتاد وههشتادو سهسال است فزون | گـگـگـگنـگـ و لالالا لم بخلاق زمن
طفل گـفتا خخداراصـصـد بارشکر | که برستم بجهان از ملالال و مممحن
مممن هم گـگـگنـگم مممثل توتوتو | توتوتو هم گـگـگنـگی مممثل مممن

**کتاب پریشان**

قاآنی علاوه بر دیوان اشعار مجموعهٔ حاوی قصص و پند و نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل بپادشاه و شاهزادگان درج نموده است . کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ طهران از صفحهٔ ۱ تا صفحهٔ ٤٠ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس درفهرست[۱] خود از آنها نام میبرد .

۸— فروغی — متوفی بسال ۱۸۵۸/۱۲۷٤

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کردیم و گفتیم که بدواً مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود . گویند قریب بیست هزار شعر گفته اما پنجهزار بیت از آن را انتخاب نموده و در پایان کلیات قاآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/٥-۱۸۸٤) ملحق ساخته اند .

**تمایل بتصوف**

درحقیقت همان رابطهٔ که میان دو شاعر بوده اکنون میان دیوان آنها موجود است . علی الظاهر بعکس قاآنی فروغی بغزل میل داشته در هرحال منتخبات سابق الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج درعهود سابقه بذل همت و کوشش کرده است واز این جهت طرف سوء ظن و تعقیب متشرعین گردید .

سه بیت از اولین غزلیکه درمنتخبات دیوانش دیده میشود بنظرم برای معرفی او کافی باشد :

---

(۱) ستون دوم ۹-۲۳۷

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم ترا | کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور | پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم ترا
باصد هزار جلوه برون آمدی که من | باصد هزار دیده تماشا کنم ترا

## ۹ـ یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطهٔ افراط درهزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الفصحاء [1] قبل از شروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمنانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعهٔ آنرا سرداریه نام گذارده است [2] هرچند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر وشیوا ازخود بیادگار گذاشته وهمه درکلیات بزرگ او درسال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ درطهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا ننگ او مبتنی برهزلیات اوست.

مؤلف تذکرهٔ دلگشا [3] فقط سه سطر ازاحوال او مینویسد و اورا «شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست» معرفی مینماید. قاآنی بسبك خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را درحق وی سروده است [4]

**محتویات کلیات یغما** کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای ذیل است :

الف ـ نثریات (ص ۲ـ ۱٤٥) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعهٔ دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان و اقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفائی و میرزا محمدعلی خطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی‌هم بر جالی که کمابیش شهرت

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۵۸۰ (۲) این اشعار که درکلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷—۱۸۶٦ از صفحهٔ ۲۰٤ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد معذلك قسمتی از هزلیات یغماست . (۳) نسخه خطی من (٤) صفحهٔ ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۳۰۲/۵ — ۱۸۸٤ چون مشتمل برهجو بود حذف شد (مترجم).

[illegible]

خط یغما

و قدرتی داشته‌اند نگاشته شده و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده‌که بپارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب‌ها که موسوم به نامهٔ بسیط‌هستند باسلوبی بسیارساده‌نوشته‌شده‌اند.

ب ـ شعر :

۱ ـ غزلیات قدیمه(ص۱٤٦ ـ۱۸۳)

۲ ـ غزلیات جدیده (ص۱۸٤ ـ ۲۰۳)

۳ ـ سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰٤ ـ ۲۱۷) بشکل غزل و باتخلص سردار ساخته شده است.

٤ ـ قصابیه (ص ۲۱۸ ـ ۲۳۱) که از حیث شکل ومحتویات باسرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته.

٥ ـ کتاب احمد (۲۳۲ ـ ۲٤۷) شبیه بدوقسمت‌سابق‌الذکر بتخلص احمد.

٦ ـ مثنوی خلاصة‌الافتضاح (صفحه ۲٤۸-۲٦٥) درشرح یك واقعهٔ بد نامانه و قبیحی که در حاشیه صفحهٔ ۲٤۸ کیفیت‌آن یادداشت شده است.

۷ ـ مثنوی شکوك الدلیل (صفحه ۲٦٦ ـ ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سید قنبر نام روضه خوان است که یغما اورا رستم الساداة می خواند.

۸ ـ مراثی در مصیبت ائمهٔ هدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲ ـ ۳۰۱)

۹ ـ ترجیع وترکیب بند (صفحه۳۰۲ـ ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست ودنی را تشریح مینماید.

۱۰ ـ قطعات (۳۳۲ ـ ۳٥٥) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است.

۱۱ ـ رباعیات (صفحهٔ ۳٥٦ ـ ۳۸۹) که همچنین پست ووقاحت‌آمیزاست

**هجویات یغما**

غزلیات جدید وقدیم ومراثی ومصیبت نامه هائی که در نمرهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً یك ثلث کلیات او میشود . اما باستثنای نمرهٔ ۷ که بزحمت میتوان آنرا پذیرفت بقیهٔ دیوانش نه قابل‌چاپ و نه سزاوار ترجمه است . عبارت‌زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولا بآن صفت خوانده میشود هر چند عبارت مطبوع ولطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میبرد

مطبوعیت ولطافت محض محسوب است . ازطرف دیگر اشعار جدی ومراثی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد وقدرت او در عالم الفاظ از قاآنی بیشتر بوده اما آهنگ ولهجهٔ او را فاقد است.

**مراثی مذهبی یغما** یغما ظاهراً مبتکر سبکی درمرثیه سازی است که آن را نوحهٔ سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهائی است که بعد از انقلاب ۱۹۰۵/۶ درایران ظهوریافته ودر کتاب خودموسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» نمونه های چندی از آن ذکر نمودم . اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است .

**نوحهٔ سینه زنی**

میرسد خشک لب ازشط فرات اکبر من — سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبر من — نوجوان اکبر من
کسوت عمر توتا این خم فیروزه نمون — گیتی ازنیل عزا ساخت سیه معجر من
لعلی آورد بخون — نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد — از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد زیاد — نوجوان اکبر من الخ

**وله ایضاً**

شکوه ازچرخ ستمگرچکنم گر نکنم — گاه ازگردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم — چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گرنکشم — ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم
چه کشم گر نکشم — چکنم گر نکنم الخ

**وله ایضاً**

درشبت پوشیده بینم روز محشر آفتاب — وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب بازسر کش آفتاب — آفتاب بازسر کش آفتاب
سست ازین سخت ابتلا ذرات را بالاوپست — شرم کن آخر نهٔ از ذره کمتر آفتاب
هرچه هست بازراه ازکاردست — آفتاب بازسر کش آفتاب الخ

**وله ایضا**

کوه وصحرا خصم وشاه کم سپه تنها دریغ — قلب ایمان را شکست ونصرت اعدا دریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ — وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کز بی‌دولتان دین بدنیا باخته پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ
تاختنه گشت کارش ساخته وادریغ نصرت اعدا دریغ الخ

**وله ایضاً**

محشری بینم عیان درهفت کشور آسمان شام‌عاشوراست‌این یاصبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان باچنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ

**وله ایضاً**

زین‌مصیبت نه‌همین ازخاکیان‌ماتم بپاست چارارکان شش‌جهة تا نه‌فلک‌ماتم‌سراست
کی‌رواست سرنگون گردی‌فلك کی‌رواست سرنگون گردی‌فلك
نعرهٔ جن‌و ملك در ماتم فخر امم از ثری تا هم ثریا از ثریا تا ثراست
از قدم تادم شام عدم کی‌رواست سرنگون گردی‌فلك

**وله ایضاً**

هفته کین مه شر سال‌دغل قرن دغاست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون‌هدر مال‌هباست خون هدر مال‌هباست
فتنه بیدارو امان‌خفته‌و خصم ازدر کین دسته بی‌شحنه‌وخوان‌چیده‌وفرمان‌یغماست
ترکتازان بکمین خون هدر مال هباست ، الخ

**وله ایضاً**

زادهٔ زهرا بکام زادهٔ مروان نگر این بخواری‌آن‌بعزت این ببین‌وآن‌نگر
آه‌آه گردش‌دوران نگر آه‌آه گردش‌دوران نگر
آل‌مروان تیغ بر کف آل‌یس نقدجان نفی حق‌اثبات باطل کفر بین ایمان‌نگر
زین وآن گرنظر داری‌عیان آه‌آه گردش‌دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت ازحیث شکل خیلی نزدیك است به نمرهٔ ۱۹ که‌درکتاب «مطبوعات وشعر ایران جدید»خود درج کرده ام . اشعار فوق از لحاظ شکل‌دارای اهمیت هستند. نوحهٔ معمولی‌ذیل که ترجیع ندارد وقسمتی ازآن‌بزبان عادی‌ومکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است . از ۱۹ شعر آن فقط ۶ بیت انتخاب می نمایم.

دلم از زندگانی سخت سیره | بمیرم هر چه زودتر باز دیره
زنان را دل سرای دردو ماتم | تن مردم نشان تیغ و تیره
پسر درخون طپان دختر عزادار | برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون | بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشك و افغان | شرر در چشم و آتش درضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا | ز خاك تیره تا چرخ اثیره

**هجوسرائی و تقدس** جای حیرت است که شعرائی هجاو و هزال مثل یغما و قاآنی دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده باشند. علامت اعتقاد و محبت آنها درعدهٔ قلیلی ازقصایدشان ظاهراست شایدورلن [1] نزدیکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

**سپهر وهدایت و شیبانی** ازسایرشعراء زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اول می ۱۸۹٦) نخستین شکوفهٔ انقلابی بود که ده سال بعدکاملا ثمرداد. دو نفر را بایستی شمرد. یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص بسپهر دیگرمیرزارضاقلی خان هدایت اما این دونفرهم بیشتر شهرتشان درتاریخ نگاری است لهذا درفصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند درمجمع الفصحاء اسم هر دو مذکور است [2] شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی کاشانی است که نخبهٔ اشعار اورا دراختراسلامبول بسال ۱/۱۳۰۸ — ۱۸۹۰ [3] بطبع رسانیده اند وشرح مفصلی ازاحوالش درمجمع الفصحاء مسطور است (۲۲٤-۲٤۵) اگر گنجایش بودعدهٔ کثیری برجمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم. اما فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده وحتی حق آن چند نفرهم ادا نگردیده است.

---

(۱) ورلن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸٤٤ تا ۱۸۹٦ میلادی زندگانی میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۸۱/۱۵٦ شرح حال سپهر — وصفحهٔ ۵۸۱ — ٦۷۸ شرح حال هدایت. این مجموعهٔ بزرگ در ۲/۱۲۸۸ — ۱۸۷۱ خاتمه یافته است.
(۳) بسعی اسمعیل ناصری قراچه داغی چاپ وباهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع الدوله لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است.

**دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب**

راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ وسالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» [۱] سخن رانده ام و در آنجا تفصیل بقدری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست .

**دخو ، عارف ، اشرف بهار**

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی - عارف قزوینی — سید اشرف گیلانی — بهار مشهدی — دخو ظاهراً جوانتر و مهمتر از هر چهار است اگرچه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحهٔ شعری او از دو قطعهٔ که در نمرهٔ ۳ و ۱٤ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد . یکی از آنها بر دیف «آ کبلای» است و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریدهٔ صوراسرافیل سروده شده قطعهٔ نخستین درجریدهٔ صوراسرافیل مورخهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده ودومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است. بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریدهٔ نوبهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار مجدداً انتشار یافت ) گویندهٔ چندین قصیدهٔ زیباست که ( تحت نمرهٔ ۲۰ و ۳٤ و ۳٦ و ٤۷ ) در کتاب سابق الذکر چاپ شده است . اما اشعار عارف در نمرهٔ ۳۳ و گفتار اشرف در نمرات ٤ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱٦ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است . گمان ندارم که آثار این شعراء وسایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلا درمجموعهٔ طبع شده باشد . فقط گاه گاهی درجراید مختلفه خاصه صور اسرافیل و نسیم شمال ونوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورد . جراید کنونی هم یك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار درآنها درج میگردد . سابقاً بتفصیل این نکتهٔ مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن درذوق دائم التزاید عامه سروده شود و افکار روز افزون ملت را منعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی وستایش شاهزادگان و وزراء ونجبا اختصاص نیابد . [۲]

**مرحوم ادیب الممالك**

دراینجا لازم است راجع بیکی از شعرائیکه جدیداً فوت کرده وآثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

(۱) چاپخانهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۱٤ صفحه XI + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۰۲ قبل .

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم‌مقام[1] معروف است لقبش ادیب‌الممالک و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ | ۲۱ فوریه ۱۹۱۷ | است. سه منبع برای کسب اطلاع ازاحوال اودردست دارم، (۱)شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ J[2] راجع بشعرای جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹ــ۵۰)(۲)شمهٔ که در نمرهٔ بیستم دورهٔ قدیم کاوه مورخه ۱۵ آپریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رسالهٔ که درچاپخانه کاویانی بتاریخ ۱۹۲۲/۱۳٤۱ توسط‌خان‌ملك حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالك بطبع‌رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار اورا جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخهٔ از اشعار ادیب‌الممالك را که دراین رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند.

**خدمات‌اودرروزنامه نگاری**

مختصری ازحالات ادیب‌الممالك را در کتاب «مطبوعات و شعرایران جدید» بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم اونشر میشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند ازادب منطبعهٔ‌تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه۳۸)وطهران (صفحه ۳۹) که‌ازسنهٔ ۱۳۱٦ تا ۱۸۹۸/۱۳۲۲-۱۹۰۵ را شامل است. دیگرروزنامهٔ ارشاد منطبعهٔ باکو که بترکی و فارسی بکملك احمد بیك آقایف قرا باغی منتشر میشده است. دیگر روزنامهٔ‌ایران سلطانی( صفحه ۸۸-۹۱) که‌درسنهٔ ۱۳۲۱ ٤-۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است. دیگر عراق عجم صفحهٔ ۱۱۸ ــ ۱۱۹ که در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامهٔ مجلس ( صفحه۳ ــ ۱۳۲ ) که درسال ۱۹۰٦/۱۳۲٤ درآن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم درصفحهٔ ۳۰۰ــ۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است.

ادیب‌الممالك درسال ۱۸٦۰-۱/۱۲۷۷ متولد شد نسبش بسه‌درجه بمیرزاعیسی قائممقام وبسی وپنج درجه بامام زین‌العابدین [ع] می پیوست در سال ۹۰/۱۳۰۷-۱۸۸۹ درتبریز بخدمت حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی رسیده و بمناسبت نام اوتخلص

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱۱-۳۱٦ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دوستم میرزا سلمان اسدی مرابیك مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب‌الممالك در مجله‌ارمغان «شماره‌اول‌سال سوم صفحه ۱۵-۲۵» مندرج است.

خودرا ازپروانه بامیری مبدل ساخت. در ۱۳۱۱/٤–۱۸۹۳ باتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . در ظرف دوسال بعد از آن تاریخ (٦–۱۸۹٤) در طهران جزء اجزاء دارالترجمه دولتی بود امادرصفر ۱۳۱٤ (جولای اگست ۱۸۹٦) باز باامیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد ودر آنجاکلاه را بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . و روز نامهٔ ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهدو طهران آنرا ادامه داد . در ظرف سال ۲۰–۱۳۱۸/۰۲–۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم ( خیوه ) سفر نمود و سپس بمشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ ( مارچ ۱۹۰۳ ) بطهران مراجعت نمود در دوسال بعد ۲–۱۳۲۱/٥–۱۹۰۳ نویسندهٔ مهم و محرر درجه اول روز نامهٔ ایران سلطانی گردید . در سنه ۱۳۲۳/٦–۱۹۰٥ مدیر جریده ارشاد باکو شد . در ۱۳۲٤/۱۹۰٦ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . و در ۱۳۲٥/۱۹۰۷ روزنامهٔ عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین واحرار شرکت جست. و بریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت . دختر منحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳٥ / ۱۷ - ۱۹۱٦ ریاست عدلیهٔ یزد را باو دادند. اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و در سن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت [۱]

**سنجش شاعری او** بنا بر رأی خان ملك که پسر عم و همصحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران درسنوات پرحادثه ۱۹۰٦-۱۹۱۲ میکند . گویند پس از سوزنی سمرقندی [۲] که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالك نرسیده است . خان ملك در رسالهٔ که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی را که از ادیب الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که در دسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳٤۲ ( دسامبر ۱۹۲۳ ) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید . روز نامهٔ کاوه

(۱) این تواریخ از رسالهٔ خان ملك گرفته شده است صفحه ٤ - ٦ (۲) رجوع کنید بجلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳- ۳٤۲

ابیات ذیل را از یکی از قصاید او که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است ومفاد آنرا با مضمون قصیدهٔ شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول [1] سروده و اشعار انوری راجع بحملهٔ طوایف غز [2] و گفتار حافظ نسبت بهحرص وطمع تیمور [3] مقایسه نموده است .

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست — از بیم بصحرا در نه خفت و نه بنشست

خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست — شد برهٔ ما طعمهٔ آن خرس زبر دست

افسوس بر آن برهٔ نو زادهٔ سرمست — فریاد از آنخرس کهن سال شکمخوار

در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ J صفحهٔ ٤٤ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که از جمله دیوان عربی و دیوان فارسی ومجموعهٔ مقامات و فرهنگ منظوم وسفر نامهها وچندین کتاب در نجوم وجغرافی وعروض وسایر علوم است .

---

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹-۳۰ (۲) ایضا صفحه ۹-۳۸٤ (۳) اشاره است بشعر معروف حافظ

« فغان کین اولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب — چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را »

ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است

# فصل هشتم

## مذهب شیعه و مقتدایانش

### مجتهدین و ملاها

**مذهب شیعه**

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعهٔ مذهب شیعه درعهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفهٔ کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست امابازاستعمالش در بارهٔ ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تادر حق علماء سنی زیراکه این زمرهٔ اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند .

**اصل اجتهاد**

اختلاف عملی بزرگی که فیمابین علماء سنی و شیعه‌دیده میشود در موضوع اجتهاد است . که عبارت باشد از کشف‌وترویج آمرانه حقایق جدیدهٔ مذهبی مبتنی بر فهم کلام‌الله مجید و احادیث‌واخبار که باسعی و جهد فوق‌العاده بآن نائل گردیده باشند جملهٔ اخیر معنی تحت‌اللفظی کلمهٔاجتهاد است در عربی[1] کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می‌نامند . ورتبه‌اش تقریباً بپایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیك مقابل میگردد . اما در میان اهل تسنن‌این قبیل‌مقامات‌وجود ندارد و معتقد ندکه‌بعد ازوفات مؤسسین چهارگانه‌مذاهب آنها باب الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسین یاائمه مشارالیهم از اینقرارند : ابوحنیفه ( وفات ۷۶۷/۱۵۰)مالك ابن انس[وفات درحدود ۷۹۵/۱۷۹] الشافعی [وفات ۸۲۰/۲۰٤] و احمد بن‌محمد‌بن حنبل[ وفات ۸۵۵/۲٤۱] از اینقرار باب اجتهاد که‌بعقیدهٔ‌شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیدهٔاهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته . و مذهب تشیع اگرچه ازجهات

---

(۱) باصطلاح علمای‌شیعه اجتهاد استفراغ وسع است در تحصیل‌ظن باحکام‌شرعیه ازادله‌اربعه( کتاب و سنت و اجماع‌ودلیل عقل) مترجم

دیگر نسبت بتسنن محدود تر و سخت تر است اما از جهة اجازهٔ اجتهادخیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

**جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه‌وجاه‌طلب‌را**

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت ومقامی که این ملاها در عهد صفویه احراز کرده‌بودند جوانانی‌را که در خود قریحهٔ ذاتی و استعداد لازمه برای شعروادب و سایر علوم میدیدند از آن راه بر گردانده و بعلوم دینیه مشغول مینمود . تاحدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل‌العمائم پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را باکمال شعف«کلب آستان ائمهٔ اطهار یاخادم مذهب اثنی عشریه» لقب میدادند مدارس متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند وهرطالب‌العلم‌فقیرو گرسنه که بیکی از مدارس مذکوره آمدو رفت داشت بلاشك‌منتظر بودبالاخره‌مجتهدی بزرگ گشته‌کلید حیات وممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شودکه تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

**دست‌نیافتن‌بر روحانیون**

هیچ طبقهٔ ازطوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس خارجیان دور نیست‌هرکس زبان فارسی‌خوب بداندخواهد توانست نه تنها با طبقهٔ حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که باعادات و افکار اروپائیان انس و الفتشان بیش از سایرطبقات است آمیزش کند بلکه باتجارو کسبه‌وصنعتگران و ملاك و دهقانان و درویشان‌و بابیان و بهائیان‌و متصوفین و غیره نیزخلطه‌ومعاشرت یابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته‌اند که با روحانیون صمیمیت وآمیزش پیدا کنند.

**قصص‌العلماء**

برای فهم زندگانی خاص و عزلت گزینی و معاش این‌طبقه تا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف موسوم بقصص‌العلماء[1] نمیتوان بدست‌آورد . مؤلف این کتاب‌محمد‌بن سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵/۲۰–۱۸۱۹ تولد یافته وقصص‌العلماء را درظرف سه ماه وپنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده است . این تألیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تا قرن

(۱) من دونسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین‌چاپ‌طهران مورخه‌صفر ۱۳۰٤ (نوامبر ۱۸۸٦) دیگری مورخه ۱۳۰٦/۹ –۱۸۸۸ چاپ‌لکنهور (ظاهراً)

سیزدهم هجری [قرن دهم تا نوزدهم مسیحی] است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسیاق الفباء اسامی مرتب گردیده است نه بر حسب تقدم زمانی.

مصنف شرح حال خودرا در مرتبهٔ چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خودرا نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر. سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و بابیه بوده مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاك سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و ازمیان مطالب بیهوده وخزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبها کسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنبالهٔ کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می نگارم

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان وقائدین ونقله و روات اخبار] قسمت مهمی ازعلم فقه راتشکیل میدهد. زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است.

### علم الرجال

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ الطایفه [متوفی بسال ۴۶۰/۱۰۶۷] چاپ کرده [1] و چهار کتاب دیگررا هم دارای همان درجهٔ اهمیت میشمارد. از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی [2] [متوفی بسال ۴۵۵/۱۰۶۳] — معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی [متوفی بسال ۵۸۸/۱۱۹۲] — ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی [تاریخ تولد ۶۴۸/۱۲۵۰ تاریخ وفات ۷۲۶/۱۳۲۶] و لؤلؤة البحرین [3] که دارای جنبهٔ اخصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است [متوفی بسال ۱۱۸۷/ ۴—۱۷۷۳] کتاب دیگر که ازجهت اختصاص بیك محل نظیر تألیف سابق الذکر است. امل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی... الحر العاملی است که درسال ۱۰۳۳/۴—۱۶۲۳ تولدیافته و کتاب خودرادر ۱۰۹۷/۱۶۸۶ برشتهٔ تحریر کشیده است. تمام این کتب بعربی است. امایکی ازقدیمترین کتب

---

(۱) چاپ بیبلیوتکا اینديکا (۲) دربمبئی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰—۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف الحجب تاریخ وفات مؤلف درسنهٔ ۴۰۵/ ۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد. (۳) چاپ سنگی بمبئی d. n.

رجال بفارسی است و در ۱۵۸۲/۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

**مجالس المؤمنین** این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده در مذهب تشیع در ۱۰۱۹ / ۱۱ - ۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دوازده مجلس شرح حال عدهٔ کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه از هر طبقه را ذکر نموده است و نه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است.

**روضات الجنات** از کتب جدیده که در همین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه بر قصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات [1] بزبان عربی تالیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش در صفحهٔ ۸ - ۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ مندرج است. شرح حالهائی که در این کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بایزید بسطامی و ابراهیم ادهم و شبلی و حسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمه، فرزدق، ابن الفرید، ابو نواس و المتنبی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی و فرید الدین عطار و ناصر خسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی وثابت بن قره وحنین بن اسحق و ابوعلی سینا وغیره. علاوه بر این ها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبة نزدیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مزبور را در نظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد

**نجوم السماء** کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات تنظیم یافته ( ۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹ ) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است [2] این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) یك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی ( چهار جلد تقریبا دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۱۳ شرح حال ) در طهران بسال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید. (۲) چاپ سنگی لکنهور ۱۳۰۳ ۶ — ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری ( ۱۵۹۲-۱۸۸۲ میلادی ) و بترتیب تاریخی مرتب شده است . مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است . ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت .

**کشف الحجب**

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار است در این کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود . در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳٤١٤ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف سید اعجاز حسینی است که در سنهٔ ۱۲٤۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸۶ / ۱۸۷۰ متوفی شده است . ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخهٔ خطی را در کتابخانهٔ گرانبهای بانکیپور یافت وبه تشویق سرا . دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبع حاضر ساخت و بنفقهٔ انجمن آسیائی بنگاله (۱) به چاپ آن مبادرت ورزید .

**یك تذکره از شعرای شیعه**

لازم است شرحی هم از یك کتاب عربی که در ذکر احوال شعرای شیعه موسوم به نسیمة السحر فی من تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخهٔ کمیابی است و تاحدیکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یك نسخهٔ آن ( از حرف ط تا یاء ) (۲) بدست من آمده است فقط مخصوص ذکر شعرائی است که بعربی شعر سروده اند .

**مقایسه تالیفات مذکور**

از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر وقابل استفاده تر است اما اشخاصی که فقط بازبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مضحک از مجالس

---

(۱) در مطبعه باپتیستمیشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ۶۰۷ صفحه میباشد . (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تالیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمرهٔ ۷٤۲۳

المؤمنین و نجوم السماء و قصص العلماء بدست خواهند آورد. کتب قدیمهٔ رجال مثل کتاب الطوسی والنجاشی عموماً خیلی خشک وخشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه. چون نظر ما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمهٔ چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم. هر چند طلاب علوم شرقی فرنگستان با اسم ولقب وتاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند.

**مؤسسین فقه شیعه محمدهای سه گانه وکتب اربعه**

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند ۱ الکلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹۴۱) ـ ابن بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ٤٦۰ / ۱۰٦۷) که سابقاً از او اشاره رفت. نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه ۲ می خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه باین عبارت متداولهٔ ماست: «هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer» راجع باین کتب چهارگانه شرح مفصلی درکشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است.

**سه نفر محمد نام در قرون اخیره**

ازمنه اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است. از این قرار محمد بن حسن بن علی... الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الامل که سابقاً ذکر شد) ـ محمد بن المرتضی که معمولا او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱٦۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱٦۹۹) ۳ هر کدام از این سه شخص کتابی بزرگ و مبسوط از خود بیادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافی و سوم بحارالانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید

**زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است**

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول واحادیث واخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیهٔ تألیفات علماء و فقهاء اسلام بزبان عربی نوشته شده. زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزلهٔ لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیك. این کتاب گنجایش ندارد که راجع بکتب مذکوره بیش از این شرح وبسط بدهیم و لازم است ازرسالات

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهو رراجع بمحمد باقر مجلسی (۲) یا الاصول الاربعه زجوع کنید بنجوم السماء صفحهٔ ۷۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نمائید

فارسی که در موضوعات دینیه نوشته و منتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیلهٔ معمولهٔ فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقاید مذهبی خود بوده و کامیابی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه مزبور

**کتب شرعیه در ازمنهٔ اخیره**

اگرچه وظیفهٔ خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات الجنات [۱] نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید « نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه »

**قلت کتب فقهی شیعه در اوائل زمان صفویه**

پیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم و کتاب برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول عقاید آن مذهبی که میخواست در سرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید . و این نکته هرچند غالباً مورد توجه قرارش نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء و فضلای متشیع عرب را بایران دعوت کرده باشند . زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند .

**دعوت علماء شیعه از خارجه بایران**

اغلب علماء مزبور یا از بحرین بر خاسته اند که در خلیج فارس است یا ازجبل عامل که در شامات است [۲] چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه از هریك از دو محل مذکور طلوع کرده اند کتابی مستقل تصنیف شده است یکی لؤلؤة البحرین و دیگری امل الامل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملا از زبان فارسی بیگانه بودند . مثلا سید نعمت الله الجزایری چون با برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت « مدرسه منصوریه را میخواهم » طوطی وار آموخت و خود و برادرش هر یك قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند [۳]

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ . (۲) رجوع کنید بکتاب « شامات در زمان تسلط مسلمین » تالیف ج لیسترنج صفحه ۶-۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص العلماء « چاپ لکنهور صفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳ » :

« . . . پس با پای برهنه آن راه راطی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس بخانهٔ آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی ازاقارب مادر آنجا بود پس آن

**شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینیه**

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله الجزائری بنا بر روایت قصص العلماء ما بنکات دقیقه و غیر مترقبه بر میخوریم که نمونهٔ زحمات و صدمات وارده بر طلاب آن زمان است مشار الیه درسال ۱۰۵۰/۱-۱٦٤۰ متولد شده و شرح مذکور را درسی و نه سالگی نوشته و گوید: «در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب از وقتی بود که درسن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچك خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود: «ای پسرك من با من بیا تا بنزد معلم برویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلا برسی».

**قدمهای نخستین در راه تحصیل**

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله مجبور شد بمدرسه برود و محض اینکه زودتر آزاد شده و ببازی خود برگردد با کمال دقت و توجه مراقب دروس خود شد چنانکه در سن پنجسال و نیم قرآن را ختم کرده و چندین قصیده را خوانده بود. اما این پیشرفت در وضع زندگانی او تغییری نداد و اورا ببازیهای کودکانه باز نگردانید زیرا که اورا بیکی از صرفیون اعمی سپردند تا امثله و تصریف زنجانی را بیاموزد. سید نعمت الله دستکش وراهنمای این معلم کور شد و معلم دیگری نصیبش گردید اورا مجبور میکرد برود علف برای چهارپایانش ببرد و برگ توت برای کرمهای ابریشمش تهیه نماید. سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیه ابن الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامه عظیم «مثل گنبد کوچکی» بود و از عهدهٔ جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد. وطفل باو گفت: «بعد از اینکه این صیغه را ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی؟» حاضران خندیدند و معلم شرمسار گشته برخاست ورفت. سید نعمت الله گوید: «این کار مرا بر آن داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن از آنمرد مؤمن لیکن حمد میکنم خدا یرا که این امر قبل از

---

شیخ گفت که این راه را بگیرید و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم وما فارسی نمیدانستیم پس مارفتیم وسخن را تقطیع کردیم. پس یك کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که می دیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم.»

تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت . »

**مشقات سفر در طلب علم**

بعد از آنکه تحصیلات خودرا نزد چند معلم دیگر ادامه داد از پدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس در کشتی نشسته از جداول تنگی که دوجانب آن مستور از نی بود گذشت سید گوید « از آب همیشه بسیار بیرون میآمد هریك مانند زنبوری» و جز شیر گاومیش هیچ غذائی برای سد جوع نداشت . این غذا نخستین بار بود که مرارت سفر و شدت مصائبی راکه در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او محسوس گردانید ، شرح جامی و شرح جار بردی برشافیه را نزد استادی درس خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هریك ازشاگردان بقضاء حاجت بجانب شط بروند دو سنگ یا دو آجر باخود بیاورند تا شیخ خانه بنا گذارد . وهر وقت بحویزه عتیقه میرفتند استاد باری بر دوش هریك ازشاگردانش میگذاشت از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر ؛ اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمی داد لیکن بسا بود که کتاب رابدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید گوید «این احوال او با ما بود و با این حال ما راضی بودیم بنهایت رضا که اورا خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم . »

**تحصیل با مشقت**

« درا کثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث می نمودیم چون بمنزل آنمرد میرفتیم از غذا فارغ شده بودند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من پوست خربزهٔ بر زمین ریختهٔ خاك آلوده قناعت میکرد واز من احوال خودرا مستور میداشت از راه خجالت و حیا ومن هم مانند او میکردم پس روزی رفیقم را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حالت است گفت پس هر روز باهم این پوست خربزه را جمع کنیم و باب بشوئیم و بخوریم . مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالك و کافیه و غیره پس در شبهائیکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که با من صحبت نکنند اظهار میکردم که درسرم صداعست و سررا در میان دو زانوی خود میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم »

**از بصره بشیراز**

پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش او را طلب کرده و بباز گشت مجبور نماید که غالب اوقات جامهٔ خودرا کنده در آب نازل میشد و سکّان کشتی‌را نگاه‌میداشت تا کسی اورانبیند و کشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور و مطمئن شدند بکشتی سوار گشت وجامه بپوشید در اثناءطریق جمعی‌را در کنار شطدیدند شیخی ازهمراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یاشیعه‌آن جمع گفتند از اهل‌سنت پس آن شیخ بخلفای ثلاثه لعن فرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیززبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنگ پرا کندند .

**در مدرسه شیراز**

سید نعمة الله و برادرش مدت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدر شان آمد که آنها را بجزائر برگرداند ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند . در اینوقت سید نعمة الله بیش از یازده سال نداشت . پس بزیارت استادی رفتند که الفیه‌ابن مالك درس میگفت . چون فارغ شد و از احوال آنها اطلاع یافت برخاست وسید را به پشت ستون مسجد برد وگوشش را بشدت فشار داد وگفت « ایفرزند مبادا که نفس خودرا شیخ عرب گردانی و ریاست را دوست داری . پس وقت راضایع مکن اگرنه مردی فاضل نخواهی شد »

**رنج سرماو گرسنگی**

در این مدرسه هم روز گار شان سخت و معاش یومیه شان قلیل و محقر بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد و از تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمة الله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زندگی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه می خوابیدند و می نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه کتاب میخواند و باگرسنگی مقاومت‌میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت حواشی خون از انگشت هایش جاری میشد ۱ تا سه سال بر این‌منوال گذشت و باوجود ضعف چشمی که‌عارض

(۱) وقوع چنین سرمائی آن هم در شیراز از عجایب است ( مترجم )

او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح اللبیب در شرح تهذیب شیخ بهاء الدین محمد [۱] و شرحی برکافیه . این هنگام دائرهٔ تحصیلات خود را از نحو وصرف عربی تجاوز داد و در حوزهٔ درس معلمین واساتید بزرگ از اهل احساء و بغداد و بحرین حاضر شد که از جملهٔ آنها شیخ جعفر البحرینی است .

**یك معلم سختگیر**

روزی اتفاق افتاد که خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام بآنها رسید و در عزای ایشان نشستند وبدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند . چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت : « خدایتعالی بر پدر ومادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید » چون سید نعمةالله حکایت باز گفت استاد جوابداد « سزاوار آن بود که شما بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید . » تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگر درس را قطع نخواهند نمود و هر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت . اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد که استاد دختر خود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخار عذر خواست و گفت « اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد » چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدرآباد هند براو شد .

**زندگانی یکنفر طلبه در شیراز**

سید نعمة الله نه سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود نمی یافت . او را رفیقی بود که در کنار شیراز منزل داشت وسید نزد او میخوابید برای اینکه در روشنائی چراغ اومطالعه کند . و در اواخر شب بایستی در سر درس حاضر باشد ومحل درس در آخر شهر بود بر میخاست وبه تنهائی در تاریکی راه را پیش میگرفت و از میان بازارهای تاریك و خالی گذشته در نزدیك دکان های بقالی بصدای بلند شعر می خواند تاسگ ها گمان نکنند دزد است وباهرسگی حیلهٔ میکرد تاخلاص میشد بالاخره قبل از

(۱) رجوع کنید بکشف الحجب صفحهٔ ۱۴۶ نمره ۷۲۵ مؤلف در۱۰۳۱ / ۲ - ۱۶۲۱ وفات یافت یکی ازبزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموما او را درایران شیخ بهائی میگویند

طلوع بمسجد جامع میرسید و در درس حضور می‌یافت . پدرو مادرش اصرار ها کردند تا بجزائر باز گشت وزنی تزویج نمود . امامرد فاضلی که بدیدنش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است .
سید نعمةالله عیال و خانواده را گذاشت وبااینکه سه هفته بیش از عروسی‌اونگذشته بود بمدرسهٔ منصوریه شیراز عودت کرده . یکماه بعد مدرسهٔ منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتبهم طعمهٔ حریق شد . مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید . این دوبدبختی و سایر پیش آمدها اورا مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عازم اصفهان شود .

**باملامحمدباقرمجلسی آشنا میشود**

در روزهای اول‌توقف‌اصفهان باز دچار همان تنگدستی و فقری بودکه سالهابا آن انس داشت و عمداً غذاهای‌شور میخوردتاآب بسیار خورده باشد و اشیاءِ ثقیله تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متعصبین علماء و شاید مقتدر ترین ملاهای شیعه است نائل گردید . مجلسی اورا بخانهٔ خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد [۱] اما انس و علاقهٔ آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمةالله در انوار النعمانیه گویدا گرچه کاملا طرف توجه این‌عالم بزرگ بودم‌لیکن‌هروقت‌مرا بکتابخانهٔ خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بزرگ بحارالانوار با او کومک کنم قبل ازدخول‌در کتابخانه‌مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده‌ونفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم .

**دراصفهان‌رتبهٔ‌مدرسی می‌یابد**

نظر بمساعدت این‌حامی مقتدر سید نعمةاللهمدرس مدرسهٔ گشت که میرزا تقی نام نزدیك حمام‌شیخ بهائی‌دراصفهان جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در این کارباقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم و عدم‌قدرت کحالان اصفهان برای معالجهٔاودوباره مجبور بسفر شد . سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده

(۱) چنانکه درصفحات‌قبل گفتم این‌ملای مقتدر یکی از محمدهای سه‌گانهٔ عهد اخیر است و کتاب بزرگی که در احادیث‌واخبارشیعه نوشته وبحارالانوارنام دارد هنوز هم‌در ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته .

از راه شوشتر باصفهان مراجعت نمود . در سال ۱۰۷۹/۹ – ۱۶۶۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می‌نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است . بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد و عزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۱۰۸۹/۹–۱۶۷۸) از یك زندگانی آرام و ملایمی برخوردار بوده است . از سرگذشت سید نعمة الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلهٔ که سلسلهٔ صفویه را منقرض گردانید .

**قدر و قیمت این شرح احوال شخصی**

من بطور خلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین رادرج کردم . این قبیل اسناد شخصی در کتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هرچند اصلا عربی بود و در سابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینیه را که با مختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن میسازد می بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیتهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته و بتحصیل کتب مشکل و خشک و دور ودراز عربی وادار گردید و بآموختن صرف و نحوهای عربی که اشکال وابهامشان دائم التزاید است مجبور شده و بمطالعهٔ شرح ها و شرح بر شرح هاو تفاسیر وحواشی گماشته شده است . میبینیم که باوجود صغر سن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده و درتکمیل اطلاعات خود درعلوم دینیه وقوانین اسلامیه میکوشیده باجوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصر را محض مطالعهٔ متون بدخط وپیچیده در نورلرزان ماه صرف کرده وقوای هاضمه را باغذیه بی‌ترتیب ونامناسب ضایع ساخته وطعام راپس از گرسنگیهای فوق الطاقه صرف نموده واز زندگانی خانوادگی وروابط خویشاوندی گسسته دراقیانوسی ازظاهرسازی وتعصب افتاده است می بینیم که او خود نیز حواشی وشروحیکه بجای ایضاح مطالب متن براشکال وابهام آن میافزایند برعدهٔ حواشی کتب اضافه نموده وبالاخره می بینیم که برحسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده ومدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است .

هرچند طریقه طالب العلمی سخت ومشکل بود و بندرت کسی را بسرمنزل مقصود میرسانید ولی اگراقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ درمقابل داشت .

**مقام مجتهدین در زمان صفویه و جانشینان آنها**

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی امامیکه هروقت نام او برده میشود عبارت عجل الله فرجه را برزبان میرانند . مجتهد برجان و تن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه و معاصی مختلفه بقتل رسانیده است . در نخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان اورا اجرا کند شخصاً اولین ضربت را بمحکوم نواخت ولی چندان کارگر نیفتاد سپس مردی بیاری اورسید وسر محکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند واز شدت اضطراب مدهوش گشت ۱

مجتهد دیگر آقامحمدعلی معاصر کریمخان زند از بس عرفا ودراویش را محکوم به قتل کرد « صوفی کش» لقب یافت . ۲

یکی از ملازمان شاه‌عباس که قتلی کرده بود ملااحمد اردبیلی معروف بمقدس ( متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳ ) را شفیع قرار داد که شاه را برسرمرحمت آورد واو نیز عبارات ذیل را برشته تحریر درآورد ۳ :

« بانی ملك عاریه عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیر او بگذری شاید حق سبحانه وتعالی ازپارهٔ تقصیرات توبگذرد.

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی »

**خریدن مقامی در بهشت**

غریب‌تر ازاین قصه ذیل است که درقصص العلماء ( چاپ لکنهور صفحه ۳۲ ) درج شده ازاینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزار تومان بدو نفر مجتهد داد درعوض دعائیکه نوشته ومهر وامضا کرده ووعدهٔ محلی در بهشت باوداده بودند یکی ازآنها (سیدرضابن سیدمهدی) دراقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت : « توقباله‌دراین باب بنویس وعلماء کربلاونجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و ازخدای‌تعالی آن‌را خواهم گرفت»

خیلی ازاین قبیل پیش آمدها را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب علماءومجتهدین منسوب‌است اماآنچه گفته شد کافی است قدرت زائد الوصف

---

(۱) قصص العلماءچاپ لکنهور صفحه ۱۳۸ (۲) ایضا صفحهٔ ۲۱۰ (۳) این حکایت و حکایت بعد ازقصص‌العلماء نقل شده ( چاپ طهران ۲۶۰ چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۲ )

علماءرا خاطر نشان نماید . اقتدار آنها خیلی بیش ازیك وزیر بوده . واگر یکی از وزراء مقرب کمترین رفتار آنهارا تقلیدمیکرد حتماً بسخط وغضب شاه دچارمیگشت این نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصهٔ الغای امتیاز توتون وتنباکو در ۱ - ۱۸۹۰ معروف است .

از نکات فوق ثابت میشود که مجتهدین وملایان قوهٔ بزرگی داشتند هرچندفعلا اقتدارشان روبضعف نهاده است این مجتهدین درجمیع کارها وتکالیف انسان از کوچك

**فتوی**

ترین اعمال طهارت شخصی تا بزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند . هر مسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی راکه حاش مربوط بمذهب میشود (و عملا درهرموردی بمذهب مربوط میگردد ) بیکنفر مجتهد عرض نماید . و تصمیم شرعی یا فتوای اورا برطبق مذهب شیعه تقاضا کند . توقف علماء و مجتهدین در کربلا و نجف و خارج ازقلمرو ایران بیشتر برمصونیت آنها افزوده بود . در هم شکستن یا ضعیف ساختن آنها منظور و آمال بسیاری ازسلاطین ایران قبل وبعداز صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر بهنتیجه مطلوبه رسید .

**جنبه مستحسن روحانیون**

تحصیلاتشان هرچند عموماً در دائرهٔ تنگی محصور است اما درهمان دائره مقرون بصحت و دقت و تا درجهٔ انتقادی است دقیق ترین فضلای ایرانی که من میشناسم میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی است که اطلاع کامل ازطرز انتقادی متداوله درانگلستان وفرانسه وآلمان بدست آورده وآن را بر اساس تحصیلات مذکوره درفوق استوار ساخته است .

**جنبهٔ ناشایست آنها حسد ورفتار زشت**

ازطرف دیگر علاوه برفساد وتعصب بعضی ازملاها دستخوش حسادتهای نالایق ومشغول تخریب کار یکدیگرند حکایت معروفی که درتاریخ ایران ملکم [1] وقصص العلماء [2] مسطوراست نشان میدهد که علمای بزرگ مثل میرداماد و شیخ بهاءالدین العاملی میتوانسته اند خودرا مافوق این قبیل احساسات وهوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران این علماء که باندازهٔ آنها دارای همت وطبع بلند نبوده

(۱) « چاپ ۱۸۱۵» جلد اول صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنهور قسمت دوم ۷-۲۶-چاپ طهران صفحهٔ ۱۸۱

اند مضایقه نداشتند که یکدیگررا سفیه وحمارخطاب کرده و بطبقهٔ خود توهین وارد آورده موجبات سرور مردمان بیدین ولامذهب را فراهم سازند . این فحاشی ووقاحت ها هرچند گاهی درلباس استعارات و درلفافهٔ معمیات پیچیده میشد ولی باز خشونت و درشتی خودرا از دست نمیداد ازجمله در این شعر [1]

ولست جدیراً ان تکون مقدماً          و ما انت الا نصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر خر است اگرخوانندگان بخواهند بدتر وسخت تر ازاین را ببینند رجوع کنند بمطایبات ملامیرزامحمدشیروانی ترك و آقاجمال اصفهانی که درقصص العلماء نقل شده است [2] درهمین کتاب [3] واقعهٔ شیرینی از جمال الدین محمدبن حسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونه بعضی ازملاها محدودیت فکر دیگرانرا تشخیص داده و به تنگی فکروقریحهٔ خود پی نمیبرند [4] آقاجمال هرسال چهار هزارتومان ازشاه میگرفت که قضاوت کند روزی چهار نفر پی درپی خدمتش آمدند وچهار سؤال ازو نمودند آقا درجواب همه گفت « اکنون نمیدانم» آنکسیکه ازاعیان دولت بود گفت شما سالی چهارهزار تومان می گیرید که بدانید و دراین مجلس هرکس ازشما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقاجمال گفت من آن چهارهزارتومان را برای آنچیزهائی که میدانم میگیرم واگر برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بآن نمیکند .

**اخباریها واصولیها** فقه وعقاید وعلوم متعلقه بآن که همه مستلزم عربیت کامل است مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد . لیکن بعد از معلومات مقدماتی هرطبقه میل بتخصصی میکنند مثلا قاضیان بیشتر متوجه فقه میشوند واصولیین متمایل باصول . همچنین فیمابین اصولیها که امروز قوی هستند واخباریها که اکنون منزلت و مقامی ندارند امتیـاز و افتراق کامل موجود بوده خصومت

---

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۶۵ و چاپ طهران ص۲۸۱ (۲) ایضاً چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۲ و چاپ طهران ص ۱-۲۰۰ (۳) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۰ و چاپ طهران ص ۱۹۹ (٤) آقاجمال خونساری مؤلف کتاب معروفی است درعقاید سخیفه نسوان موسوم به « کتاب کلثوم ننه » پدرش آقاحسین خونساری را استادالکل فی الکل میفامیدند وعلاوه برلطائف وظرائف بسیار شروحی برشرح لمعهٔ شهید ثانی نوشته است

فوق‌العاده حکمفرمائی داشته است . اصولی‌ها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام‌الله‌واحادیث‌معتبره هستند و برای‌وصول به‌نتایج‌استنباطاتی دارند . اخباریها فقط تابع اخبارند وقیاس را باطل میدانند ملا محمد امین‌بن محمد شریف استرابادی متوفی بسال ۱۰۳۳/۴ - ۱۶۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤةالبحرین ۱ « اول کسی بود که باب ملامت‌را را بـر روی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشـریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین » کتاب ملامحمد امین‌موسوم به‌فوائدالمدنیه ۲ بیشتر راجع است بملامت و سرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب وتضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباری که درازمنهٔ‌بعدمیزیسته‌میرزا محمد اخباری بحرینی‌است وحکایت ذیل نمونهٔ تنفر اوست از مجتهدین :

**قتل ژنرال روس**

« وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه بر آمدند و اشپختر‌سردار روس بعضی‌ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکردفتحعلیشاه رااضطراب حاصل‌شد میرزا محمداخباری که درطهران اقامت‌داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گـفت من سر اشپختر را چهل روزه برای‌تو بطهران حاضرمیسازم‌مشروط باینکه مذهب مجتهدین رامنسوخ ومتروك سازی‌و بن و بیخ‌مجتهدین را قلع وقمع نمائی ومذهب اخباری‌را رواج دهی فتحعلی شاه‌قبول کرد میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده وصورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آنصورت نواخت چون روز چهلم شد فتح‌علیشاه بسلام عام نشست‌وسراشپخترا همان روز بحضورآوردندسلطان باامناءدولت مشاورت نمود اعیان دولت متعرض‌شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که اززمان ائمهٔ‌هدی [ع] الی الان بوده‌و برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر و ضعیفی است. و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود . علاوه بسا باشدکه میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با

---

(۱) چاپ بمبئی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف‌الحجب صفحهٔ ۴۰۶ مؤلف کتاب را دوسال قبل از وفات درمکه نوشت .

اشپختر روس نمود [۱] مصلحت آنستکه باوخرجی داده و معذرت ازاو خواسته‌حکم بفرمائید بعتبات‌رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پایتخت‌مصلحت دولت نیست و سلطان این رأی را پذیرفت »

**آخوندهای قشری**

اهل ایران‌ملاهای خیلی خشك و متعصب و محدودالفکررا « قشری » مینامند ۰ واخباریهامخصوصاً از این طبقه هستند همچنین عده ای از اصولی‌ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف یکی از استادان‌سید نعمةالله جزائری این شخص همیشه در مقام‌مدح خود میگفت که‌اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوندملا علی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوند امر ابر اعتقاد عوام بمیران [۲]

**وسعت‌شرب**

اما از طرف دیگر علمائی را می توانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند و عقاید دینی خود را چاشنی حکمت یاعرفان داده اند این طبقه‌را متکلمون می نامندوسعی داشته اند که فلسفهٔ و دین‌را توافق بدهند وخیلی به (مدرسیون) School-men قرون وسطی شباهت دارند علاوه بر این دو زمرهٔ فلاسفه هم بوده اند که حقیقةً لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملا صد رای شیرازی و غیره که هرچند آخرین نتیجهٔ افکار و استدلالشان باشرع کاملا مطابقه نمیکرده اماطرز تعلیم و نوع‌معلوماتشان همان‌معلومات علماء بوده و غالباً از همان طبقه ظهور میکرده‌اند ۰

---

(۱) قصص العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص ۹-۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده وچنانکه‌رفیق‌من مسیو مینورسکی میگویداین کلمه محرف اینس پکتر Inspector است که در روسی Ispextor تلفظ میشود وشاید شکل این کلمه بواسطهٔ وجه تسمیه که عوام‌الناس به آن داده بودند باین صورت در آمده و آن وجهی است که تر کهای آذربایجان‌ذکر کرده و گفتند « ایشی یخ دور » (در ترکی عثمانی ایشی بوق‌در )بنا بر قول مسیو مینورسکی این سردار تسیت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت« مگر سر اشپختررا آوردی »هنوز هم معمول است و بکسی گفته میشود که شتاب و اضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی‌ازپی کاری‌مهم و بزرگ رهسپار است . (۲) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۲۴۸ چاپ‌لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

**آثار مکتوبه طبقهٔ علماء**

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگ و فعال خواه بفارسی و خواه بعربی برجای مانده زیاد است اما بقدری تاریك و کسل کننده و فنی است که خواندن آنها جز برای مردمان خیلی بیکار میسر نخواهد بود. صاحب قصص العلماء گوید [۱] که علماء عمر طولانی میکنند وچون علی القاعده و برحسب عادت مردمان منزوی و مشغول بمطالعه هستند و مقدار کثیری از عمر خودرا صرف تحریر مینمایند پس عجبی نیست اگر هریك از آنها صد یا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات و برای مثال صاحب قصص العلماء ۱۶۹ نسخه از تألیفات خودرا میشمارد و این عده غیر از شروح و حواشی و تحریرات مختصر است [۲] و از آثار ملامحسن فیض ۶۹ کتاب نام میبرد و گوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است [۳] و از تألیفات محمد بن علی . . . ابن بابویه ملقب بصدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد [۴] وقس علی ذالك بسیاری از این تألیفات حقیقة بیقدر و قیمتند و عبارتند از یادداشتها و شرحها و تفسیرات نحوی و منطقی وقضائی وغیره ومتونی که در معرض این حواشی بی ترتیب و پر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریك وغیر مفهوم گردیده اند. ومرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس الازهر که یکی از بزرگترین ومنور-ترین علماء زمان ما بود در بارهٔ همین آثار میگفت که باید تمام را طعمهٔ آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کومك ووسیله.

**فقه**

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموماً برای اشخاص غیر مسلم لایفهم است آنچه در مدارس عالیه انگلستان باسم «فقه اسلامی» تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که در ممالك اسلامی مجری و متداول است و اصطلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نه فقط شامل حقوق مدنی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز و روزه وحج و جهاد نیز میباشد که آنها را عبادات نامند [۵] و همین قسمت عبادات با شعب مختلفه و شقوق پیچ در پیچ و فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب

---

(۱) چاپ لکنهور ص ۶۵ (۲) ایضا صفحهٔ ۸۵-۷۷ (۳) ایضا قسمت دوم ص ۱۶-۱۱۲ (٤) ایضاً قسمت دوم صفحهٔ ۶-۱۸۳ (۵) فقه برچهار قسمت تقسیم میشود عبادات عقود و ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

فقهی را فرا میگیرد . جای حیرت است که باوجود غفلت فضلای فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهترین کتب اروپائی راجع بفقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث می نماید این کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Querry موسوم بحقوق اسلامی و منتخب قوانین راجعه بمسلمانان شیعی مذهب است [1] و خوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند و از تفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لاطائل مینماید مستحضر شوند . لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام تألیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلی المشتهر بمحقق الاول است که در ٦٧٦ / ٨ - ١٢٧٧ رحلت کرده مسیو کری برای تهیهٔ این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام می برد و همچنین بفقهای مشهور زمان رجوع نموده و بواسطهٔ ۲۲ سال توقف در ایران و عثمانی و احراز مقامات رسمی از قبیل شغل مشاورت در سفارت فرانسه طهران و غیره بخوبی موفق شده است که این کار پر زحمت طاقت فرسا را بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بعربی در آخر گنجانیده بی اندازه بر قیمت و اهمیت کتاب افزوده است .

**سؤال و جواب**

در این موضوع لازم است اشاره کنیم برسالهٔ سؤال وجواب فارسی [2] که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحدود شرعیه و اجرای حکم قتل در بارهٔ مقصرین و اشخاص مهدور الدم سابقاً ذکر نمودیم [3] رسالهٔ سؤال و جواب بعد از سال ١٢٣٦ / ١٨٢٠ تحریر یافته

---

(١) در هر دو جلد بترتیب از صفحه VIII ۷٦۸ و ٦٦۹ ( پاریس مزن نو ٢ - ١٨٧١ ) (٢) ازاین قبیل رسالات بسیار بنام رسالهٔ عملیه ومسئلهٔ نخبه و غیره در قرن اخیر تالیف شده و ظاهراً قریب صد نسخه ازآنها بطبع رسیده است یکی از جمله بهترین رسالات جامع الشتات میرزا ابوالقاسم بن الحسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانین است ( ت . ز ) برای احوال مؤلف اخیر الذکر رجوع شود بفهرست کتب چاپی فارسی تالیف ادوارد ٦٠ و ٦١ (مولف) (٣) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام درقصص العلماء مسطور است چاپ لکنهور ص ١٢٩ — ٧٨

و در ١٢٤٧ / ١٨٣٢ بطرزی مطبوع چاپ شده است. ١ ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چاپ میرزا زین العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است. این تألیف مشتمل بر ١٦٢ ورق بطول ٦ ــ ٢٩ و عرض ٥ ــ ٢٠ است وهر ورقی ٢٨ سطر دارد حروف س و ج در سر تا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است. من فقط یك جلد از آن دارم وقاعدة بایستی جلد دوم نیز داشته باشد لیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر ٢ مباحث کتاب بترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت، صلوة، صدقه، صوم، و حج پرداخته ودر آخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باشیاء یا اموالی که امانت سپرده میشود جای داده شده است یك مقدمه راجع باصول در ابتدای مباحث است و درهر بابی از ابواب بطور سئوال و جواب مسائل مختلفهٔ راجعهٔ بآن مبحث با عقیدهٔ مؤلف قید گردیده است مثلا در مقدمه بدون هیچ اطنابی در حمد ومنقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل ذیل میکند.

س ــ اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا بر قول اورفتار نماید یانه؟

جواب این سئوال که تقریباً یك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند. ادله و شواهد کثیره در تایید این قول ذکر نموده واز جمله اقوال محمد باقر (ظاهراً المجلسی) وسید محمد مهدی و الشهید الثانی و المحقق الثانی را نقل میکند.

ابواب این کتاب ازحیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلوة تقریباً هفتادورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلا کتاب الودایع که باب آخر است بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

---

(١) درطهران چاپ دیگر هم در ٢٤ ذیحجه ١٢٥٨ شده و در پایان آن می نویسد چون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است (مترجم) (٢) در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نیزفقط همین یك مجلدهست رجوع شود بفهرست ادوارد (١٩٢٢) مجموعهٔ ٤٥٨. صاحب قصص العلماء سال ١٢٢٧ / ١٨١٢ را تاریخ تالیف قرار داده اما در ورق b ٢٨ خود کتاب (صفحه ٢) محرم ١٢٣٦ / ١٨٢٠ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته اند

## کتاب الودیعه

س ـ زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلانکس بده بعد ازوصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وغیره یدعاریه وغصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است و امین نیز اقرار بر حقّیت ومال او دارد و میگوید نزدمن فرستاده که بفلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه وامین امانت را بکه باید بدهد که برائت ذمه بجهت او حاصل شود .

ج ـ فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است وید مرسل مال ید غصب و عدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام از شخص امین باعلم او بر اینکه مال از عمرواست که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که بفلانکس بده نه بتو منافی با امانت او و مطابق باشریعت مطهره نیست .

س ـ هرگاه زید امانتی در نزد عمروا گذارده باشد و قریب بـه ۱۷ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو بزید تاکید نموده که امانت را ببرید زیـد اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا بر عمرو غرامتی هست یا نـه .

ج ـ در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بعمرو غرامتی نخواهدبود

**عقاید عوام شیعه**

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که تا حال کمتر جلب دقت شرقشناسان اروپائی را کرده است و ما در این کتاب شمهٔ از آن مینگاریم و کافی است که بطور اختصار عقاید جاریه عامه را تحت بحث قرار داده از تاریخ تکامل

(۱) عمرو وزید در فقه مسلمین جانشین جان دو John Doe وریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است ودر صرف ونحو نیز عمرو و زیدقائم مقام بالبوس Balbus و کایوس Caius است و در صحبتهای عادی جانشین توم Tom دیك Dick وهاری Harry است(مؤلف) پیش ازاسلام ظاهراً بجای عمرو و زید بهمن وفرخان میگفته اند از لفظ بهمن بهمان مانده است چنانکه گویند فلان و بهمان (مترجم)

و تظور آن صرف نظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که درعهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکری بمیان آوریم برای تهیۀاین شرح مختصر من بکتب بزرگ و مشهور و معتبری مثل حق الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمی کنم بلکه مطالب لازمه رااز کتاب کوچکی موسوم به عقایدالشیعه استخراج مینمایم.

**کتاب عقایدالشیعه**

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغربن علی اکبر نامی تألیف شده‌ودر ایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر ٤۳۸ صفحۀ بی نمره‌است دارای یك مقدمه و پنج قسمت (مشکوة) و یك خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه از اینقرار است .

**مقدمه**

«خداوند عبث این خلق‌را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را درآخرت دریابند . وپیغام آورانی فرستاده است با کتابها که آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم و اعظم پیغام‌آوران را محمدبن عبدالله قرار داده است و اوقرآن و ائمۀاطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری[1] لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمۀ اطهار پس آنچه از اینهامعلوم میشود حکم خداوندسه‌چیز است[2] اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید .

**دررد عقاید باطله**

پس مردم یاباید مجتهد باشند یا مقلد در آخر مقدمه‌مؤلف چندین مورد کفر وزندقه راذکر کرده ومردم را باحتراز از آنها نصیحت میکنند از جمله‌وحدت وجود — اتحاد و حلول — جبر — سقوط عبادات — ریاضات — اباحات[3] و غلو در حق ائمه — انکارحشر و نشر جسم و حیات اخروی — حلال دانستن انواع‌تغنیات و مسکرات — تناسخ — وتشبیه‌وغیره

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۲٦۰/٤-۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غائب شده و در آخر زمان ظهور خواهد فرمود . (۲) کذافی‌الاصل شاید مراد ایمان باشد(مترجم) (۳) مذهب اباحه درزمان ساسانیان(قرن‌ششم‌مسیحی)توسط‌مزدك در ایران شایع شد از آن‌عهد تا زمان ظهور بابیه این تهمت را بچندین شعبه از فرق مذهبی‌زده اند .

مشکوة اول(صفحهٔ ۷ ـ ۲۸) مشتمل بر چهار مصباح
در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوندی است

**ذات وصفات**

« توحید بر چهارقسم متصور میشود مصباح‌اول‌توحیدذاتی: خداوند واحد و یکتا و بی شریك و همتاست و ذاتی‌است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است . از اجزائی‌و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه‌و نه‌خارجیه و نه داخلیه نه از مجردات و بسائط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور . نه جوهر است نه عرض نه محل است نه متولد از کسی است نه فرزند دارد نه زن و پدر در دنیی وآخرت نامرئی است[1] حتی در چشم‌پیغمبران وائمه واولیاءاماشناخته میشود ازآثارقدرت بعقل‌و بچشم‌قلب. خداوند محتاج نیست و نمی‌خوردونمی‌آشامدونمیپوشد غم وغصه والم و درد و شادی و بلندی وپستی ندارد تغییر وتبدیلی‌وترقی‌وتنزلی ندارد و بر یك طریق بوده و هست غنی مطلق و قدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات‌اونیست که ذات‌او چیزی باشد وصفات ذاتیه اوچیزی‌دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشند . این صفات تمام جنبهٔ منفی دارند و آنها را صفات سلبیه می گویند . »

**رد برصوفیه**

این جابازمؤلف از موضوع خارج شده و برضد عقایدصوفیه شرحی مینگارد خاصه راجع باینکه بعضی گویند خدادرخوش صورتان بیشتر حلول کرده وجلوه از آنها بیشتر نموده است و راجع بعقیدهٔ وحدت وجود که گویندمثل نسبت‌اشیاء بوجودمطلق همان‌نسبت امواج است بدریا ونظیر نور شمس‌است از پس پنجره که‌دارای‌شیشه های رنگارنگ باشد .

**توحید صفاتی**

مصباح دوم:توحید صفاتی صفات بر دوقسمند[2] ازاینقراراول صفات ذاتی[3] مثل حیات و قدرت که تکلم هم جزء آنست و از شعب علم ادراك بسمع و بصر است و بعضی از علماء باین شش صفت ازلی بودن و صادق بودن را اضافه کرده اند اما این دو صفت نیز مثل تکلم و اراده و

---

(۱) یکی ازخرده گیران حافظرا از گفتن این شعر ملامت نموده

این جان‌عاریت که بحافظ سپرده‌اند  روزی‌رخش ببینم وتسلیم‌وی کنم

(۲) دراصل چنین است (مترجم)  (۳) یا صفات ثبوتیه یا صفات کمال

ادراك صفات درجهٔ دوم هستند و باصفات حیات وقدرت وعلم دریك رتبه نیستنددوم صفات سلبیه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمـال و جمال باشد هفت صفتند و خداوند از آنها مبرا و منزه است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهـارم محل نیست پنجم بی شریك است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین‌ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائـز باشد سلب آنها از خـدا مثل رازق خـالق رحمن رحیم جواد و غیره . در این قسمت اشاره به مذاهب و معتقدات اشاعره و معتزله و کرامیه و البلخی و النجار و ابوالحسن البصری نیز شده است .

**توحید خلقی**

مصباح سوم در توحید خلقی ـ خدا یکتا و بیهمتاست خـلق میفرماید هرچه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیلهٔ اسباب هر ـ چیزیرا خلق میکند و قدرت خلاقی خود را بملائکه و سایر موجودات می تواند تفویض کند . « واما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب وعقاب میشوند باختیاریکه دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا فرموده است می کـنند لیکن چون اختیار را هـم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کـنندهٔ اوست باری چون (این) رساله بجهةعوامست محل کلام ما اینجا نیست»

**رد غلاة**

سپس مؤلف میپردازد برد عقاید غـلاة شیعه مثل اشخاصیکه گویند امیر المؤمنین ع امر خالق است و اشیاء را او بی‌اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بی دلیل است وقول باینکه امیر المؤمنین قاسم الارزاق است دلیل بر اینمطلب نیست و قول باینکه خـدا از امیرالمؤمنین اذن گـرفت در خلـق نمودن عالم وآنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را بیرون آورد و انداخت از اغلاط جعالین غلاةاست اما معذلك بر طبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن براینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیر المؤمنین و سائر ائمه محول میکند

و شفاعت آنها را میپذیرد و غیر ذلك و از این سبب است که علی ع ملقب بوجه الله و یدالله و باب الله و غیره شده است .

و واجب است اعتقاد نمودن ببداء یعنی هرچه خدا بخواهد میکند و اعتقاد باینکه خدا هرچه اراده داشته باشد بی مادهٔ و مده بوجود میآورد .

**توحید عبادتی**

مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص ذات پاك الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی غلط است . هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظالله و غیره کافراست و هر کس عبادت کنداسم و ذات هردورا مشرك است ومشرك بردوقسم است جلی وخفی نخستین عبارت است ازعبادت غیر خدادر ظاهر وآشکارا مثل عبادت بت وسگ و ماهی ودرخت و ستاره و آفتاب و ماه و آتش و آدم و خواه شکل باشد مثل صلیب وخواه صورت باشد بشکل پیغام آوری یاامامی یا شکل غیر از اینها اما شرکت خفی عبارت است ازپرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا و مال دنیا و زن و فرزندوهوای نفس و ریا و غیر از اینها اما زیارت خانهٔ کعبه و قبرهای ائمه‌ازقبیل‌شرك عبادتی نیست و تعظیم انبیاء و اولیاء و ائمهٔ هدی [ع] وعلماء وسلاطین حقه بی‌عیب‌است مادامی که عبادت نباشد وبحد سجود نرسد» .

## مصباح ششم از مشکواة چهارم (۱)

## در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت امام دوازدهم است

**غیبت امام**

**مصباح اول** - درغیبت آنحضرت . بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲۶۰ ( اول جانوری۸۷۴ ) شروع شده و ۶۹ سال طول کشید . آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین و آخرین وکیل رحلت کرد۳۲۹ /۱-۹۴۰ این‌وکلا واسطه بودند میان امام‌غائب و شیعیان (۲) از این تاریخ غیبت‌کبری

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعقیدهٔ من باید عنوان خاتمه در اینجا باشد .

(۲)این اشخاص را باب یا ابواب هم میگویند و اینکه مؤلف آنهارا باب نگفته بنظرم تعمد کرده باشد زیرا که اودر ۱۲۶۳/۱۸۴۷ این کتاب را نوشته و درست همین موقع میرزا علیمحمد خودرا باب میخواند و در ایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح تالیف من جلد دوم صفحهٔ ۲۲۶-۳٤ و صفحهٔ ۸-۲۹٦

شروع گردید . و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید ۱ زمانی که ما در آن زندگانی میکنیم جزء دورهٔ غیبت کبری محسوب میشود . اما غیبت اصغر آنحضرت از ظهر جمعه است که گردن خطیب مکرا میزنند وغائب میشوند تاصبح پنجشنبهٔ عاشورا که ظهور میکنند غیبت آنحضرت ازجمله اسرار الهی است

**علائم آخر زمان**

لیکن علائم بسیار دارد ودر این کتاب فقط ٤٨ یا بیشتر ذکر گردیده که اهم آنها خروج سفیانی است کهمردی بدصورت وابله و شریر است ولشکر اوعاقبت در زمین میروند ؛ وظهور صورتی در قرص آفتاب ؛ بسیار شدن فقهاء ضلالت وخیانت و بسیارشدن شعراء . زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد ؛خروج دجال که برخرخودسواراست ؛ واجتماع ۳۱۳ نفر درطالقان خراسان برای کمك بامام زمان و مانند این علائم اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی ملیحه نام مسموم خواهند گشت و امام حسین [ع] رجعت خواهند کرد وآنحضرت را غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است

**قیامت صغری**

و پیغمبر وتمام ائمه و غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند شد و ائمه با همه جنگ میکنند و همه را میکشند وباید دانست که رجعت نمیکنند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین باشند رجوع نمیکنند آنگاه کسی از رسول خدا وائمهٔ هدی دیگر در دنیا نمی ماند و تاچهل روز دنیا هرج ومرج میشود در این وقت سدیأجوج و مأجوج گشاده میگردد و بیرون میآیند و بهر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورند آنچه گیاه و علف و خوراکی در روی زمین است و بهر دریائی میرسند خشك میکنند .

**قیامت کبری**

این اول قیامت کبری است و خداوند بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند و باز خشت سازند که خاك خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن چهار مرتبه است یکی بجهة بیرون

(۱) نکات بسیاری راجع بغیبت وابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق و امام غائب واسطه اند وشیخیه وبابیه پیروآنها هستند ومؤلف عقایدالشیعه دررد آنها قلمفر سائی کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت یکنفر سیاح درج نموده ام (خاصه در یادداشتهای و . ا . وا) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بان تالیف مراجعه فرمایند .

آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان و جذب شدن در شاخ صور اسرافیل همهٔ اهل عالم قبض روح میشوند غیر از چهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل بار دیگر نفخه درصور میکند و ارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر یك بکالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات را هم برای حساب و باز پرس از تشدد و قساوتی که نسبت بهم کرده اند زنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیك و بد خلق است نصب میشود وخداوند امر میفرماید بآن دوملك موکل که در دنیا اعمال خوب و بداورا نوشته اند و اسم یکی سائق و دیگری شهید است که طومار اعمال نیك و بد اورا در ترازو بگذارند .

**هفت دوزخ**

هفت دوزخ عبارتند از جهنم — سعیر — جحیم — لظی حطمه — هاویه — اولی برای مسلمینی است که با گناه و بی توبه مرده باشند وبعدازتنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهودانست وسوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است و پنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است و هفتم مخصوص تمام منافقین است و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد درجهنم میباشند و بیرون نمی آیند و بعضی از کفار درجهنم مخلد می مانند اما چون صاحب تقوی وصفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش و حاتم طائی بواسطهٔ جود وسخاوتش .

**پل صراط**

بعد توصیفی ازپل صراط ذکر شده که ازمو باریکتر و از شمشیر برنده تر و ازآتش سوزاننده تراست صراط پلی است بر روی جهنم وهمه کس حتی پیغمبران و امامان و اولیاء باید ازروی آن گذشته به بهشت بروند .

**اعراف**

بعد شرح مفصلی ازیك بهشت مادی مینویسد که درپایان آن ذکری هم ازاعراف که میان بهشت وجهنم واقع است دیده میشود. اعراف چراگاه خوبی است یاموضع بلندی است برسرپل صراط و محل مستضعفین ازمردها وزنها میباشد وکسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمی باشند مثل ولدالحرام والزنا که گناه نکرده باشند .

**بهشت**

بشفاعت پیغمبر یاائمه بعضی ازساکنین اعراف ببهشت میروند نعمای بهشتی ازقبیل آب کوثر وسدرةالمنتهی ودرخت طوبی

نیز توصیف شده‌است وقتیکه هرروحی در بهشت و جهنم و اعراف بجای خود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانه بهشت وجهنم سر میبرند ومنادی ندا میکند که مردنی برای اهل بهشت و جهنم نخواهد بود .

## خاتمه صفحه ۱۳۲ ـ ۱۳۸

## نور دوم درمعنی کفر وایمان است

**کفر وایمان** در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و در دنیا کفر بر سه قسم‌است قلبی وقولی وفعلی ، همچنین ایمان بر سه نوع‌است و ایمان را غیر ازاسلام باید دانست سنی ها وشیعیان غیر اثنی‌عشری مسلمانند اما مؤمن نیستند نجس نیستند امادرآتش جهنم مخلد خواهندبود . و مرتدین واجب القتلند و توبهٔ آنها دراین عالم قبول نمیشود اما بعضی ازعلماء گفته اند که درآخرت توبهٔ آنهاقبول خواهد گشت لیکن ازاشخاصیکه دین اسلام را گرفته‌اند وبعد مرتد شده‌اند توبه مقبولست . واگر زنی مرتد شود کشتنی نیست باید اورا حبس کرد و آنقدر ضرب‌زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکر وشرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه باتمام میرسد . [1]

(۱)مؤلف‌تمام این رساله راکه مشتمل بره مشکوة و یك خاتمه است عینا نقل وترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول ومصباح ششم وخاتمه راگذاشتیم بدوعلت یکی آنکه مرادمؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء وفارسی نویسی ملاها بوده وازهمین‌مقدارهم مقصودحاصل است دیگر آنکه اکثر مطالب مشکوةها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل‌تعداد ائمهٔ اطهار و احوال بهشت و دوزخ و صراط و قبر و مباحث مختلفه راجع بعدل و امامت و غیره‌که دراکثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم ازآن‌کاملا مسبوق است‌بعلاوه سبب دیگری برای حذف این‌رساله بود وآن کثرت عقاید سخیفه عوامانه‌واعتقادات پیرزنان بودکه اگر حذف نمی شد علاوه بر بیفایدگی اهانت بمذهب محسوب میگردید و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیراکه حقیقت مذهب شیعه غیرازآنهاست و جایز نیست‌تخلیط شود و آنچه عقیده عوام وعجایز است باصل مذهب نسبت داده شود . ازآنچه ضرورة برای‌نمونه باقی‌گذاشته ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد ( مترجم )

خلاصهٔ عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطور عامیانه و بصورت ساده مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسلهٔ تکامل وتطور این عقاید را ازروزگار قدیم تا حال شرح میدادیم وتا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگر مقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنیان و شیعیان را بتفصیل مقایسه می نمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود در این مبحث را نداشت . حتی ملاها ومجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد ولی مصلحت چنین میدیده‌اند که عوام را به عقیده خود واگذارند و خود را درزحمت نیفکنند زیرا که اگر باب بحث را بر روی ملتیکه حاضر و آمادهٔ شك وارتداد است میگشودند خطرهای بزرگ تولید میگشت .

**تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان**

بالجمله هرگاه افکار شرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم درهریك ازآنها سه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود بسه دسته : اخباریها واصولی‌ها یا ( مجتهدین ) وشیخی ها · حکما منقسم میگردند بسه زمره متکلمون و حکما ( که فیلسوفان ساده و خالص هستند ) وعرفای صوفیه .

**تقسیمات گوبینو**

شرحیکه گوبینو (۱) راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین وزنده ترین و موجزترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائی تاکنون بنظر من رسیده است . هرچند نمیتوان مطلقا تصدیق کرد که صحتش باندازهٔ وضوحش باشد . مثلا اخباریها عموماً خشک ترین ومحدودترین طوایف شیعه هستند اما گوبینو آنها را دارای وسعت مشربی میشمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند . و درحق شیخیه گوید که «معاد جسمانی را کاملا انکار نمیکنند» درصورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حور قلیائی (۲) بود که آنهارا هدف تیر تکفیر ساخت . بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بابیه که خیلی تند تر است راه‌را بطورقطع باز نمود. بابیه خارج ازحدود اسلامیند درحالتیکه شیخیه درداخلهٔ آن

---

(۱) کتاب ادیان ومذاهب فلسفی در آسیای مرکزی ( چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶ ) صفحه ۲۸ — ۳۳ . راجع بطبقات سه گانه علما وصفحات ۱۱۱-۶۳ ( فصل ٤ ) همان کتاب راجع بفلاسفه و صوفیه (۲) رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و درطبقات عالیه و مقامات شامخه پیروان متنفذ داشته اند . راجع بفلاسفه وصوفیه مفصلا درفصل آینده سخن خواهیم راند اما درخصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوبینورا عیناً نقل نمائیم : [۱] «نبایدفراموش کرد که هرچند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مزبوررا چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگرمجزا نمودلیکن‌معذلك لازم است دراینجا بگوئیم که ندرة یکنفرایرانی‌رامیتوان‌یافت که درمدت عمر ازطبقهٔ بطبقه دیگر نرفته و درهرسه‌طایفه واردنشده‌باشد .»

**مجلسیها**

ملامحمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدر ترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید ازپدر خود ملا محمد تقی‌مجلسی که ازعلماءمبرز زمان بوده و نسبت بصوفیه توجه داشته دفاع‌نموده وبگوید [۲] : «مبادا گمان بد کسی بپدرم نمـاید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که‌من معاشر باپدرم بودم سراً و جهراً وازاحوال وعقاید اومطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لکن دربدو امرچون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک‌ایشان منسلك‌شد تابا‌ین وسیله‌دفع و رفع و قلع و قمع اصول این‌شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره‌شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن‌خود را ابراز نمود والا والدم بانهایت ورع وتقوی و زهد و عبادت و زهادت و تقاوت و نقاوت است . »

ملامحمد باقر مجلسی برخلاف تقید وتعصب و پشت‌کار فوق‌الطاقه که درچیز نویسی داشته و بفارسی بازبانی ساده وقـابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را درمیان عامه ترویج می‌نموده . وصوفیه‌را باخشونت‌کامل‌قتل‌عام‌میکرده دارای‌اخلاق پسندیده نیز بوده وآثاری‌ازمهربانی‌و خوش فطرتی اودرقصص‌العلماء مذکوراست[۳] شخصی پس از وفات اورا درخواب دیدازو پرسید : «احوال شما درآن نشأ بچه نحو است وباشما چه معامله کرده‌اند ؟» مجلسی جوابداد : «اعمـال من هیچیك

(۱) فصل‌مذکور صفحه۳ — ۳۲ (۲) قصص‌العلماء چاپ‌لکنهور قسمت‌دوم‌ص۱۹۰ (۳)ایضا قصص‌العلماء قسمت اول صفحهٔ ۲۱۶ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهـایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشمارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی درهمان صفحه گوید روزی : ۱۰۰۰ بیت ( ۵۰۰۰۰ کلمه ) کتابت‌میفرموده .

برای من فائدهٔ نبخشید بجز اینکه روزی بیکنفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد »

درقصص‌العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود و ما بذکر بیست و پنج نفر ازآنها که جالب توجه ومهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این۲۵ نفرراحتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . و عددی که در اصل کتاب مخصوص هریك از آنها بوده بعد ازذکر اسم در هلالین گذارده‌ایم ۱

I — علماء قبل از صفویه

۱ — محمدبن یعقوب الکلینی (نمرهٔ ۹۶) ملقب به ثقةالاسلام مؤلف کافی متوفی بسال ۹٤۱/۳۲۹

۲ — محمدبن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی‌ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمرهٔ۹۵) متوفی بسال ۲/۳۸۱ - ۹۹۱ در قصص‌العلماءصدوهشتادونه جلد از مؤلفات‌اومذکور است که مهمترین آنهـا عبارتست از من لایحضره‌الفقیه که‌مثل کافی یکی از کتب اربعه است .

۳ — محمدبن‌محمدبن نعمان‌بن‌عبدالسلام‌الحارثی که معمولا اورا شیخ مفید می نامند [ نمرهٔ۹۷] متوفی بسال ۱۰۲۲/٤۱۳ درقصص‌العلماءعدهٔمؤلفات‌او۱۷۱ نوشته‌شده‌.

٤ — سید مرتضی ملقب به‌علم‌الهدی [ نمرهٔ۹۸] وفاتش بسال ٤۳٦/ ۱۰٤٤ نبیرهٔ امام هفتم‌موسی‌الکاظم (ع) است .

٥ — احمدبن علی‌النجاشی(نمرهٔ۱۳۲)وفاتش بسال٤٥٥/۱۰٦۳ یکی‌ازشاگردان شیخ مفید و مؤلف کتاب‌الرجال معروفست .

٦ — محمد بن حسن بن‌علی‌الطوسی‌ملقب به شیخ الطایفه (نمرهٔ ۱۰۰) وفاتش بسال ٤٦۰/ ۱۰٦۷ سومین محمد از محمدهای‌قدیم محسوب میشود(دو محمد دیگر نمرهٔ ۱ و ۲ سابق‌الذکرند) شیخ‌الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب‌الاحکام و دیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتب شیعه ترتیب داده است .

۷ — نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش‌از

(۱) درهردوچاپ قصص‌العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلا کلینی صو (۹٦) نجاشی قلب (۱۳۲) وغیره .

شرعیات است [نمرهٔ ۹۰] متوفی بسال ۱۲۷٤/٦۷۲ معروفترین تألیفاتش اخلاق ناصری است در اخلاق و زیج ایلخانی که برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است وتجرید در الهیات که طرف توجه عدهٔ کثیری از شراح و صاحبان رسائل کلامیه است .

۸ ـ نجم الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمرهٔ ۸۹) متولد در ۱/٦۳۸ ـ ۱۲٤۰ متوفی در محرم ۷۲٦/دسامبر ۱۳۲۵ وقتیکه جوان بود در شعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی اورا مانع شد و گفت شعرا ملعونند و شاعری مخالف تقدس است .

۹ ـ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی [نمرهٔ ۸۸] درهمان ماه وهمان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانی گفت . محقق مشار الیه ده سال از او بزرگتر بود . در قصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلی از یك دودمان بزرگی از علماء بود که در مدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد . یکی از آنها پدر علامه بود و دیگری فخر المحققین پسرش [نمرهٔ ۸٦]

۱۰ ـ شیخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی معروف به شهید اول [نمرهٔ ۸۲] در اواسط تابستان ۱۳۸٤/۷۸٦ [1] بفتوای دو نفر از قضاة برهان الدین مالکی وابن جماعهٔ شافعی بقتل رسید .

## II روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه

۱۱ ـ نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی [نمرهٔ ۸٤] از کرك که مسقط الرأسش بود بایران آمد و مورد احترام و توجه شاه طهماسب اول شد و فاتش در ۹٤۰/ ٤ ـ ۱۵۳۳ اتفاق افتاد .

۱۲ ـ احمد بن محمد المدعو به مقدس الاردبیلی [ نمرهٔ ۸۳ ] خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش در سنه ۱۵۸۵/۹۹۳ .

۱۳ ـ میر محمد باقر داماد ( نمرهٔ ۷۷ ) نوهٔ محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت در سال ۱۰٤۱/۲-۱٦۳۱ بدرود جهان گفت . یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید :

صراط المستقیم میر داماد — مسلمان نشنود کافر مبیناد

خود او هم بتخلص اشراق شعر میسروده است .

---

(۱) ابن تاریخی است که در قصص ضبط شده امادر لؤلؤة البحرین ۹/۷۸۰ ـ ۱۳۷۸ مسطور است .

۱٤ – شیخ محمد بهاء الدین العاملی که عادة او را شیخ بهائی مینامند (نمره ۳۷) در شهرت و نفوذ واحترام بامیرداماد پهلو میزد این دو نفر ازعلمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند ، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبك بسال ۱۵٤٦/۹۵۳ متولد و در ۱٦۲۲/۱۰۳۱ وفات یافت هنرش منحصر بشرعیات نبود . در این باب مهمترین کتابش جامع عباسی است که درمیان عامهٔ ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا باتمام برساند.[۱] از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات وقصص عربی را جمع آورده و خلاصه کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت دارد موسوم بمخلات رسالاتی درریاضیات وهیئت ویک مثنوی بشعر فارسی موسوم بنان وحلوا تصنیف کرده است .

۱۵ – محمدبن مرتضی الکاشانی که معمولا اورا ملا محسن فیض میخوانند (نمرهٔ ۷٦) این شخص مبغوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه گردیده که اورا اخباری صرف دانسته و بجای محسن مسیئی خطاب میکرد واما ملامحسن فیض بیشتر در عرفان و حکمت دست داشت تا درشرعیات . علی الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد[۲] که درسال ۱٦٤٥/۱۰۵۵ برشتهٔ تحریر درآمده است .

ده سال بعد از این تاریخ از کاشان بشیراز رفت و در مجلس ملا صدری بتحصیل حکمت پرداخت ودختر اورا گرفت ، فیض شاعرهم بود و درمجمع الفصحاء عدهٔ اشعار او شش الی هفت هزار نوشته شده است .[۳]

۱٦ – میر ابو القاسم فندرسکی هرچند در قصص العلماء احوالش دیده نمیشود

---

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالبا جدا چاپ میکنند که اطفالرا در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز) بنا برقول ادوارد ( فصل مذکور ۸ – ٤۰۷ ) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی بر کتاب نا تمام شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲) ابواب الجنان تالیف ملا محسن فیض نیست وچنانکه بنظرم میرسد از تصانیف ملاحسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز ) مؤلف حقیقی گویا محمدبن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مؤلف) رجوع کنید بفهرست ادواردش ٦-٤۰۵ (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحة ٦-۲۵

اما « بزرگترین فیلسوف و صوفی زمان خود محسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی اورا احترام میکرد و گویند شاه اورا ملامت نمود که چرا با اوساط الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود . »[1] مدتی درزمان سلطنت شاه جهان در هند بسر برد ودر حدود ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰در اصفهان رحلت نمود .

۱۷-ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر به ملاصدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او بامتشرعین معروف است ولباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمینش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است از این جهة اگر در قصص العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب مزبور و سایر کتب مثل لؤلؤة البحرین بتفاریق ذکر حال او دیده میشود . تعالیمش در متشرعین عموماً و شیخیه[2] خصوصاً تأثیر کرده است . در روضات الجنات تاریخ وفات اورا بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ [3]ثبت نموده اند اما در لؤلؤة البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته شده .

۱۸ - عبدالرزاق لاهیجی مثل ملا محسن فیض از شاگردان ملا صدراست . دو تألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند از سرمایهٔ ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طوسی صاحب مجمع البیان دلالت الفاظ راذاتی میدانست و میگفت که نسبت و رابطهٔ حقیقی فیما بین لفظ و معنی هر کلمه موجود است بقسمی که اگر شخص یك لغت غریبه رابشنود ممکن است تفکر کرده ومعنی آنرا حدس بزند[4]

این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم فیلسوف بودند و هم فقیه بلکه حکمتشان برفقه برتری داشت . امااشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی تمام از علمای شیعه و خیلی متعصب در مذهب بوده اند .

۱۹ - ملا محمد تقی مجلسی [نمرهٔ ۳۶] گویند اول کسی است که احادیث واخبار

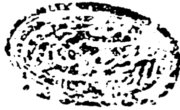
(۱) فهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمد الاحسائی بر کتاب مشاعر و سایر تألیفات او شرح نوشته است ( روضات الجنات صفحه ۳۳۱ ) اما بنا بر مندرجات قصص العلماء ( چاپ لکنهور صفحه ٤٨ )اورا کافرمیدانست . (۳) این سال را صاحب قصص العلماء تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده از اینقرار سنهٔ ۱۰۵۰/۱-۱۶٤۰ بیشتر احتمال میرود که تاریخ وفات پدرباشد. (٤) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۳ این مطالب از روضات الجنات گرفته شده صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه در قصص العلماء دیده شد خیلی نقص دارد

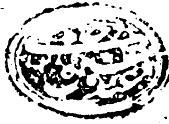
هو الله

[illegible]

السواد ذا من رسالة الشريفة في بيان نفس الامر

كتبه العبد الاقل محمد المشتهر بالصدر الشيرازي عفي عنه





این سه سطر خط و مهر جناب صدرالدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی المشتهر بملا صدرا میباشد

که شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتاب روضات الجنات در تاریخ

یکهزار و سیصد و شش ۱۳۰۶ در طهران بطبع رسیده مندرج وفات در شیراز سنه ۱۰۷۰

خط ملا صدرای شیرازی با مهر است

فضائل شیعه راجمع آورده مدون ساخت وعلم حدیث و اخبار از محقق ثانی درعهد سلاطین صفوی باو رسید. پیش از این گفتیم که اورا بتصوف منسوب ساخته بودند. وفاتش در ۱۰۷۰/ ۶۰ - ۱۶۵۹ است و باتناسب ومهارت کامل دراین ماده تاریخ مندرج:

«افسر شرع اوفتاد بی سرو پاگشت فضل»

چون حرف شین را که تاج کلمهٔ «شرع» است برداریم وفا ولام را که سرو پای کلمهٔ «فضاند» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰= ۲۰۰+ ۷۰ + ۸۰۰)

۲۰ ـ ملا محمد باقر مجلسی [نمرهٔ ۳۳] پسر آخوند سابق الذکر است و در این فصل بارها از وی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردید. بحار الانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعهٔ است بسیار مفصل از احادیث واخبار شیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد که کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین الحیاة ــ مشکوة الانوار ــ حلیة المتقین ــ حیات القلوب [که ناتمام است] ــ تحفة الزائرین جلاء العیون [1] وغیره وفاتش چنانکه گفتیم در سال ۱۱۱۱/ ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹ واقعشد.

۲۱ ـ سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحر العلوم [نمرهٔ ۲۷] درسال ۱۱۵۵/ ۳ - ۱۷۴۲ تولد یافت و ظاهراً در حدود ۱۲٤۰/ ٥ - ۱۸۲٤ رحلت کرد.

۲۲ ـ سید محمد باقر بن سید محمد تقی رشتی ملقب به حجة الاسلام [نمرهٔ ۲۶] است [2] که پیش از این ذکرش گذشت وسختگیری او دراجرای حدود نسبت باشخاصیکه نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت ونفوذ کامل داشت و بنابر قول صاحب روضات الجنات [ص ۱۲۵] صدهزار دینار رایج در بنای مسجد بزرگ محله بیدآباد اصفهان بمصرف رسانید.

---

(۱) روضات الجنات صفحه ۱۱۸-۲٤ (۲) سیدمحمدباقر رشتی از حیث اهمیت دردرجه سوم یاچهارم است و ملا احمد نراقی ص ۱۱٤ درمرتبهٔ دوم واشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهمترند:

۱ - آقای بهبهانی مؤسس مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته.

۲ ـ شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتح علیشاه

۳ ـ شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام که تالیف بزرگیست در ٦ جلد

٤ ـ شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معمولهٔ شیعه واستاد جمیع مجتهدینی که از ۷۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده اند باستثنای آقاشیخ هادی.

٥ - آقاشیخ هادی طهرانی که از علماء درجهٔ اول است.

تولدش در حدود سال ۱۱۸۰/۷-۱۷۶۶ بود در شانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بعراق رفت و در ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱) باصفهان مراجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ (۲۳ مارچ ۱۸٤٤) وفات یافت بنا بر قول سمی او صاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین و مسلمین !) یکسال تمام برایش عزا داری کردند زیرا که پس ازوی کسی نبود که قانون شریعت را تااین پایه حفظ کند و پیشرفت دهد ازغرائب اتفاقات این بود که ظهور میرزا علیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دوماه بعد از وفات سید محمد باقر بوقوع پیوست .

۲۳ ـ شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقهٔ شیخیه بود و بیشتر ایام عمر را در یزد بسر برد و از آنجا ازراه اصفهان عازم کرمانشاهان گردید تازمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه دراین شهر باقی ماند شاهزادهٔ مزبور خیلی از وی احترام میکرد و وی را بتوقف در کرمانشاه وادار نمود . سپس بمشاهد متبرکهٔ عراق رفت و اغلب تألیفات کثیره خودرا درآنجا باتمام رسانید از جمله تصانیف مشهورهٔ او شرح الزیارة الکبیره و شرح الفوایداست. شیخ احمد احسائی با حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا و ملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنا برفتوای ملامحمد تقی قزوینی تکفیر شد ملامحمد تقی چون بدست بابیها در حوالی سال ۱۸٤۷ مقتول گردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ احمد احسائی در ۱۲٤۳/۸-۱۸۲۷ واقع شد دراینوقت قریب نودسال از عمر او میگذشت ۱

۲٤ ـ ملا احمد نراقی که در سال ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸ بمرض وبا مرحوم شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبك جلال الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرارداد . تخلصش صفائی بود و درمجمع الفصحاء شرحی از احوالش مسطور است ( جلد دوم صفحه ۳۳۰ )

۲۵ ـ حاجی ملاهادی سبزواری ۲ که آخرین فیلسوف بزرگ ایران است اشعاری بتخلص « اسرار » ساخته است تولدش در ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷ و وفاتش در ۱۲۹۵/۱۸۷۸ بود .

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات الجنات صفحهٔ ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحهٔ ۱۳۱-۱۳٤ که در آن شمهٔ از شرح حال اوبقلم یکی ازشاگردانش درج گردیده است .

# فصل نهم

## نثر نویسان (تا سال ۱۸۵۰م)

**انواع نثر**

ادبای مشرقی و آنهائی که در معانی و بیان دست دارند نثر را از حیث صورت بسه نوع تقسیم مینمایند عری مقفی و مسجّع.

ولی ما به تقسیمی ساده‌تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی و ساختگی. در نظر ما نثر مصنوع بطور کلی ناپسند و نامطبوع می نماید. اما اجداد ما (در انگلستان) تا این درجه متنفر نبوده اند و دلیلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری (عربی) یا انوار سهیلی (فارسی) که بیشتر بقصد مطبوع افتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگر نثر مصنوع بنظر میرسد تاحدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه و محتاج الیه باشد هرگاه بانثر ساختگی ومتصنعانه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبك نثر نویسی رامیتوان مطلقا خوب دانست و کدام را باید بد شمرد زیرا که ذوق ها و سلیقه ها در هر مملکتی وحتی در هر ولایتی و در هر زمانی از ازمنه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که درعهدی مشهور و سبکش مطبوع است در عهد دیگر چندان اعتباری بسبك و قول او نمی گذارند زیرا بر طبق ضرب المثل عربی: «الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم»

**عبارات مصنوعی در کتب تاریخی**

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی را که بسهولت در دو سطر میتوان نگاشت در یکورق بنویسد ما حق داریم که از وی آزرده شویم زیرا که بواسطهٔ سبك بد وسلیقهٔ ناهنجار او مدتی ازوقت ما تلف شده است.

**سادگی نخستین**

قبل از هجوم مغول (قرن ۱۳ هجری) نثر فارسی عموما ساده و مستقیم بود وهیچ نثری در ایجاز و اختصار بترجمهٔ بلعمی ازتاریخ بزرگ طبری وسیاست نامهٔ نظام الملك و سفر نامهٔ ناصر خسرو و قابوس نامه و چهار مقاله نمیرسد.

**فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه**

مغولها وتاتار ها و ترکها علی الظاهر برای ادبیات ایران مضر بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطنطن وتملق آمیز ترویج میکرده اند. وصاف مورخ که در سنهٔ ۱۳۱۲ [1] کتاب خود را بالجایتو تقدیم نمود [2] نخستین مفسد بزرگ زبان است و بدبختانه عدهٔ کثیری مقلد و متابع او شده‌اند.

**بهبودی نثر در عهد اخیر**

درعهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد وعلتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدما مراجعه کردند و ازسبك محررین بعد ازمغول اعراض نمودند. ودیگر توسعهٔ جدیدفن روزنامه نگاری است که هرچند عموماً بیك شیوه بدیع و نغزی منجر نمیشود امامستلزم ایجاز و استقامت است. از لحاظ طرزوترتیب و بالاتر ازهمه ازنظر استنادتاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۲۸/۱۹۱۰) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات برتاریخهای بزرگ وپرمدعای رضاقلیخان ولسان الملك (متمم روضة الصفای میرخواندو ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش ازپنجاه سال تقریباً بر وی تقدم نداشته‌اند

**نمونهٔ عبارت‌پردازی بیمورد**

در این کتاب من مایل نیستم که از نثر های مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر می یابد اسمی ببرم و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و بهمینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیده قابل ترجمه باشد هرگاه بخواهیم ترجمهٔ خود رالایق مطالعهٔ یکنفراروپائی بسازیم بعقیدهٔ من باید تمام زیور و زینت عبارتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم. محض نمونه چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوع احسن التواریخ را که در اوائل عهد صفویه ( ۹۸۵ / ۸-۱۵۷۷ ) تحریر شده و در فصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم می گیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو با شاهرخ ذوالقدر که نابینا بوده است در بهار سال ۹۱٤ /۹-۱۵۰۸ :

---

(۱) رجوع کنید «بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار» تالیف من صفحهٔ ۸ - ٦۷

(۲) وصاف در ۷۰۲ کتاب خود را بغازان خان تقدیم کرد ( مترجم )

در بهار که سلطان گل باحشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خار جنود شتوی را ازگلزار منهزم گردانید

بر آمدز کوس سحابی خروش — در آمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابر درهم کشید — بدعوی کمانهای رستم کشید [1]
بر آورد شاخ شکوفه علم — ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز ژاله پی فرق افراسیاب — بدامان کشان سنگ هر سو سحاب

خان محمد استاجلو بهٔ ییلاق ماردین نزول فرمود

تمام این عبارات واشعار را در یکسطر میتوانست بنویسد «هنگام بهار خانمحمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود»

اشعار لطیف و خیالات شاعرانه در محل خود خوب و پسندیده است اما در تاریخ بیمورد و خشم انگیز است. سخن در اینجاست که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعر شناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را بتاریخ زینت بدهند. چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست. پس در ضمن سخن راندن از نثر فارسی ازمنهٔ اخیره من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب بدیعه و مفیده دارند واز تزئینات صوری احتراز جسته اند. و از لحاظ موضوع آنهارا بپنج نوع تقسیم مینمایم :

(۱) فقه
(۲) حکمت
(۳) علوم — ریاضی و طبیعی و علوم خفیه و غریبه
(٤) تاریخ — عمومی و خصوصی و محلی
(٥) رجال و تذکرهٔ احوال شخصی و سفرنامه ها.

## I فقه

**یك طبقه بی فائده از کتب**

در دورهٔ که مورد بحث ماست یعنی ازاستقرار سلسلهٔ صفویه تازمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصر است بعقاید واحکام شیعهٔ اثنی عشری و فرق شیخیه و بابیه و بهائیه. تمام آثار شرعیهٔ

(۱) در فارسی قوس قزح را کمان رستم نیز گویند.

اوائل این عهد بعربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالك اسلامیه متروك و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند و الا عموم مردم فائده از آن نمی برند . یکنفر مرد فاضل کتابی در فقه یاصرف و نحو یامنطق مینویسدودر مدرسه طلاب وحضورعلمائی که مشغول تدریس بسبك قرون‌وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیداشده‌وشرحی برآنکتاب‌مینویسد. دیگری شرحی برآن شرح می نگارد . شخص چهارم‌حاشیه‌براین‌شرح اخیر مینویسد . شخص پنجم یادداشتهائی راجع باین حاشیه اخیرتحریر میکند . بقسمی که عاقبت نتیجهٔ که بدست می آید خیلی شبیه‌است بعبارت‌خواجه نصرالدین‌افندی که‌ترکی زیرك‌بوده‌و گوید: این آب‌آبگوشت خرگوش‌است[1] یعنی غذائی عاری از طعم وقوت که بکلی مواد اصلیه در آن‌مستهلك شده‌و نمیتوان‌ترکیب اصلی آن‌را دریافت . مرحوم شیخ‌محمد عبده مفتی بزرگ‌مصر ومدیر مدرسهٔ الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهود جدیده نظیر اورا در نورانیت فکر وعشق بزبان و ادبیات‌عربی بخود ندیده است همیشه‌می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده و جز غذا دادن بکرم و موریانه و تاریك ساختن علم حقیقی فائدهٔ بر آنها مترتب نیست . این عقیده یکی ازعلمای‌بزرگ‌اسلام بود وما در پیروی‌آن تردیدی نداریم . فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت‌آثار مفید ودلپسند مسلمین را بدیدهٔ‌تکریم مینگریم‌همانقدر هم‌ازوجوداین نوع نوشته هامتأثر وآزرده ایم .در روضات‌الجنات و قصص‌العلماء وغیره اسم عدهٔ کثیری از علماءرا می یابیم که هریك چهل پنجاه‌الی شصت جلد از این قبیل کتب تألیف کرده اند اماامروز کسی آنهارا نمیخواند . و جز شاگردانشان که بافشار و تهدید ممکن‌است آنهارا دیده باشند شایدهیچکس

(۱)شخصی خرگوشی برای ملا نصرالدین بهدیه آورد آنرا‌پخته بایکدیگر بخوردند روز دیگر شخصی آمد دق‌الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خرگوش آورده بود اورا بخانه آورد طعام خوراند باز روز دیگر شخصی‌آمد ملا گفت توکیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم‌الله و در وقت غذا خوردن‌قدری آب‌گرم پیش اوگذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملانصر الدین فارسی ( مترجم )

بمطالعه آنها مبادرت نورزیده باشد حتی تعداد وذکر اسامی این کتب هم اگر در حیز امکان بود برای ما فایده نداشت .

**فقه بزبان فارسی عامیانه**

علمای شیعه دراواخر عهد صفویه از قبیل مجلسی‌ها کار بزرگی که کرده‌اند همان تعمیم و ترویج عقاید شیعه و تاریخ و احادیث و اخبار است که بزبان عوام نوشته و منتشر ساخته اند علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزبان قوم سخن برانند و بطرزی ساده چیز بنویسند و پاداش خودرا نیز گرفتند زیرا که در نتیجه این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط و علاقهٔ کامل پیدا کردند .

**خدمات مجلسی‌ها**

پیش از این گفتیم که درموقع ظهور شاه اسمعیل و رسمیت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود وبنابر مندرجات روضات الجنات[1] ملا محمد تقی مجلسی « اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت » پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت وتصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد[2] عین الحیات مشتمل برمواعظ راجع به ترك دنیا ــ مشکوة الانوار ــ حلیة المتقین در اخلاق و اعمال ــ حیوة القلوب

**تالیفات ملا محمد باقر مجلسی**

در سه قسمت نخستین راجع به پیغمبران قبل از محمد[ص] دویم راجع بمحمد رسول الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی از آن باتمام رسید ــ تحفة الزائرین ــ جلاء العیون ــ مقباس المصابیح درصلوة یومیه ــ ربیع الاسابیع ــ زاد المعاد ورسالات کوچك بسیار . اما جای عجب است که درضمن این کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او ( حق الیقین ) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ در طهران چاپ گردیده است . مرحوم م. ا. دوبی برستین کازیمیرسکی عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما ازخیال خود انصراف یافت و نسخهٔ اصل ترجمه خودرا نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار اورا بپایان ببرم . اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم اگرچه بزحمتش می ارزید زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقاید شیعه درهیچ زبان اروپائی موجود نیست .

---

(۱) چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰۶ صفحه ۱۲۹ (۲) ایضا صفحه ۱۱۹

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشندطبعاً همه بعربی است . رسالات وکتب مذهبی را که بزبان فارسی نوشته شده است باقدری اغماض میتوان بسه‌طبقه‌قسمت نمود اصول‌عقاید-تاریخ- قوانین وحدود اما درمقام عمل عقاید وتاریخ بهم مخلوط شده است خاصه در قسمت مربوط بامامت که مؤلفین سعی کرده اند ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل بود علی [ع] جانشینش باشد وابوبکر وعمروعثمان حقوق اورا غصب کردند وائمه دوازده نفرند نه بیشتر و نه کمتر وهمان ها هستند که شیعیان اثنی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر . خلاصه در حالتیکه قسمت‌اول این کتب راجع بذات وصفات خداوندی‌است و نزدیك میشود بالهیّات قسمت‌اخیر آنها حاوی مطالب تاریخی یا تقریباً تاریخی و خاتمهٔ آنها مشتمل است بروصف و شرح بهشت و دوزخ و روز محشر وغیره ،

**طبقه‌بندی کتب‌عقاید که‌بزبان‌فارسی‌است**

انشاء این کتب بطور کلی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعیه است اما عموماً تقلید از عربی است و ترتیب کلمات و تشکیل جملات بسبك آن زبان است . نه فقط درعباراتی که ترجمهٔ مستقیم ازعربی است بلکه در سر تاسر کتاب‌این شیوه معمول است چنانکه گوئی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ خود را عادت داده اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات‌عربی میشود - سطور ذیل که ازابتدای جلد ثانی‌حق‌الیقین استخراج شده [۱] بخوبی این صفت عجیب را نشان خواهد داد :

« مقصد نهم دراثبات رجعت‌است ، بدانکه ازجمله اجتماعیات بلکه‌ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم[ع] جمعی از نیکان بسیار نیك وبدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔخود دیدهای ایشان روشن گردد وبعضی ازجزای نیکیهای‌ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان ازبرای عقوبت وعذاب دنیاومشاهدهٔ اضعاف آن‌دولتی که نمیخواستند باهل بیت‌رسالت [ع] برسدو انتقام کشیدن شیعیان ازایشان. وسایر مردم در قبر ها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده‌است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان‌داشته باشد یامحض

(۱) چاپ طهران ۱۸۲۵/۱۲۴۱ ورق ۱٤۲ b

کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خودمیگذارند . »

این عبارت که کاملا بشیوهٔ عربی نوشته شده ممکن است ترجمهٔ تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده و ظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد « لایرجع فی الرجعة الّا من له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سر تا سر ترجمه هویدا و محسوس است .

**۱- رد بر اهل تسنن**

نوع دیگر از نوشته های مذهبی شیعه ردهائی است که بر اهل سنت و فرق : شیخیه و بابیه و بهائیه و نصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع در هر رساله که راجع باصول عقاید بحث نماید کما بیش مورد حمله واقع میگردند . زیرا که از عهد نادرشاه تا زمان حاجی شیخ الرئیس ( ابوالحسن میرزا ) که یکی از دعاة اتحاد اسلام بود [۱] هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دوشعبه بزرگ اسلام را به صلح و وفاق مبدل کند .

و اگر مسالمت و وسعت نظری در نسل جوان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

**۲ - رد بر صوفیه**

بر ضد صوفیه نیز در رساله های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رسالهٔ مستقل نیز منحصراً در رد آنها دیده ام مثل رسالهٔ خیراتیه [۲] آقا محمد علی بهبهانی که باعث قتل عام شدید صوفیه و کشتن عدهٔ کثیری از مرشدین آنها مثل میر معصوم مشتاق علی و نور علیشاه گردید [۳] و مطاعن الصوفیه تألیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ [۴] سمت تحریر یافته است . صاحب رسالهٔ اخیرالذکر برای اثبات مدعای خود حتی بانجیل هم متشبث گردیده است وقول مسیح را بیاد آورده که فرماید « برحذر باش از آنهائیکه درلباس

---

(۱) دعوة نامه او راجع باتحاد اسلام در بمبئی بسال ۱۸۹٤-٥/۱۳۱۲ طبع شد .

(۲) تاریخ تألیفش ۱۲۱۱/۷—۱۷۹٦ است رجوع کنید بشرح کامل و جالب توجهی که راجع باین رساله درفهرست ریو ص ٤-۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن ازتفصیل این وقایع بتاریخ ایران سرجان‌ملکم مراجعه کنید چاپ ۱۸۱٥ جلد دوم صفحهٔ ٤۱۷-٤۲۲

(٤) ازاین رساله نسخهٔ خطی‌خوبی دارم که در ۲۲ جمادی‌الثانیه ۱۲۲۲ (۲۷ اگست ۱۸۰۷) تحریر یافته است .

گوسفند [صوف] روبتو می آیند و در باطن گرگهای درندهٔ هستند »

**۳ - ردبرنصاری**

اختلاف اسلام و مسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پرفسور ساموئل‌لی در کتاب «رسالات بحثیه راجع بمسیحیت و اسلام» [کامبریج ۱۸۲٤] در این باب نتیجهٔ مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع بهمین موضوع در ربع اول قرن هیفدهم میلادی بقلم سیداحمد بن زین العابدین العلوی نوشته شده‌است یکی در رد «آئینه حق نما» تألیف گزاویه ودیگری برضدیهودیها. دراین‌اواخر نوشته‌های هانری‌مارتین که از دعاة و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهائی بنویسند [1]

**٤ - ردبرشیخیه**

شیخیه منسوبند بشیخ احمدبن زین الدین الاحسائی از اهل بحرین که بنابر مندرجات روضات الجنات [2] در سن نود سالگی در ۱۲٤۳ / ۸ - ۱۸۲۷ وفات یافت بعد ازو سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت و از جمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه و چند نفر از جانشینان او بوده اند و همچنین حاج میرزا کریمخان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده‌که بعدها طریقهٔ شیخیه راوسعت بخشید. این‌طریقه که در اصل همان تشیع است که بمنتهی درجهٔ شدت رسیده برعلمای شیعه پسند نیفتادوچند نفرازمجتهدین بزرگ ازقبیل حاجی ملامحمدتقی قزوینی عمووپدر شوهر قرةالعین‌شاعرهٔ مشهوره بابیه بدفع‌آن‌همت گماشتند حاجی ملا محمدتقی مزبور ازبس باشیخیه و بابیه مخالفت ورزید جان خود را بر سر این کار گذاشت اما شیعیان اثنی‌عشری اورا ملقب‌بشهید ثالث ساختند. [3] شمهٔ از احوال شیخیه و تعریف‌مذهب آنها را در یادداشت‌نمرهٔ E [صفحهٔ ٤٤ - ۳۳٤] آخر جلد دوم کتاب‌خودم موسوم به «بیانات یکنفر سیاح [4]» درج کرده ام و همان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می‌کند. شیخ‌احمد کتب بسیار تألیف کرده‌که

---

(۱) بفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دارالعلوم کمبریج (۱۸۹٦) صفحه ۱۳-۷رجوع کنید (۲) صفحه ٦-۲٥ چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰٦ (۳) جلددوم بیانات‌یکنفر سیاح صفحهٔ ۸-۱۹۷و ۱۲-۳۱۰ (٤) همچنین مراجعه نمائید برسالهٔ‌که ا . ل نیکولا راجع بشیخیه تالیف نموده (پاریس ۱۹۱۰) صفحه ۷۲-۷۹ فهرستی از تصانیف شیخ احمد نیز درآن کتاب هست .

گویا تمام‌عربی بوده‌صاحب‌روضات‌الجنات بعد از ذکر اسم تألیفات شیخ احمد(صفحه ۲۵) درضمن بعضی مطالب دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه باوجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته باصوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیدهٔ که این طایفه بوحدت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هرمذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی و حتی مسیحی . هانری مارتین البته میدانست که باملاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند ولا ابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یك ریشه منشعب شده اند با یکدیگر مخالفت و مناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء و فقهائی که در اواخر سال ۱۸٤۷ باب را در تبریز محاکمه ومحکوم نمود ملامحمدممقانی بود که خود ازجملهٔ شیخیه محسوب میگشت ۱

**۵—ردبر بابیه‌وبهائیه** نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز بامریکا نیز وارد شده است‌طبعاً موجب‌مناقشات قلمی بسیاری گردید که مطالعهٔ تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من در جای دیگر بشرح آن پرداخته ام ۲ مهمترین این کتب ( یعنی آنهائیکه بزبان فارسی است ) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی و دیگری دلایل سبعه. ایقان بهاء الله نخستین دفاعنامه است که با ذکر دلائل تدوین شده و تألیفش قبل از تاریخی است که بهاء الله ادعای من یظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده از حساب بیرون است جالبترین و مهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی ها نیز بسیاربدست میآید و بطور کلی هر شعبه از مذاهب مختلفه موجد رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند . راجع برد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی موجود است احقاق الحق آقا محمد تقی همدانی ۳ ( تاریخ تألیف ۱۳۲٦ / ۱۹۰۸ ) و منهاج الطالبین ٤ حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و بدین اسلام در آمده

---

(۱) به بیانات یکنفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۸ از جلد دوم (۲) بیانات یکنفرسیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ - ۲۱۱ وکتاب « مواد لازمه برای استحضار از مذهب بابیه » صفحهٔ ۱۷۵ - ۲٤۳ (۳) « مواد لازمه » صفحهٔ ۹۰ - ۱۸۹ (٤) ایضا صحفه۸ - ۱۹٦

است این رساله در ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲ در بمبئی چاپ شد بابیه و بهائیه طرز و شیوهٔ خاصی در زبان فارسی پیش گرفته اند که خیلی قابل ملاحظه وتوجه است بعضی از الواح بهاء الله که در جواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی خالص است و یك لفظ عربی ندارد اما مهمترین کتب آنها از قبیل کتاب اقدس بزبان عربی است از لحاظ ادبی چه در عربی چه در فارسی بهاءالله انشاء بهائی ها را قدری ترقی داد زیرا که سبك تحریر میرزا علی محمد باب چنانکه گوبینو می نویسد : « تاریك و خشك و كدر » بود .

## ۲ ـ فلسفه

**تقسیمات فلسفه**

مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنند « علم بحقایق اشیاء بقدری که انسان را میسر است » حکمت بدو شعبه منقسم میشود نظری و عملی . شعب حکمت نظری ریاضیات و علم الطبیعه و ماوراء یابعد یا فوق الطبیعه است و شعب حکمت عملی تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست المدن است . سه کتاب مشهور فارسی درحکمت عملی عبارتند از اخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی [1] و تمام اینها زمانشان قبل از دورهٔ است که در این کتاب بحث میشود و بنظرم نمیآید در این دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشد پس اینجالازمست که بذکر حکمت نظری اکتفا کنیم و بدواً بشرح ماوراءالطبیعه بپردازیم که ازطرفی مربوط بعقاید دینی است وازجانبی متعلق بعلوم [2]

**شیعه و معتزله**

این نکته متفق علیه است که در اوائل عهد و زمان عباسیه شیعیان اثنی عشری ومعتزله [3] ارتباط کامل باهم داشته اند ومعلوم است که مذهب معتزله منورترین وفلسفی ترین مذاهب اسلامی بودوازمختصات معتزله اعتقاد اختیار و مخالفت باجبریون بود اما بعدها مذهب جبری پیش رفت وترقی و توسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت . بنا بر آنچه گذشت کتبی که راجع

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف من صفحه ٤ - ٤٤٢

(۲) ظاهراً مرادش الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریخ فلسفه اسلام تالیف و. بوئر Buer ترجمه ا . ر . جانس ( لندن ۱۹۰۳ ) صفحه ۳۳ ، ٤٤ ، ۷۲ ، ۸٤ و کتاب گلدزیهر موسوم به Vorles ungen über der Islam صفحهٔ ۲۳٤ و ما بعد . (Heidelberg 1910)

بذات و صفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش از تألیفات سنیان دارای جنبهٔ فلسفی است .

**قرض فلاسفهٔ اسلام به یونانیان**

فلسفهٔ مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است و خودشان هم باین نکته اقرار دارند . از اوائل عهد عباسیان ( اواسط قرن هشتم میلادی ) بعضی کتب معاریف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلك بر عالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیر و رو شد . (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفهٔ بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی » تألیف دکتر ت. ج . بوئر و ترجمهٔ انگلیسی آن بتوسط ا . ر . جانس بهترین کتب است وعامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند . در اینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زمانش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است ( تولدش در تونس ۱۳۳۲ و وفاتش در قاهره ۱۴۰۶ ) و این شخصی فوق العاده و بی نظیر بود « نه سابقی داشت و نه لاحقی» . ۱

**اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است**

سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست : ایران که در قرون اول هجرت این همه فلاسفه« معروف به حکمای عرب » ۲ بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده است ؟ برای جواب باین سؤال شخص باید علاوه بر اطلاع کامل از زبان عربی و فارسی وقوفی از تاریخ فلسفهٔ عرب و یونان (خلاصه تمام فلسفهٔ عمومی) داشته باشد و من ابداً مدعی این احاطه نیستم . و برای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می‌آید . آیا چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام بامستر ویپك Woepecke هم عقیده شده ورسالات عربیه خیام را که در علم

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیهٔ آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیز می نوشته اند و حتی امروز هم تا درجهٔ لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقا لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت .

جبر است خواهند پسندید ؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا . درآلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل میخواهد خیلی بیشتر ازسایر ممالك زحمت کشیده شده مثلاً کتاب دکتر ا . ویدمن Weidemann از اهالی ارلانکن ( راجع بمناظر و مرایا و فیزیك وغیره ) و کتاب دکتر جولیوس هیرشبرك Hirschberg از اهالی برلین ( درباب کحالی ) کتاب دکتر ماکس شیمون ( در تشریح ) وغیر ذلك اما موضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده میشود درخصوص حکمت ایران از سیصد و چهار

**شش فیلسوف معروف ایران درازمنهٔ اخیره**

صد سال باین طرف آنچه میتوان گفت همین است که قریب شش نفر ازمتفکرین ظهور کرده‌اند که فیما بین هموطنان خود شهرتی بکمال کسب نموده‌اند اما تا چه پایه این معروفیت شایسته و بجا بوده مسئلهٔ است که تا کنون جواب کافی بآن داده نشده است . اسامی این متفکرین بترتیب قدمت تاریخی از اینقرار است : ۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی ( متوفی بسال ۱۰۳۱ / ۱٦۲۲ ) ۲ ـ میر داماد ( متوفی بسال ۱۰٤۱ / ۲ - ۱٦۳۱ ) ۳ ـ ملا صدرا ( متوفی بسال ۱۰۵۰ / ۱ - ۱٦٤۰ ) ٤ — ملا محسن فیض ( متوفی بعد از سال ۱۰۹۱ / ۱٦۸۰ ) ۵ ـ ملا عبدالرزاق اللاهیجی ٦ ـ حاج ملا هادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیك بماست و تاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

**حکمت و کلام**

حکمای اسلام دو طبقه اند بعضی فلسفهٔ خود را تابع دین قرار داده اند و برخی باین حدود محدود نیستند . طبقهٔ اولی را متکلمون یا اهل کلام می نامند The Schoolmen or Dialecticians ۱ طبقه ثانیه حکما یا فلاسفه هستند . از شش نفر سابق‌الذکر ملاصدرا تحقیقاً و حاجی ملاهادی محتملا جزء طبقهٔ ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقهٔ اولی محسوب میشده‌اند و هر چند از لحاظ فلسفه رتبهٔ آنها به بلندی دو نفر سابق نیست اما از حیثیات دیگر آنها را ادبا و نویسندگان بزرگی باید دانست ۲

شرح حال این شش نفر باستثنای حاجی ملا هادی که زمانش متأخر است درروضات

---

(۱) رجوع کنید بکتاب بوئر ۳ - ٤۲ ( ۲ ) فیض ولاهیجی در فلسفه مقام عالی دارند و از آنها بالاتر میر داماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صدرا مکرر بعظمت مرتبه او اشاره کرده است ( مترجم )

الجنات وقصص العلماء مسطور است و ما غیر از آنچه سابقاً راجع بآنها نوشته ایم مطالب ذیل را نیز از آن کتاب استخراج کرده می نگاریم .

پنج نفر نخستین تقریباً همه معاصر و تا حدی با یکدیگر مربوط بوده اند شیخ بهاء الدین و میر داماد نفوذ فوق العاده داشتند و طرف محبت شاه عباس اول بودند معذلك بنابر روایت روضات الجنات [1] رقابت و حسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیساختند . ملاصدرا شاگرد این دو نفر بود [2] و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملاصدرا بودند .

## ۱ — شیخ بهاء الدین العاملی

**شیخ بهائی**
**تولد ۹۵۳ / (۱۵۴۶)**
**وفات ۱۰۳۱ / (۱۶۲۲)**

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادةً شیخ بهائی میخوانند پدرش شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم تشیع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد و شیخ بهائی همراه او بود پس از ورود با سعی و جد بلیغ بتحصیل علوم دینیه و ریاضیات و طب همت گماشت .

**معلمین او**

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملاعبدالله یزدی شاگرد جلال الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که او نیز از تلامذهٔ سید شریف جرجانی بود و ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قائنی و طب را در خدمت علاء الدین محمود [3] تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرتی فوق العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی استیلا یافت و در مراجعت از حج ملبس بلباس درویشی شده تمام عراق و مصر و حجاز و شام را سیاحت کرد و با علما و فضلای بسیار آشنائی یافت و عرفای بزرگ را ملاقات نمود .

---

(۱) تاریخ ایران چاپ ( ۱۸۱۵ ) جلد اول صفحهٔ ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما و روضات الجنات نیز هست ص ۱۱۵ (۲) روضات الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی جزء مردمان بزرگ عهد شاه عباس شمهٔ از حال او هست و بعضی قسمتهای راجع بشیخ بهائی و میر داماد که در این فصل دیده میشود از همان عالم آرای عباسی منقولست

مراسم الرواية المعتبرة عند اهل الدراية والمامول ممن اطلع

امدادي بالمسامحة ودعواته المعطرة للمشام للعلماء الاعلام

اعني مصابيح الاسحار قال ذلك بلسانه وحرره ببنانه

المفتقر الى الله الغني بهاء الدين محمد العاملي كان الله له في سره واعلانه

في رابع عشر شهر ذي الحجة الحرام سنة خمس وتسعين وتسعمائة بمحروسة اصفهان حرست عن

طوارق الحدثان والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

خط شیخ بهاء الدین عاملی

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ ( ۲۰ مارچ ۱۵۴۶ ) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ( ۲۰ اگست ۱۶۲۲ ) وفات نمود.[۱] کتب معتبره‌اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیه است . و زبده و مفتاح الفلاح و تشریح الافلاك و خلاصة الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار و نصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است [۲] و یك مثنوی فارسی موسوم بنان و حلوا حاوی سر گذشت مؤلف در سفر مکه و مثنوی دیگر بنام شیر و شکر منتخبی از این دو مثنوی و از غزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ - ۸ مسطور است .

## ۲ — میر داماد

میر محمد باقر استرابادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را در مشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد وچنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید و هنگامیکه صاحب عالم آرا بتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ میر داماد دراصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقة از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحبالهٔ نکاح در آورد . وفات میر محمد باقر در ۱۰۴۱ / ۲ - ۱۶۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد

ملاحظه عادات مگس نحل

ظاهراً ذوقی برای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنا بر مندرجات قصص العلماء میر گفت برای زنبور عسل بیتی از شیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بیند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید و همچنین در قصص مسطور است که ملا -

میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود

صدرا میر را در خواب دید و ازو سؤال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست علت چیست ؟ » میر داماد در

---

(۱) مزارش در جوار حرم حضرت رضا (ع) درمشهد طوافگاه است ماده تاریخ وفاتش بنا بر قول محمد طاهر نصر آبادی این مصراع است « افسر فضل او فتاد بی سرو پا گشت شرع » بنا بر این جمع حروف : ض + ل + ر سنه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را با تغییر محل کلمات شرع وفضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده‌اند (مترجم) (۲) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده اند ( چاپ ۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷ ) اما در چاپ طهران (۱۳۲۱ / ٤ - ۱۹۰۳ ) دیده میشود .

جواب گفت: «من مطالب حکمت را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان نمودی که اگر ملا مکتبی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را میفهمد ولذا ترا تکفیر کردند ومرا ننمودند »

## ۳ ـ ملا صدرای شیرازی

**ملاصدرا متوفی بسال ۱۰۵۰ /۱-۱۶۴۰**

صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملا صدرا فرزند منحصر بفرد مردی پیر بود. پس از رحلت پدر از شیراز باصفهان سفر کرد و چنانکه گفتیم در خدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصیل اشتغال یافت و از هر دو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید . سپس بیکی از قراء قم [۱] رفت و گوشهٔ اختیار نمود و بقناعت روزگار گذاشت و بتفکر وتعمق در فلسفه مشغول شد . گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت‌خانهٔ خدا رفت و در پایان سفر هفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰ / ۱ – ۱٦٤۰ از ملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که از طریقه پدر پیروی نکرد و بالعکس باوی ابراز مخالفت نمود و باین مباهات کرد که « اعتقادش اعتقاد عوام است » این مختصر شرح حال ملا صدرا مأخوذ است از روضات الجنات ( ص ۲ – ۳۳۱ ) و قصص العلماء و علاوه

**تاثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه وبابیه**

بر این اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنا بر اشارهٔ که در مقدمهٔ اسفار می نماید از علماء متشرعین زحمت بسیار بر او وارد آمده وشیخ احمداحسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بر دو کتاب حکمت العرشیه و مشاعر او نگاشت . پس شیخ محمد اقبال در این قول محق است که میگوید : [۲] « فلسفهٔ ملا صدرا منبع و منشأ الهیات اولیه فرقه بابیه است » و نیز او گوید « ریشهٔ حکمت این فرقهٔ عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب با شوق و دلباختگی هرچه تمامتر فلسفهٔ ملا صدرا را تحصیل می‌نمود و بر کتب‌اوشرحهائی نگاشته‌است» [۳]

---

(۱) قریه کهك قم (مترجم) (۲) توسعهٔ فلسفهٔ ما بعد الطبیعه در ایران (اوزاك لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملا صدرا نبود بلکه اعداعدو او بشمار میرفت ت . ز در میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد ( ت ز ) من او را در زمستان ۸ – ۱۸۸۷ در طهران ملاقات نموده‌ام رجوع کنید به کتاب من « یك سال در میان ایرانیان » ص ۱٤۹ (مؤلف)

**کتب عمده ملاصدرا**

مؤلفاتش تا حدی که من مطالع بعربی است ومشهورترین آنها اسفار اربعه [۱] وشواهدالربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۸۶۵/۱۲۸۲ و شواهدالربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ درطهران چاپ گردیده است. ازجملهٔ آثار ملاصدرا که من هنوز ندیده‌ام بنا بر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد: شرح اصول کافی و کتاب شرح الهدایه وحاشیه برالهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی برحکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بالمقتول است که بتهمت زندقه کشته شد و از بزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسر اصنام الجاهلیه و چند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است وغیرذلك.

**بیانات گوبینو راجع بملاصدرا**

باوجود شهرت ورواج فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصهٔ خیلی سطحی و ناقص ازطریقه فلسفی اودرالسنهٔ اروپائی دیده‌ام. کنت گوبینو چند صفحه راجع بعقاید ملاصدرا نگاشته [۲] اما معلومات او ظاهراً بالتمام از دروس شفاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبورهم علی الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند. خلاصه گوبینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید: «طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سیناست» درصورتیکه صاحب روضات الجنات صراحة راجع بملاصدرا مینویسد: «کان . . . منقحاً اساس الاشراق بمالا مزید علیه ومفتحاً ابواب الفضیحه علی طریقة المشاء والرواق» ومعلوم است که ابوعلی سینا از پیروان ارسطو وتابع طریقهٔ مشائیون بوده است.

**عقیده شیخ محمد اقبال**

تعریفی مختصرتر ولی جدی تر وصحیح تر که از مذهب ملاصدرا نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبال کرده است. مشارالیه یکی ازشاگردان سابق دکتر مك تاگرت Mc Tagart

(۱) گوبینو در معنی اسفار که جمع سفراست «یعنی کتاب» اشتباه کرده وآنرا جمع سفر گرفته و در کتاب «مذاهب و فلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱» می‌نویسد: «بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفر نامه نوشته است) همچنین در ترجمهٔ عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده است و آن کتاب زیارتنامه است گوبینو آنرا «کتابی راجع بزیارت خود» ترجمه میکند (مؤلف). (رجوع شود بملحقات مترجم) (۲) مذاهب وفلسفه‌ها وغیره «۱۸۶۶» ص ۹۲ — ۸۰

بود که درهمین دارالعلوم کمبریج بتحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر ومبتکر هندوستان بشمار میرود و درحق ملاصدرا در کتاب کوچك و بسیار عالی خود موسوم بتوسعهٔ حکمت الهی درایران: جزئی ازتاریخ فلسفهٔ مسلمین ص ۱۷۵ [۱] شرحی می نگارد اما درباب حاجی ملاهادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص ۹۵ — ۱۷۵ ) و وی را جانشین ملاصدرا میشناسد . چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملاهادی برخلاف ملاصدرا مطالبرا بفارسی نگاشته وگرد عبارات عربی نگشته است . [۲]

**نفوذ شیخ محیی الدین العربی**

دراینجا لازماست گفته شود که ملاصدرا احترام واعتقاد بسیار نسبت بشیخ محیی الدین ابن العربی مغربی معروف ابرازمیداشتهاست وهرچند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش درمسالك و مذاهب افراطی فلسفه وعرفان ایران ازاغلب حکماوعرفا بیشتر است .

## ٤ — ملامحسن فیض کاشانی

**ملامحسن فیض**
**تاریخ وفات درحدود ۱۰۹۱/۱٦۸۰**

محمد بن مرتضی الکاشانی که اورا محسن متخلص بفیض مینامند ازاهل کاشان وچنانکه گفتیم شاگرد خاص ومحبوب وداماد ملاصدرا بود. درروضات الجنات ( ۹ - ٥٤۲ ) وقصص العلماء از احوال او بیشتر از اسنادش نقل نموده اند . وچون نه تنهافقیه و حکیم بوده بلکه درشعر نیز دست داشتهاحوالاتش در ریاض العارفین (ص٦-۲۲٥) و مجمع الفصحاء ( جلددوم ص ٦-۲٥ ) مسطوراست .

**فعالیت خارق العاده او در تألیف وتصنیف**

فعالیت اودرراه تحقیق وتحریر فوق العاده بوده بنابرمندرجات قصص العلماء قریب دویست کتاب ورساله تألیف کرد و کمتر کسی ازمعاصرین یا متقدمین درکثرت تصنیفات از او سبق

---

(۱) Developement of metaphysics in Persia : a contribution to the History of Muslim Philosophy لندن لوزاك و کمپانی ۱۹۰۸ . محمد اقبال فلسفه شخصی خودرا دریك مثنوی فارسی موسوم به اسرار خودی بیان کرده ( وبنابرفهم و استنباط من عقیدهٔ او نوعی از افکار وفلسفهٔ نیچه Nietzsche است بلباس مشرقی) این مثنوی درمطبعهٔ دارالعلوم لاهور چاپ شده ورفیق و همکار من دکتر ر ۱۰ نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده «لندن ما کمیلان و کمپانی ۱۹۲۰ »

(۲) کتب عربی هم داردمثل منظومه وشرح اسماء ( که شرح جوشن کبیر و دعای صباح است ) و حواشی بر اسفار و غیره . (مترجم)

الشرطية في الواقع وتحقق الملازمة الكلية فيه بعد ثبوت محالية مقدمها بناءً على ما قررنا ونقحنا والحاصل انه ما ذكرنا من ان العقل

لا يجزم بالملازمة بين المحال وبين امر آخر اراد به انه بعد اخذ المحال محالاً لا يجزم بالملازمة بينه وبين امر آخر وان

وجد فيهما النسبة التي لو وجدت بين ممكنين او بين امر آخر نجزم بالملازمة بينهما قطعاً بناءً على ما تقدم من ان الحكم بالملازمة

حاصله الحكم بانه لو وجد كذا لوجد كذا او على تقدير وجود الشيء المذكور ان يتبدل الاوضاع الكونية فلا يمكنه الجزم

بهذا الحكم لانه لا اطلاع له الا على عالم الواقع واطواره واما اذا فرض انه اخذ المحال بعنوان الامكان وبنى الامر على التجويز

حتى يظهر الحال انه هل يمكنه ام لا فالالزام انما هو على النفس واما على الغير اذا لم يدر فيهما كما لا يخفى على من هو طريق الاستعمال الا

انه خلاف فحينئذ لا بد من الاعتراف بصدق الشرطية المستعملة فيهما والحكم باستلزام مقدمها تاليها في ظن الاخذ

المذكور ولا مجال للانكار ومنعها لاحتمال المذكور آنفاً اذ هو لا يجيء مع الاخذ المذكور ويكون نفس الاعتراف بالمقصود

وبعد الاعتراف بصدق الشرطية بضم اليها ان التالي محال في الواقع فيعلم ان المقدم ايضاً كذلك في الواقع ويظهر ان

الاخذ المذكور لما كان بمقتضى نفس الامر الزاماً على الغير وثبت ايضاً ان تلك الشرطية لا جزم للعقل بها بحسب الواقع

على القول المذكور اي العقل لا يمكنه الجزم باستلزام المحال الشيء آخر من حيث لزوم محذور ونفسد في شيء من الموارد

اصلاً وهو ظاهر لا خفاء ولا ارتياب فتثبت وكن على نهج الصواب كتبه العبد الاثيم محمد محسن غفر له

خط ملا محسن فيض

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . درقصص العلماء اسم ٦٩ کتاب او نوشته شده که آخرین آنها شرح الصدر ۱ در احوال خود مؤلف است اما در روضات (٥٤٥-٦) راجع بتألیفات اوشرح مفصلتری مسطور وسال تألیف اغلب آنها نیزمذکور است ( تاریخ تألیف این کتب درفاصلهٔ سنوات ۱۰۲۹/۱۶۲۰ و ۱۰۹۰/۱۶۸۰ بوده است . ) درسال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد و چهار سال از ۲ سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش درحدود ۱۰۰۶/۸ — ۱۵۹۷ واقع میشود ازمفاتح الشرایع تألیف ملامحسن یك نسخه در دست دارم که علی الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنهٔ ۱۰٤۲/۳-۱٦۳۲ است

**فال مناسب**

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان ترك کرده بشیراز رفته و درمجلس درس سید ماجدبحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد وعاقبت موکول بتفأل قرآن واشعار منسوبه بعلی بن ابیطالب (ع) نمودند درتفأل باقرآن سورهٔ ذیل آمد ( سورهٔ نهم آیه ۱۲۳ ) «فلولا نفرمن کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» واز اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که کلمات « صحبة ماجد » بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق الذکر بود .

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی    وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة    و علم و آداب وصحبة ماجد
فان قیل فی الاسفار ذل و محنة    و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیر له من قیامه    بدار هوان بین ذل و حاسد

بعد ازاین امر صریح دیگر پدر ملامحسن را مانع نشد واجازه داد که بشیراز برود ملا محسن هم ببلدهٔ مزبوره رفت ونزد سید ماجد،شاراالیه وملاصدری بتحصیل مشغول گردید . درقصص العلماء تاریخ این مسافرت سنهٔ ۱۰٦٥/٥ - ۱٦٥٤ ثبت شده ولی قابل قبول نیست زیرا که دراینصورت در سن شصت سالگی باید بطورجدی مشغول تحصیل شده و دختر ملاصدری را گرفته باشد .

---

( ۱ ) این کتاب در ۱۰٦٥ / ٥ — ۱٦٥٤ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات الجنات ص ٥٤٦ درچاپ هندوستان قصص العلماء بخطا آنرا شرح الصور نگاشته اند .
(۲) روضات الجنات ص ٥٤٢ و ٥٤٩

**ضدیت شیخ احمد احسائی با ملا محسن**

صاحب قصص العلماء ملا محسن را اخباری صرف و صوفی و از معتقدین شیخ محیی‌الدین ابن العربی دانسته است شیخ احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم [۱] شروحی بر دو جلد از کتب ملا صدرا نگاشته خیلی از ملا محسن متنفر بوده و او را بجای «محسن» «مسیئی» میخوانده و شیخ محی الدین بزرگ را ممیت الدین میگفته است، در قصص العلماء حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود از اینقرار: «در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید. و آنرسول کارش آن بود که هر که چیزی در دست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد. [۲]

**غلبه ملا محسن بر شخص عیسوی**

ملا محسن تسبیحی از تربت سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه‌ور شد و چون اصرار کردند که باری چیزی بگو گفت: «عاجز نمانده ام ولی بقاعدهٔ خود چنان می بینم که در دست توقطعهٔ از خاك بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاك بهشت چگونه بدست تو رسیده است.» ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد که چه در دست داشته و او را متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد و بنا بر قول صاحب کتاب آن شخص بدین اسلام در آمد. ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نهایت تقدس و تقوی ابراز میداشت بر خلاف فقها غنا را جائز میدانست. بهترین تألیف فارسی او ظاهراً ابواب الجنان است که در ۱۰۵۵ / ۱٦٤۵ تدوین شده و موضوعش [۳] **صلوة و لزوم** آن است [٤] اما از تألیفات کثیرهٔ او عدهٔ قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول است و در این عصر اسم او را مردم بهتر از تألیفاتش می شناسند. [۵]

---

(۱) حاشیه ۲٦۱ این کتاب (۲) این‌را خبی و ضمیر گویند بترجمهٔ که از چهار مقاله کرده‌ام رجوع کنید صفحه ٦٤ و نمرهٔ ۲ ازاوراق ملصقه وص۱-۱۳۰ (مؤلف) بحواشی چهارمقاله صفحه ۲۰٦ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعه و عیدین اضحی و فطر مقصوداست (مترجم)

(٤) این کتاب را باتألیف متأخری که دارای همین اسم وموضوعش اخلاق‌است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحهٔ ۲٦۰ که انتساب ابواب الجنان بفیض تردید شده است (مترجم)

(۵) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه است (ت. ز)

## ۵ – ملا عبدالرزاق لاهیجی

**ملا عبدالرزاق لاهیجی**

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملاصدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج و طالب دارد. گویا معروف ترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که بزبان فارسی و راجع بحکمت است ودیگری سرمایهٔ ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هر دو به چاپ رسیده‌اند. شرحی که درروضات‌الجنات (ص ۳ – ۳۵۲) و قصص العلماء ازو نوشته اند مختصر و غیرکافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بروفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می‌آید و تا چه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیز هارا مینوشته است و این‌قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیدهٔ گوبینو است.

**گوهر مراد**

**میر ابوالقاسم فندرسکی**

بیش از آنچه قبلا راجع بمیر ابوالقاسم فندرسکی گفته ام در اینجا چیزی نمی نگارم و در باب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی از سه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم. زیرا که علاوه بر شرح مختصری که در ریاض العارفین[۱] و مجمع الفصحاء از احوال او دیده می شود. وشعری که در هر دو تذکره مزبور عیناًتکرار یافته. وشمهٔ که دردبستان[۲] راجع باو مسطور است وویرا بموافقت و مشارکت با شاگردان کیوان و پرستش آفتاب منسوب می سازد دیگر نسبت به احوال وطریقه فلسفی او چیزی بدست من نرسیده است. علی الظاهر بهتر است که او را قلندر بنامیم تافیلسوف وگویا در فضای اصفهان که مرکز شیعهٔ اثنی‌عشری بود حوصله بر وی تنگ شد و مجبوراً از آنجا رخت بهندوستان کشید و اگر بقول صاحب ریاض العارفین که گوید مزارش در اصفهان معروف و معلوم است اعتماد بتوان کرد فندرسکی دراواخر عمر باید ازهند بایران‌مراجعت کرده باشد.

گوبینو (ص ۱۱۰ – ۹۱) چند نفر از حکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تازمان توقف خودش درایران اسم‌میبرد اما اغلب‌دارای

(۱) ص ۶ – ۱۶۵ (۲) ترجمه شی و ترویر «لندن ۱۸۴۳» جلد اول ص ۱ – ۱۴۰.

اهمیت و ابتکار خاصی نبوده اند و ما در اینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما می پردازیم که در زمان گوبینو حیات داشته است و مشارالیه در حقش می نویسد «شخصی مطلقا بی نظیر» است

### ٦ ــ حاجی ملاهادی سبزواری

**حاجی ملا هادی سبزواری**
**ولادت ۱۲۱۲/۸-۱۷۹۷**
**وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸**

لازم نیست که مفصلا راجع باین حکیم عهد جدید بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خود موسوم به «توسعهٔ الهیات درایران»[۱] عقاید فلسفی او را مفصلا نگاشته است . و من هنگامی که در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ درطهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می - کردم شمهٔ از حالات استاد را یادداشت نموده و ترجمهٔ انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی میان ایرانیان » درج و نشر کرده ام . [۲] مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول پسر حاجی مــلا هادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده و در ۱۲۱۲ / ۸ ــ ۱۷۹۷ تولد یافته و بدواً در مسقط الرأس خود سبزوار شروع بتحصیل کرده سپس بمشهد و اصفهان رفته نزد ملا علی نوری تلمذ کرده است . بعد از حج گذارش بکرمان افتاد و از آنجا زنی گرفت و بسبزوار رفته و بقیه ایام حیات را در این شهر بسر برد و در ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵ بدرود جهان گفت .

**آثار حاجی ملاهادی**

مؤلفات مشهوره فارسیهٔ او عبارتند از اسرارالحکم وشرح لغات و عبارات مشکله مثنوی و بعربی منظومهٔ در علم منطق و منظومهٔ در حکمت سروده و تفسیری بر دعای صباح و جوشن کبیر نگاشته . و حواشی متعدده بر شواهد الربوبیه و سایر مصنفات ملا صدرا تحریر کرده است در شاعری اسرار تخلص داشته و صاحب ریاض العارفین (۲ ــ ۲٤۱ ) مختصری از احوالش را نگاشته و میگوید در حال تحریر ( سنه ۱۲۸۷ / ۲ - ۱۸٦۱) شصت سال از عمر شریفش میگذرد . اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

### ۳ علوم ــ ریاضیه وطبیعیه وفنون غریبه خفیه

**تطور علوم عرب و نسبت آن باحکمت**

چنانکه گفته شد ریاضیات وطبیعیات وماوراء الطبیعه (یاما بعدالطبیعه) اجزاء فلسفهٔ نظریه محسوب میشوند. و اینکه فلاسفه اسلام قبل از هر تجربه واستقراء و تحقیقی در عوامل و حوادث

(۱) ص ۹٥ — ۱۷٥ (۲) ص ٤ - ۱۳۱

طبیعی اظهار نظر و اتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفهٔ نظریه میدانسته اند و با آن نظر در وقایع طبیعی می نگریسته اند. علومی که موسومند بعربی یا اسلامی کلیهٔ میراث یونان هستند دورهٔ مشعشع علوم در قرن نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰-۸۵۰) و خلفا خاصه منصور وهارون ومأمون بذل جهد و صرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه و طبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی و دقت بعربی ترجمه شود و خدمت بزرگی که بانسانیت کرده اند اینست که علوم یونانی را در ایام مظلم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس) انتقال داده اند

**عرب‌ها بر میراث یونانیان چه افزودند؟**

اینقدر متیقن است امامسئله مشکلتری باقی است که هنوز حل نشده و آن اینست که آیا عرب‌ها فقط حامل و ناقل علوم یونانی بوده اند یا تغییر وافزایشی هم در آن روا داشته اند و اگر تغییر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یانه. راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب «طب عربی»[1] بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلی یونانی بدست نیاوردم خیلی بزحمت افتادم. اگر کسی بخواهد در زمینهٔ طب و ریاضیات و طبیعیات و نجوم و شیمی مسلمین سخن براند باید دارای سه صفت باشد که کمتر در یکنفر جمع تواند شد اولا آشنائی با علمی که تحت مطالعه قرار میگیرد. ثانیا دانستن زبان عربی (وبرای فهم کتب اخیره دانستن زبان فارسی وترکی نیز) ثالثاً دانستن زبان یونانی. درخصوص

**مقام تحقیق محمدبن زکریاالرازی**

طب من اینطور نتیجه گرفتم که ابوبکر محمد بن زکریا الرازی درطب خیلی بالا تر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده و گویا بزرگترین طبیب عالم اسلام است. (عقیدهٔ دکترماکس نوبورگر Neuburger هم در کتاب مهمی که بنام تاریخ طب[2] نوشته قبل ازمن همین بوده است) یادداشتهائی که راجع بامراض وحالات مختلفه مرضی در کتاب بزرگ «الحاوی» ثبت کرده امروز هم مفید و معتنی به است و علاوه بر فوائد تاریخی و ادبی منافع عملی نیز دارد. و از روی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل ومعالجات اورا تشخیص داد. ابوعلی منطقی تر ومنظمتر وفلسفی تر بود

---

(۱) صفحهٔ VIII + ۱۳۸ مطبعهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص ۱۶۸ ومابعد.

اما تحقیقات و تفحصات بقراطی را که سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

**انحطاط علوم پس ازهجوم مغول**

در کتاب طب عربی تاریخ ظهور وتطور این فن را درمیان مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور اجمال نوشته ام ولی تاریخ مزبور را تازمانیکه در این کتاب مطرح است امتداد ندادهام بنحویکه بارها گفته ومبالغه کرده ام علوم مسلمین در قرن سیزدهم بواسطه حملهٔ مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوز هم بهبودی نیافته است هرچند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین نداریم که بپایه کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم وحتی قرن سیزدهم میلادی رسیدهباشند . و ابداًنمیتوان احتمال داد که بعداز مغول چیز تازه وصحیحی بعلوم اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی نمودهام صورت مفصلی ازاسامی این کتب درتألیف بسیار مفیدد کتر ادلف فونان موسوم بهآثارطبی ایرانیان ۱ (Quellenkunde der Persischen Medizin) مندرج است و برای اشخاصی که بخواهند در اینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود . مشهورترین و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تألیف محمد مؤمن حسینی باشد که در ۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این کتاب در دست است و بترکی و عربی نیز ترجمه گشته است . ۲

**علمای اسلام تاچه پایهمطالعات شخصی داشتهاند.**

آنچهراجع بطب گفتیم برحیوانشناسی و گیاهشناسی و شیمی وغیره کاملاتطبیق میشود. وراجع بریاضیات ونجوم ومعدن شناسی تا درجهٔ صدق میکند ، ارباب تخصصی که از زبان عربی نیز کاملا مطلع بوده اند . در این موضوعات کتب محققانه نگاشتهاند مثلا ویپك Woepecke در جبر ومقابله وویدمان در مکانیك وهیرشبرك Hirschberg در کحالی ازطبقهٔجوانان هلمیارد Holmyard در شیمی. بنظرمن تمام نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته اند بالاتر نباشد پست تر نیست . اما مشکل است که خود را متقاعد سازیم باینکه ملاحظه و تجربهٔ مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید

(۱) لیپزیك ۱۹۱۰ صفحه V + ۱۵۲  (۲) رجوع کنید بکتابفونان ص۹۱-۸۹همچنین رجوع کنید به B.M.P.C صفحهٔ ۷-۴۷۶

**تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه**

مداخله داشته است . دکتر بذل الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسهٔ شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خودرا کتب جاحظ قرارداد وجاحظرا بمناسبت کتاب بزرگ «الحیوان» پیشرو علمای طبیعی عرب میدانند[1] دکتر بذل الرحمن که جوانی فعال ولایق است بنا بر تقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً در عواید وزندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یانه .

بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حل کرد . در موضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتیکه مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سروته دانه‌ها را قطع مینماید که دیگر نروید . بعد اززحمات وتفحصات برای تحقیق این قول بالاخره بنا بر قول مستر هوراس دینس ثورپ که یکی ازاساتید علم مورچه شناسی انگلستان است برمن مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است و امیدوار شدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکته‌ئرا در حیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده‌اند اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کتاب پلی نی [2] پیدا کردم و از این جهة گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی بر سماع وروایت بوده نه بر تحقیق شخصی و مطالعهٔ مستقیم در حیات مورچگان .

**علوم جدیدهٔ اروپائی در ایران**

در هریك از علوم عرب همین سؤال پیش میآید وجوابش رافقط کسی میتواند بگوید که در کتب علمیه قدما تبحر کامل داشته باشد . آیا در کتاب بزرگی که ابن البیطار بزبان عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس کوریدس[3] نباشد؟

(۱) مثلا : درتاریخ Aerzte و علمای طبیعی عرب (گوتین گن ۱۸۴۰) تالیف وستنفیلد صفحه ۶-۲۵ ( نمره ۶۵) نظریه دکتر بروکامن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱۵۲ ) اما انتقادیرا که از ملاحظات دکتر ل . لوکارك کرده بزحمت میتوان پذیرفت (تاریخ طب عرب جلد اول صفحه ۳۱۴ ) (۲) پلینی عالم طبیعی رومی است کتابی در تاریخ طبیعی در ۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهد قدیم است درسنه ۷۹ بعدازمیلادهنگام آتش‌فشانی کوه وزوو برای رها کردن بیچارگان و مطالعهٔ احوال طبیعی آتش فشان نزدیك محل انفجار رفت و بواسطهٔ بخارات مسموم خفه شد (مترجم) (۳) Dioscorides ازاطبای یونانی است که درقرن اول میلادی میزیسته ( مترجم )

جواب سؤال مزبور هر چه باشد این نکته مشکوك می‌ماند که آیا علمای مسلمین در قرون اخیره از اسلاف خود پیش رفته حتی برتبه و پایهٔ آنها رسیده اند یانه؟ در این اواخر خاصه بعد از تاسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه یااقتباس از کتب علمی اروپائی شده امااین ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب است و بزحمت اسم آنهارا میتوان در ادبیات ایران داخل نمود . عدهٔ از آنهارا در کتاب «مطبوعات و شاعری ایران جدید» صفحهٔ ٦٦-١٥٤ نام برده‌ام و عنوان این قسمت چنین‌است : «تاثیرات تجددآور درعالم مطبوعات غیر ازمجلات و جرائد» اما از ایرانیانی که بعد ازاواسطقرن سیزدهم هجری در مدارس‌اروپا تحصیل کرده وباخذ درجهٔ علمی نائل شده‌اند هیچکس‌را نمیشناسم که در اختراع وابتکار کشفیات جدیده کسب افتخار و شهرتی کرده باشد . ١

علوم خفیه

در خاتمه لازم است کلمهٔ چند راجع بعلوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم و کیمیا نمیشوند زیرا که در مشرق زمین نجوم‌و کیمیارا ازهیأت و شیمی جدا نمیدانند در عربی و در فارسی شیمی را کیمیا میگویند واسم‌چهار علم‌دیگررانیز که از طلسم وجادو ونیرنگ بحث‌مینماید بهمان شکل درست کرده اند آنهارا لیمیا و هیمیا و سیمیا و ریمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم ازکلمات «کله سر» مأخوذاست یعنی این علوم تمام سری است و کتاب‌موسوم باسرارقاسمی ۲ که فارسی است و کتاب شمس‌المعارف ۳ تألیف

(١) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که در سال ١٣٢٦/١٩٠٨ وفات یافت‌در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که دقت‌اطباء‌را بیك طپش خفیف قلبی متوجه‌ساخت این صدا را بفرانسه آمپیولمان Ampiolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم — Embolism است که‌دکتر محمد در آن باب‌رسالهٔ بزبان فرانسه منتشر نموده است دکترمشار-الیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان و اطفال بزبان فارسی نوشته است . ت . ز

من‌نتوانستم ازاین کشفی که بدکتر محمد نسبت‌داده اند اثری بیابم و حتی کلمهٔ‌فرانسوی که بااین‌معنی مناسب باشد نیافته‌ام و حدس میزنم شاید آمپی لمان«Empilement»باشدودر این باب با دو نفر از معاریف اطبا نیز مشاوره نموده ام و ایشانهم اطلاعی نداشته اند (مؤلف)

(۲) چاپ سنگی در بمبئی بسال ١٨٨٥ و ١٨٩٤ (۳) نسخهٔ چاپ ١٣١٨/١٩٠٠ در دست‌من‌است اماچندچاپ دیگر هم از این کتاب در هند و مصر منتشر گشته است

شیخ البونی معروف که عربی است نمونهٔ این قبیل مؤلفات بشمار میروند . و از این قسمت ادبیات حکایت میکنند . تا جائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسندهٔ است از مسلمانان که سعی کرده است یك اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پرفسور دنکان بلاك مکدونال با کمال مهارت در کتاب جالب و شیرین خود موسوم به «اوضاع وحیات دینی در اسلام» « The religious Attitude and Life in Islam »[1] افکار و آراء ابن خلدون را با تحقیقات روحی عهد جدید مطابقه ومقایسه کرده است. من همیشه در مقابل قوت و قدرتیکه جن گیران و جادوگران ادعا میکرده اند نظری باز و خالی از تعصب داشته ام و هروقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق و تفتیش اعمال آنها صرف وقت نموده ام و همیشه نومید بر گشته ام مگر در دو مورد یکی در تابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادو گری را دیدم که در ضمن اظهارات بیجا و بی اساس خود کاری کرد که بکلی از فهم آن عاجز مانده متحیر شدم [2] دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات و اعداد [3] را دیدم که اگر تمام مدعیات اورا قبول نکنم لااقل باید گفت که درخواندن سرائر و ضمائر نهایت مهارت و قدرت را داشت .

## ٤ تواریخ — عمومی واختصاصی ومحلی

با کمال تأسف و برخلاف میل قلبی بایداذعان کرد که در تالیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی ازعرب عقب مانده و قوم اخیرالذکر در این رشته ادبی گوی سبقت ربوده اند . وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود وقایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسلهٔ روات بمورخ میرسیده است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را بر طبق حقیقت نقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنهٔ بعیده مواد تاریخی مفیدی در دسترس ما گذاشته اند که بنا بر اسناد مندرجه صحت و سقم آنها را میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هرچند راجع بصحت قول روات و استحکام سلسلهٔ اخبار رأی ما بامسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعد ها آمدند این اقوال و اسناد گرانبها و خستگی

**تفوق عرب برایرانیان از حیث تاریخ نویسی**

---

(۱) مطبعهٔ دارالعلوم شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب ن «سالی درمیان ایرانیان» صفحه ٥ — ٤٥٣ (۳) لندن نیکلاس و کمپانی ۱۹۰۳ صفحه XIV + ۲۱۱

آورراخلاصه کردند و فشردند و پاك نمودند ولی عبارتشان لطافت وایجاز سابقین‌را از دست نداد و مثل عبارات وقایع نگاران عهد قدیم نقاشانه و متقاعد کننده بود. بهترین مورخان زبان فارسی هم تا قرن سیزدهم اگرچه در لطافت و کشندگی به پایهٔ عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند. [۱] بی‌ذوقی و کج سلیقگی سلاطین وحکام مغول و ترك اسباب فسادوخرابی تاریخ‌را فراهم‌آورد وانشاء مطالب را ضایع کرد. این حالت درتاریخ‌جهانگشای جوینی (که در حدود ۱۲۶۰/۶۵۸ تألیف گشته) [۲] ودر تاریخ وصاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده ودنبالهٔ تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقاً گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد ومخربی درتاریخ نویسی قرون بعد نموده است. درمیان تواریخ اخیرهٔ فارسی کمتر کتابی دیده ام که بپایهٔ تاریخ تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجرابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲٤/۷۲٤ برای نصرةالدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد. و اتفاقاً این کتاب هم تقلید ورونویس تاریخ عربی است که صفی‌الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (درسال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده ومعمولا آن را کتاب الفخری میگویند [۳] اما در اینجا موسوم است به منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء. کتاب تجارب السلف در ذوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزیور طبع آراسته نشده بلکه تا جائی که اطلاع دارم جز دونسخهٔ آن موجود نیست یکی نسخهٔ من که علامت G. 3 دارد و درسنهٔ ۱۸۷۰/۱۲۸٦ نوشته شده ودیگر نسخهٔ

**تأثیر مضر تاریخ وصاف**

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان بر تواریخ فارسی مرجح است اعم از ایرانی نژاد وعرب نژاد والا طبری و ابوریحان وحمزه و ابوالفرج واکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلا ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطهٔ مغول است و درسال ٦٥٥ بپایان رسیده و انشاء آن درکمال استادی و بلاغت است (مترجم) (۳) دفعهٔ اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخهٔ پاریس آنرا درگوتا درسنهٔ ۱۸٦۰ بطبع رسانید امانسخهٔ مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ در پاریس بتوسط درنبورك H. Derenbourg چاپ شده ولااقل دو مرتبه هم در نهایت خوبی درمصر بطبع رسیده است. ترجمهٔ فرانسهٔ آنهم بقلم امیل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعهٔ بمراکش» در ۱۹۱۰ درپاریس منتشر گردید.

کتابخانهٔ ملی پاریس [۱] که تاریخ تحریر آن ۱۳۰٤/۷-۱۸۸٦ است . [۲]

**بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر**

موجب ملال وعاری از فایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی چهارقرن اخیر ایران‌را نام بریم . تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را درقسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة‌الصفا در احوال شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفوی و حالات شاه اسمعیل بنقل از سرا . دنی سن راس در مجلهٔ انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹٦ صفحهٔ ۸۳– ۲٦٤ . واحسن‌التواریخ حسن روملو که در ۸-۱۵۷۷/ ۹۸۵ تألیف شده و تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱۰۲۵/۱٦۱٦ تدوین یافته است . غیر از اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص معین دراواخر عهد صفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه ( ۱۲۱۱/۷—۱۷۹٦ )وتذکرهٔ آل داود ( ۱۲۱۸/٤—۱۸۰۳ ) که اگر دردسترس می بود برای تصنیف این کتاب بآنها رجوع مینمودم‌اما متأسفانه بدست نمی آید . درباب عهد بعد ازصفویه‌چندین کتاب اروپائی موجود است‌که مارا ازتواریخ فارسی تا اندازهٔ بی نیاز میکند.اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه [۳] ومجمل‌التاریخ بعدالنادریه [٤] در اروپا طبع شده وبرخی درممالك شرقی‌درمطابع سنگی‌چاپ گریده است ازقبیل درهٔ نادری میرزا مهدیخان استرابادی که بسهولت بدست توان‌آورد . این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب سودمند است و اشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر ازمراجعهٔ آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تدوین و تحریر آنها بسیار مغشوش ومغلق است و عبارت پردازی و اظهار فضل و ایراد لغات‌غیرمأنوسه فائدهٔ آنهارا قلیل داده‌است ودر این باب بیش از این‌شکایت کرده ایم .

**فقر اغلب تواریخ عمومی فارسی**

درباب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوندمیر ۹۲۹ / ۱۵۲۳ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تاریخ کمیاب خلد برین ( ۱۰۷۱/ ۱ — ۱٦٦۰ ) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع بحوادث زمان مؤلف با تواریخ مختصه سابق الذکر

(۱) رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی وغیره تالیف‌باوشه (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحهٔ ۲۵۱ شفر۲۳۷= تتمه فارسی۱۵۵۲ (۲) این کتاب در۱۳۱۳ بتوسط آقای‌اقبال آشتیانی درطهران‌طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸ (٤) چاپ اسکارمان لیدن۱۸۹۱

تفاوتی ندارند وراجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیرا که از کتب سابقین التقاطاتی کرده و در تشخیص اسناد وترتیب وقایع کمال بی مواظبتی بخرج داده اند بعلاوه این تواریخ تاریخ‌مات ایران محسوب نمیشود باکاغلب سر گذشت سلاطین وشاهزادگان وامرای خارجی است که بی در بی براهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری ازیکدیگر گوی سبقت ربوده اند . و سالنامهٔ خستگی آور خونریزی ها و چپاول ها و تطاول‌هائی است که بزحمت میتوان یك موضوع عمومی گرانبهائی ازآنها استخراج کرد [1] فقط پس ازرنج فراوان و صبر بی پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نورضعیفی براوضاع و مسائل مذهبی وسیاسی و اجتماعی بیفکند وهمین مطالب است که اگردردست مورخی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد .

**علائم ترقی در عصر جدید**

معذلك در عصر جدید آثار امید بخشی در پیشرفت تاریخ مشاهده میگردد . میرزا جانی کاشانی که در ۱۸۵۲ جزء مقتولین دفعهٔ اول بابیه کشته شد تاجری بود بی بضاعت ادبی وکتاب نقطة الکاف را [2] در تاریخ بابیه با حرارت و تشدد و عصبیت نگاشت اما اطلاع کامل داشت و عباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پردازی های مطعون و منفور بود . تاریخ ناتمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی [3] که ذکر اسناد کرده و نفوذ اشخاص را در وقایع سیاسی مورد بحث و توجه قرار داده بنظر من از جنس دیگریست و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است .

---

(۱) رجوع نمائید بملاحظات صحیحه که مستروین سنت اسمیت در این باب نموده ودرتاریخ اکبر شاه ۷—۲۸۶ منتشرساخته‌است . (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد وجلد پانزدهم سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب محسوب میگردد . (۳) این کتاب چاپ سنگی شده وجزوه‌جزوه انتشار یافت وتااندازهٔ که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳ صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعده ۱۳۲۸ ( ۲۳ نوامبر ۱۹۱۰ ) باتمام رسیده و رشتهٔ تاریخ را تا موقعیکه آنرا هجرت صغری ( دسامبر ۱۹۰۵ ) نام گذارده ادامه میدهد عدهٔ صفحات جلد اول ۲۵۶ است . — جلد دوم درآخر صفر ۱۳۳۰ ( ۱۸ فبرای ۱۹۱۲ ) خاتمه یافته و مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تالیف بانجام رسیده است یا نه .

## ۵ - احوال رجال — سرگذشتهای شخصی ـ سفرنامه ها

**متداول بودن کتب رجال فیمابین مسلمین**

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق العاده بنگارش کتب رجال نشان داده اند و این کتب معمولاً ازعموم بزرگان از هرصنف و طبقه بحث نموده وحیات آنهاراشرح میدهدمثل وفیات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات که در قسمتهای اخیر این مجلد مطالب بسیار ازآن اقتباس نموده‌ام .وفیات الاعیان درقرن سیزدهم میلادی وروضات درقرن نوزدهم تألیف یافته و هردوبعربی است. دیگراز کتب رجال نامهٔ دانشوران است که جمعی از فضلا (قریب شش نفر)

**انواع مختلفه کتب رجال**

بتحریر آن همت گماشتند این کتاب بفارسی جدید است و طرح وسیع و مفصلی در آن پیش بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۲۹٦ / ۱۸۷۹ و جلد دوم در ۱۳۱۲ / ۵ - ۱۹۰٤ [1] در طهران چاپ سنگی شده‌است . غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود از قبیل وزراء‌اطباء شعراء وعلماء وگاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود و هم بنکات جغرافی و هم مطالب تاریخی آراسته میگردد . دستورالوزراء خواند میر [2] که بنا بر ماده تاریخی که در نام آن است در ۹۱۵ / ۱۰ - ۱۵۰۹ تألیف شده نمونهٔ از نوع اول است و درست در ابتدای دورهٔ که تحت بحث ماست قرار می گیرد . اما راجع بحکما و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده ام که با تاریخ الحکماء قفطی [3] وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه [4] برابری تواند کرد . این دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده مدون گردیده اند . از طرف دیگر تذکرهٔ شعرا در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد از آنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفهٔ سامی را در سنهٔ ۹۵۷ / ۱۵۵۰ بمتابعت تذکرة الشعرای دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد . سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریك سنی‌ها در سال ۱۰۱۹ / ۱۱ - ۱٦۱۰ بقدری او را تازیانه زد که جهانرا وداع گفت در میان هم‌مذهبان

---

(۱) بکتاب «شاعری و مطبوعات ایران جدید» تالیف من رجوع کنید جلد ۳و٤و۵و٦و۷ درطهران چاپ شده‌است (مترجم) (۲) رجوع نمائید بصفحهٔ ۳۳۵ ریو (B.M.P.C) (۳) توسط پروفسور جولیوس لیپرت «لیپزیك ۱۹۰۳» چاپ شده است (٤) در قاهره مصر دردو مجلد بطبع رسیده «۱۲۹۹/۱۸۸۲»

خود بشهید ثالث [۱] ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب و ایرانی از هر طبقه و از هر زمره را از شاه تا شاعر حاوی است . آثار البلاد زکریا بن محمد بن محمود القزوینی [۲] و هفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) نمونهٔ کتب جغرافی قدیم و شرح حالهای مخلوط بجغرافی محسوب میشوند [۳] . تواریخ مختصهٔ ببلاد و ایالات ایران نیز بسیار در دست است و غالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است . در این مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً در فصل راجع بمذهب وعلمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات خیلی مرا بکار آمد

**روضات الجنات** این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام و شعراء قدیم و جدید است مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیر زین العابدین الموسوی خونساری و زمان تألیفش نیمهٔ دوم از قرن نوزدهم میلادی است . در ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بانهایت خوبی در طهران چاپ شد (جز اینکه حسب المعمول فاقد فهرست است) . تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلا احمد علی محمد و غیره اما کاملا مراعات آن ترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبور غالباً بالقاب واسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب الفبائی در بادی نظر بنظر نمیرسد . مثلا قسمت اعظم چهارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند و تقریباً در ۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت شامل احوال بزرگان علماء از سنی و شیعه است که حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویه وشیخ مفید و مورخین از قبیل طبری وشهرستانی وعلماء مثل رازی و بیرونی وفلاسفه مانند فارابی وغزالی و محیی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فرید الدین عطار و جلال-

(۱) رجوع کنید بریو (B.M.P.C) صفحه ۳۳۷-۸ (۲) بخط عربی توسط و ستیفنلد (گوتینگن ۱۸۴۸) چاپ گردید وسال بعد دیگری از مؤلفاتش یعنی عجایب المخلوقات بطبع رسید .
(۳) در هفت اقلیم قسمت شرح احوال غلبه دارد - این کتاب متاسفانه هنوز چاپ نشده مولوی عبدالمقتدر حواشی بسیار برآن نگاشته و شروع بطبع هم نمود اما تا جائی که من اطلاع یافته ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) در کلکته بسال ۱۹۱۸ طبع شده است .

الدین رومی . در این کتاب هیچ شالودهٔ صحیح و معینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتابرا دارد خود مجبور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند

**قصص العلماء**

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سنهٔ ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ تألیف شده . در این کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر ازعلماء شیعه مندرج است وهرچند کمتراز روضات الجنات اطمینان بخش وصحیح است اما روشن تر و خوانا تر است دیگری از کتب مفیدهٔفارسی

**نجوم السماء وسایر کتب احوال علماء**

که در همین موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمد علی است که در ۱۲۸۶ /۷۰ - ۱۸۶۹ [1] تألیف شده و مشتمل برذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری ( مطابق ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ میلادی ) است همچنین دو کتاب دیگرمخصوص علمای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که در قرن هیجدهم میزیسته و دوم « امل العامل فی علماء جبل عامل » از مؤلفات محمد بن حسن بن علی . . الحر العاملی که در قرن سابق زندگانی میکرده است .

**خطاطان**

لازم است شمهٔ هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص و امتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم . این تألیف هرچند از آثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریر یافته و اسمش خط و خطاطان است [2] در تاریخ فن خط و اهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخر عمر را در اسلامبول بسر برد و عضویت انجمن معارف یا آکادمی عثمانی را دارا بود .

**تراجم شخصی**

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید وگمنام بود و اگر کسی بخواهد بر تمام کتب رجال و تذاکر احوال اطلاع حاصل کند باید بفهرست های نسخ فارسی تألیف ریو،اته وغیره رجوع کند

---

(۱) چاپ لکنهور در سال ۱۳۰۳ / ۶ - ۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقحی از این کتاب در اسلامبول انتشار یافت ( ۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷ )

اما راجع بسر گذشت های شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان و سقوط اصفهان در ۱۷۲۲ بشمار میرود

**سفرنامه** سفر نامه ها نیز یك قسم سر گذشت شخصی است وناصر الدین شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ خان امین الدوله بلندن و پاریس در پایان جنگ ۸ — ۱۸۵۷ ایران و انگلیس بقلم یکی از منشیان و همراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است [۱] در خاتمهٔ این سفرنامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیز مسطور است .

**بستان السیاحه** از اینها مهمتر و متنوعتر بستان السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی [۲] است که در تاریخ ۱۲۴۷ / ۲-۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف در ضمن شرح شماخی حالات خود را چنین بیان می کند که در نیمه شعبان ۱۱۹۴ ( ۱۵ اگست ۱۷۸۰ ) متولد شد او را در پنج سالگی بکربلا بردند و در آنجا مسکن گزید . سفرهای طولانی کرد بعراق و گیلان وقفقاز و آذربایجان و خراسان و افغانستان و هند . کشمیر و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر وخلیج فارس و یمن و حجاز و مصر و شام و عثمانی آسیا و ارمنیه و شهر های ایران از قبیل طهران همدان اصفهان و شیراز و کرمان سفر کرد . حاجی شیروانی شیعه و درویش نعمة اللهی بود و از این جهة بملاقات عدهٔ کثیری از علما و عرفا نائل شد . هوشی سرشار ودقتی فوق العاده داشت ووقایع ومشهودات سفر خود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنهارا تحت عناوین ذیل مرتب میسازد .

باب اول — در شرح حال حضرت خاتم النبیین وائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

باب دوم — حالات بعضی ازعلماو عرفا وحکما وبعضی ازشعرا و دانشمندان .

باب سوم — در بیان بعضی مذاهب متشتته و عقاید مختلفه .

---

(۱) نسخهٔ خطی من (علامت K.V ) درسال ۱۲۷۶ / ۱۸۶۰ برای شاهزاده بهرام میرزا بهاءالدوله نوشته شده ومن جزء نسخ مرحوم شیندلر ابتیاع نمودم . در خصوص سفارت فرخ خان رجوع نمائید بتاریخ ایران واتسن ۱۸۰۰ / ۱۸۵۸ صفحهٔ ۴۵۶ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ / ۳ — ۱۸۹۲ رجوع کنید بریو ( B.M.P.S) صفحه ۱۰۱ - ۹۹ و ۱۳۹ و ۱۴۰ . همچنین رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملانترا . اکستره مخلوط ومنتخب جلد سوم ص ۵۰ — ۵۹

باب چهارم ـ در بیان اسامی و جغرافی امصار وقراء واقعه در خطه ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالك عثمانی از شامات و مصر و غیره بحروف تهجی .

سیر ــ در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .

گلشن . در بیان بلدان واشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست و هشتم درحرف یاء

این کتاب حاوی مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آن ها رعایت شده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هرچند نتوانست اروپارا سیاحت کند اما ازمعاشرت ومکالمه باسیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالك و آداب و رسومشان کسب نمود. در تحت عنوان فرنگ (ص ۷-۳۸۵) نسبت باحوال و اخلاق ممالک معظمهٔ اروپا بحث کرده فرانسه را اول و اطریش رادوم و انگلیس را سوم قرار میدهد وشرح مفصلی از مذاکرات بایکنفر انگلیسی که اورا مستروکلیس مینامد (۱) و درعظیم آباد باوی ملاقات کرده مینگارد . همچنین بصحبت سفیر اطریش مقیم اسلامبول رسید که ویرا بسیاحت مملکت خود دعوت کردولی مینویسد : «چون هیچ فایدهٔ روحانی براین سفر مترتب نبود نپذیرفتم» گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته ودرخلال مباحث مختلفه از احوال زردشتیان و مزدکیان و یهود و نصارا و هندو و صوفیه و غلات بحث نموده است .

در اینجا غیر ممکن است که از تمام کتب مفیده قابل رجوعی که درتاریخ و رجال و جغرافی ازنیمه قرن نوزدهم ببعد درایران نگاشته شده ذکری بکنیم . هر چند بیشتر آنها از کتب قدیمه عربی و فارسی استخراج و تلخیص شده اما در برخی مطالب مفیدهٔ جدیدی پیدا میشود که در سایر کتب نتوان یافت. فقط باید بعضی نکات مخصوصه که در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطرنشان گردد .

(۱) شاید کلمهٔ ولکنس Wilkins باشد که مغلوط شده است .

معمولا اروپائیانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادبیات اظهار میدارند که در فهرست بی نظیر دکتر ریو مندرج است اما بعد از دخول فن طبع و چاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روز بروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانهٔ سنگی یا در مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند. این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است. وغالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیحه راجع بمؤلف یا مندرجات یکی از کتب جدیده بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا [۱] که توسط مستر ادواردس جدیداً تهیه وطبع شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه. اما یادداشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة جز کلیاتی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین ومصنفین را حاوی نیست. آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تألیف و در ایران طبع شده است. زیرا که صورت کتب فارسی طبع عثمانی و مصر و هندرا بدلایلی که ذیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد.

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مغشوش و قرین هرج و مرج است ناشرین و کتابفروشان صاحب تمکن و باثبات وجود ندارند و فهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد. اغلب کتب قیمت معین و محل فروش ثابت ندارند. خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند. وکمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یا جدول اسامی داشته باشد. غالباً کتبی که در چند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر یافته و حتی موضوعش هم در طول سخن عوض میشود و خود مؤلف هم غالباً تغییر لقب میدهد. محض نمونه یکی از چند کتابی را که بنام میرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغهٔ ملقب بحاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده نام میبریم خود محمد حسن خان هم پی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه و اعتماد السلطنه ملقب شده است قبل از هرچیز

---

(۱) لندن ۱۹۲۲ : ۹۶۸ ستون . این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته اما یك فهرست عمومی القاب و یکفهرست مواد نیز تنظیم شده است .

باید گفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد درافواه مشهور است که اعتماد السلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند وعنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد ۱ از این دوعمل نخستین را میتوان بیك تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقبیح است . باری در ۱۲۹۳/۱۸۷۶ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیای بلادوقراء ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یاقوت حموی است و از حرف الف تاتاء را شامل است انتشار داد . ظاهراً این جلد دومرتبه چاپ شده طبع اول با ذکر تبریز خاتمه یافته و دارای ۳۸۸ صفحه است وچاپ دوم که درسال بعد (۱۲۹٤/ ۱۸۷۷ ) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و ٦۰٦ صفحه دارد .مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خودرا باتاریخی ازدورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه ( سلطان وقت ) ادامه داده و درپایان آن جلدوسایر مجلدات یك تقویم وسالنامه اوضاع درباری افزوده است . جلددوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر ازسالنامه مربوط بسنهٔ ۱۲۹۵/۱۸۷۸ که خود ٥٤ صفحه میشود . جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲٦٤ صفحه شرح داده و سالنامه‌اش به پنجاه صفحه بالغ میگردد . در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال و مقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافی بوده افتاده و درجلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف ثاء و جیم را باتمام رسانیده است . اما مجدداً وارد تاریخ شده شمهٔ ازوقایع سال تألیف ( ۱۲۹٦/۱۸۷۹ ) را ذکر نموده وسالنامهٔ معمولی را ضمیمه میکند . در این جلد بشادمانی صلح وصفائیکه میان تاریخ و جغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود و از ۱۰½اینچ طول و ٦¾ اینچ عرض میرسد به ۱۳½اینچ طول و ۸¼ اینچ عرض .

در اینوقت مؤلف چنین بنظر می‌آید که از مرآت‌البلدان خسته و کسل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم به منتظم ناصری همت گماشت سه جلد ازآن در سال ۱ – ۱۲۹۸ – ۱۳۰۰ مطابق ۳ – ۱۸۸۱ از طبع خارج شد . من فقط جلد اول و سوم این کتابرا در دست دارم نخستین شامل خلاصه‌تاریخ

(۱) رجوع کنید به « مطبوعات وشعردر ایران جدید » صفحه ۱٥٦ و ٦ – ۱٦٤

اسلام از سال اول هجرت الی سنهٔ ٦٥٦هجری(٦٢٢-١٢٥٨م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران واروپا درسال شمسی که ابتدایش مارچ ١٨٨٠است این قسمت از صفحهٔ ٥٧ ـ ٢٣٩ را فرا میگیرد در آخر کتاب ٤٢صفحه تقویم وسالنامه دربارضمیمه است. جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ١١٩٤/١٧٧٩ تا سال ١٣٠٠/ ١٨٨٣ (صفحهٔ ٣٨٧ - ٣٢) بعلاوهٔ سالنامهٔ اخیر است .

**مطلع الشمس**
**١٣٠١-٣ هجری**
**مطابق ١٨٨٤-٦ میلادی**

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدیدیرا شروع میکند بنام مطلع‌الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی‌اساس و عادی از نا تمام ماندن مرآت‌البلدان مندرج است وگوید چون بعد از حروف مندرجه درمرآت‌البلدان حروف حاءوخاء می‌آید و چون خراسان مهمترین ایالتی است که بحرف خاء شروع میشود و چون ناصرالدین‌شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست و تمام کتبش بنام او مزین شده اخیراً بآن ایالات سفر کرده تصمیم گرفته ام که این کتابرا مخصوص اوضاع آن ایالات نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمهٔ مطلع‌الشمس راعنوان قرار میدهم . پس در جلد اول که در سال ١٣٠١/١٨٨٤ تألیف شده وضع جادهٔ طهران بمشهدرا که از دماوند فیروزکوه بسطام و بجنورد و قوچان میگذرد وصف نموده. واحوال و اوضاع هریك از این بلادرا باقری و منازل بین راه شرح میدهد. جلد سوم که در سنهٔ ١٣٠٢/١٨٨٥ طبع شدوصف مشروحی‌از شهر و ابنیهٔ مشهد وگذارش تاریخی آن از سنهٔ ٤٢٨/١٠٣٦ تا ١٣٠٢/١٨٨٥ و بزرگان و اعاظم رجالی که در آنجا تولد یافته اند و احوال امام علی‌الرضا ع را حاوی است و در خاتمه | از صفحهٔ ٤٦٩ الی ٥٠٠ | فهرست گرانبهائی از کتب کتابخانه آستانه ضمیمه است . در میان این مطالب جغرافیائی و تاریخی تذکرهٔ شاه طهماسب صفوی هم [از صفحه ١٦٥ تا ٢١٦] مندرج‌است. این همان تذکرهٔ است که در یکی از فصول‌قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم . جلد سوم [ که در ١٣٠٣/١٨٨٦ منتشر شد ] در شرح‌مراجعت شاه است از طریق معمولی زوار [ نیشابور وسبزوار و دامغان وسمنان ] با تاریخ و جغرافی و احوال رجال بزرگ‌هر یك از این بلاد ومنازل بین راه . درپایان‌هر جلدی تقویم و سالنامه در بار نیز ضمیمه است .

**سایر مؤلفات محمدحسن خان**

سایر تألیفات کثیره محمدحسن خان که بعد از مطلع الشمس نوشته شده دارای سالنامهٔ است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰۴ مطابق - ۹۰- ۱۸۸۷ چاپ شده سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثروالاثار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثروالاثار برای اشخاصیکه بخواهند از احوال مردمان بزرگ وتکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی حاصل کنند بسیار واجب و لازم است یکنفر نویسندهٔ دیگر موسوم و معروف بمحمدتقیخان حکیم در سال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکن و بلاد ایران مشتمل بر ٥٧٤ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن امید بخش این کتاب آنستکه در ابتداء فهرست مفصلی از منابع و مأخذ و کتبی که طرف رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عدهٔ از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام می برد .

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند ازحیث خط خوش وصحافی محکم و کاغذ اعلا ممتازند و مورث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط و خطاطان سنگلاخ ومثنوی کشف الابیات چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند وزیبائی هستند و تقریباً تمام کتب چاپ ایران بر طبع هندوستان ترجیح بین دارند . اما این کتب را در اروپا بزحمت میتوان بدست آورد و گویا جز در طهران و تبریز و شاید اصفهان بسهولت نتوان نسخهٔ آنهارا تحصیل نمود . حتی مجموعهٔ کتب موزهٔ بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعهٔ متعلق بمن که بدواً در ایران[1] خریداری شده علت آنکه بالنسبه کامل شده آنست که مقداری کتب از دو کتابخانهٔ معتبر بدست آورده و بآن افزوده ام . یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانهٔ مرحوم سرهوتم شیندلر . چنانکه قبلا گفتیم بزرگترین خدمتی که بفضلای ایران شناس میتوانکرد تألیف یك فهرست صحیح و مشروحی از کتب چاپ ایران و نشر آن در بازار های کتابفروشان فرنگستان است .

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمات سهل و ساده دارد و مستلزم مهارت فنی

---

(۱) برای اطلاع از کتبی که من در ایران در پائیز ۱۸۸۸ خریده ام رجوع کنید « یك سال در میان ایرانیان » صفحه ۷-٥٥٤

یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلای تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن مبادرت میورزند وعدهٔ خیلی قلیلی کتاب چاپ می نمایند بطوریکه در مدت کمی نسخ تمام میشود باین جهة بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی در ردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه درحکم کتب چاپی [1]

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۱ کتاب «سالی در میان ایرانیان»

# فصل دهم

## ترقیات سالهای اخیر

## ( از ۱۸۵۰ میلادی ببعد )

**نفوذهای تجدد آور**

من درصدد اثبات این مطلب بر آمده ام که پس از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثراً و نظماً روحی جدید یافته و نه فقط روی بفساد نگذارده بلکه بمرتبهٔ از تعالی وترقی رسیده که درچهارصدسال اخیر ( تقریباً از ۱۵۰۰ — ۱۹۰۰ میلادی ) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل نگردیده بود. اکنون علیحده بذکر سه چهار نوع از ادبیات جدید که در سنوات اخیره پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به « مطبوعات وشعر جدید ایران » است ( درصفحات ٦٦ — ١٥٤ ) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است : « عوامل تجدد آوری که درمطبوعات ایران مؤثر واقع شده اند غیرازجرایدو مجلات » مشارالیه ازجملهٔ این مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را میشمارد کهمعلمین اروپائی دارالفنون ومدارس

**دارالفنون**

نظامی وسیاسی طهران از ۱۸۵۱ ببعد مینگاشته اند ·همچنین ترجمههائی که از کتباروپائی ( خاصه از کتب فرانسه )شده مثلا تیاترهای مولیر و افسانه های ژول ورن وهمین ترجمه ها بود که اسباب مزید جهمردم باروپا وتمایل بالسنهٔخارجه گردید . آقای تربیتصورت ۱۶۲ کتاب مترجم میتو مانهائیکهایرانیان مبتکراً بسبك اروپائی نگاشتهاند تهیه نموده است . هرکس طالب بازار هامل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید .

از ر انقلاب ۱۹۰٦ونوسعهٔ فوق‌العادهٔجریده نگاری کـه ثمرهٔ آن بشمارمیرود

---

(۱) برای اطلاع از ٍ ونشر بواسطهٔ همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبیرا میان ایرانیان » صفحه ۷— نی داشت . نهضت مزبور هرچند درایام جنـگ بین‌الملل دچار

وقفه شد ولیکن پس از جنگ حرکت وجنبش جدیدی پیدا کرد . در این باب آنچه باید بگوئیم تحت سه عنوان قرار میگیرد نمایش ـ رمان ـ ومطبوعات اما راجع به نخستین ودومین تفصیلی نمیتوانیم داد .

## نمایش ( تیاتر )

**نمایش**

تنها نمایش بومی که میتوان نام برد همان تعزیهٔ ایام محرم است و راجع بآن در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تیاترهای اروپائی وارد نشده باشد . لااقل سه کتاب از نمایش های

**ترجمه مولیر**

مضحك مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده است ( از اینقرار : طبیب اجباری گزارش مردم گریز میزانتروپ Misanthrope ویکی دیگر که بفارسی آنرا نمایش خر نام نهاده اند و بنظر من تیاتر Etourdi باشد ) امانسخ این ترجمه ها کمیاب است ومعلوم میشود رواجی فیمابین عامه نداشته . من فقط نسخهٔ میزانتروپ را دارم که درمطبعهٔ تصویرالافکار اسلامبول درسال ۱۲۸۶/۷۰ــ ۱۸۶۹ چاپ شده وعنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است وصورت ایرانی بخود گرفته ومکالمات تمام منظوم وخیلی باصل نزدیك است : وگاه گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است . مثلا اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است » که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظرمیرسد .

«Si le roi m'avait donné
Paris, sa grand'ville,
Et qu'il me fallût quitter
L'amour de ma mie,
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma mie o gai !
J'aime mieux ma mie !»

گر بیك موی ترك شیرازی ... بدهد پادشه بمن شیراز
گویم ای پادشاه گرچه بود ... شهر شیراز شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا ... شهر شیراز خویش بستان باز

اگر اشعار فارسی ذیل را باپردهٔ دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونهٔ خوبی از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس [ بجای Alceste ] و فتینه [ بجای Célimène ] ولیلا [ بجای Éliante ] و ناصح [ بجای Acaste ] و نعیم بیك ( بجای Philinte ) و فراش [ بجای یکی از قراولان Maréchaussée ]

مونس ( به پیش فراش میرود ) . . . چه هست فرمایش ؟
بیا ببینم !

فراش — د'رم دوحرف باسر کار

مونس — توان دو حرف خودت را کنی بلند اظهار

فراش — رئیس دیوان آن را که بنده‌ام فراش
مرا بدست بدادست حکم حاضر باش
بتو...

مونس — بکه ؟ بمن ؟

فراش — آری بتو

مونس — برای چه کار

ناصح — بحرف مفت (امیدی) وحضرت سرکار

فتینه بناصح : چسان !

ناصح — (امیدی) واو گشته‌اند دست و بغل
بچند شعر که نـگذاشته‌است وقع و محل
کنون ز پیش بخواهند بست وارهٔ کار

مونس — من و مداهنه هرگز نمیکنم اقرار

ناصح — ولیك حکم چنین رفته هین بجنب از جا

مونس — میان ماچه بخواهند داد صلح و صفا؟
بحکمهای بزرگان مگر بود تنسیق
که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق؟
از آنچه گفته‌ام انکار نیست زان مرجو
بد است هرچه بخواهی

ناصح — ولیك مضمون نو

مونس نمیتوان گذرم شعرهاپرو پوچ است
ناصح قبول رأی توخواهندوجای خواهش هست
برو د ! . . . .
مونس میروم اما نمیتوان ابدا
زرأی خویش بگردم
ناصح بروتوخودبنما
مونس مگر بحکم شهی خاص گردد و منسوب
که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب
وگرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند
بباید اینکه چنین شاعران بدار کشند
(به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دید میخندند)
حقیقة که چنین سخره هم نبود گمان
که بوده باشم و هستم بکان !
ناصح روان شو هان
فتینه کجا شمارا باید ......
مونس روم ولی دردم
بیایم اینجا تا کش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود و هیچ مقدمه بنظر نمیرسد. جای تعجب است که در همین سال ۱۲۸۶/۷۰- ۱۸۶۹ که میزانتروپ ترجمه شده احمد وفیق پاشا نمایشهای ژرژ داندن وطبیب اجباری را[۱] ترجمه ونشر نمود ولی تیاتر تارتوف کمی بعد ترجمه شد.[۲]

**نمایشهای میرزا جعفر قراچه‌داغی**

در ۱۲۹۱/۱۸۷٤ در طهران هفت بازی فارسی دریك مجلد چاپ سنگی شده و بایك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت. این بازیهارا میرزا فتحعلی دربندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و در حدود سنه ۱۸۶۱ در تفلیس

(۱) ا. ج. و. تاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب جلد پنجم ص ۱٤ (۲) ایضاً ص ۵۹ و نمرهٔ ۱ ضمیمهٔ آن

چاپ نموده بود . پنج فقره از این نمایشها را با حواشی وترجمه و نوت های بسیار مجدداً در اروپا بطبع رسانیدند . از اینقرار: (۱)وزیر لنکوران متن ترجمه فهرست لغات و یادداشت . توسط و . ح . د . هاگاردوج . لواسترینج (لندن۱۸۸۲) . (۲)سه نمایش مضحك ترجمه از لهجه ترکی آذری وفارسی با حاشیه و توضیحات .... ناشر ث . باربیه‌ومنارو گویار (پاریس ۱۸۸٦ ) . (۳) مسیوژوردان باترجمه ونوت وغیره... ناشرا. وارموند (وین وایپزیك۱۸۸۹) . سه تمثیل مضحکی که در قسمت (۲) گفته شدعبارتند ازخرسی قلدوروباسان و وکلای مرافعه وملا ابراهیم خلیل کیمیا گر . اما دو نمایش دیگر که هنوز در اروپا طبع و نشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه‌سراج[۱]

**سه تیاتر پرنس ملکم‌خان**

سه تمثیل هم ازآثار پرنس ملکم‌خان وزیرسابق ایران در دربار لندن بنظر رسیده که تاریخ تحریر آنهامعلوم نیست .

سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز در سال۱۳۲٦/۱۹۰۸ طبع گردید اما نسخهٔ کامل هرسه تیاتر درکتابخانهٔ دکتر ف . روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد و در سال ۱۳٤۰/۲-۱۹۲۱ در چاپخانهٔ کاویانی برلن طبع شد . این سه نمایش عبارتنداز . (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان درایام توقف اودرطهران [ سنهٔ ۱۲۳۲/۱۸۱۷ ] (۲) طریقه‌حکومت زمان خان بروجردی در سنهٔ۱۲۳٦/۱ — ۱۸۲۰(۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه مرادمیرزا حاکم آنجا .

**جریدهٔ تیاتر**

بالاخره در ۱۳۲٦/۱۹۰۸روزنامهٔدرطهران بنام تیاتر ایجاد شد که ماهی دومرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائیکه مشتمل برذم و قدح اصول استبدادی باشد . من فقط بعضی نمرات این جریده را دارم که قسمتی‌از تیاتر موسوم به «شیخعلی‌میرزا حاکم ملایر وتویسرکان

(۱) تیاتر کیمیاگرراج . لواسترینج در مجلهٔ همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸٦(ص ۱۳۰ — ۱۲٦) ترجمه و چاپ نمود . تیاتر یوسف شاه در همین مجله بتاریخ ۱۸۹۵(ص۶۹- ۵۳۷) بتوسط کلنل سراراس ترجمه و منتشر گردید متن همین تیاتر بتوسط ا . سل درمدرس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرستا . ادواردس‌راجع بکتب چاپی فارسی‌موزهٔ بریتانیا۱۹۲۲ مجموعهٔ ۸-۲۰۷

و عروسی او با دختر پادشاه اجنه» درآن دیده میشود.

این بود تمام نمایشهای فارسی که تا حال بنظر من رسیده است ۱ عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری واوضاع اجتماعی ایران می باشد. در بازی وزیر لنکوران یك معاشقهٔ عامیانهٔ بستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیهٔ قسمت معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است . و قصد نویسندگان فقط همین است که نفرت و عداوت مردم را نسبت بطرز قدیم حکومت تحریك کنند. بعبارة اخری این تألیفات مثل سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك که بعد ها مختصری راجع بآن خواهیم نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند. و تقریباً هیچیك از آنها در صحنهٔ نمایش بازی نشده اند و هیچکدام از حیث تأثیر باتیاتر ترکی «وطن یاخود سیلیسترا» ۲ تألیف کمال بیك قابل مقایسه نیستند . خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای خود باز کند و حتی بقدر ترکیه هم رواج بیابد.

رمان

**رمان**

در ایران حکایاتی بسبك الف لیله یاحسین کرد که بومی تر و رایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه در بارهٔ تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی و هوس کرده اند وقایع و احوال ایران را در عهد رواج دین زردشت و قبل از ظهور اسلام بلباس رمان در آورند . یکی راجع است بکورس ودیگری بقباد وفرزند وجانشینش انوشیروان ومزدك زندیق بدعت گذار.

**عشق وسلطنت رمان تاریخی زمان کورس**

رمان کورس ( یا جلد اول آن که بنا بر دیباچه کتاب دو جلد دیگر نیز باقی دارد ) در سنهٔ ۱۳۳٤ / ۱۹۱٦ باتمام رسید و در سنهٔ ۱۳۳۷ / ۱۹۱۹ در همدان چاپ شد . اسم

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان ازفرنگ آمده» تالیف حسن مقدم . این تیاتر دوسال قبل در طهران طبع شده است . (۲) گیب ( در جلد پنجم ص ۱۵ ) در کمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر درنمایشگاه جدیق پاشاچه هیجان و شوری در مردم ایجاد گردید سلطان عبدالعزیز خیلی متغیر ومضطرب شد و کمال بیك را به فما گوستا در جزیرهٔ قبرس تبعید نمود .

آن عشق و سلطنت و مؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسهٔ دولتی نصرت همدان را دارد و در جانوری ۱۹۲۰ از روی لطف نسخهٔ برای من فرستاد . در مقدمه بعبارت ذیل از کتاب خود توصیف میکند : « و میتوان گفت اولین رومانی است که در ایران با اسلوب مغرب زمین تألیف شده »

شالودهٔ کتاب بر این نهاده شده که یك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلا « میترادات » ( که صحیح آن مهرداد است ) « اکباتان » ( اکباتانا که همان هاگماتانا (همدان) قدیم است ) «آگرادات» « ایسپاکو (اسپاکو ) و « سیاکزار » ( سیا کسارس بجای هواخشاتارا ) اما کامبیزس ( کامبوجیا ) بشکل « کامبوزیا » که میانه هر دو صورت مذکور است نوشته شده · توصیفات مشروحه از مناظر و مجالس واشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفتگو های بسیاری که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است . اصل قصه که چاشنی از عشق و جنگ در آن داخل کرده‌اند اگرچه خیلی جذاب و سوزانده نیست لیکن قابل خواندن است اما اعداد وسنین و یادداشتهای راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساساً مبتنی برروایات هردوت واطلاعات مستخرجه از اوستاست برسنگینی کتاب افزوده است . بهیچوجه در استعمال زبان قدیم یاطرد و ترك لغات عربی سعی نشده امامؤلف جهد بلیغ نموده که‌در بیان وقایع وسنین ورسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگردد عبارت مختصری که ذیلا از آن رمان نگاشته میشود مبرهن خواهد ساخت که تا چه پایه انشاء این کتاب با عبارت حکایات رایجه در ایران متفاوتست :

« بلی ایـن تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه با اقتدار پارس ومدی باشد چه که امروز کس جز او اینقدر در نزد أهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی اورا چـون عیدی بزرگ دانسته و بازارها را زینت کرده واز صمیم قلب اظهار سرور وشادمانی نمایند . »

نمیدانم این رمان تاریخی تا چه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز همانکه مصنف برای من فرستاده بود تا کنون نسخهٔ از آن ندیده‌ام . با این کتاب مراسلهٔ‌هم بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۸ ( ۳۰ اکتبر ۱۹۱۹ ) همراه بود مبنی براینکه راجع بکتاب در جریدهٔ تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که

برای معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوهٔ من نیست بپذیرند . فی الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید و سبك و شیوهٔ در ادبیات ایران وارد می کند که تا این زمان سابقه نداشته است .

**دام گستران یا انتقام خواهان مزدك**

دومین رمان از رمانهائی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم در بمبئی بسال ۱۳۳۹ / ۱ - ۱۹۲۰ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی و اسمش « دام گستران یا انتقام خواهان مزدك » است این رمان هم نا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می شود . و هیچ معلوم نیست که مؤلف تا کجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگرهم بر آن افزوده شده است یانه . در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق و سلطنت است اما اغلاط تاریخی و عتیقه شناسی بسیار دارد مثلا در صفحه ۱۰ نقش بهرام گور را بیان کرده و گوید « در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود » !

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسر گذشت شرلوك خمس معروف بنگاریم مترجم میراسمعیل عبدالله زاده است که از روسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید طهران در سال ۱۳۲۳/۶-۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است اسم آنها از اینقرار است :

**شرلوك خمس در ایران و عثمانی**

واقعه نمایشهای طلائی ـ شرح حال اگوستس میلورتن[1] و ارباب ده اسم هلمس بعد از آنکه بروسی ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش اقبال تر بوده است . انشاء این حکایات در نهایت سلاست و روانی است و برای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که بدست بیاید و این رمانها نادرالوجودند . در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج

(۱) رجوع کنید بکتاب من « مطبوعات وشعر ایران » صفحه ۲۲ و ۱٦٤ متن فارسی درسه جلد چاپ شد نخستین در قاهره بی تاریخ ودومین در کلکته در سال ۱۳۲۳/ ۱۹۰۵ ( اما تا سنهٔ ۱۹۰۷ چاپش باتمام نرسید .) سومین دراسلامبول در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ . ترجمه جلد اول به آلمانی توسط دکتر والترشولزدر لیپزیك بسال ۱۹۰۳ چاپ شد .

## مطبوعات

**رواج چاپ در ایران**

راجع بجرائد ایران که درظهور تجدد عاملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود [۱] بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت بهیچ تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یکقرن پیش بتشویق عباس میرزا درایران رایج شد . و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشار یافت . [۲]

**پنج جریده مهم در آغاز امر**

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما چون ازطرف دولت بودهاند رنگ وبوئی ندارند وحتی درسنهٔ ۸ ـ ۱۸۸۷ نیز که من درایران سفر میکردم تنهاجریدهٔ قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفتهٔ یکبار در اسلامبول چاپ میشد . تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ ومدت انتشارش قریب بیست سال است . قانون پرنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس وطبع ونشر می یافت اما نظر بحملات سختیکه بحکومت وشاه ووزراءِ ایران میکرد انتشار آن درمملکت ایران ممنوع گردید تأسیس حبل المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ و ایجاد جریدهٔ ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامهٔ پرورش در ۱۹۰۰ بجای ثریا انتشار یافت . این پنج روزنامهٔ مهم فارسی بود که درخارج ایران طبع میشد وتا سال ۱۹۰۷ که انقلاب صورت گرفت و جدال میان شاه و ملت بحد کمال رسید جراید مستقل ومتنفذ در داخلهٔ ایران منتشر نشد .

**بهترین جریده بعداز انقلاب**

از بهترین این جراید داخلی از نقطهٔ نظرادبی صور اسرافیل و نسیم شمال ومساوات ونوبهار را باید شمرد . نخستین ودومین و چهارمین اشعارخوبی ازآثار دهخدا . سید اشرف گیلانی و بهار مشهدی در بر داشتند و من از آنها استفاده ها برده و اشعاری برای

---

(۱) « مطبوعات و شعر درایران جدید » کمبریج ۱۹۱٤ (۲) قبل از ۱۸۵۱ هم روزنامه در ایران بود مثلا درزمان سلطنت محمدشاه ( ۱۸۳۵ - ۱۸٤۸ م ) وحتی درعهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریده کاوه مخصوصا شماره ٦ از دورهٔ جدید ( ت . ز ) مقالهٔ که بان اشاره میکنند درتاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ در ص ۱٦ — ۱٤ کاوه انتشار یافته است . در این مقاله اشاره مبهمی بوجود یك جریدهٔ فارسی هست که دردهلی بسال ۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکنند که در ۱۲۵۳/۸-۱۸۳۷ درطهران هم یکروزنامه دایر بوده است .

کتاب « مطبوعات و شعر ایران جدید» التقاط و انتخاب کرده ام . در ستون چرند پرند صور اسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از نثر فارسی مندرج بود که ذیلاچند سطری ازآن را نقل میکنم زیراکه من تا حال نظیری برای آن درایران ندیده‌ام این قطعه از آثار قلم دهخداست این قطعه در نمرهٔ یك صوراسرافیل ( ۳۰ می ۱۹۰۷ ) چاپ شده است .

چرند پرند

بعد ازچندین سال مسافرت هندوستان ودیدن ابدال واوتاد ومهارت درکیمیا ولیمیا و سیمیا الحمدلله بتجربهٔ بزرگی نایل شدم و آن دوای ترك تریاك است اگراین دوا رادرهریک ازممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت درهمهٔ روزنامه‌ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدر دان نیست !

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیها نمیتواند ترك کند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تاوقتی که بکلی ازسرش بیفتد .

حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممکن است باینکه اولا درامر تریاك جازم و مصمم باشند . ثانیاً مثلا یکنفر که روزی دومثقال تریاك میخورد روزی یك گندم ازتریاك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند و کسیکه ده مثقال تریاك می کشد روزی یك نخود کم کرده دونخود حشیش اضافه نماید وهمینطور مداومت کند تاوقتیکه دومثقال تریاك خوردنی بچهار مثقال مرفین و ده مثقال تریاك کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد بعد ازآن تبدیل خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارهارا اینطور آسان کرده چراخودتانرا از زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال ووقت نمی رهانید ترك عادت در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست وکار خیلی آسانی است .

وهمیشه بزرگان ومتشخصین هم که میخواهند عادت زشتی ازسر مردم بیندازند

همینطور میکنند مثلا ببینید واقعاً شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدگر است مثلا وقتیکه بزرگان ما فکر میکنند که مردم فقیرند واستطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کنند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا با گندم خالص می پزند روز دوم در هر خرواریك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن . . مثلا مختصر عرض میکنم . . . کلوخ ، چارکه . گلولهٔ هشت مثقالی. میزنند معلوم است دریکخروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روز دوم دو من میزنند روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه ، جو . سیاه دانه ، خاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان خوردن هم از سر مردم افتاده است .

واقعاً که عقل و دولت قرین یکدگر است

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیر است و شباهت تمام بعالم کبیر دارد یعنی مثلا هر چیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان ، درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جزو عالم کبیر مثلا اینرا میخواستم بگویم همان طور که ممکن است عادتی را از سر انسان انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ وکلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر وعالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که از سنگ وکلوخ هم کم باشد .

مثلا یك مریضخانهٔ حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسر ارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد باقوت علم چه کرد ماه اول یکنفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماه چهارم چهار تا وهمینطور تا حالا که عدهٔ مریضها به پنج نفر رسیده وکم کم بحسن تدبیر

آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانهٔ که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا ؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش انداخت ( دخو )

**ابتکار دخو در نظم ونثر**

در ترجمه کما هو حقه از عهدهٔ بیان مطالب و مقاصد این مقالات که یکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی عامیانه اما موجز وفصیح نوشته شده بر نتوان آمد. این مقالات هر چند بامضا های مجهول و مختلف است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا باشد . و بعقیدهٔ من دهخدارا باستناد همین آثار قلیل نثری و چند قطعه شعری [1] که ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد . جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست در این ده دوازده سال اخیر علی الظاهر هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است.

**دوازده سال اخیر ۱۹۱۲ / ۱۹۲۳**

راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم . در آغاز سال ۱۹۱۲ فشار و ظلم روسیه در ایران بذروهٔ کمال رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود گردید در ایام جنگ بین المللی ایران قربانی مطیع و منقاد سه قوهٔ خارجی متضاد شد و از پیشرفت هیچ یك از آنها روزنهٔ امیدی برای ایران پیدا نبود قلت ارزاق در هر جانب بظهور پیوست و قحط و غلا و غارت بایالات غربی روی آورد انقلاب روسیه برای ایران رحمت آسمانی بود و باز گشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرار داد ( ایران و انگلیس ) ایرانیان را تا اندازهٔ بکد خدائی خانهٔ خود باقی گذاشت . اما ایران از این موقع تنفس و فرصت فوق العاده تا چه پایه میتواند استفاده کند مطلبی است که بعد ها باید دید .

---

(۱) قطعه ای که بر گشتنش آ کبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیر خان سروده هر دو خوب است خاصه مرثیه اخیر الذکر که در زیبائی و تاثیر قلیل النظیر است. رجوع نمائید ( بمطبوعات و شعر درایران جدید ) ص۸۲ - ۱۷۹ و ٤ - ۲۰۰

**ایران و آلمان**

گاهی بعضی اظهار تعجب می کنند که هنگام جنگ بین المللی در ایران حزب بزرگی که بیشتر از دمو کراتهاواصلاح‌طلبان معتبر بوده اند خود رابطرفداری آلمان معرفی نموده‌اند. حل این مسئله خیلی سهل است. روسیه امپراطوری هولناك و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او از شکار بیدست و پایش (یعنی ایران) میشد و موجبات تزلزل قدرت او را فراهم میساخت محبت عامه‌را بجانب خودجلب میکرد. و ایران بهیچوجه سابقهٔ عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیرا که از سرحداتش دور است وهیچگاه استقلال آنراتهدید نکرده است. البته آلمان هم از این احساسات استفاده‌کرد وچنان تبلیغات شدیدی بکارانداخت که‌تاریخش قابل نوشتن وخواندن است.

**روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم ۱۹۱۶ / ۱۹۱۹**

یکی از عوامل تبلیغ جریدهٔ کاوه بود که در برلن اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲٤ جانوری ۱۹۱٦ تا ۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد. میان شمارهٔ (۳۰-۲۹) که در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمرهٔ (۳۱ — ۳۲) که‌در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸و نمرهٔ ۳٤ اول مارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد. و از تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تا موقع نشر آخرین نمرهٔ دورهٔ قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه و نیم طول کشید

**دوره جدید کاوه ۱۹۲۰ / ۱۹۲۱**

در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید از طبع خارج شد این بار بکلی از سیاست صرف نظر کرد وتوجه خود را بادبیات وعلوم معطوف داشت اما در طرز تدوین وسبك تحریر و حسن‌طبع میزان عالی‌سابق‌را از دست نداد. این دفعه جریده‌کاوه ماهی یکبار انتشار می یافت و دو سال دیگر دوام کرد آخرین شمارهٔ (نمرهٔ ۱۲) در تاریخ اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد و تقریباً دارای ۳۳ صفحهٔ بزرگ دو ستونی بود.

**مقالات مهمه دورهٔ قدیم کاوه**

در اوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشتر سیاسی بود وهر چند راجع بوقایع و حوادث ایران واعمال ملیون (کمیته دفاع ملی) مطالب سودمند درج میکرد اما در موضوعهای ادبی تا بعد ازمتارکه‌جنگ جز در بعضی شماره‌هاوارد نمیشدمثلادرشماره

٤ (٤ مارچ ۱۹۱٦) یك قطعه شعر کردی دیده میشود [1] در نمرهٔ ۲۰ شرح حالی از ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائممقامی ملقب بادیب الممالك ومتوفی در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ (۲۱ فبرواری ۱۹۱۷) درج است. در شمارهٔ ۲۱ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله از مأموریت کاپیتن نی درمایر بافغانستان [2] مسطور است در نمرهٔ ۲۳ مقالهٔ از پروفسور میتوخ در بارهٔ رضای عباسی که از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده. در شمارهٔ ۲٦ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود. در نمرهٔ ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است براه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع باقدامات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد. در شمارهٔ ۳٤ (اول مارچ ۱۹۱۹) شمهٔ در باب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکتهٔ راجع باملای فارسی درج گردیده است. در نمرهٔ ۳۵ (۱۵ اگست ۱۹۱۹) مقالهٔ مفصل وجالب توجهی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی که بعد از فتح عرب باقی مانده مندرج است [3].

**مقام ارجمند دورهٔ جدید کاوه در ادب وانتقاد**

دورهٔ جدید کاوه که در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ شروع شد بالعکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانبها داشت ایرانیان مقیم برلن اگرچه معدود بودند اما چند نفر از متفکرین و دانشمندان معتبر فیما بین خود داشتند و اگر چه در وطن دوستی حرارتی فوق العاده داشتند اما از معایب مات خود کاملا آگاه و باخذ و نشر بهترین آثار علم و معرفت اروپا شایق بودند از خواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز و استقصا و دقت فوق العاده و امتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع وجمیع مآخذ. ایرانیان که همیشه حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نا مستحکم است. بیش از هرچیز

---

(۱) نقل ازجریدهٔ فارسی رستاخیز (۲) ترجمه ازشمارهٔ هفت جریدهٔ Die Jslamische Welt

(۳) این مقاله راجع بدو فقره شعر اوائل بحث میکند وهر دو منقول است از کتب معتبرهٔ عرب مثل کتاب الشعر و الشعراء ابن قتیبه و تاریخ بزرگ طبری زمان نخستین شعر در سلطنت یزید بن معاویه واقع میشود (٤-٦٠ هـ = ٤ — ٦٨٠ م)

محتاج به پیروی آلمانها و سرمشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای آنان هستند صاحب جریده کاوه در مقالهٔ که دورهٔ جدید روز نامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دورهٔ جدید

« روز نامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بودولهذا روش این روز نامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسیده کاوه نیز دورهٔ جنگی خود را ختم شده میداند وبیك دورهٔ صلحی شروع میکند و لهذا اساس و خط روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامهٔ تازهٔ میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلك و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران ، جهاد بر ضد تعصب ، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی ایران ، مجاهدت در پاکیزگی وحفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض وخطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . . . بعقیدهٔ نویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران با تمام قوی ( تحت اللفظ ) باید در آن راه بکوشند وآنرا برهر چیز مقدم دارند سه چیز است که هرچه در بارهٔ شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده : **نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط وقید وتسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات ورسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرنگستان** بدون هیچ استثناء ( جز از زبان ) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا « وطن پرستی کاذب » توان خواند . دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه وتعمیم آن . سوم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم وصرف تمام منابع قوای مادی ومعنوی . . . . . در این خط . . . . .

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت بایران و همچنین برای آنان که بواسطهٔ تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند :

« ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس . »

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین و مؤثر ترین کل خدماتیکه در این راه توانکرد نشر ترجمه های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران »

برطبق مفاد مرام فوق چند مقاله راجع بطرز تعلیم در آلمان واقدامات انجمن ایران و آلمان و تسهیلاتی که برای اقامت و تحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان و ادبیات ایران اختصاص دارد .

**بعضی ازمقالات مهمهٔ دورهٔ جدید کاوه**

مثلا در سال ۱۹۲۰ یك سلسله مقالات بقلم تقی زاده ( بامضای محصل ) راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده میشود یك مقالهٔ مبتکرانه بقلم دکتر ارتور کریس تن سن کوپنهاکی راجع بوجود شعر در پهلوی — بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر — مقالاتی راجع بمزدك — مقالاتی بعنوان مناظرهٔ شب و روز در مقایسهٔ طرز تحقیقات مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفضیل غرب بر شرق خاتمه می یابد — چهار دوره زبان فارسی بعد ازفتح عرب — محك ذائقه راجع باشعار پسندیدهٔ جدیده فارسی و اشعاری که نویسنده از شعر کربلائی میخواند — مأخذ شاهنامه از پهلوی و عربی و فارسی — و یك مقالهٔ جالب توجهی راجع بفارسی فصیح و فارسی خان والده [1] — در این مقاله نویسنده تقلید کور کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را ازاصطلاحات و جمله بندی ترکی استهزاء ونکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانهٔ فرط اطلاع و قدرت انتقادی و نهایت ابتکار نویسنده هستند بحدی که نظیر آنها را در زبان فارسی تا کنون ندیده ام وشایستهٔ توصیف و تجزیهٔ مفصلتری هستند که متأسفانه در این جلد مجالی برای آن نیست .

**سال آخر کاوه ۱۹۲۱**

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالیه بودو در تاریخ وادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که باتحقیقات مستشرقین اروپائی پهلو میزد . یك سلسلهٔ مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران و روس در زمان آق قوینلو و سلسلهٔ صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار»

---

(۱) شماره ۱۲ .خان والده محلی است دراسلامبول که اغلب تجار ایرانی در انجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هرماهه بطور ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد . و نشان میداد که مؤلف کلیهٔ منابع صحیحهٔ شرق و غرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است . قطع شدن جریدهٔ کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمهٔ بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت .

**ایرانشهر**

در جون ۱۹۲۲ در برلن یك مجلهٔ علمی و ادبی و فارسی دیگری بنام ایرانشهر بمدیریت حسین‌کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یك نمره بیرون نیامد . ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر و عوام فهم‌تر است . ومعلوم میشود بیشتر منظورش بحث در وقایع ایران قبل از اسلام ومسائلی است که جوانان کنونی ایران با آن مواجه هستند در شمارهٔ هفتم ( دسامبر ۱۹۲۲ ) مقالهٔ مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است و در قسمت سوم مقالهٔ مزبوره که در باب « محل و چگونگی تحصیل » شاگردان است ( صفحه ٤ — ۱۶۲ ) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردانرا بانگلستان و آلمان فرستاد نه بفرانسه بادلهٔ ذیل :

**ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی**

« ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد وتمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه ها یعنی نژادلاتینی داریم ( باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلوساکسون میسازد ) چنانکه حدت ذهن ، ذکاوت ، خود پرستی ، جوانی فکر ، ظرافت و لطافت‌حس ، حس‌امتزاج وآمیزش یاخوش مشربی ازیکطرف‌وبی ثباتی‌وتلون مزاج.زود خسته شدن و بی‌متانتی و لاابالیگری و بیقیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسه هاست »

گویا این نظرعموماً درایرانیان مؤثر واقع شد زیراکه دراگست ۱۹۲۲ هفتاد نفر ایرانی در آلمان بود و در ماه دسامبر عدهٔ آنها به یکصدو بیست نفر[1] بالغ گردید .

**مطبوعات ایران بعداز جنگ بین المللی**

در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً روح تازه در آن دمیده شد خاصه پس از خاتمه جنگ

(۱) ایرانشهر شمارهٔ سوم صفحه ۵۵ و شمارهٔ هفتم صفحه ۱۵۳

بین المللی . اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند . و از اطلاع کامل راجع بمطبوعات صرفنظر نماید . درشماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱۶ - ۱۵ ) صورت مختصری از جراید و مجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳٤هجری ( نوامبر ۱۹۱۵ ) تأسیس شده اند. این چهل و هفت جریده بترتیب حروف تهجی مرتب شده اند . محل انتشار ، اسم مدیر و تاریخ تأسیس هریك هم تعیین گردیده است طهران در درجهٔ اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریزو رشت هریك دارای چهار روزنامه میباشند . اصفهان و مشهدو کرمان و کرمانشاه و خوی و بوشهر و باکو وهرات وکابل و جلال آباد ( این سه شهر اخیر درافغانستان واقعند )هریك دارای یك یا دو روز نامه هستند . بیش از نصف این جراید ( ۲۵ عدد ) در۱۳۳۸ شروع شده اند | یعنی سالی که ابتدایش ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است | . اما این صورت کامل نیست باین جهة که از نه مجله فارسی که مدیرانشان یارفقـای خودم نسخهٔ آنهارا برای من فرستاده بودند جز دو مجـله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان . این مجلهاخیرالذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار از مرحوم ادیب الممالك و گذارشات انجمن ادبی طهران است . دیگر روزنامهٔ بهار که خیلی تازه و فرنگی مآب است اما اشعارجالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران و دانش که در مشهدمنتشرمیشده و ممات و حیات که بطور کلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است . و مجله فردوسی که توسطفارغ التحصیلهای مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر میشود . و مجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسهاست این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ در اسلامبول منتشر شد . و گنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲٤ اکتبر ۱۹۲۲ درتبریز انتشار یافت . اماهیچیك از اینها در خوبی مطالب و زیبائی شکل بایرانشهر نمیرسند و بطریق اولی باکاوه نیز برابری نمی کنند . اما از این حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی دانست . این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰در طهران تأسیس گردید و مدیرش میرزا یحیی خان ریحان اشعاری بتخلص ریحانی سروده و در آن طبع میکرد .

**چاپخانه کاویانی در برلن**

میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی و اهتمام در صحت و پاکیزگی

مطبوعات ایرانی چاپخانه کاویانی را تأسیس نمودند و فی الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود . وامروزهیچ مطبعه موجود نیست که از حیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این شرکت علاوه بر طبع نمایشهای جدید و رسالاتی راجع بموسیقی و فلاحت وغیره یا تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی وموش و گربه عبیدزاکانی با نهایت سلیقه وظرافت باین فکر افتادند که نسخ نادرهٔ نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلا زادالمسافرین ناصر خسرورا که از آن فقط دو نسخهٔ خطی [ نسخهٔ پاریس و مدرسه شاهی کمبریج ] ظاهراً موجود بود . بطبع رسانیدندو اکنون که نوامبر ۱۹۲۳ است مشغول چاپ وجه‌الدین هستند که نسخهٔ منحصر بفرد آن اخیراً در پطروگراد بدست آمده است . امـا این قبیل کتب که عبارات مشکله و غریبه دارند و قیمت چاپشان زیاد میشود و خریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر و خسارت خواهد کرد . مطبعهٔ کاویانی باداشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زاده دارای یکنفر محقق صلاحیت دار است زیرا که مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکند که میرزا محمدخان قزوینی مبتکر آن است .

**پایان کتاب**



# فهرست نام ها

## حرف الف

## حرف ب

## حرف پ



## حرف ت



## حرف ث



## حرف ج

## حرف خ



## حرف د

## حرف ذ



## حرف ر



## حرف ز



## حرف ژ



## حرف س

## حرف ش

## حرف ص



## حرف ض



## حرف ط



## حرف ظ

## حرف ف



## حرف ق

## حرف ك



## حرف گ



## حرف ل

## حرف م

## حرف ن

## حرف و



## حرف هـ



## حرف ی

# فهرست کتب

## حرف الف



## حرف ب

## حرف ح



## حرف خ



## حرف د



## حرف ذ



## حرف ر

## حرف ز



## حرف س



## حرف ش



## حرف ص

## حرف ط



## حرف ع



## حرف ف



## حرف ق



## حرف ك



## حرف گ



## حرف ل



## حرف م

## حرف ن



## حرف و

## حرف ه



## حرف ی



# نام بلاد واماکن

## حرف ا

## حرف ب



## حرف پ



## حرف ت

## حرف ش



## حرف ط



## حرف ع



## حرف غ



## حرف ف



## حرف ق

## حرف ك



## حرف گ



## حرف ل

# غلط نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ب | ۲٤ | دفتر | نشر |
| ح | ۱۲ | حیات | حیات او |
| ۱ | ۹ | قرن نهم | قرن نوزدهم |
| ۱۱ | ۵ | ایران » | ایران » وامثال آن نبوده |
| ۳۷ | ۲۰ | شیخ علامت | علامت |
| ۳۹ | ۳ | ۱٤۵۰ | ۱۵۰۰ |
| » | ۱٦ | که با | که چون با |
| ۵۰ | ۲۰ | فارس | فرش |
| ۵۳ | ۱۸ | طبع کرده | تدوین کرده |
| ٦۹ | ۱۱ | بعد شاه | بعد بشاه |
| ۷۱ | ۱۵ | بهرامشاه | بهرام میرزا |
| ۷۵ | آخر | فارس | فرش |
| ۷۹ | ۲۰ | رفتار | طرز فوت |
| ۸۱ | ۱۷ | ۹۹۸ | ۹۹۵ |
| ۸۵ | ۲۳ | ۹۲۷ | ۹۲۵ |
| ۸۸ | ۱۵ | میرمحمد داماد | میرمحمدباقر داماد |
| ۱۳۷ | ٥ | شاه‌طهماسب‌واخلاف او | شاه طهماسب |
| ۱٤٦ | ۱۳ | اهالی انگلیس | اهاجی انگلیس |
| ۱۵۲ | آخر | خرافات | خرابات |
| ۱۷٤ | ۲ | خیال‌هندی | خیال بندی |
| ۱۷۷ | ۱۸ | طالب عاملی | طالب آملی |
| ۱۸٤ | ۱۲ | متصل | مختل |
| ۱۸۵ | ۱۵ | لطفی بیك | لطفعلی بیك |
| ۲۰۲ | ۱ | سزائی‌بود | سزائی‌بود که |
| ۲۱۵ | ۱۳ | پرسد | بوسد |
| » | ۱٤ | خاق | خاق و |
| ۲۵۲ | ۹ | مشرك | شرك |
| » | ۱۲ | شرکت | شرك |
| ۲٦۱ | ۱٦ | شیخ طوسی | شیخ طبرسی |
| ۲۷۰ | ۱۹ | اجتماعیات | اجماعیات |

# ادبیات معاصر

تألیف


رشید یاسمی

استاد دانشگاه طهران



در طهران بسال ۱۳۱۶ شمسی طبع گردید

چاپخانهٔ روشنائی

طهران

# فهرست مندرجات

صفحه



---

## فهرست تصاویر کتاب

# دیباچه

ازآن پس که بترجمه و طبع جلد چهارم از تاریخ ادبیات پروفسور ادوارد برون که تاریخ ادبی ایران ازابتدای عهد صفوی تا آغاز عصر پهلوی است موفق شدم، ازآنجاکه مندرجات آنرا نسبت بحوادث ادبی قرن حاضرمحتاج تکمیل یافتم وبعلاوه دراین شانزده سال که فاصله زمان تألیف و زمان ترجمه است آثار بسیار درنظم و نثر پیدا شده بود ، برآن شدم که ذیلی مشتمل برشرح حال شعرا و نام همه کتب مهمه عهد برآن بیفزایم.

اما چون مجال استقصای کافی نبود شرح‌حال همهٔ شعرا و نام همه کتب بدست نیامد و این ذیل محدودتر از آن شد که درنظربود امید است در کتاب مبسوطی که در دست تألیف است جبران مافات بشود

باری چون این ذیل بهمین اندازه هم که رسیده است می‌تواند تاحدی معرف ادبیات این عصرباشد سزاوار دیدم که جداگانه آنرا تحت عنوان «**ادبیات معاصر**» منتشر کنم تا برای دانشجویان در حکم مدخلی باشد .

کاملا آگاهم که نگارش تاریخ ادبی معاصر از دشوارترین کارهاست ومقدار خرسندی که جلب میکند خیلی کمتراز ناخرسندی است زیرا که طبعاً نام بسی اشخاص سزاوار و کتب عالیمقدار ازقلم میافتد و در آنچه بقلم میآید ناچار اشتباه و غلط بسیار راه می‌یابد . امابا این همه مشکلات ازآنجا که تألیف آنرا مفید دیدم خودداری نکردم وچون بابیغرضی‌تام شروع وبابیطرفی محض ختم‌شده یقین‌دارم که در نظر ارباب انصاف وبصیرت نیکو جلوه خواهد کرد .

تیر ماه ۱۳۱۶

**رشید یاسمی**

# درکتاب ادبیات معاصر اغلاط ذیل را اصلاح نمائید

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۹ | ۱۳ | بتالیف آوردن | بتالیف |
| ۱۳ | ۲۲ | ایمنی | ریمنی |
| ۲۵ | ۲۱ | اندرون و | اندرون |
| ۲۷ | ۱۹ | ۱۲۴۲ | ۱۳۴۲ |
| ۳۲ | ۱۱ | بر گذشته | بر گذاشته |
| ۳٤ | ۲۰ | عهد | عمر |
| ٤۳ | ۳ | صدای | صلای |
| ٤۷ | ۱۷ | تارت | تارت |
| ٤۸ | ۱۸ | نوشتن روان | نوشین‌روان |
| ۵۷ | ۱٤ | قابس‌و نامه | قابوسنامه |
| ٦۳ | ۷ | باز | باد |
| ٦۳ | ۱۲ | باد | بار |
| ۸٤ | ۱٦ | چهارم | سوم |
| ۱۲۳ | ۲۰ | شمر | شعر |

# اوضاع ادبی ایران در سالهای اخیر

پرفسور ادوارد برون چهار جلد تاریخ ادبی خود را طوری ترتیب داده است که هر جلدی بظهور شاعری توانا ختم میشود جلد اول از صدر تاریخ ادبی تاظهور فردوسی جلد دوم تاطلوع سعدی و جلد سوم تاعهد جامی لکن بنظر ما جلد چهارم طبیعی تر ازسایر مجلدات ختم شده است زیرا که بافصلی حقیقی از تاریخ ایران تصادف کرده است آخرین صفحات این کتاب با آخرین ایام دوره انحطاط کشور مقارنه دارد و برفرض که مؤلف ازروزگار امان مییافت ومطالعات خودرا دوام میداد خواه وناخواه بایستی کتاب را بهمین جا ختم کند وباقی را در جلدی جدا گانه بنگارد از گفتار مؤلف در صفحهٔ ۱۲۹ بخوبی آشکار است که آنمرد ایران دوست چگونه ازمصائب وارده برایران متأثراست ویاسی که آنزمان براذهان غالب بود چگونه اورا نیز ازراه دور نسبت بکشور محبوب او نااميد کرده است حقیقة در آنروزگار هیچکس ازداخل وخارج چه نیك بین وچه بدبین نمیتوانست ایام بهبودی برای مملکت ایران بتصور آورد

دولت در کمال ضعف ، عشایر در خود سری باقی . خزانه خالی و سیاه بی ترتیب بلکه معدوم . امن وعدل وعلم وادب در گرداب فنا . . . ازایران جزنامی واز شوکت باستانی جزخیالی درخاطرها نبود درچنین وقتی معلوم است که بازار علم وشعر چقدر کاسد است کسی ازبیم جان وغم نان پروای دانش وفرهنگ نداشت تاچه رسد بظهور آثار بدیع و گفتار درخشان . فقر ویاس و مشاهده براذران ستمدیده و آبادیهای ویران شده وفقدان مردمان فداکاردلسوز هرکسی را خاصه طبقه شاعران و ظریفان حساس را گرفتار نومیدی شدید کرده بودچنانکه دراغلب آثار آن عصر جز نوحه و ناله ونفرین چیزی دیده نمیشود از توالی مصائب وتسلسل حوادث همه کس را باور شده بود که ایران نفرین کرده است وباید ابدالدهر درآتش بلا وانقلاب واغتشاش بسوزد مقالات بسیار واشعاربیشمار در نزد نگارنده هست که صریحاً یا تلمیحاً باین اعتقادات عامیانه اشاره کرده و

ایران را نفرین کرده ومحکوم به بیچارگی دانسته‌اند و بعضی چارهٔ کشوررا در ظهور دستی ازغیب وعده میدادندکه برون آید وکاری بکند. شرح حوادث ناگواری که درآن ایام برای‌مردم ایران امرعادی شده بود بقدری مبسوط است که درخور کتب تاریخی بزرگ است و کسی نیست‌که منکر آن تواند شد درچنین روزگاری کتاب مزبور بپایان رسیده ودر واقع پرفسور برون باکمال حسرت این سرزمین محبوب خویش را درچهار موجه بدبختی رها کرده‌ودم فرو بسته‌است درآثار شعراء قبل ازظهور پهلوی اشعاربسیار درمژده طلوع مردی بزرگ که رهاننده کشور از مصائب ومضایق است دیده میشود

ادیب پیشاوری درایام جنك بین‌المللی گوید:

گرچه جهان سالها رفت که‌مردی نزاد — فتنه شد او بربنات مهر گرفت ازبنین
دارم دل پرامید نه ز مه و نه زشید — بل زخدا کونوید میدهدم کل حین
که چون فرانك کند مادر گیتی شکم — وین پدر گوژ پشت پشت کند آبتین
چون ستم ماردوش گشت ز اندازه بیش — لاحرم آرد برون‌کاوه سر از آستین
از افق شرق باز بردمد استاره‌ای — همچو سهیل یمن تیغ یمان در یمین

خسروی درهمان اوقات گوید.

شهی را برانگیزد از غیب داور — که چون روزروشن کند شام تارت
بر اندازد از بوستان بیخ ظلمت — بپردازد از گلستان خس و خارت
جهان پـر زجورست وبیداد یارب — بر انگیز آن دادگر شهریـارت

خواست یزدان نگذاشت این کشور باستانی که برتمدن وادب بشری اینهمه منت‌دارد و مؤسس نخستین دولت شاهنشاهی جهان و مهد دانایان و سرایندگان عظیم‌الشانست یکباره درگرداب نیستی فرو رود وبوستان روزگار ازآوای بلبلان خوشنوای او محروم بماند یکی از رهانندگان بی همتا و فرزندان توانای او قدم بعرصهٔ سیاست نهاد اعلیحضرت شاهنشاه **رضا شاه پهلوی** بنیروی اراده و تدبیر وحسن نیت وشجاعت خویش کشتی طوفان دیده را بساحل نجات کشانید ودر اندك مدتی ازفرط کوشش وثبات واز بلندی همت وپاکی‌نیات موفق‌گردید که مجد و عظمت پیشین را بخوبترین صورتی بازگرداند نخست با تنظیم و تجهیز سپاهی بزرگ امنیت را دراقصای کشور واکناف مملکت برقرار کرد

امنیتی که بشهادت تاریخ درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده است آنگاه بعمران ورفع ویرانیها وبهبودی اوضاع سیاسی و اجتماعی پرداخت . آنچه دراین پانزده سال برای این شاهنشاه نیکبخت دست داده است وآنچه دراین مدت وطن عزیز ازبرکت وجود این فرزند توانا تمتع برده است درتاریخ کشور بی نظیر است اگر این مرد بزرگ جزامنیت تامی که درایران برقرار کرده هیچ خدمتی انجام نداده بود هرشخص منصفی اورا درردیف بزرگترین مصلحان جهان قرار میداد لکن همت او باین پایه توقف نکرد وتا آنجا که استعداد کشور اجازه میداد متانت ودوامی حیرت انگیز درایجاد مؤسسات مفید وبرانداختن بدعتهای مضر واحیای رسوم سودمند وامحای آداب ناپسند کوشیده کشور ناتوان را از سموم جانگزای خودسری وهرج ومرج که بصورت نفوذ خوانین عشایری و قدرت اعیان ومتنفذین شهری وبهیئت عادات ورسوم عمومی جلوه میکرد ومانع هرپیشرفتی میشد رهائی داد صرف نظر ازنوابغ ادبی که ظهور آنها را کسی نمیتواند پیش بینی کند اوضاع عادی علم و ادب را هرگاه بنظر بیاوریم می بینیم که بشاهراه پیشرفت افتاده است زیراکه این ظهورات اجتماعی متکی بامنیت و آبادیست وچون دیر زمانی کشور آسوده شد و پلنگان خوی پلنگی از دست دادند رفته رفته گلزار ادب شادابی از سر خواهد گرفت طبعاً دراین چند سال که دورۀ کوشش فوق‌العاده ملی بود وهمه چیز درپی جاذبه اراده شاهنشاهی تکاپو میکرد ازحیث شعر ونثر نمیتوان آثاریکه متناسب با سایر پیشرفتها باشد نشان داد پیوسته دورۀ انتقال مهیا کننده ادوار آینده است مثلا نمیتوان گفت همان نهضتی که درکار وصنعت وغیره پیدا شده است درشعر هم رخ داده است زیرا که ضروریات همواره حجاب مستحبات میشود کشوری که باید تمام نیروی خود را درظرف پانزده سال برغم‌خرابی ادوار سلف وجلب منافع تمدن جدید مقصور کند وهمه چیزهای ضروری زندگی مادی را تقریباً ازنو ایجاد نماید امن وعدالت وراه ارتباط ولباس وآب ونان ومعارف ضروریرا یکان یکان احداث کند طبعاً مجالی برای پرواز بطبقات اعلای فکر وخیال ندارد پس ایندوره‌را که نسبت بقرنهای ماضی بمنزله ساعتی بیش نیست نباید مورد طنز و طعن

قرار داد که چون سعدی شاعری وچون بهزاد نقاشی وچون ملا صدرا حکیمی نداده است باوجود این باید گفت که دراساس معرفت نیز شالوده هایی استوار نهاده شده است وذوق ایرانی دراین ایام تحول هم ازکار بازنمانده است چنانکه از عده کتبی که دراین دوره طبع ونشر شده است چه تألیف وترجمهٔ جدید چه آثار معروف پیشینیان میتوان حرکت مستمرادبی را احساس کرد مادراین مختصر نمیتوانیم آنطورکه شاید و باید حق پیشرفتهای این چند سال را در راه ادبیات بمعنی اعم ادا کنیم وتفصیل‌را بکتابی موکول مینمائیم که دراین‌باب دردست نگارش داریم وشاید گنجایش چنین بحثی را داشته باشد پس دراین صفحات قلیل بذکر فهرستی اکتفا باید کرد

مقدمة باید دانست که تغییرات عمیق اجتماعی که در احوال مرد وزن این کشور و در اوضاع تجارت و صناعت این اقلیم واقع شده است در ادبیات و افکار نسل حاضر ومستقبل تأثیردارد روابط استواری که باممالك اروپا پیداشده چه‌تجاری چه‌علمی وچه‌صنعتی موجب‌مزید اختلاط فرهنگ شرق وغرب خواهدشدوبشهادت‌تاریخ هیچ عاملی بیشتر ازلقاح و پیوند افکار ملل‌مختلف موجب‌تجدید بنیان‌ادب نخواهدبود وقتی که ازدیاد روابط موجب شد که حجاب بیگانگی ازمیان رفت وعام وصنعت وطرز تفکر وتخیل مردم بیگانه باافکار وپندار اهل کشور آمیختگی تام پیدا کرد تحول‌ادبی حقیقی‌صورت خواهد گرفت ایرانیان درادوار گذشته آنچه ممکن بود ازآثار فکر وذوق خود در جهان پرا کندند ودر مقابل از همسایگان هرچه شایسته ومناسب دیدند گرفتند ودر سایه شمشیر اسلام که ملل گوناگون‌را تحت حکومت واحد قرار داد حدود و ثغور برداشته شد و ملل اسلامی فرهنگهای خویش‌را بوسیلهٔ زبان عربی که حکم رابط و قاصد داشت در یکدیگر آمیختند نتیجهٔ این ارتباط‌تام ادبیات وعلم وصنعتی شد که ازآغاز دورهٔ عباسی‌تاحمله مغول درکشور ما نورافشانی داشت هجوم وحشیان مغول این پیوند های ملل اسلامی‌را از هم گسیخت و مانع شد که باز هم ازتصادف افکار برقهای نورانی پیدا شود ناچار ایران خودرا مانند بازرگانی‌دید که انقلاب‌روزگار دست اورا ازبازارهای تجارت و خزاین ودفاین منتشرش بریده و مجبور است بذخیره خانه واندوخته کاشانه خود قناعت کند این بود که بعد ازمغول جز تقلید گذشتگان که میتوان

آنرا به نشخوار ادبی تعبیر کرد کاری ازپیش نرفت همه کس درسیر آسیائی بدور خود می پیچید وباتبدیل صورت میراث گذشتگان را بنام خود ببازار می آورد وعاقبت چون تغییر بیان وتبدیل صور هم حدیدارد وافراط درآنچهره معنیرا بکلی تیره میکند مقلدین کار را برسوائی کشانیدند و آثاری بظهور آوردند که فی‌الحقیقة تنفر انگیز وجانگزای است فقط در روزگار انقلاب اخیر که حرکت اجتماعی تازه وفشار بی اندازه قریحه هارا جنبش بخشید ابیات دلپسندی میتوان یافت که چون از دل برآمده است بردل می‌نشیند ادبیات آئینهٔ احوال اجتماعی است وقتی که قرنها بگذرد وتمدنی درحال رکود باشد و جزتقلید سلف کاری نکند طبعاً ادبیات هم راکد وفاسد خواهد گشت و صاحبان ذوق درروی زمینه های قدیم چندان پیرایه وزینت بیفایده می بندند که «گرتو به بینی نشناسیش باز» چنانکه بعضی ازآثار عهد صفویه وزندیه و قاجاریه نه فقط باذوق ساده قابل فهم نیست بلکه باتعمل عقلی وتأمل فکری هم نمیتوان معنای محصلی برایش یافت تجدد درادبیات تابع تجدد درمحیط زندگانی است هروقت شاعر چیز ها دید که سلف ندیده بودند و چیز ها شنید که نیاگان استماع نکرده بودند ولطایفی ادراك کرد که پیشینیان ازآن غفلت داشته اند آنزمان است که امید شعر تازه وسبك جدید و نهضت ادبی میتوان داشت واین احوال و مقدمات جز درعصر شاهنشاه **پهلوی** درهیچیك از دوره های پیش بنهایت قوت فراهم‌نیامده بود جنگ بین المللی بعداز چهار سال آتش افروزی بنیانهای قدیم را متزلزل کرد بسیاری از چیزهای خوب و بد را که تمدن بشری آنها را جاودانی می‌پنداشت دراروپا زیرو رو کرد درتعلیم و تربیت درصنعت درتجارت درآداب معاشرت درپوشیدن لباس در وسایل مسافرت و وسایط مخابره در امور بانك و معنی ثروت وطرز حکومت وعلاقهٔ فرد بدولت و پیوند ملك بملت و درسلیقهٔ ادبی وفکر علمی وهزاران چیز دیگر انقلاب کرد نمیگوئیم که آنچه آورد بهتر ازماسبق بود اما تازه‌های بسیار آورد وبشر که عاشق تجدد ودیوانهٔ تنوع است آنها را طوعاً و کرهاً گردن نهاد انعکاس این تغییرات که هنوز هم بسیاری ازمشکلاتش لاینحل مانده است درشرق وغرب بپیچید ایران نیز که سالها صدائی ازفرنگستان می شنید واستعداد همصدائی نداشت ناگهان خودرا دربرابرتمدن

غرب دید زیرا که جنك وانقلاب تمام سدها را شکسته بود ووسایل ارتباط جدید کره زمین را کوچکتر کرده وملل را دست بگریبان ساخته بود، مصلح بزرگ ایران هم هرچه رابرای بهبود ایران نیکو دانست جلب کرد وبرخلاف زمامداران غافل باین ارتباط کمك نمود و موانع اجتماعی را برچید و با دیده بیدار مواقب شد تا ازنفوذ مضرات منع ودر دخول منافع سعی کند درزمانی اندك راه آهن سرتاسر ایران که خوابی وخیالی بیش نبود کشیده شد و در هر شهر کارخانها دایر گشت و تقریباً احتیاج مردم از مصنوعات اروپا منقطع شد ایران نیز همرنك مللی گردید که سالها مغبوط او بودند اعزام محصل ومطالعهٔ تشکیلات اروپائی که جز برای معدودی میسر نشده بود دراین عصر کاری عادی وآسان شد فوج فوج شاگردان بممالك مختلفه روانه و مأمور تحصیل شدند همهٔ این تغییرات درآثار ادبی تأثیر بخشید ونخستین تأثیرش ترك تقلید آثار بی فایده گذشتگان بود طبعاً وقتیکه شخص چیز تازه وخوبی می بیند پیش ازگرفتن آن مدتی بترك آنچه دارد وبیفایده میداند میپردازد « دیو چو بیرون رود فرشته درآید » سکوتی که برشاعری ایران درچند سال اخیرحکمفرمائی دارد بمنزلهٔ پرهیزیست که طبیب تجویز میکند که گفته اند : « اول علاج مردم بیمار احتماست » اگر بدقت در احوال صاحبان ذوق بنگریم می بینیم همه از طرز مقلدانه بی‌مغز سابقین آگاه شده ودرجستجوی راه جدیدی برای اظهار مافی‌الضمیر برآمده میخواهند برای آن قریحه روشن ملی که بزرگان ادب را در قرنهای گذشته بوجود آورد لباسی نو بیابند وعبارتی لایق بجویند معنای جدیدی که اززندگی‌مادی ومعنوی دریافته اند آنانرا از اتلاف عمر در تعقیب چیزهای بی‌سود باز میدارد توجه تامی که ازجانب شاهنشاه بامور معارفی مبذول شده وبپرورش جسمانی که ازبرکت نظام وظیفه وتأسیس انجمنهای تربیت بدنی وورزشهای مدارس توسعه یافته است طبعاً درمزاج واخلاق ساکنان این کشور اثر قوی خواهد بخشید و بار دیگر آن نیروی خاموش شده باستانی‌را بجنبش خواهد آورد چنانکه مقدمات آن درهمین ایام نمایان است وقتی که مصائب ناگوار که بر خلاف طبیعت است آنقسم تأثیر عمیق در احوال فرد وجامعه ودر اوضاع علم وادب داشته باشد که بآن اشاره کردیم پیداست که دوام روزگار نعمت ترقی که ملایم طبع و محرك

شوق است چه خواهـد کرد عدم امنیت وضعف استقلال واتکای بغیر آن کرد که دیدیم ثبات آسایش واستقرار قدرت و کمال استقلال کارها خواهد کرد که می بینیم پس جای تعجب نیست که همان امیدرا که بترقیات مادی‌مملکت داریم بپیشرفتهای ادبی وعلمی آینده داشته باشیم وزارت معارف باخدماتی که دراین سالهای اخیر کرده وشالوده هائیکه نهاده است این امید واریرا تأیید میکند تأسیس دانشگاه و ایجاد دانشسراهای‌سیار برای‌تربیت معلم و اصلاح برنامه «دستور تعلیمات» وساختن عمارات مناسب وزیبا برای‌مدارس و استخدام استادان خارجی و تهیهٔ لوازم علمی وجهد درتربیت بانوان وپرورش جسمانی شاگردان و مثل این‌خدمات زمینهٔ ترقی را روشن وراه پیشرفت را باز میکند



# فصل اول

## شعر

این دوره را که فاصلهٔ جنگ بین المللی وزمان تحریر این سطوراست میتوان عصر بیداری شاعران نامید زیرا اکثر اشخاص که دارای موهبت شاعری بوده‌اند ازتقلید گذشتگان حتی المقدور احتراز کرده و کوشیده اند که مضمونی جدید درقالب شعری قدیم وارد کنند . نباید تصور کرد که همه موفق شده اند و واقعاً چیزی بدیع وجدید آورده اند اما میل باین تجدد درآثار آنان آشکاراست درآغاز این دوره جماعتی از گویندگان بفکر انقلاب ادبی افتاده مدعی تجدید صورت و مضمون اشعار شدند ولی بحکم آنکه فکر تجدد هنوز پختگی نداشت کامیاب نشدند از حیث صورت قطعاتی انتشار یافت که وزن وقافیه دلپسند نداشت و بزودی متروك گردید ازحیث مضمون هم انقلاب ادبی منحصر بـه آوردن بعضی الفاظ فرنگی شد .

رفته رفته فکر تجدد ادبی پخته تر شد ومعلوم گردید که شکستن وزنهای فارسی وداخل کردن الفاظ اجنبی انقلاب ادبی نیست پس دستهٔ ازشعرا شبکهای خاصی ترکیب کردند و مضمونهای بکر وبدیع در گفتار خود جای دادند اما با این نظر که هرگز ازروح زبان وقواعد بیان فصحاء ایران عدول نکنند زیرا قائل بودند که بزرگان گذشته از هرجهة شاعریرا برتبه کمال رسانده و برای اظهار هرقسم مطلب جدیدی راه راباز نموده اند .

چنانکه گفته شد مضمون وفکر جدید را باید محیط جدید القاء کند شاعر باید چیز تازه ببیند تا خیال تازه بکند پس هر قدر دامنهٔ تجدد اجتماعی وسیعتر میشود امید تجدد حقیقی شعر وادب هم قوت میگیرد فعلا ازحیث مضمون وفکر نو جز قطعات معدودی درادبیات این دوره نمیتوان نشان داد .

اماتقلید قدماهم طرفدارانی دارد وبسیار قصیده‌وغزل استواردراین عصرمیتوان نشان داد که شایسته برابری با متقدمان است

ازحسن اتفاق راجع بشاعران ایندوره چند تذکره مبسوط و دقیق طبع شده‌است یکی ازآقای پرفسور محمداسحق معلم‌زبان وادبیات فارسی دردانشگاه کلکته است بنام **سخنوران ایران درعصرحاضر** که جلد اول آن بسال ۱۳۵۱ در دهلی چاپ شده و جلد دوم در تحت طبع است دیگری موسوم به **سخنوران عهد پهلوی** تألیف آقای دینشاه سلیسیتر که در بمبئی بطبع رسیده است

گذشته ازاین درمیان معاصران هم فضلائی هستند که از احوال یا آثار گویندگان این عصر کتابهائی گرد آورده اند ازآنجمله آقای پژمان بختیاری در کتاب **بهترین اشعار** آقای محمد ضیاء هشترودی در**منتخبات‌آثار** آقای سعادت نوری در**گلهای ادب** وآقای مطیعی مدیر روزنامه کانون شعرا در کتاب **اسرار خلقت** نمونه هائی ازاحوال و آثار سخنوران معاصر بدست داده اند بعلاوه اقایان عبرت نائینی وشمس‌الدین حقی وساعی نیز بتألیف آوردن تذکره های مشروحی مشغولند که بعداً انتشار خواهند داد



## ادیب پیشاوری
۱۲۶۰-۱۳۴۹ ه‍.ق

افضل شعرائی که دراین دوره در گذشته اند سید احمد ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین ازمردم پیشاوراست اگر بعضی اشخاص بسبب اغلاق وپیچیدگی مضامین وایراد



الفاظ غیر مانوس اورا چنانکه باید نشناسند و دیگران را ازحیث روانی اشعار بر وی ترجیح دهند از لحاظ جامعیت و کمال فضل واحاطه برعلوم متنوعه وتتبع درادبیات ایران وعرب هیچیك ازشعرای معاصررا نمیتوان برتر ازوی شمرددر مجلسی که ادیب حضور داشت درهیچ فنی از فنون ادب و شعبهٔ از شعب علوم قدیمه کسی را یارای اظهار فضل نبود گفتار او درریاضی و الهی وتاریخ وشعر برهان قاطع بود زیرا که حافظه نیرومند او اندوخته هشتاد ساله را چنان حاضر وآماده داشت که گوئی کتابی منشور ولوحی مسطور است باندك التفاتی متن اسناد وعین اشعار را بخاطر آورده میسرود ودعوی راقرین فیصله می کرد .

ادیب درپیشاور مقدمات را آموخت چون میان ساکنان سرحدات غربی هند باقوای دولتی جنگی واقع شد پدر وبنی اعمام و خویشاوندانش بقتل رسیدند وادیب موفق شد که ازآن مهلکه خودرا بکابل برساند پس ازسالی اقامت دراین شهر بغزنین وهرات وتربت شیخ جام ومشهد سفر کرد درنزدفضلاء زمان بتحصیل

مشغول شد پس از سی سالگی در ۱۲۸۷ هـ . ق درسبزوار بحلقهٔ درس استادالحکماء حاج ملاهادی سبزواری درآمد و دو سال آخر عمر این حکیم را درك کرد در زمان اقامت درمشهد مشهور بادیب هندی شد در ۱۳۰۰ هـ . ق رخت اقامت بطهران کشید ودر سوم صفر ۱۳۴۹ پس ازیکماه ابتلا بسکته ناقص وفالج شدن شق ایمن بدرود حیات گفت جسدش را در امامزاده عبدالله ( حضرت عبدالعظیم) بخاك سپردند وشعرا در رثای او اشعار بسیار سرودند (۱)

نویسندهٔ این سطور اواخر عمر ادیب را ادراك کرده و گاهی از برکات محضرش فایده میبرد ازاینرو اطلاعی مبسوط از کیفیات زندگانی او ندارد ودریغ میآمد در ساعات معدودی که نعمت حضور او دست میداد باین قبیل سؤالات بپردازد وآنچه راجع بداستان حیات اوست از مقدمه دیوانش که بسعی آقای عبدالرسولی بطبع رسیده است اخذ شد

ادیب تمام عمر نود ساله را وقف تحصیل فضائل وتزکیه نفس کرده از زخارف دنیوی وعلایق خانوادگی آزاد بوده وازمال دنیا جزچند جلد کتاب نداشت که پارهٔ ازآنهارا هم مانند شفا واشارات واسفار وغیره بخط خود نسخه برداشته بود ودرسالهای اخیر بیشتر وقت را صرف مراجعه بخاقانی و ناصر خسرو وسنائی ومخصوصاً مثنوی مولوی میکرد ازاینجهة آثار زیادی ازخامه اوتراوش نکرده است معهذا ازنخستین اثرش که حواشی وتعلیقات بر تاریخ ابوالفضل بیهقی باشد احاطهٔ بسیط او بر تاریخ و لغت آشکار میشود دیوان او مشتمل بر ۴۲۰۰ بیت فارسی و ۳۷۰ بیت عربی بضمیمه ۲ رساله یکی دربیان قضایای بدیهیات اولیه دیگری درتصحیح دیوان ناصر خسرو بطبع رسیده است

قیصرنامهٔ او که ببحر متقارب وراجع بوقایع جنگهای بین المللی است متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که چاپ نشده است

دراین اواخر نیز بترجمهٔ فارسی اشارات شیخ الرئیس پرداخته بود که عمرش به تمام کردن آن وفا نکرد .

---

(۱) درمیان مراثی مذ کور مخصوصا قصاید آقای وثوق و آقای اورنك درخور توجه است نگارنده را نیز در سوك آن بزرك مرد قصیدتی است که در منتخبات اشعار مندرج است و با این بیت آغاز میشود

سزد بسوك تو ای آفتاب فضل و ادب — چهان بپوشد مر روز را بجامهٔ شب

ادیب عدم تعلق ودلبستگی را بمراحل مادی چندان پیش برده بود که تاآخر مجرد زیسته وعمرگرامیرا صرف ادبیات نمود ولی نباید پنداشت که این بی نیازی و تجرد اورا نسبت بعوالم محبت بنوع وشفقت ببستگان ودلبستگان نیز بی اعتنا وغیر حساس ساخته بود طبع رقیق وقلب شفیق او ازمصائب دیگران بی نهایت غمناك ومتاثر میشد وبعد از ۷۰ سال که ازمصیبت وارده بر خاندانش میگذشت همواره بیاد آن بوده وبلکه تذکراین بلیه عظمی محرك طبع اودر سرودن اکثر قصاید وطنی وموجب انشاد مثنوی قیصر نامه شد محبت او نسبت بایران و اسلام وعلاقه او بزبان فارسی وآثار گذشتگان بحدی بود که تقریباً هیچیك از قصائدش خالی ازچاشنی وطن پرستی و تحریض باستقلال وآزادگی نیست

برای کسیکه از ادبیات عربی وفارسی بی بهره نباشد مطالعهٔ اشعار ادیب بسیار لذت بخش است زیرا که اشارات و تلمیحاتی بقصص واخبار پیشینیان بکار میبرد ودر لفظی قلیل معانی کثیر برخواننده عرضه میدارد وشخص خودرا در مقابل مردی می بیند که ذخیره کامل آثار گذشتگان وخلاصه تمدن وادب ایران باستان بلکه مغرب آسیاست چنانکه بی تجشم کسب جدید وبی تصفح کتب ویادداشت ها میتوانست مناسب ترین گوهر هارا درجای خود نشانده وزیبا ترین لفظ ومعنی را برای ایراد مقصود انتخاب کند.

ادیب از ابتذال گریزان بود یعنی بهتر میدانست که کلامرا باپیچهای زائد ودر لباس الفاظ غریب برخواننده عرضه کند تااینکه بعبارات پیش پاافتاده مبتذل متوسل شود و حقاً اینکار رونق مخصوصی بسخن او داده و مهر شخصی او را بر گفتارش زده است که دست کمتر کسی بتقلید آن میرسد وبرای کسانیکه درلغت دستی دارند نمکی که درمطاوی آن پنهانست ظاهر ومحسوس میشود

ناشر دیوان ادیب دراین باب تحقیقات و مطالعات نیکو دارد که بهتراست خوانندگان را بمقدمهٔ دیوان آن بزرگوار که اثر خامهٔ ناشر مذکوراست حوالت داده وباذکر غزلی وقطعهٔ از گفتار ادیب سخن را بپایان رسانیم

سحر ببوی نسیمت بمژده جان سپرم | اگر امان دهد امشب فراق تاسحرم
چو بگذری قدمی بر دوچشم من بگذار | قیاس کن که منت از شمار خاك درم
بکشت غمزه خونریز تومرا صدبار | من از خیال لب جانفزات زنده‌ترم

گرفت عرصهٔ عالم جمال طلعت دوست | بهر کجا که روم آن جمال می نگرم
برغم فلسفیان بشنو این دقیقه زمن | که غایبی تو و هر گز نرفتی از نظرم
اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد | یکی ز تربت من بر گذر چو در گذرم
که سر ز خاك بر آرم چو شمع و دیگر بار | بپیش روی تو پروانه وار جان سپرم
مرا اگر بچنین شور بسپرند بخاك | درون خاك ز شور درون کفن بدرم
بدان صفت که بموج اندرون رود کشتی | همی رود تن زارم در آب چشم ترم

چنان نهفتم در سینه داغ لاله رخی
که شد چو غنچه لبالب ز خون دل جگرم

**درحسب حال خود گوید :**

خرد چیره بر آرزو داشتم | جهانرا بکم مایه بگذاشتم
منش چون گرائیدزی رنك وبوی | لگام تکاورش بر کاشتم
چو هر داشته کرد باید یله | من ایدون گمانم همه داشتم
سپردم چو فرزند مریم جهان | نه شامم مهیا و نه چاشتم
تن آسائی آرد روان را گزند | گزند روان خوار بگذاشتم
زمانه بکاهد تن و بنده نیز | بر آئین او هوش بگماشتم
بفرجام چون خواهد انباشتن | بخاکش منش پیش انباشتم
بود پردهٔ دل در آمیختن | بگیتی من این پرده برداشتم
چو تخم امل بار رنج آورد | نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم
زدودم ز دل نقش هر دفتری | ستودم همه آنچه بنگاشتم
بعین الیقین جستم از چنك ظن | که بیهوده بود آنچه انگاشتم
ازیراست کاندر صف قدسیان | درخشان یکی بیرق افراشتم

هر آنکو بیالود ازایمنی
منش مهدی عصر پنداشتم



**ادیب نیشابوری** شیخ عبدالجواد فرزند ملا عباس نیشابوری در سال ۱۲۸۱ ۱۲۸۱-۱۳٤٤ ه‍ . ق متولدشده درچهارسالگی یك چشمش بکلی ازآبله کور گشته



وازچشم دیگر بقول خودش جز ربعی باقی نماند پدرش که از دهقانان متوسط الحال نیشابور بود بسبب کوری فرزند را ازتحصیل باز میداشت ولی چون قوت حافظه وشوق اوبدانش معلوم گردیداورا بمکتب سپرد ادیب تا ۱٦ سالگی در نیشابور بخواندن مقدمات مشغول بود آنگاه بمشهد رهسپار شد در ۱۲۹۷ در مدرسهٔ خیرات خانی وبعد درمدرسه فاضل خان ومدرسه نواب منزل اختیار کرد فنون ادبی را چنانکه درسابق معمول بود فرا گرفت وباوجود ضعف چشم بیشتر اوقات را درمطالعه کتب ادبی عرب چون مقامات حریری و بدیع الزمان ومعلقات سبع و کتب تاریخ صرف میکرد حافظهٔ او بحدی بود که در هرموضوع ادبی هزاران شعر ومثل ازعربی وفارسی میخواند علاوه برفنون ادبی در معقول نیز صاحب نظر بود و فنون ریاضی را مانند نجوم وهندسه و هیئت وجبرومقابله میدانست ازطب وفقه و اصول ورجال بهره داشت .

ازآثار او چیزی بطبع نرسیده است رسالهٔ درجمع بین عروض فارسی و عربی ورسالهٔ درشرح معلقات سبع وچند جزوه درتلخیص شرح خطیب تبریزی برحماسه ابی تمام نوشته است

ادیب دارای اخلاق فاضله وشرافت ذاتی وقناعت ومناعت طبع بود تاپایان عمر مجرد زیست وجز بجمع نوادر وذخایر ادبی بفراهم آوردن مالی همت نگماشت عشق ومیل بسیار بتعلیم داشت غالباً محضر او از جوانان دانش طلب

پربود اکثر جوانان فاضل خراسان بواسطه یا بی‌واسطه در ادب شاگرد این ادیب بوده اند . مدت عمرش ٦٣ وفاتش در ۱۲ ذیقعده ۱۳٤٤ اتفاق افتاده است درآغاز بسبك قاآنی سخن میگفت ولی بعد شیوهٔ خراسانی را اختیار کرد درشعر فارسی وعربی از استادان مسلم زمان است . دیوانش قریب ٦۰۰۰ بیت جمع شده ولی بطبع نرسیده است . (۱)

## غزل

کاشکی دلبر من بادل من داد کند — گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند
ترسم آن لیلی رخسار بدان شیرینی — دل مجنون مرا روزی فرهاد کند
چون بر آن روی و بر آن موی وزد باد همی — دل من یاد زفرموده استاد کند :
«آن نسیم زلف بر آن عارض گوئی که همی — بپر زاغ کسی آتش را باد کند» (۲)
باده تلخ دهد بوسهٔ شیرین ندهد — داوری کو که میان من و او داد کند

---

تا چند خو بخلوت و خاموشی — چندی بباغ چم بقدح نوشی
ساقی کجاست کزمی بیداری — از من ببرد خمار پرندوشی
آهوی مشك موئی و با آهو — همواره بینمت بخطا کوشی
مشك اندرون نافه بود واینك — مشك تو دوشی است و بناگوشی

---

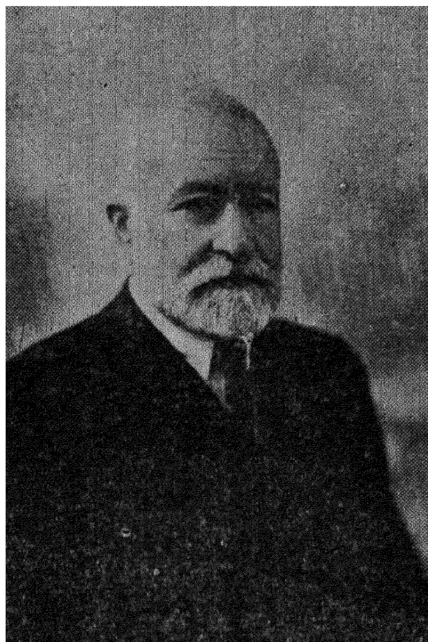
پریرخی که جزاو آفرید گار پری — نیافرید پری را به پیکر بشری
چو آفتابم گاه پگاه تافت بکاخ — به پیکر بشری بانهاد و خوی پری
فکنده برمه روشن کمند غالیه سای — نهفته دردل جوشن پرند شوشتری
شکن بمویش از پنجه طرازش طبع — نشان برویش ازچشم مردم گذری

---

(۱) رجوع شود بخطابهٔ آقای محمد علی بامداد ومقاله آقای اشراق خاوری درمجله ارمغان سال هفتم آقای اشراق سال تولد ادیب را ۱۲۸٤ ضبط کرده است .

(۲) این بیت از محمد صالح مروی است که از فصحای متقدم بوده است (لباب الالباب)

**افسر** محمد هاشم افسر فرزند نورالله میرزا جناب در ٢١محرم ١٢٩٧ هـ . ق . درسبزوارمتولد شده ودرهمان شهربتحصیل



علوم قدیمه ازمنطق ومعانی‌وبیان وبدیع وحساب و هندسه پرداخته معقول ومنقول را در محضرحاج میرزا حسن حکیم داماد حاجی سبزواری و افتخار الحکماء و مرحوم حاج میرزاحسین‌سبزواری آموخته است

افسر درمجلس شورای‌ملی‌ازدوره دوم تادوره نهم نمایندگی داشته و مکرر عهده دار نیابت ریاست مجلس بوده است درشاعری تقلید از سبك خاصی نمیکند و بیش از چهار هزار بیت از گفتاراودردست نیست لکن کوشش او بیشتر درایراد مضامین نو و اختراع اوزان غیر مبتذلست افسر از مؤسسین انجمن ادبی ایران و سالهاست که عهده دار ریاست و ادارهٔ آنست این انجمن که بقای خودرا مرهون کوشش افسر میداند مجمعی است ازشعرا و فضلای طهران هفتهٔ یکبار تشکیل میشود حاضران هریك شعری یاخطابهٔ ایراد میکنند .

افسر درشعر شناسی ونقادی گفتار شعراء بصیرت و مهارتی کامل دارد وجوانان انجمن ازنظر دقیق او درترکیبات شعری ونثری فایده بسیارمیبرند

هیچ کس از قمار طرف نبست — زانکه بـرد قمار باختن است
هر که زین کار بهره برد بباخت — هر که زین دام دانه جست نرست
مرد خوش خوی را کند بد خوی — با حریفان پست چون پیوست
تهمت و نا سزا دروغ و قسم — از دوسر رایـج است در هردست
بهـر یك بستنی بگـاه قمـار — ای بسا عهد دوستی که شکست

از سر مال خویشتن برخاست — هر که در پای این بساط نشست
خود گرفتم که هیچیك نبود — زشت تر هم ازین دو کاری هست
که بری مفت دسترنج کسان — یا دهی دسترنج خویش از دست

---

مادر دانا تواند پرورد فرزند را — تندرست و پردل و جانسخت و باعزم و متین
در تن سالم بود عقل متین و فکر خوب — کی توان از ناتوانان خواست او صافی چنین
ناتوانی خیزد از ناتندرستی در جهان — هست آری تندرستی باتوانائی قرین
ای زن نادان مپرور بچه را ناتندرست — بچه نازادن به از ششماهه افکندن جنین

---

روزی که برفت آن بت عهد شکن — آهم زفلك گذشت و اشك از دامن
بگریستم و بگفتم ای دل بشکیب — خندید و بمن گفت شکیبائی و من

---

ای دل ره بیهوده چرا میپوئی — راهی که نمیروی چرا میجوئی
ایدل گفتی زعاشقی توبه کنم — کاری که نمیکنی چرا میگوئی

---

آنکسی را بستائید که اندر همه عمر — بهر آسایش مردم قدمی بردارد
نیك مرد آنکه نگردد دل او هرگز شاد — مگر از خاطر کس بار غمی بردارد

---

بروزگار جوانی بیازمای کسان — ببین فرشته خصالند یا که دیو وددند
برای خویش رفیق شفیق گلچین کن — زمردمی که هنرپیشه اند و باخردند
ملامتت نکنند اربدند خویشانت — باختیار برای تو منتخب نشدند
ولی به نیك و بد همنشین تومسئولی — بهمنشینی مردم باختیار خودند
معاشران تو گرچند تن ز خوبانند — غمت مباد که ابنای روزگار بدند

---

اندیشهٔ تو گرچه بود در خوشاب — تابان نشود تا که نیاید بکتاب
گر طبع نشد بدست مردم نفتاد — بر روی زمین چهرهٔ روشن نگشاد
چون برق جهنده است وچون نقش بر آب

**الهی** مهدی پسر ابوالحسن قمشهٔ در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در قمشه « شهرضا » متولد شده پس از آموختن مقدمات باصفهان سفر کرد وبتحصیل فقه واصول ومقدمات حکمت پرداخت در خراسان بحوزهٔ درس حکماء معروف مانند آقاشیخ اسدالله وآقا بزرگ درآمد ودر این رشته دقت نظر واحاطه کامل یافت پس ازورود بطهران در مدرسهٔ سپهسالار به تدریس حکمت پرداخت اکنون قریب دوازده سال است دراین مدرسه که اخیراً مبدل بدانشکده معقول ومنقول شده است مشغول تعلیم فلسفه ملا صدرا وسایر انواع حکمت وازاستادان رسمی دانشگاه است

تألیفاتش عبارتست از : ۱ ـ شرح رسالهٔ حکیم فارابی ۲ ـ رساله در سیر وسلوك ۳ ـ حاشیه بر مبدأ و معاد ٤ ـ رساله در فلسفه کلی ٥ ـ رساله درمراتب ادراك ٦ ـ رساله درمراتب عشق

بیتی چند ازقصیدهٔ که هنگام وفات کودك خرد سال خویش سروده است اختیار می شود .

## مرگ فرزند

ای مرغ من ازچه زاشیان رفتی — استاره شدی بر آسمان رفتی
رخشنده ستارهٔ سحر بودی — زود ازبر منظر جهان رفتی
گل بودی و ناگهان خزان گشتی — جان بودی وسوی ملك جان رفتی
بس ناله چو بلبل سحر کردی — کاخر زقفس بگلستان رفتی
چون غنچه دولب بخنده بگشودی — خارت بشکسته در دهان رفتی
ای سوسن صد زبان هزار افسوس — نگشوده بکام دل زبان رفتی
در باغ جهان رخ ارغوان بودت — صد حیف برنگ زعفران رفتی
ای تازه شکوفه خوش زباغ من — لب خند زدی و ناگهان رفتی
ای سبز نهال باغ امیدم — رخ زرد زآفت خزان رفتی
ای ۸۰ دوسه مه چوعندلیب ازباغ — فریاد زدی فغان کنان رفتی
چون مرغ سحر فغان کند دردم — یاد آوردم که با فغان رفتی
شبهای سیه ز آتشین آهت — دود از سر من برآسمان رفتی
ای گوهر جان من گران در دست. — افتادی و سهل رایگان رفتی

زین منزل بی ثبات پر وحشت　　سیاره بملك جاودان رفتی
بردامن مهر من مکان بودت　　چون شد که بشهر لامکان رفتی
چون طایر تیر خورده بر دستم　　ازبال شکسته خون فشان رفتی
در آتشم از فراق بنشاندی　　زاغوش محبتم دوان رفتی
چون تیر زترکش جهان ناگاه　　تا قامت من کنی کمان رفتی
شب تا بسحر بناله سر کردی　　هنگام سحر چو کاروان رفتی
بودی دوسه روز میهمان ما را　　ناخورده غذای میزبان رفتی
ننگ آمدت از نشان این گیتی　　بی نام شدی و بی نشان رفتی
در باغ بهشت و قصر حورالعین　　زین کهنه خراب خاکدان رفتی
از خاك حسام دین سرشتندت　　کاندر بر وی بشهر جان رفتی
با او بمثال فرقدان بودی　　گوئی که برسم فرقدان رفتی
فرمان قضا پیامی آوردت　　ای جان نه بگفت این وآن رفتی
منزل نگرفته خوش سفر کردی　　بردی همه سود و بی زیان رفتی
بودی بمثل حباب این دریا　　هم برسر بحر بیکران رفتی
تغییر قدر طبیب نتواند　　با حکم قضای آسمان رفتی
با توسن سخت سرکش گردون　　درمانده منم توخوش عنان رفتی
سرگشته منم توسر گران بودی　　ناکام منم تو کامران رفتی
من ماندم وخار غم در این صحرا　　تو گل بهوای باغبان رفتی
من بستهٔ دام چرخ کج رفتار　　تو رسته بملك راستان رفتی
از نحسی طالع و قران رستی　　وز مکر سپهر در امان رفتی
از غارت بهمن و دی آسودی　　وز کینهٔ ماه مهرگان رفتی
صیاد زمانه خوش رها کردت　　وآسوده ز فتنهٔ زمان رفتی

تا چند الهی از غمت نالد
زانشهر که آمدی بدان رفتی



**امیری** **محمد** صادق امیری ملقب بادیب الممالك فرزنـد حاجی میرزا حسین نوهٔ میرزا معصوم محیط برادر میرزا ابوالقاسم ۱۲۷۷-۱۳۳۶ هـ ق قائم مقام وزیر مشهور محمد شاه است در ۱٤ محرم ۱۲۷۷ متولد شده معلومات ادبی زمانرا درنزد اساتیدفن فرا گرفته در شاعری براکثر سخنوران عصر خویش پیشی جسته نخست پروانه تخلص داشته وچون ملقب بامیرالشعراء گردید تخلص خودرا امیری نهاد شرح حال او در کتابهای پرفسور برون ودر مقدمهٔ دیوانش که بسعی و اهتمام آقای وحیددر ۱۳۱۲ انتشار یافت مشروحـاً ضبط شده است این استاد در



فنون سخنوری مقتدر ودر روانی طبع ، قوت حافظه . تسلط برتواریخ عرب و عجم واحاطه برلغات ومضامین فارسی وعربی مسلم زمان بوده است دیوان بیست و دوهزار بیتی او مجموعه ایست تاریخی مخصوصاً راجع باوضاع اوان مشروطیت واحوال ادارات آن روزگار ومطالب گونا گون درباب اشخاص وحوادث آن عهدکه قرات آن ازهرجهت بویژه ازنظر شرح حالش که بقلم استادانه شخص اونگارش یافته‌است‌درخور توجه وشایسته نگاهداری است‌منتخبی‌نیز ازدیوان‌اوبسعی آقای محمد خان بهادر فراهم آمده وبضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان انتشار یافته است

ادیب الممالك در ۱۳۱٦ هـ ، ق روزنامهٔ ادب را در تبریزودر ۱۳۲۰ در مشهد انتشار داده وضمیمهٔ فارسی جریدهٔ ارشاد بادکوبه نیز بخامه او نشر میشد بعلاوه سردبیری روزنامه مجلس را درطهران برعهده گرفته وخدماتی از اینراه بملك وملت نموده‌است خدمات اداری او در وزارت عدلیه بوده ودر ۱۳۳۵ که مأموریت عدلیه یزد بدو محول شده بود مبتلا بسکتهٔ ناقص گشته وسال‌بعد رخ درنقاب خاك کشید مدفنش درحضرت عبدالعظیم است

چون دیوان کامل او دردسترس عموم است فقط بنقل یکی از قصائد وطنی او اکتفا شد .

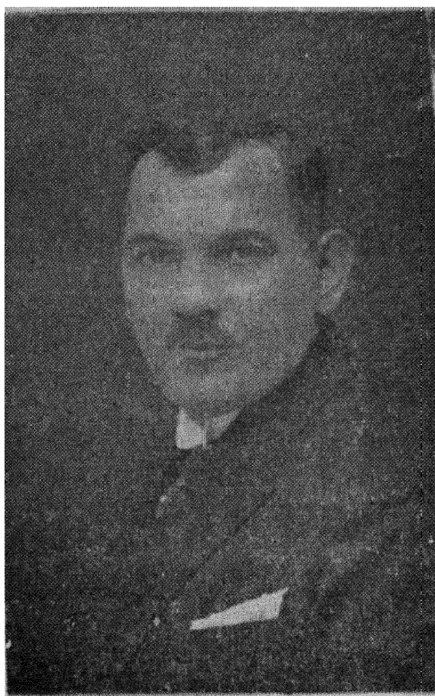
## مایه هرسعادتی علم است

تا کی ای شاعر سخن پرداز / میکنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی زموهومات / که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی زغرض / مدح مذموم گه کنی از آز
میزنی لاف گاهی از عرفان / وزحقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی / گاه اطناب و گه دهی ایجاز
گوئی ای رشك دلبران طراز / گوئی ای قبله گاه اهل نیاز
طره ات در مثل بود طرار / غمزه ات در صفت بود غماز
متمائل رخت بود با ماه / متمایل قدت بود از ناز
تلخ از حسرت توام شد کام / فاش از محنت توام شد راز
از فراقت بر آتش حسرت / چند باشم همی بسوز و گداز
چیست این حرفهای لا طائل / چیست این فکرهای دورودراز
می نگوئی که این چه ژاژ بود / که بمیدانش آوری تك و تاز
این سخن را اگر بری بازار / نخرند از تواش به سیرو پیاز
غصه قیس و قصهٔ لیلی / حرف محمود و سر گذشت ایاز
کهنه شد این فسانه ها یکسر / کن حدیث نوی زسر آغاز
بگذر ازاین فسون و این نیرنگ / دیگر ازاین سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود به سرت / ازوطن بعدازاین سخن گو باز
هوس عشق بازی ار داری / با وطن هم قمار عشق بباز
از وطن نیست دلبری بهتر / بوطن دل بده ز روی نیاز
شاهد شوخ دلفریب قشنگ / با رقیب خطر شده دمساز
در اصول ترقیات وطن / شعر برگو گزیده و ممتاز
پیش از وقت چاره باید کرد / که در فتنه بروطن شده باز
تابکی در جهالت و غفلت / نشناسی نشیب خود زفراز
حبست اسلام در بر کفار / طعمهٔ پیش روی خیل گراز

مایهٔ هر سعادتی علم است    بخدای علیم بی انباز
کی ترقی کند کسی بی‌علم    مرغ بی بال کی کند پرواز
علم تحصیل کن که سلم علم    از نشیب برد بسوی فراز

**اورنگ**

عبدالحسین اورنگ (شیخ الملک سابق) فرزند مرحوم آقاشیخ عبدالرسول (از علماء مازندران بود) است در ۱۳۰۵ ﻫ . ق متولد شده بعد از انجام تحصیلات در طهران وارد خدمات دولتی گردید وفعلا چند دوره است که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را دارد سالها در محضر ادیب پیشاوری باستفاده مشغول بوده واغلب اشعار ادیب را ضبط وجمع میکرده و با طرز بدیعی که مخصوص اوست روایت و قرائت مینمود شیرینی روایت اورنگ موجب اشتهار سخن ادیب درمیان طبقات مختلف شد



از اشعار اوست

بس درطلبت خوردیم در دشت و بیابانها    بر پای دل از هر خار صد نیش چو پیکانها
از هر که تراجستم صد گونه نشانی داد    گر خار بیابان بود ورلاله بستانها
پیدائی ودلها را ازدرد وغم فرقت    چون لاله همی باشد داغی زتو درجانها
هر کس بخیالی شاد وزهر دو جهان آزاد    مائیم و سر کویت خلقند و گلستانها
هر دیده که شد آماج بر ناوك خونریزت    پوشد زجهان اوچشم ازدارو و درمانها

---

ازچه‌رواین گنبد گردنده را آرام نیست    وین عجائب نقشهارا آخر و انجام نیست
گلشنی‌یابی فلك را گربشب بینی درست    لیك ازین رخشنده گلشن هیچکس را کام نیست
ساقیان بزم گردون هرشبی ساغر بدست    لیك جز زهر هلاهل اندرون جام نیست

بره گردونا گر اندر فلك بيدست و پاست　　خود حريف صولتش سر پنجهٔ ضرغام نيست
چون ببدنامی کشد انجام خواهشهای نفس　　عشق‌را نازم که باوی هیچکس بدنام نیست
چون بخون عاشقان رنگین بود دیبای عشق　　این قبا زیبندهٔ هر قامت و اندام نیست
کیش عاشق در جهان خود عاشقی بر عالمست　　هر که این مذهب ندارد او نکو فرجام نیست

همچو او رنگ از دل و جان دوست باید داشت خلق
که جز این محصول عمر آدمی زایام نیست

**ایرج**
**۱۲۹۱-۱۳۴۴**

ایرج میرزا ملقب بجلال الممالك فرزند غلامحسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ هـ . ق درتبریز متولد شده ادبیات فارسی وعربی وزبان فرانسه را درآنشهر آموخت ومانند اکثر فضلا و هنرمندان آن عهد ازتشویقات مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی بهره مند گردید

ایرج در ۱۹ سالگی بی پدرمانده وارد خدمات دولتی شد نخست در گمرك داخل گشته سپس بریاست کابینه وزارت معارف ، ریاست دفتر ایالتی آذربایجان ، معاونت حکومت اصفهان ، حکومت آباده ریاست دفترمحاکمات مالیه ریاست تفتیش و بالاخره معاونت مالیه خراسان نائل آمد . در اوایل جوانی لقب صدر الشعرائی یافته وبانشاد قصاید سلام مأمور گردید سفری هم باروپا نموده چندی نیز منشی مخصوص مرحوم امین الدوله شد .



حادثه مهم زندگی ایرج خودکشی فرزندش جعفر قلی میرزاست که

تأثیری عمیق در روحیات او بخشید (۱) وبعد ازاین واقعه بود که بهمراهی مستشاران امریکائی بخراسان رفته ومثنوی انقلاب ادبی راکه مشعر بر اوضاع اداری مالیه آنزمان وآنشهر بود بنظم آورد دراواخر عمر منتظر خدمت گشته بطهران آمد وپس ازیکسال ونیم توقف دراین شهر بسکته قلبی مبتلا شد و درشعبان ۱۳٤٤ زندگانی را بدرود گفت

اشعار پراکنده اورا فرزندش خسرو میرزا جمع آوری کرده و بچاپ رساند ولی درآن مجموعه ازاشعار قدیم ایرج جز مقدار کمی دیده نمیشود زیرا که اوخود آنها را دوست نداشته وازدفتر شسته بود درحقیقت دوره شاعری و ایام شهرت ایرج ده سال اخیر عمر اوست که سبك کهنه سابق را ترك کرده و طرز خاصی بابیات خویش داد وچندان درسهولت بیان وسادگی گفتار مبالغه‌و هنرمندی نمودکه گاهی درنثر هم نمیتوان تاآندرجه سادگی را بکار برد وباید دانست کاایرج‌باوجود قدرت طبع وروانی بیان چندان درشعر گوئی‌اصرار نداشته وگاهی بتفنن از خزانه طبع گوهری بربساط سخن می نشاند پرفسور ادوارد برون قطعهٔ معروف (گویند مرا چوزاد مادر) اورا درصدر کتاب خویش جای داده است . کمتر شعر فارسی ازقدیم وجدید می شناسم که باین سرعت رایج گشته وورد زبانها شده باشد و ندرة طفلی ازنسل حاضر دیده میشود که آنرا ازبر نخواند . نگارنده دراین خصوص گفته است

شعر تو غم زمانه بر باد دهد ناشادان را دل خوش و شاد دهد
مادر چو زبان گشود طفلش بسخن «گویندمرا» بطفل خود یاد دهد

ازحسن اتفاق نگارنده ایام برومندی طبع اورا درك کرد و بحکم محبت خانوادگی اکثر ایام‌را درمحضر او میگذرانید ازلطف قریحه وخیال‌روشن او لذت میبرد از عجایب امور ادبی اینست که اگرچه ایرج دراشعار اخیر خود هزل را بمنتهای شدت رسانیده است محفل معاشرتش قرین حیا وادب بود گوئی

---

(۱) نگارنده درآن تاریخ اشعاری درکیفیت و قوع اینحادثه دلخراش سروده است که نخستین آن چنین است .

شبی بسود ماه اندر آن جلوه گر ... فروزان ز گردون چو تیغهٔ سپر

ایراد الفاظ مستهجن را درپارهٔ اشعار خود برای « مد » و قبول عامه ضرور میدانست وتنها تصنعی که میتوان دراشعار اویافت شاید همین ایراد الفاظ هزل آمیزاست که باخوی مؤدب او موافق نمیآمد دیگر هرچه دراشعار اوهست حاکی ازنیات پاك اوست . شرحهائی که ازمجالس بزم وعیش داده همه درست وموافق باواقع بوده است وبهمین سبب دراندك مدتی گفتار او ایران گیر شد

دیگر ازقطعات او که شهرت تمام یافته وچند سالی نقل مجالس بزم و زینت صفحات گراموفون بود مثنوی است که باین شعر شروع میشود :

عاشقی محنت بسیار کشید — تا لب دجله بمعشوقه رسید (۱)

از اشعار ایرج دراینجا دومثنوی اختیار میشود که یکی یاد داشت ایام حیات ودیگر وصیت نامه ادبی اوست

مثنوی اول را ایرج دراطراف عکس خود نوشته ونسخهٔ آن دربسیاری ازخانه هابردیوارها نصب است

من آن ساعت که ازمادر بزادم — بدام مهر و چنگ مه فتادم
مرا گشتند مهر و مه دو خادم — بنوبت روز و شب برمن ملازم
یکی ماما یکی لالای من شد — سر زانوی این دو جای من شد
بمن گفتند کاین لالا و ماما — کهن خدمتگزارانند بر ما
نیاگان ترا هم این دو بودند — که روزو شب پرستاری نمودند
توهم ازاین دویابی پرورش ها — خوری ازسفرهٔ اینان خورش ها
گرفتم پیش راه زندگانی — ز طفلی پانهادم در جوانی
زیك تا سن سی و چل رسیدم — خودی آراستم قدی کشیدم
بزیورها همی کردم مزین — برون و اندرون و خانهٔ تن
لبم از لعل شد دندان زلؤلؤ — زنقد عمر جیب و جیب مملو
دوچشم ازجزع و دوگونه زمرجان — گهرهای فراوان هشته در جان
زعنبر موی کردم وزصدف گوش — ز سیم ساده آکندم بنا گوش

(۱) این اشعار ترجمه یك قطعه خارجی است که در آن تاریخ درجراید بمسابقه گذاشته شد و هر کسی بنحوی آنرا نظم کرد نگارنده نیزآن معنی را درقطعهٔ بنظم آورد که در مجموعهٔ منتخب اشعار درج ومقطعش این است : بگیر این گل مکن مارا فراموش

بنای شهوت و مستی نهادم | زمام دل بدست نفس دادم
دو خادم یافتندم غافل و مست | برای غارتم گشتند همدست
چو آگاه ازدرون بیت بودند | اثاث البیت را یك یك ربودند
یکی شب آمد و لعل لبم برد | یکی روز آمد و رخت شبم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم کم | یکی از گوهر جانم دمادم
دوجزع وسی ودولؤلؤ شد از چنگ | یکی ازشیشه شدآن دیگرازسنگ
چه گویم خود چها آمد بروزم | چسان کردند کم کم مایه سوزم
تهی شد خانه خالی ماند دستم | به پنجاه و سه سال اینم که هستم
نه احساسات من باقی نه افکار | همانا صورتی هستم بدیوار
سپارم نو جوانان وطن را | که گاهی بنگرند این عکس من را
زکید مهرو مه غافل نمانند | جوانی را بغفلت نگذرانند

این اشعار برسنگ مزار او درجوار قبر مرحوم ظهیرالدوله نزدیك امامزاده قاسم شمیران نقل شده است

ای نکویان که درین دنیائید | یا ازین بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است درین خاك منم | ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا | یك جهان عشق نهان است اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من | مدفن عشق بود مدفن من
آنچه ازمال جهان هستی بود | صرف عیش و طرب ومستی بود
هر کراروی خوش وخوی نکوست | مرده و زندهٔ من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات | بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم | باز در راه شما بنشستم
گرچه امروز بخاکم مأواست | چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بخاکم قدمی | بنشینید براین خاك دمی
گاهی ازمن بسخن یاد کنید | دردل خاك دلم شاد کنید

**این قطعه را شوریده درتاریخ وفات ایرج سروده است**

جم بدان جام جهان بین آخرای دل بین که چون
**رفت و گیتی را بیزدان هشت و گفت الملك لك**

کوسکندر آنکه برشد صیتش از کیهان بچرخ
کو سیامك آنکه فرشد تاسمان کش ا
خود همان است این سوار کج عنان کافکنده است
پور بهمن را ز پویه رخش رستم را
گر کسی پرسد که کوکاوس کی گو « وهومات »
ور کسی پرسد که چون شد سام یل گو « قد هلك »
آه از ایرج میرزای راد افریدون خصال
آنکه ازنظم خوشش نظم منوچهری است حك
چون چلو چار ازپس الف وسه صد شد باز چرخ
بانگ زد برایرج ثانی که وقت تست نك
گفت شوریده فصیح اندرغم و تاریخ وی
( ایرج ما مرده آه ازکید این تور فلك )

**بدیع الزمان**

بدیع الزمان فروزان فر پسر آقاشیخ علی بشرویهٔ خراسانی در ۱۳۱۸ ه . ق در بشرویه متولد ودرمشهد بتحصیل ادبیات



فارسی وعربی ومنطق و حکمت مشغول گردید بیشتر تحصیلات ادبی اودرخراسان درحوزهٔ درس مرحوم ادیب نیشابوری بوده است در ۱۳۴۲ ه . ق . بطهران آمده فلسفه را نزد اساتید فن تحصیل نمود ودردانش سرای عالی بسمت استادی ادبیات فارسی مشغول تدریس گردید .

دوسال قبل که مدرسهٔ سپهسالار مبدل بدانشکده معقول و منقول شد وبرنامه و تشکیلات جدید یافت بدیع الزمان ازطرف وزارت معارف معاون

آن دانشکده گردید . امسال هم که مؤسسهٔ جدیدی برای تعلیم وعظ وخطابه بخطباء مملکت تأسیس شد بدیع الزمان بریاست آن منصوب شد

از تألیفات او دوجلد تاریخ ادبیات فارسی بنام سخن و سخنوران ویك جلد منتخب ادبیات فارسی بطبع رسیده و کتابی است در ترجمه حال و فلسفه جلال الدین محمد ( مولوی )

حافظهٔ نیرومند وتتبع وسیع وحسن بیانی که دارد مجالس خطابه اورا محل استفاده خاص وعام قرار داده است از قصیده مفصل اوبیتی چند در وصف صبحگاه اختیار میشود .

**صبحدم**

صبح آمد و نور برهوا افکند — خور پرتو مهر برسما افکند
یکرشته نور از افق بنمود — زان رشته برون هزارتا افکند
شب را زشعاع خور طراز زر — برجیب بلاسگون قبا افکند
بردوش فلك که جامه نیلی داشت — زیبنده یك آبگون ردا افکند
بستد گهران خرد و در دامنش — یك در شگرف پربها افکند
قیفال افق گشود و برزد نور — خون دردل صرفه وعوا افکند
بگسست زه کمان که هرگز تیر — نفکند جز آنکه برخطا افکند
پیوند گسیخت مهر ثریا را — وز اوج سماش بر ثریٰ افکند
چون زد بسفینه موج نور آسیب — کشتیش بورطهٔ فنا افکند
جستند برادران چو گشت چرخ — یوسف زچه گران فرا افکند
زافریشته بار داشت شب ورنه — این کودك روشن از کجا افکند
تا گوهر پاك خویش بنماید — آن بچه که زاد برملا افکند
پس بی سببی چو مادر موسیش — در نیل سپهر باشنا افکند
نه سحر بجای ماند و نه ساحر — موسی چو درآمد و عصا افکند
وان لعبتگان که سحر شب انگیخت — یکباره بکام اژدها افکند
شب دعوی آسمان خدائی داشت — روزش آتش در ادعا افکند
سرنافه سحر بمهر را بگشاد — وان نافه بدامن صبا افکند

جنبید نسیم و مرغ سر بر کرد — پس نغمه‌بنای خوش‌ادا افکند
وان لاله خفته را بنازك تن — جنبش ز نوای جانفزا افکند
چون دید که عاشقی چنین دارد — گل پرده‌زروی خویش‌وا افکند
وانحشره که برگیا تن اندر خواب — چون کاه بروی کهربا افکند
نرمك نرمك سر از گیا برداشت — زان‌جنبش‌خوش که‌در گیا افکند
در گوش فلك خروش مرغ عرش — آوازهٔ سهمگین درا افکند
زین‌طاسك‌واژ گون‌صدا اهاخاست — چو نگوی‌زر اندر آن‌صدا افکند
خنیا گر چرخ زخمه زد برتار — هر ذره زدل یکی نوا افکند
بیدار یکی سروش صور آوا — درخفته دل جهان صلا افکند
ارمنده بدند جانوران یکسر — آواشان کرد و درعنا افکند
آرامی شب سبك فنا پذرفت — زانشورو شعف که‌در فضا افکند
در کوی هوا غریو بیداران — موج ارچه نداشت‌موجها افکند
برخاسته‌زندخوان زنوشین خواب — شوری ز سرودن ستا افکند
آهنگ بدیع بس پدید آورد — آن زخمه‌چه بربهین‌ستا افکند
از بیشه بتافت شیرو در گردون — تن لرزه زهیبت هرا افکند
زی مرغ پلنگ دشتی آمد تفت — بس غرم که در که چرا افکند
پرواز گرفت کر کس از لانه — بس مرغ ضعیف کز جفا افکند
واز اینهمه سهمگین تر آن آواست — کاین زادهٔ آدم و حوا افکند
برجست زبهر روزی اندر تك — استاد و غریو در هوا افکند
یابد تاکام دل روا داند — گر جمله جهان بناروا افکند
روی خوشی از جهانیان بنهفت — زین طرح عجب که ازریا افکند
گیتی بچنین صفا که ایزد کرد — بادیو دلیش از صفا افکند
بس شیر یله که در تلهٔ تزویر — با گفت خوش آمدی درآ افکند
بشناخته ارج بس کسا کز جور — این مردم روی دیوسا افکند
بردارد و بفکند نداند کس — تا چون برداشت یاچرا افکند

**بهار** محمد تقی ملك الشعراء متخلص به بهار فرزند میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی ملك الشعراء آستان قدس رضوی است که شرح حال او درطرایق الحقایق وبعضی اشعار او درمطلع الشمس اعتمادالسلطنه مندرج است .



بهار در ۱۳۰۴ قمری در مشهد متولد وبتحصیل درآنشهر مشغول شد ودر هیجده سالگی هنگام فوت پدر مسئول اداره امور خانواده گردید در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار و سال بعد جریده تازه بهار را درخراسان منتشر کرد چون در ۱۳۳۳ ازمشهد بسمت نمایندگی مجلس بطهران آمد نوبهار رادایر کرد ودر ۱۳۳۵ مجله دانشکده را برای نشر افکار انجمن ادبی دانشکده تأسیس نمود دوره یکساله این مجله ازآثار سودمند بشمار است درهمان سال بار دیگر نوبهاررا انتشار داد درسال ۱۳۳۸ مدیریت روزنامه نیم رسمی ایران باو محول شد هنگامی که از خراسان بنمایندگی دوره چهارم مجلس منتخب شد نوبهاررا بصورت مجله هفتگی بزرگی طبع ونشر کرد ( مهرماه ۱۳۰۱ مطابق صفر ۱۳۴۱) بهار پس ازطی نمایندگی مجلس دردوره پنجم وششم از ۱۳۰۷ ببعد بامور معارفی پرداخته در دارالمعلمین عالی بسمت معلمی تاریخ وادبیات اشتغال ورزید وبامروزارت معارف بتصحیح کتب قدیمه مانند ترجمه تاریخ طبری ومجمل التواریخ و جوامع الحکایات عوفی وتاریخ سیستان همت گماشت و حواشی و تعلیقات برآنها افزود وازاین کتب فقط تاریخ سیستان بمساعی کلاله خاور طبع ونشریافته است

اهتمام آقای بهار درتأسیس جراید یومیه وهفتگی مانع از تألیف مستقل شده است معذلك تألیفاتی دارد مانند رمان نیرنگ سیاه یا کنیزان سفید (۱۳۳۷) -

چهار خطابه منظوم - رساله زندگانی مانی - رسالهٔ ترجمه احوال محمد بن جریر طبری .

بهار علاوه برفارسی و عربی درخط وزبان پهلوی نیز تسلط دارد وچند کتاب را ازاین لغت مستقیماً بفارسی کنونی نقل نموده است مانند اندرز آذربد مار سفندان که ببحرمتقارب درآورد . مادیگان شترنك یادگار زریران

کلیات اشعار بهار قریب ۳۰۰۰۰ بیت است وهنوز طبع ونشر نشده است اکثرمجلات وجراید مشحون بگفتار نظمی و نثری اوست .

اکنون بهار عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران واستاد ادبیات فارسی دردانشسرای عالی است

## گیلان — مازندران

هنگام فرودین که رساند زما درود
بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود

کز سبزه و بنفشه و گلهای رنگ رنگ
گوئی بهشت آمده از آسمان فرود

دریا بنفش ومرز بنفش وهوا بنفش
جنگل کبود و کوه کبود وافق کبود

جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند
واینجایکه بنفشه بخرمن توان درود

آنکوه بردرخت چو مردی مبارز است
برهای سبز برزده چون جنگیان بخود

اشجار گونه گون و شکفته میانشان
گلهای سیب و آلو وآبی و آمرود

چون لوح آزمونه که نقاش چربدست
الوان مختلف را بروی بیازمود

شمشاد رانگر که سرا پا قداست وجعد
قدیست ناخمیده و جعدیست نابسود

آزاده را رسد که بساید بابر سر
آزاد ازاین سبب سروتارك بابرسود

بگذر یکی بخطهٔ (نوشهر) و (رامسر)
وزما بدان دیار رسان نوبنو درود

آن باغهای طرفه بدان فر وآن جمال
وان کاخهای تازه بدان زیب وآن نمود

ازتیغ کوه تالب دریا کشیده اند
فرشی کش ازبنفشه وسبزه است تار و پود

آن بیشها که دست طبیعت بخاره سنگ
گلها نشانده بی مدد باغبان و کود

سارك چکامه خواند بر شاخهٔ بلند
بلبل بشاخ کوته خواند همی سرود

آن ازفراز منبر هر پرسشی کند
این یك بپای منبر پاسخ دهدش زود

یکجا بشاخسار خروشان تذرو نر
یکجا تذرو ماده بهمراه زاد و رود

آن یك نهاده دیده غریوان براه جفت
این یك ببسته گوش ولب از گفت و از شنود
بر طرف رود چون بوزد باد بردرخت
آید بگوش نالهٔ نای و صفیر رود
آن شاخه های نارنج اندر میان میغ
چون پاره های اخگر اندرمیان دود
بنگر بدان درخش کز ابر کبود فام
برجست و روی ابر بناخن همی شخود
چون کودکی صغیر که باخامهٔ طلا
کج مج خطی کشد بیکی صفحهٔ کبود
بنگر یکی برودخروشان بوقت آنك
دریا پی پذیره اش آغوش بر کشود
چون طفل ناشکیب خروشان زیاد مام
کاینك بیافت مام ودرآغوش اوغنود
دیدم غریو وصیحهٔ دریای موج زن
دریافتم که آن دل لرزنده را چه بود
بیچاره مادریست کز آغوشش آفتاب
چندین هزار طفل بیك لحظه درربود
داند که آفتاب جگر گوشگانش را
همراه باد برد و نثار زمین نمود
زینرو همی خرو شد وسیلی زند بخاك
ازچرخ برگذشته فریاد رود رود
بنگر یکی بجلوه (شالوس) کز جمال
صدره بزیب و نزهت مازندران فزود
زانجایگه به (بابل) و (شاهی) گذاره کن
پس با (تون) بساری و گرگان گرای زود
بزدای زنگ غم بره آهنش زدل
اینجابود که زنگ به آهن توان زدود
اینهااست شاهکار خدیوی که کرده است
مهرش چو عشق بردل آزادگان ورود
ازجان و دل ستایش او پیشه کن که اوست
آنخسروی که از دل و جان بایدش ستود
جز سعی او که جادهٔ شالوس برگشاد
جز جهد او که راه تپشخوار گر گشود
جیشی دلیر ساخت ازاین مردمی فقیر
آری کنند اطلس و دیبا ز برگ تود
هست اعتبار ملك به آب حسام او
چون اعتبار خاك سپاهان بزنده رود
تاهست حق و باطل و سود و زیان رساد
ازحق بدو عنایت و از او بخلق سود

**بینش**

تقی آق اولی متخلص به بینش درجمادی الاولی ۱۳۰۳ . ه ق درطهران متولد گشته وموی سراو از کودکی سفید بوده است پس از تحصیل درخدمات وزارت مالیه برتبه مدیریت وریاست بعضی ادارات نایل شده است درایام شروع مشروطه بانگارش جریده بهلول ومقالات انتقادیے در جراید موجب انتباه مردم میگشت ازهنرهای بینش نکته پردازی و ایراد نصایح

درقالب شوخی ومزاح است که درطبایع بسیار مؤثر میافتد. درنگارش بعضی جراید شرکت جسته و اخبار را بصورت مضحك مبدل میکرد ودراین شیوه کارکاریکاتورنویسان ماهررا انجام میداد.

## غزل

مرا لیلی وشان دیوانه کردند — چو مجنونم بعشق افسانه کردند
بخالم پای بست حلقهٔ زلف — اسیر دامم ازاین دانه کردند
زآبادی چه بد دیدند خوبان — که جا دراین دل دیوانه کردند
سر زلفی که چون بی خانمانان — درآن دلهای مسکین خانه کردند
زعشوه گه بدست باد دادند — بدست ناز گاهی شانه کردند
زآب کوثرم پیمان گسستند — ازاین صهبا که درپیمانه کردند
مقام شیخ در محراب و ما را — مقیم گوشهٔ میخانه کردند
بنور شمع وصل آنان رسیدند — که مرغ جان خود پروانه کردند
فروزانند همچون شمع بینش — کسان کزسوختن پروا نکردند

## فکاهی

کورکی سر برزده است این روزها بر گردنم
که بود از قطر آن باسر برابر گردنم
سرگران برمن مشو سرمایه دار ازآنکه هست
ازسرت بامایهٔ کورك گران تر گردنم
همچو بار منت دونان بود سنگین و زفت
زانکه ازاین بار خم شد پشت مضطر گردنم
باچنین گردن بود تنگم فکلهای فراخ
کهکشان بندم مگر جای فکل بر گردنم
همچو اشراف از تواضع گردنم عاری شده است
کاش زود این سربزرگی بنهد از سر گردنم
گردنم را این چه باراست ای خدا گوئی که شد
در مشیت مشتبه بنا اسب و استر گردنم

باچنین کورك که دارد شکل کوهان سطبر
اشتران لوك را سازد مصور گردنم
درد این کورك زبس تلخ است بهر رفع آن
خورد بینش همچو شکر نوك نشتر گردنم

**پروین اعتصامی** پروین خانم دختر آقای یوسف اعتصامی در ۱۳۲۸ ه. ق. درطهران متولد وباخذ شهادتنامه ازمدرسه امریکائی موفق شده‌است ازبیست سال قبل اشعاراو که بیشتر حاوی مضامین اخلاقی و اجتماعی است درمجله بهار که ازتأسیسات آقای یوسف اعتصامی است انتشار مییافت

درسال گذشته دیوانش که قریب ۵۰۰۰ بیت است با مقدمهٔ جامعی بقلم آقای بهار در طهران بطبع رسیده و مورد تحسین و تقریظ جمعی کثیر از نویسندگان گردید .

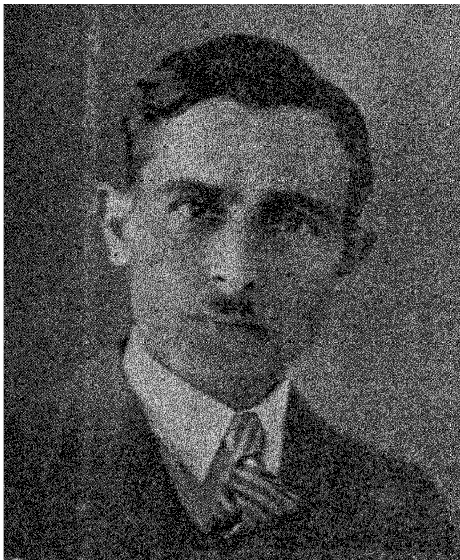
## تاراج روزگار

نهال تازه رسی گفت بادرختی خشک — که ازچه روی تراهیچ برگ وباری نیست
چرا بدین صفت از آفتاب سوخته — مگر بطرف چمن آب وآبیاری نیست
شکوفه‌های من ازروشنی چوخورشیدند — ببرگ و شاخهٔ من ذرهٔ غباری نیست
چرا ندوخت قبای تودرزی نوروز — چرابگوش تواز ژاله گوشواری نیست
شدی خمیده وبی برگ وبارو دم نزدی — بزیر بارجفا چون توبرد باری نیست
مرا صنوبرو شمشاد و گل شدند ندیم — ترا چه شد که رفیقی ودوستداری نیست
جواب داد که یاران رفیق نیم رهند — بروزحادثه غیر ازشکیب یاری نیست
توقدر خرمی نوبهار عهد بدان — خزان گلشن مارا دگر بهاری نیست
از آن بسوختن ما دلت نمی‌سوزد — کزین سموم هنوزت بجان شراری نیست
شکستگی و درستی تفاوتی نکند — من و ترا چو دراین بوستان قراری نیست
زمن بطرف چمن سالها شکوفه شکفت — زدهر دیگرم امسال انتظاری نیست
بسی بکار که چرخ پیر بردم رنج — گه شکستگی آگه شدم که کاری نیست
تونیزهمچومن آخرشکسته خواهی شد — حصاریان قضا را ره فراری نیست
گهی گران بفروشندمان و گاه ارزان — به نرخ سود گر دهر اعتباری نیست

هر آن قماش کزاین کارگه برون آید | تمام نقش فریب است و پود و تاری نیست
هر آنچه میکند ایام میکند با ما | بدست هیچکس ایدوست اختیاری نیست
بروزگار جوانی خوش است کوشیدن | چرا که خوشتر ازاین وقت وروزگاری نیست
کدام غنچه که خونش بدل نمی جوشد | کدام گل که گرفتار طعن خاری نیست
کدام شاخه که دست حوادثش نشکست | کدام باغ که یکروز شوره زاری نیست
کدام قصر دل افروز و پایهٔ محکم | که پیش باد قضا خاك رهگذاری نیست
اگر سفینهٔ ما ساحل نجات ندید | عجب مدار که این بحررا کناری نیست

**پژمان**

حسین پژمان فرزند علیمراد امیرپنجه بختیاری است و والده‌اش عالمتاج متخلص به «ژاله» ازخاندان میرزاابوالقاسم قائم‌مقام است . پژمان درسال ۱۳۱۸ ه . ق . درطهران متولدشده پس ازطی تحصیلات درخدمت وزارت پست و تلگراف داخل شد ازآثار او منظومه های « سیه روز » و « زن بیچاره » و مجموعهٔ « محاکمهٔ شاعر » بطبع رسیده‌است دردوسال قبل تذکره‌ای حاوی منتخب اشعار دوهزار تن از شعرای قدیم و جدید فارسی زبان فراهم کرده بنام « بهترین اشعار » طبع نموده دیوان حافظ را نیز تصحیح و تحشیه کرده بچاپ رسانده است ازآثارمترجم او « وفای زن » ترجمه از کتاب آدولف نگارش بنیامین کنستان و «آتالا» و « رنه » اثر قلم شاتوبریان منتشر شده است



**حسرت**

بادلی آسوده اندر کودکی | جایی در دامان مادر داشتم
وز نهال قامت فرخ پدر | سایهٔ فرخنده برسر داشتم

منطقی خاطر فریب و بذله گوی　　شیوهٔ طناز و دلبر داشتم
کار من جز خنده و شادی نبود　　کی خبر از دیدهٔ تر داشتم
نه گرفتاریی نه کاری داشتم
وه چه فرخ روزگاری داشتم

عهد خردی رفت و دست روزگار　　پنجه زد بر چهرهٔ زیبای من
خنده دوری کرد وشادی رخت بست　　آن یك ازلب این یك ازسیمای من
پنجهٔ خونین گردون بر گرفت　　پرده از چشمان نابینای من
کودکی بیقدر و طفلی بینوا　　شد عیان درچشم حسرتزای من
کم بها دیدم عیار خویشرا
تیره کردم روزگار خویشرا

خویشتن را تا بزرگ آیم بچشم　　با بزرگان آشنا می خواستم
تا شوم باقدر و گردم ارجمند　　ریش و تسبیح و عبا می خواستم
تاکه برجای پدر گیرم قرار　　مرگ اورا از خدا می خواستم
اندك اندك از پس ده سالگی　　آسمان داد آنچه را می خواستم
بی پدر گشتم ولی باقدر نه
یافتم جائی ولی برصدر نه

اینزمان بر کودکان دارم حسد　　کز تکالیف جهان آسوده اند
در زمین با آسمانی روح خویش　　از زمین و آسمان آسوده اند
از جفایی مردم نا مهربان　　نزد مام مهربان آسوده اند
بلبل آسا نغمه پردازی کنند　　کز خیال آشیان آسوده اند
یکجهان شادی پدید از رویشان
خرمی بخش جهانی خویشان

گر نبودی رشحه ابر امید　　زندگی جز آتش تیزی نبود
آنچه را نام سعادت داده اند　　جز نوای حسرت آمیزی نبود
گر نباشد این خطا ازچشم من　　در جهان رویی دلاویزی نبود
ما کزین دنیا برون خواهیم رفت　　لیك دنیایی شما چیزی نبود
خواب بی تعبیر دیدن تابکی
حسرت بیجا کشیدن تابکی

**تقوی**

آقای حاج سید نصرالله تقوی از خاندان سادات معروف باخوی درسال ۱۲۸۸ هجری قمری درتهران متولد و پس از تحصیل علوم ادبیه درحوزهٔ درس حاج میرزا حسن آشتیانی بتحصیل منقول ودر مجلس تعلیم میرزا ابوالحسن جلوه بآموختن معقول پرداخت وسه سال درعتبات بتکمیل تحصیلات اشتغال ورزیده پس ازگزاردن حج مسافرتی باروپا کرده در آغاز مشروطه بنمایندگی مجلس شورای ملی و هنگام تأسیس عدلیه بمستشاری و مدعی العمومی دیوان عالی تمیز نایل آمد واکنون رئیس دیوان مذکور است .

علاوه برمشاغل قضائی درمدرسه‌حقوق ودانشکده معقول ومنقول تدریس نموده، واکنون رئیس این دانشکده ونایب رئیس فرهنگستان ایران‌است تقوی درشعر ازسبك‌های ناصرخسرو وسنائی‌پیروی ودیوان ناصررا تصحیح وتحشیه نموده است ازتألیفات او کتابی است درمعانی وبیان وبدیع فارسی که هنوز بطبع نرسیده است ازاشعارش این ابیات که بشیوهٔ اسکافی است ذکرمیشود :

**نوروز**

آمد نوروز ساخته چو فریدون ازپی ضحاك دی بکیفر تازان
لشگری ازابر تیره کرده وازبرق آخته تیغی چو ذوالفقار بمیدان
دی زنهیبش بجایگاه بپیچید راست چومرحب زتیغ حیدرپیچان
درچمن وگلستان بداد بدل کرد هرستمی راکه کرده بود زمستان
ازکتف که کشید جبه مجاوج پس زستبرق برید کرته الوان
گلبن کزدی برهنه بودی ایدون دربر دارد قبا زلعل بدخشان
دامن کهساررا که توده بدازبرف اکنون آموده بین زلاله نعمان
جمله درختان باغ راکه خزان کرد ازستم خویش زارو مفلس وعریان
اکنون از لطف نوبهار بپوشید خلعت اکنون وجامهای زرافشان
دیوسفیدیے که کرده بود مسخر جمله آفاق را زکوه و بیابان
بی‌جدل‌ازهم‌گداخت درکه وهامون تاکه علم برکشید رستم نیسان
زاغ سیه بست دم ز ژاژسرائی مرغ سحر باز شد بنغمه غزلخوان

قمری چون رودکی گرفته بکف چنگ — شعر سرایان بیاد دولت سامان
از بر اورنگ زمردین بسحرگاه — سرخ گل از سبز کله گشت نمایان
بلبل در پرده نوبهار سراید — اکنون از فر نوبهار بدستان
با گل سوری بصد نوا بگزارد — شرح غم هجر وسوز عشق بافغان
این دل شوریده را چه آمد برسر — کاین همه دستان زنای بسته بالحان
روزو شبان بی‌قرار نغمهٔ سراید — گوئی کاین داستان ندارد پایان
مرغ سحر ساز کرده نغمه داود — باغ بیاراست بارگاه سلیمان
گلبنکان بر نوای مقریکانند — جمله نوان همچو کودکان سبق‌خوان
از نفس صبح همچو ازدم جبریل — حامله گشتند لعبتان گلستان
مریم دوشیزه گرچه نادره بی‌شوی — طفلی آورد نغز آیت سبحان
درشکم چوب خشك نادره ها بین — تعبیه ایدون زلطف دایهٔ بستان
باش که نوزادگان بنکهت جانبخش — معجز عیسی کنند تازه بدوران

## جلوه
۱۲۳۸ — ۱۳۱۴

میرزا ابوالحسن جلوه در ۱۲۳۸ قمری در احمدآباد گجرات متولد شده این خانواده اصلا از نائین وبسیاری ازافراد آن ازعلماو فضلاے معروف بوده اند چنانکه جد اعلای آن مرحوم میرزا رفیع الدین طباطبائی نائینی (متوفی در۱۰۸۳) را شیخ حر عاملی صاحب وسائل در عداد مشایخ اجازه خود ذکر کرده است .




پدر جلوه میرزا سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر که‌در علم طب ماهر و از شعرای زمان فتحعلی‌شاه بوده وشرح حالش در تذکره انجمن خاقان ضبط است.

در ابتدای جوانی بحیدر آباد سند رفته بمصاهرت وزیر میر غلامعلی خان امیر سند نائل‌شده است و سرجان ملکم‌را ملاقات‌نموده بخواهش او رساله درتاریخ صفویه نوشته است .

پس ازچندی مظهر ازمیر غلامعلی رنجیده بگجرات رفت وجلوه‌درآنجا تولد یافت نظر باصرار دوستان مظهر هندرا ترك کرده درقریه زواره اصفهان ساکن گشت وپس از هفت سال بمرض وبا درگذشت .

جلوه برای تکمیل تحصیلات باصفهان رفته درمدرسه کاسه گران اقامت گزید ورفته رفته بحوزه درس حکماء درآمده درشعب فلسفه سرآمد اقران گردید در ۱۲۷۳ بطهران عزیمت کرد ودر مدرسه دارالشفا حجره گرفت و تاپایان عمر این شهررا ترك نگفت مگر سفری که باامیر نظام گروسی بتبریز رفت . پیوسته قریب ۷۰ نفر طلبه درمحضر او بتحصیل فنون حکمت مشغول بودند . جلوه همه عمر مجرد میزیست ومازاد معاش یومیه خودرا بفقرا انفاق می کرد اکثر اعیان و بزرگان زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .

دراواخر زمان درتدریس حکمت مقام اول را احراز کرد وفاتش درشب جمعه ٦ ذیقعده ۱۳۱٤ ومدفنش ابن بابویه است شعرآخر ماده تاریخی که طرب اصفهانی دروفات اوسروده اینست :

« طرب ازحزن پی‌سال وفاتش بنوشت     بوالحسن‌جلوه‌کنان شدسوی‌فردوس‌برین»

جلوه‌باوجودتبحر دربسیاری‌ازعلوم کتاب‌مفصلی ننوشته‌است بعضی حواشی براسفار ودیوان مولوی ازاو باقی است (۱)

این‌دانشمند باوجود اشتغال‌تام بتحصیل وتدریس‌شعب فلسفه گاهی بسرودن شعر میل‌میکرده‌است . اشعاراورا آقای علی عبدالرسولی فراهم آورده‌ودر ۱۳٤۸ آقای‌سهیلی خونساری آنرا بایك مقدمه‌طبع کرده است درمقدمه سطری چنداز گفتار جلوه راجع بشاعری دیده میشود که عیناً نقل میکنیم .

( اول جوانی رفیق‌دوست و دوست گیر بودم و صحبت ادبا و ظرفارا خوش‌داشتم و گاه گاه . . . شعری میگفتم تاوقتی که مرا ازطرز سخن آگهی حاصل

(۱) این مطالب ازمقدمهٔ دیوان او التقاط شد .

شد و خوب و بد شعررا تمیز میدادم دانستم که خوب گفتن با آنکه چندان فایده ندارد مشکل است وشعر متوسط وپست هیچ . ازاین خیال منصرف شدم )

باوجود این بی میلی وعدم ممارست درشاعری گفتار جلوه را متانت و رزانتی خاص هست ومضمونهای خوب میتوان ازدیوان او بدست آورد . طبعش بیشتر بشعر سبك خراسانی مایل وازآن میان بشیوهٔ ناصر خسرو فی الجمله متوجه است .

## تغزل

تاختنی کرد زلف و خال تو برمن — تاختن دشمنان چیره بد شمن
روز سپید مراکه بود چو رویت — خال سیاه تو کرد تیره و ادکن
این سیه تیره رنگهای عجب ریخت — کردرخم چون زریرواشك چوروین
خال و دهان تو هر که بیند بیند — ظلمت بر چشمه حیات معین
بست مرا زلفکان تو بیکی موی — موی نگوئی که بود بند دوصدمن
مویی کجا دارد اینهمه فرونیرو — تاب زحسن تو داشت تعبیه برتن
زلف تومشکین فلاخنی است خدائی — سنگ فلاخن دل کسان و دل من
سنگ روان ازفلاخن است وهمیدون — دلها بینم روان بسوی فلاخن

## غزل

بهتر ازلذت وصل گر ممکن است حالی — بگذشتن است ازدل با قدرت وصالی
پرسیدوصل خواهی گفتم بتاهمین است — باشدحرام ومنکر در دهرا گر سؤالی
میگفت ناصحم دوش میپوی راه دانش — گفتم اگر که بدهد بیدانشی مجالی
درجزوجزو معشوق بینم هزار معنی — اما کسان نبینند جز زلف وخط وخالی
گاهی نهان کند رخ که دوستی بدشمن — آزارجان ماراهردم کند خیالی
خواهی که دوست گردد آن یار بانوا یدل — افتادهٔ ندانی دنبالهٔ محالی
مال و کمال خواهند خوبان شهر جلوه . — قدرت نه چون نداری نه مال ونه کمالی

**حکمت**

علی اصغر حکمت پسر مرحوم احمد علی مستوفی حشمت الممالك است و در ۲۳ رمضان ۱۳۱۰ هـ . ق در شیراز متولد گردیده است نیاکانش ازاطباء معروف شیراز بوده اند خاصه مرحوم حاج میرزا محمد حکیم باشی خلف حاج میرزا علی اکبر طبیب که شرح حال آنان در فارسنامه مسطور است .

والده حکمت دختر مرحوم حاج میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه نوه سید علی خان کبیر صاحب شرح صحیفه است .



حکمت درشیراز مقدمات ادبی را در حوزه درس آقاشیخ غلام حسین ادیب معروف بلغوی وفلسفه را درمحضر آقا شیخ محمود حکیم مشهور بمسجد گنج وسایر فضلاء شیراز فرا گرفت ودر ۱۳۳۳ هـ . ق بطهران آمد . مدرسهٔ آمریکائی را طی نموده در سنبلهٔ ۱۲۹۷ شمسی وارد خدمت وزارت معارف شده مدیر ادارات مختلف ازقبیل اداره کل معارف و اداره تفتیش کل وغیره گردید . در ۱۳٤۹ ( ۱۳۰۹ شمسی ) باروپا رفته در دانشکده ادبیات پاریس باخذ لیسانس ادبیات نایل آمده چندی هم درلندن بتکمیل اطلاعات خود در ادبیات انگلیسی اشتغال ورزید .

درشهریور ۱۳۱۲ کفیل وزارت معارف شده ازاروپا بطهران احضار گردید دراسفند ۱۳۱۳ خدماتش مورد توجه شاهنشاهی شده بمقام وزارت ارتقا جست واکنون نیز همین سمت را داراست در هرمقامی که بوده همّ خودرا مصروف اصلاحات اساسی ونشر علوم ومعارف وترجمه و تألیف کتب کرده است چنانکه کتبی که درزمان سابق ازطرف وزارت معارف انتشار یافته یابتشویق آنوزارتخانه

طبع شده است بیشتر بکوشش و ترغیب او صورت گرفته است هنگام ریاست تفتیش کل بنشر مجله تعلیم وتربیت که حاوی قسمتهای علمی وقسمت رسمی معارفی بود پرداخت این مجله پس ازچند سال تعطیل مجدداً انتشار یافته ودر نشر اصول تعلیم وتربیت جدید خدمات شایان کرده است .

حکمت اگرچه بسیار شعر نمیگوید ولی درحسن بیان ودقت مضامین و فایده موضوعاتی که اختیار میکند گفتارش دارای امتیازاست .

**رباعی**

در پرتو آفتاب اظلال مبین — درهندسه نقطه بین واشکال مبین
تاچند اسیر ماضی و استقبال — زین هردوجزاین یکنفس حال مبین

یکشنبه ۱٤ شعبان ۱۳۳۳

**بوستان باستان**

مرا گفت دانائی این داستان — که بد بوستانی هم از باستان
کهن باغی از عهد مردان کار — تبه گشته از گردش روزگار
درختان فرسودهٔ سالخورد — همه بار خشك وهمه برگ زرد
خمش گشته بلبل درآن کهنه باغ — ولیکن نوا خوان بهر شاخ زاغ
بطرف چمن دیده نگشوده کس — که بگرفته چهر چمن خاروخس
بهرگوشه اش لانه کرده هوام — بهر جانبش دیو گسترده دام
اگر اهرمن ره برانگیختی — درآن باغ از هول بگریختی
قضارا یکی مرغ نغمه سرای — به بستان زعهدی کهن داشت جای
بامید گلهایے آن مرغزار — جفا بردی از خار آن مرغ زار
بسودای گل پای درگل بدش — بسا خار هجران که دردل بدش
درآن بوم ویرانه از جور دور — زهربوم شومش جفا بودو جور
هم از بانگ جغد و زآوای زاغ — بدل داشت بیچاره صد دردوداغ
زدیماهش آشفته شد آشیان — مه آذرش آذری بد بجان
سیاوش بد توران باغ خراب — بد اورا مه بهمن افراسیاب
گر ازدست گردون جفا بودیش — ولی پای پیمان بجا بودیش

زمهر وطن جان نپرداختی — بـه تن سوختی باوطن ساختی
بهاران که از فرّ اردیبهشت — جهان گشت برسان باغ بهشت
صدایی بهاری شد آوازه گیر — جوان شد دگرباره دنیای پیر
چو گیتی جوان گشت و عالم جوان — جوان خواست ایزد کهن بوستان
یکی مرد دهقان دانای کار — برآورد از غیب پروردگار
هنر پیشه دانادلی هوشمند — به نیرو توانا بهمت بلند
نه از کس امید ونه بیمش ز کس — که بیم و امیدش ز حق بودوبس
چو ایزد برآورد و توفیق داد — به بستان در فرّهی برگشاد
به نیروی کوشش ببازوی کار — بیاراست بستان در آن نوبهار
نسیم بهاری چو برزد نفس — گلستان بپیراست از خار وخس
چو نو گشت آئین چرخ کهن — درخت کهن را برافکند بن
به بستان نهال جوان برنشاند — ز رخسار گل گرد غم برفشاند
همه جانب جوی وطرف چمن — بیاراست از سنبل و نسترن
چو برکند از بن گیاه طفیل — فروزنده شد گل بسان سهیل
برهنه چو بد باغ از جور دی — سیه پیکر و زرد رخسار وی
شکوفه یکی جامهٔ از پرند — براندام عریان او در فکند
دگرباره از سوری و ارغوان — بیاراستش جامه از پرنیان
مع‌القصه آن تیره وحشت‌سرای — یکی روضه شدنغز و نزهت فزای
مر آنمرغ را بخت فیروز شد — شب هجر او روز نوروز شد
بوصل گلش پا در آمد ز گل — برغم حسودش روا کام دل

---

زمین عجم کهنه بستان کی — که فرسوده از دست دستان دی
من آنمرغ خوشگوی آن زادو بوم — که دلخونم از جور هر زاغ وبوم
چه‌خوش بودی ار اندرین نوبهار — که آراسته شد جهان چون نگار
برآوردی ایزد یکی مرد کار — بدانش ستوده بعزم استوار
کهن بوستان را بدادی نوی — گزین ساختی باغ کیخسروی

بکام دل و شادی جـان ما بیاراستی ملك ایرانـ مـا

تهران – فروردین ۱۳۰۰

## پیام سروش

از چارهٔ کار پرسشی کردم دوش در پاسخم این سخن سرائید بگوش
از مایه دانش‌است آباد وطن ایمرد وطن پرست در دانش کوش

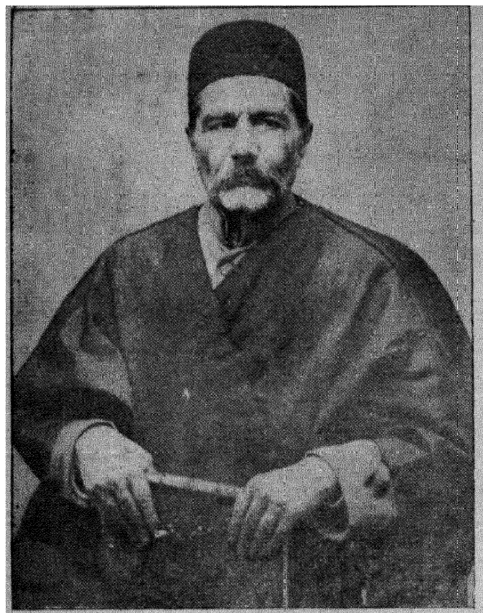
تهران – ثور ۱۳۰۰

## روباه طماع

نور فشان گشت چو زرینه گوی روبهکی گشت برون صید جوی
صید چو بر اهل جهان‌است قید روبه از آن گشت ناابکار صید
صبحگهان مهر چو تابش گرفت سایه روبـاه فزایش گرفت
گفت تنم تا که چنین سایه داشت طعمه بباید شتری بهر چاشت
در طـلب اشتر بنهـاد دام پخت بسی بیهده سودای خام
تافت‌چو خور ازخط نصف‌النهار روبه بی چاره بمـانده نهار
خرد و زبون روبه برگشته روز سایه خود دید در آن نیمروز
گفت تنم هست چوزین سایه پست موشکی از بهر طعامم بس است
چونکه باشتر نبدش دسترس گفت بناچار مرا موش بس
هر که چنین پا نهد از حد بدر اشتر او موش شود ای پسر

اسفند ۱۳۰۳ شمیران

**خسروی** از شعراء و نویسندگان درجهٔاول این عهدمحمدباقرمیرزاخسروی
۱۲۶٦ – ۱۳۳۸ کرمانشاهی فرزندمحمد رحیم‌میرزا پسر دولتشاه است که‌در ۲٤
ربیع‌الثانی۱۲٦٦ متولدودر۱٦ربیع‌الاول۱۳۳۸متوفی شدخسروی‌درا کثرعلوم متداوله
قدیم از صرف و نحو ومنطق وحکمت وفقه و اصول وتاریخ‌وبدیع ومعانی‌وعروض



وغیره بهره کافی داشت و نزد استادان هریك ازاین فنون تحصیل منظم کرده بود در شاعری تابع قدما بود قصاید استوار وغزلهای آبدار ازاو مانده است چون در اوایل عمر متوجه خدمت عرفای زمان گردید اکثر اوقاتش در خلوت میگذشت وجز درمواقعی که خدمات دولتی اوایجاب میکرد یا محفلی از دانشمندان تشکیل میشد گرد معاشرت نمی گشت در حسن خلق وپاکی اندیشه ومحبت وطن و تعصب درطریق دموکراسی و مشروطه واجراء قانون بی باك بود وسالها دراین باب رنج برده وعاقبت هم روسهای تزاری اورا در هنگام غلبه برناحیه غرب دستگیر و درهمدان محبوس و بطهران تبعید کردند ودر این تبعیدگاه بدرود حیات گفت در راستی گفتار ووفای بعهد و اجتناب از حسد وغیبت جدی بلیغ داشت مردم کرمانشاهان را بقول و فعل اواعتماد تام و فرمانفرمایان آن ایالات را بصحبت ومشورت او میلی وافر بود کتب مشهور او از این قرار است

۱ ـ دیبای خسروی در تاریخ ادبیات عرب قریب ۳۰ هزار بیت که هنوز چاپ نشده است ۲ ـ شمس و طغرا ومازی ونیسی و طغرل و همای که افسانه است بسبك رمانهای اروپائی باقلمی بسیار جذاب نگارش یافته وتاریخ دورهٔ اتابکان فارس و اوضاع ایران درعهد مغول وشرح ابنیه تاریخی فارس وغیره از این کتاب استفاده میشود بعلاوه در شیوه قصه پردازی این کتاب بزرگ شاهکار روایات فارسی بشمار است در ۱۳۲۶ قمری چاپ شده است ۳ ـ رساله تشریح العلل در عروض ٤ ـ تذکره اقبال نامه در ترجمه شاعران کرمانشاهان که در هنگام حکمرانی اقبال الدوله بوده اند ٥ ـ ترجمه الهیئة والاسلام تالیف دانشمند معظم سید محمدعلی

شهرستانی علاوه براینها چند ترجمه و تألیف مختصر از او بیادگار مانده‌است که هنوز بطبع نرسیده است دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات ودرشهریور ۱۳۰٤ در طهران چاپ شد مقدمه مبسوطی از نگارنده دارد . برای تفصیل احوال او مخصوصاً قسمتی که بقلم خودش نگارش یافته است بمقدمهٔ دیوان رجوع شود .

این ماده تاریخ ازآثار طبع آقای ملك الشعراء بهاراست که برسنك مزار خسروی درجوار ابن بابویه نقش شده است :

دریغ ودرد که شه زاده خسروی‌زجهان برفت وازپس او آه و ناله بی‌ادبی‌است

چوبود مردی‌آزادجست ازاین زندان بمردآزاد آنکوگریست گول‌و غبی‌است

بهارشاید اگر درغمش‌خرو شد زار بحکم آنکه خروش بهار زیر لبی‌است

جهان همیشه بآزاد مرد کین‌توزاست نفور مردم آزاد ازو نه بی‌سببی است

براهل معنی تلخ است اختلاط جهان که‌سیرتش‌همه‌خاری‌وصورتش‌رطبی‌است

چوبودروح‌خردخسروی‌تحجب جست که روح‌راصفت وخاصیت بمحتجبی‌است

برفت‌خسروی‌ورست‌ازاین‌گریوه تنگ پناه جانش اوراد وذکر نیم شبی است

بد افضلیت او درادب مسلم خلق گه‌حیات وچنین مرتبت نه بوالعجبی‌است

عجب‌دراینکه‌پس‌ازمرگ‌سال‌تاریخش درست و راست همان افضلیت ادبی‌است

(۱۳۳۸ ه . ق .)

ازقصایدی که خسروی در۱۳۳٤ هنگام غلبه‌مصائب برمیهن عزیز سروده‌است این قصیده نقل میشود :

دلا چند زاری براین حال زارت چه نالی ازاین سختی روزگارت

چه گوئی که بربسته از جور اعدا زشش سوی برروی راه فرارت

چه باکت که یاران شکستند پیمان بهشتند برجای بی پشت و یارت

وطن را سپردند آسان بدشمن بپراندند پس دشمنان از دیارت

ره صبرو تسلیم پیمای کاین ره بمنزل رساند بناگاه بارت

یقین دان که جزروی حرمان نبینی بدین مردم ار بینم امیدوارت

ندیدی که صدبار در ناامیدی فرج ها پدید آمد از کردگارت

بپرورد هفتادسالت بـه نعمت — توخوش خفته غافل زپروردگارت
اگر روزو روزی خداوند بخشد — چه پرواست از قیصرو از تزارت
غم‌خویش کم‌خور که کم مانده باشد — که برتو بگریند آل و تبارت
دمی غم خور ازبهر ایران ویران — که پرورده یك عمر اندر کنارت
برین مادر ناتوان مویه سر کن — وزوپرس آخر چه شد اعتبارت
چه آمد بـرآن چهره تابناکت — چها رفت بر طره تابدارت
کجا رفت آنقدرت تاج بخشت — چه آمد برآن زیور شاهوارت
کجایند آن زادگان غیورت — که بینند امروز از اینگونه زارت
دریغا که از ناخلف زادگانت — تبه گشت پیرایه افتخارت
کشیدند اندر جبین نیل ننگت — نهادند بر گونه ها داغ عارت
یهودی منش مسلمین ریائی — مسیحا صفت برده تاپای دارت
زسر بر فکندند تاج کیانت — بتارك نهادند افسر زخارت
بدشمن سپردند ای مهربان مام — که از کین برآرند ازسردمارت
زهرسو چوگرگان درنده اعدا — فکندند دربره همچون شکارت
ربودند از گردن و سینه عقدت — کشیدند از گوشها گوشوارت
زبیگانگان مادرا چند نالم — که کردند خویشان چنین تارومارت
ندانند کاخر گواهان غیبی — ازاین عاق اولاد خواهند تارت
نمانند برجای ازاین خود پرستان — که خندند بر چهرهٔ شرمسارت
شهی را برانگیزد ازغیب داور — که چون روز روشن کند شام تارت
براندازد از بوستان بیخ ظلمت — بپردازد ازگلستان خس و خارت
جهان پرزجوراست و بیداد یارب — برانگیز آن دادگر شهریارت

## غزل

دلم باآن پریوش خوش برآمد — که سیمش زامتحان بیغش برآمد
چواز سودای سودابه بری بود — سیاوش‌سان خوش ازآتش برآمد
بدریای غمش چون جان تاریك — فرورفت اینچنین مهوش برآمد
کرامت بین که دل باکوه‌اندوه — بمیخانه شدو سرخوش برآمد

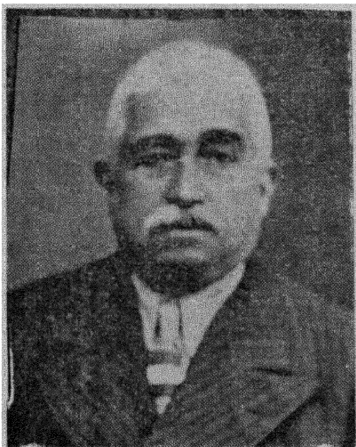
چو جانت از حواس و از جهت رست | زدر بندان پنج و شش بر آمد
بدست رایضی ده کره نفس | و گرنه توسن و سرکش بر آمد
بجز حرف محبت چون نمیخواند | دلم زینگونه محنت کش بر آمد
کسی کو دست از جان و دل و تن | بشست از چنگ کشواکش بر آمد

بقصد جان زار خسروی بود
ترا هر تیر کز ترکش بر آمد

**دانش**

تقی دانش که لقب ضیاء لشکر و مستشار اعظم داشته پسر مرحوم میرزا حسین وزیر تفرشی است و در حدود سال ۱۲۸۸ ﻫ . ق . در تفرش تولد یافته است سالها در خدمت میرزا یوسف مستوفی الممالك صدر اعظم وظل السلطان و ناصر الملك و میرزا علی اصغر خان اتابك سمت دبیری داشته و در ۱۳۱۵ ﻫ . ق ، تذکره صدر اعظمی را در شرح حال شعرای معاصر اتابك نوشته است .

بعد از شروع مشروطه در عدلیه و دفتر ایالتی فارس بخدمات دولتی اشتغال ورزیده است



دانش در ۱۳۱۹ ﻫ . ق ، کتابی در صورت فکاهت طبع کرده که مشهور بدیوان حکیم سوری است دیگر از آثار او مثنوی نوشتن روان در ذکر سلطنت انوشیروان و فردوس برین بطرز گلستان و مثنوی جنت عدن بشیوهٔ بوستان و تذکره خوش نویسان خطوط هفتگانه و کتابی در علم بدیع فارسی و بحر محیط در ۱۲ جلد حاوی مباحث اخلاق واخبار وغیره است دیوانش در حریق رشت طعمهٔ آتش شد . اکنون در طهران بفراهم آوردن دیوان دیگر از روی محفوظات و یاد داشتهای خود مشغول است

## در شرح حال خودوستایش شهنشاه گوید

تنگ شد ازشش جهةساحت میدان من — بسته شد ازچارسوی عرصه جولان من
تانشکافد زمین از سم خاراشکوف — میخ حوادث نشست برسم یکران من
بس بوغا چشم چرخ دید که مریخ او — بس بتضرع گرفت دامن خفتان من
حال برنج اندراست دست من از آستین — نك بهراس اندرست پای زدامان من
سر بی فرمان من داشته فرماندهان — نیست کنون دست من درپی فرمان من
زانهمه سوداگری ازپس هفتاد و اند — غیر خرافات چند نیست بدکان من
ازسطوات جلال بهرسران درسرای — پای نبود ارنبود رخصت دربان من
درد زهرسو بتافت پیکرمن آنچنانك — دشمن من برشتافت درپی درمان من
بال هما برسرم سایه فکن بودوحال — جایگه جغد شد شمسهٔ ایوان من
خرمن فضل مرااهل ادب خوشه چین — خوان کرم گستران ریزه خور خوان من
مهر خموشی نهاد بردهن شاعران — تابسخن لب گشاد طبع سخن ران من
نی بطریق حلول نی بتناسخ بفضل — ناصر خسرو منم ری شده یمگان من
سطوت من پیل را رکن وقوائم شکست — نك پی موری دهد لرزه برارکان من
من بهنرذی فنون من زکجاو جنون — سلسلهٔ زلف اوست سلسله جنبان من
صابی وعبدالحمید صاحب و ابن عمید — گسترم ارخوان فضل وافدومهمان من
من متنبی بشعر امت من شاعران — صحف سماوی من دفترودیوان من
بل بخداوندیم در سخن آئی مقر — نثر من و نظم من شاهدوبرهان من
چرخ دلمراشکست راه من ازچاره بست — کرد چه جبران آن داد چه تاوان من
حلم من و بوقبیس گر که بمیزان نهند — حال دو کفه پدید زآن وی وزآن من
بر گذرد از فلك کفهٔ میزان او — پشت زمین بشکنند کفهٔ میزان من
گر بسخن آوری چرخ زبان داشتی — درصف مدحتگران بودثناخوان من
جامهٔ من گوهری است ملك جهانش بها — کیست که ازمن خرد گوهرارزان من
انوری عصرخویش شاعرقطران سخن — شاه جهان پهلوی سنجرو مملان من

برترم از شاعران من بسخن گستری
برهمه شاهان سر است شاه جهانبان من

## ازدیوان حکیم سوری

از آش رشته‌است لبالب تغار ها — وز سوریان نشسته فرازش قطارها
آن‌چمچه های پرشده بردست‌سوریان — مانند بیلها بکف آبیار ها
آن سیخها بدست گروه کبابیان — مانند نیزه ها بکف نیزه دارها
قانع بکنگریم و بکنگر بساختیم — چون اشتران بادیه بانوك خارها
چون بار هندوانه ببینم براشتران — خخ میکنم که بگسلد ازهم مهارها
اندرخیال آنکه‌چو بگسسته‌شد مهار — باشد که هندوانهٔ افتد ز بار ها

سوری نه خود منم که دراین شهر چون منند
نه یك نه ده نه صد نه دوصد بل هزارها

**دهخدا**

علی اکبر دهخدا درسال ۱۲۹۷ ﻫ . ق . درطهران متولد شد پدرش ازملاکین متوسط‌الحال قزوین بود که چندسال قبل ازولادت او درطهران مسکن اختیار کردوقبل‌ازآنکه‌دهخدا بده‌سالگی‌برسد



بدرود حیات گفت دهخدا صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت قدیم را نزد برخی‌ازفضلاآموخت و بصحبت مرحوم آقا شیخ هادی نجم‌آبادی دانشمند شهیر رسید پس ازتحصیل در مدرسه سیاسی سفری باروپا کرده چندی در وین اقامت گزید وهنگام بازگشت نویسندگی روزنامه صوراسرافیل را عهده دار شدمعروفترین قسمت های این روزنامه بخش فکاهی آن است که دهخدا آنرا تحت عنوان«چرندوپرند» بامضاء «دخو» مینگاشت .

دهخدا بعد از بمباردمان مجلس باروپا تبعید شد چندی در پاریس و

سویس واسلامبول اقامت گزید و پس از خلع محمدعلی میرزا بایران آمده نمایندگی مجلس شورای ملی یافت درایام جنگ بین المللی ۲۸ ماه در قراء چهار محال اصفهان متواریے میزیست .

از تألیفات او «امثال و حکم» است که در چهار جلد بزرگ بطبع رسیده و حاوی امثال سایره فارسی است این کتاب برای همهٔ طبقات خاصه نویسندگان بسیار سود مند است ومخزنی ازاشعار فصحاء ایران بشمار می آید بزرگترین تألیف دهخدا لغت مبسوطی است که بتشویق وزارت معارف مشغول اتمام آنست این کتاب که نتیجه بیست سال زحمت مؤلف است پس ازانتشار نقص بزرگی را که در ادبیات و زبان فارسی از نبودن فرهنك موجود است مرتفع خواهد کرد .

حواشی دهخدا بردیوان ناصر خسرو واصلاحاتی که در دیوان منوچهریے کرده بسط اطلاع وتبحر اورا درادب فارسی نشان میدهد از ترجمه های دهخدا کتاب «روح القوانین» و«سر عظمت و انحطاط دولت روم» تألیف فیلسوف شهیر فرانسوی مونتسکیواست[۱] که مثل فرهنگ فرانسه بفارسی اوهنوزبطبع نرسیده است

دهخدا قریب پانزده سال است که ریاست دانشکده حقوق را عهده داراست اگرچه درجوانی شعر بسیار میگفته ودر همه اسالیب سخن فارسی صاحب دست است ولی فعلا کمتر بگفتن شعر صرف وقت میکند این ابیات از گفتار سابق اوست

در سلوکم گفت پنهان عارفی وارستهٔ
نقد سالك نیست جز تیمار قلب خستهٔ

از گلستان جهان گفتم چه باشد سود گفت
در بهار عمر زازهار حقایق دستهٔ

از پریشان گوهران آسمان پرسیدمش
گفت عقدی ازگلویے مهوشان بگسستهٔ

گفتم این کیوان ببام چرخ هر شب چیست گفت
دیده بانی بر رصدگاه عمل بنشستهٔ

---

(۱) L'Esprit des lois. Consideration Sur les Causes de la grandeur et de la decadence des Romains par Montesquieu

گفتم اندر سینه ها این تودهٔ دل نام چیست
گفت زاسرار نهانی قسمت برجستهٔ

روشنی در کار بینی گفتمش فرمود نی
غیر برقی زاصطکاك فکر دانا جستهٔ

در نیازستان هستی بی نیازی هست اگر
نیست جز در کنج فکرت گنج معنی جستهٔ

چهره بگشا کز گشاد و بست عالم بس مرا
جبههٔ بگشادهٔ بر ابروی پیوستهٔ

گوهر غم نیست جز در بحر طوفان زای عشق
کیست از ما ایحریفان دست از جان شستهٔ

دل مکن بد پاکی دامان عفت را چه باك
گر بشنعت ناسزائی گفت ناشایستهٔ

**رعدی**

غلامعلی آذرخشی متخلص برعدی پسر مرحوم محمد علی افتخار لشکر در ۱۲۸۸ شمسی (۱۳۲۷ هـ . ق) در تبریز متولد



شده و پس از طی مقدمات در مدارس آن شهر بطهران سفر کرده در دانشکده حقوق باخذ لیسانس نایل آمد قریب دوسال ریاست اداره انطباعات وزارت معارف و ریاست دبیرخانه فرهنگستان را داشت و در آبان ۱۳۱۵ برای تکمیل تحصیلات بپاریس رفت
قصیده ذیل که بسبك فرخی سیستانی سروده است از او نقل میشود.

# نگاه

**ببرادر بیزبانم**

من ندانم بنگاه توچه رازیست نهان     که مرآن رازتوان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده است نهانی که درآید درچشم     یا که دیده است پدیدی که نیاید بزبان
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه     دردوچشم توفروخفته مگررازجهان
چوبسویم نگری لرزم وباخود گویم     که جهانی است پرازراز بسویم نگران
بسکه دررازجهان خیره فرو ماندستم     شوم ازدیدن همراز جهان سرگردان



چه جهانی است «جهان نگه» آنجا که بود     از بدو نیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدید آید و گاهی بیداد     گه ازاو درد همی خیزدو گاهی درمان
نگه مادر پر مهر نمودی از این     نگه دشمن پر کینه نشانی از آن
گه نماینده سستی و زبونی است نگاه     گه فرستادهٔ فرو هنرو تاب و توان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر     کاین بود بره بیچاره و آن شیر ژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند     نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان
نه شگفت ار نگه اینگونه بود زانکه بود     پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل     ورز کین زاید دردل بخلد چون پیکان
یاد پر مهر نگاه تودرآن روز نخست     نرود ازدل من تانرود ازتن جان
چوشدم شیفتهٔ روی تو از شرم مرا     برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرو ماندہ درانديشه که ناگاه نگاه     جست ازگوشهٔ چشم من و آمد بمیان
دردمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل     کرد دشوار ترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی و درچشم زدن     گفتنی گفته شدو بسته شدآنگه پیمان



من برآنم که یکی روز رسد درگیتی     که پراکنده شود کاخ سخن‌را بنیان
بنگاهی همه گویند بهم راز درون     وندر آن روز رسد روزسخن‌را پایان
بنگه نامه نویسند و بخوانند سرود     هم بخندند و بگریند و برآرند فغان

بنگارند نشانهای نگه در دفتر | تانگهنامه چو شهنامه شود جاویدان
خواهم آنروز شوم زنده و باچند نگاه | چامه در مهر تو پردازم و سازم دیوان
بیگمان مهر در آینده بگیرد گیتی | چیره بر اهرمن خیره‌سر آید یزدان
آید آنروزو جهانرا فتد آن فره بچنك | تیر هستی رسد آنروز خجسته بنشان
آفریننده برآساید و باخود گوید | تیر ماهم بنشان خورد زهی سخت کمان !



درچنان روزمرا آرزوئی خواهد بود | آرزوئی که همیداردم اکنون پژمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیردومن | دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود | گیرم و گویم هان داد دل خود بستان
بنگه باز نما هرچه در اندیشهٔ تست | چو زبان نگهت هست بزیر فرمان
ایکه ازگوش وزبان ناشنوا بودی و گنگ | زندگی نو کن وبستان ز گذشته تاوان
بانگه بشنو وبرخوان و بسنج و بشناس | سخن ونامه و داد و ستم و سود و زیان
نام مادر بنگاهی بر و شادم کن ازآنك | مرد باانده خاموشیت آن شاد روان
گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا | بدگهر مادر گیتی نفروشد ارزان

**روحانی**

غلامرضا روحانی پسر شکرالله متخلص بآزادی در ۱۰ ذیحجه ۱۳۱٤ ﻫ . ق . درطهران متولد شده است پس ازطی مقدمات تحصیلی وارد خدمات کشوری گردیده واکنون دراداره شهرداری طهران است

بیشتر اشعار او انتقاد ازنقائص اوضاع اجتماعی سابق است واخیراً دیوان فکاهیات اوبطبع رسیده است درروزنامه فکاهی امید که متعلق بآقای کاظم اتحاد است اشعار بسیار بامضاء اجنه طبع ونشر کرده است

مابدین درزپی خوردن سور آمده ایم | نه پی فاتحهٔ اهل قبور آمده‌ایم
خوردنی هرچه بودزود بیاور بحضور | کز پی خوردنش اکنون بحضور آمده‌ایم
درسرسفرهٔ خود اطعمهٔ رنگ برنگ | ساز آماده که ماجور بجور آمده‌ایم
ازشکم نیست چو نزدیکتر امروز بما | بپذیرائی آن از ره دور آمده‌ایم
آن شکم بندهٔ مسکین فقیریم که خود | بجهان بهر چرانیدن سور آمده‌ایم
بهر ما هیچکسی رقعهٔ دعوت ننوشت | قدغن شد که بیائیم بزور آمده‌ایم

لذت ازچشم نبردیم و تمتع از گوش — اندرین عالم‌هستی کروکور آمده‌ایم
مخفی‌ازما مکنیدآنچه خورا کی باشد — کزپی سورچرانی بحضور آمده‌ایم

## داد از دست زنم

شب عید است و گرفتار زن خویشتنم — داد ازدست زنم
اوست‌جفت من‌و من جفت ملال ومحنم — داد ازدست زنم
هم کرپ‌ژرژه زمن خواهدوهم چادروال — مد و فرم امسال
خود نه شلوار بپایم نه لباسی بـه تنم — داد ازدست زنم
گیوه ام پاره شده وین زن عفریتهٔ دیو — کفش‌خواهداز گیو
من‌نه حاجی فرج آقا و نه حاجی حسنم — داد از دست زنم
پای‌من‌مانده‌چوخردرگل‌ودل گشته پریش — اوبفکرقرخویش
گویدم عطر بخر تا که بزلفم بزنـم — داد از دست زنم
مشهدی باقر هیزم شکن امروز زنش — رخت‌نوکرده‌تنش
من نه کمتر ز زن باقر هیزم شکنم — داد ازدست زنم
گـفت‌بهر سر طاسم تو کله گیس بخر — مـد پاریس بخر
گفتمش ازهمه کس لات تر امروز منم — داد از دست زنم
گـفت‌اگر پول‌نداری زچه‌هستی زنده — من شدم شرمنده
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفنم — داد از دست زنم
گفته بودم که نگیرم زن تا گردم پیر — پدرم گفت بگیر
گفتم این‌لقمه بزرگست برای دهنم — داد از دست زنم
خواست‌جوراب‌فرنگی که برایش بخرم — نبود سیم و زرم
وطنی گر بخرم طرد کند از وطنم — داد از دست زنم
سر جوراب کرم معرکه برپا کردیم — جنگ‌ودعوا کردیم
موی‌من کندو تف‌افکند بریش پهنم — داد از دست زنم
گشت از خانهٔ ما شیون و فریاد بلند — دادو بیداد بلند
مشت زد بردهنم آخ دهنم آخ دهنم — داد از دست زنم

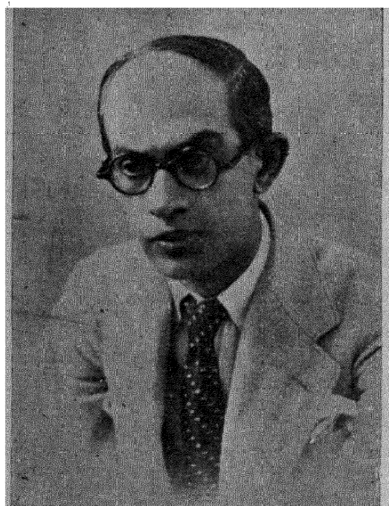
**سرمد** سید صادق سرمد فرزند سید محمد علی در طهران بسال ۱۲۸۹ شمسی متولد وپس ازتحصیل بوکالت درعدلیه مشغول شد این اشعار نمونه گفتار اوست .

## پایداری وکوشش

مرد داناکار گیتی را نگیرد سرسری — سر فرازی بایدت میباید ازسر بگذری
سخت جانی باید اندر زیر بار حادثات — با حوادث برنیاید سستی و تن پروری
مرغ حق شب تاسحر حق حق زدو یاهو کشید — بازبازش صبحدم خون ریخت ازمستکبری
درقبال زور مندان زورمندی لازم است — ورنه طعمه اقویا گردی بجرم لاغری
با بدی گر نیکوی کردی بپاداش بدی — با نکویان چون کنی؟ آوخ ازاین بیع وشری
سروری جوتا نگیرد خواجهات در بندگی — برتری جو تانجوید برتو ناکس برتری
خون دل باید خوری چون غنچه درراه کمال — تاشکفته روی گردی همچو گلبرگ طری
سرو راآزادگی ازدولت سرسبزی است — نزتهی دستی که آرد زرد روئی بی بری
چرخ همت هرکه چنبر کرد درراه طلب — می نتالد هیچگاه ازجور چرخ چنبری
لیس للانسان الا ماسعی گفتند از آن — تاتونان درسایه سعی وثبات خودخوری
چون ملخ منشین پس زانو چوموران پابکوب — تابدست آید ترا هرچیز کانرادرخوری
ناخدایی کشتی عمرتو خودهستی و نیست — آسمانرا بادبانی خاصیت یا لنگری
من ندانم ازکجائی و کجاخواهی شدن — اینقدر دانم که میبایست راهی بسپری
اختران همچون زمین سرگشته اندا ندرهوا — توچه میخواهی زجرم مشتری نیك اختری
اندرین ره هرکه او پوید نکو جوید نکو — تانکو یابی همی باید که نیکو رهبری
آدمیرا از بهائم فرق عقل ودانش است — ورنه تو درخواب وخور همرتبهٔ گاو وخری
نی خطا گفتم گرازدوش کسان درزندگی — بر نگیری بارزحمت ازبهائم کمتری

**سعید نفیسی**

سعید نفیسی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء از اولاد حکیم برهان الدین نفیسی صاحب شرح اسباب در ۱۲۷٤ شمسی متولد و پس از اتمام دوره اول متوسطه بقصد تحصیل عازم اروپا شده در ۱۲۹۷ بایران باز گشته در وزارت فوائد عامه وارد خدمت گردیده و مقامات مختلفی را طی کرد در ۱۳۰۸ وارد خدمت وزارت معارف شده دردانشکدهٔحقوق ودانشکده ادبیات بتعلیم ادبیات وتاریخ‌اشتغال ورزید. مقالات او دراکثر مجلات و جرائد انتشار یافته است کتابهایے ذیل از آثار او مستقلا بچاپ رسیده است آخرین یادگار نادر احوال واشعار خواجوی کرمانی، احوال و اشعار افضل‌الدین کرمانی. احوال و اشعار رودکی (۲ جلد آن چاپ شده است)، شرح حال‌خیام، شیخ‌زاهدگیلانی، پندنامهٔانوشیروان قابس‌ونامه، یزدگردسوم، فرنگیس‌وفرهنگ فرانسه بفارسی



نفیسی فن خودرا شاعرے قرار نداده وشاید در سالهای اخیر اصلا شعری نسروده باشد.

## دختران امروز و مادران فردا

ای دخترکان ماه رخسار — وقت است اگر بهوش باشید
پند من بیدل دل افگار — بردل بنهید و گوش باشید
غافل نشوید موقع کار — گر نیش خورید نوش باشید
ای پردگیان نغز دلدار — کوشید که‌پرده پوش باشید

تا آنکه شوید محرم راز

غره مشوید بررخ خوب — کان نیز چو گل بسی نپاید
جز خلق نکوی‌وخوی‌مطلوب — خوبان زمانه را نشاید
بینید زمانه را پر آشوب — وین ظلم وستم که رخ نماید

جز سعی شما و صبر ایوب  از عهده هیچکس نیاید
کارام کند زمانه را باز
ای دخترکان رافت آموز  در دانش ومردمی بکوشید
در کینه چوبرق‌خانمان سوز  با دشمن خود دمی بجوشید
بر قامت دلبر دل‌افروز  جز جامهٔ تربیت نپوشید
تاکی چو عجوزکان بهردوز  از جور زمانه میخروشید
کاین رنج نبودتان زآغاز

## پیام

ای باد چو بگذری بگلزار  این نکته زمن بگو بدلدار
در یاد هنوز داری آیا  روزی که گرفت جای گل خار
من بودم و تو بطرف گلشن  غیر ازمن و تو نبود دیار
گفتی که خزان رسید آوخ  زین پس چکنم بحجرهٔ تار
گفتم که خزان عشق ما نیز  روزی بجهان شود پدیدار
امروز که موقع جدائی است  زان گفته دلخراش یاد آر
کاندر پس خرمی غمی هست
وندر پس سور ماتمی هست

**سنا** جلال‌الدین همائی متخلص بسنا پسرمرحوم میرزا ابوالقاسم طرب ونواده همای شیرازی شاعر معروف است در ۱۳۱۷ ه . ق . دراصفهان متولد شده وپس ازتحصیل مقدمات‌درحوزه‌درس‌استاد ان‌وقت بآموختن ادبیات عرب ومعقول ومنقول پرداخت در۱۳٤۸ ه . ق بطهران‌آمده وارد خدمات وزارت معارف شده چندی درمدارس تبریز تدریس میکرد واکنون در دبیرستان دارالفنون بتعلیم ادبیات مشغول است .

از پنج جلد تاریخ ادبیات او دوجلد بطبع رسیده است .

## غزل

خبری نیست گرازحال پریشان منش  ازچه آشفته بودزلف شکن‌درشکنش
پی توان برد باسرار دل ازسینهٔ او  بسکه‌چون‌جوهرجان‌صاف‌ولطیفست تنش

صبحدم غنچه مگر زان لب خندان چه شنید | که چو گل چاك شد از تنگدلی پیرهنش
اندر آن بزم که از روی تو گیرند نقاب | بیخبر آنکه بود آگهی از خویشتنش
جام بوسیده بمستی لب میگون ترا | زان نیاید بهم از خنده شادی دهنش
هر که جان میکند از حسرت شیرین دهنی | گرچه فرهاد نباشد تو بخوان کوه کنش
اندر آن ورطه که خون موج زند در دل جام | خرقه بس بار گران است بدریا فکنش

وصف لعل تو سنا گفته مکرر نه عجب
طعنه بر قند مکرر بزند گر سخنش

## شفق

دکتر رضا زاده شفق در ۱۳۱۰ ه. ق. در تبریز متولد وبعد از تحصیل مدیر مدرسه حیات شد در ۱۳۲۸ نویسنده روزنامه شفق تبریز گردید در رابرت کالج اسلامبول تحصیلات متوسطه را بپایان آورده ودر مدارس آنجا چندی بتدریس پرداخت در ۱۳٤۰ بایران مراجعت کرده بعد از چند ماه ببرلن رفته در دانشکده فلسفه بدرجه دکتری نایل شد دکتر شفق فعلا در دانش سرای عالی طهران



بتدریس فلسفه و ادبیات و تعلیم و تربیت مشغول است زبان آلمانی، فرانسه انگلیسی وعربی را میداند ودر تاریخ و فقه اللغه صاحب اطلاعات جامع است

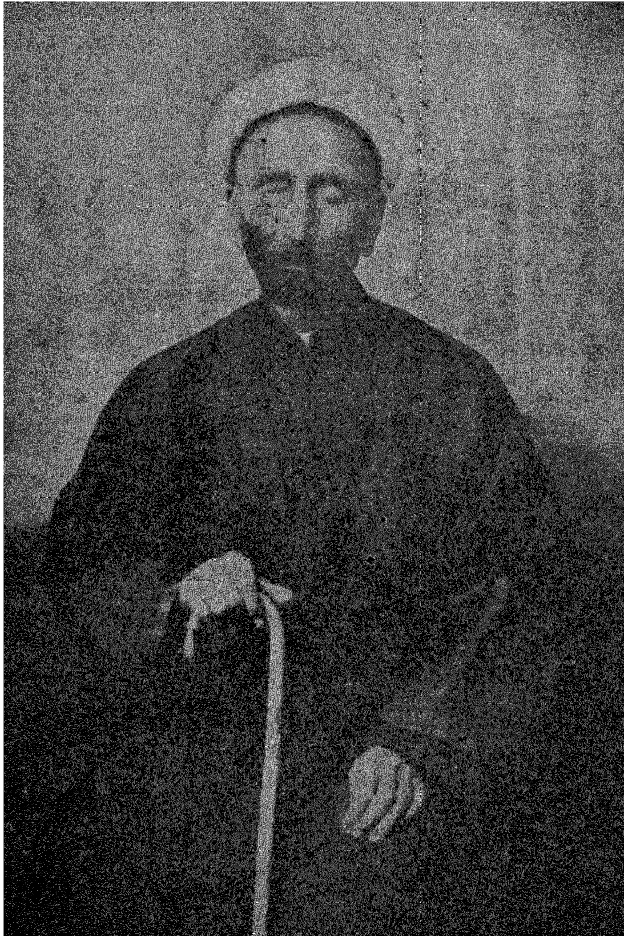
از تألیفات او تاریخ ادبیات ایران و راه رهائی ومجموعهٔ اقتصاد و ترجمهٔ تاریخ مختصر ایران تألیف هودن بطبع رسیده است.

دکتر شفق فن خود را شاعری قرار نداده گاهی از روی تفنن بیتی چند می‌سراید .

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوته کن که رفت از دست یار من
بروز بیکسی همسایهٔ من سایهٔ من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
بخواب کودکی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم چو مرغ تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از ناله هایی بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نو بهار من
کتاب عمر شرح جان کنی‌های من و دل شد
گهی من درفشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
بزیر خاك یار نام بخش نامدار من
بیاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
بامید رخت یارا صبوری شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تو دل باقرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس برمن برقرار من
نه بی مهری شعار تو نه غفلت پیشهٔ من بود
ندانم ظلم تقدیر است یا ظلم دیار من
دلا رفتی و در هجر تو دلداری از آن جویم
که بهر عشق رفت و میرود دار و ندار من

صبا گر ازوفا روزی سرخاکش گذر کردی
بنه بهر خدا برگ گلی رویی نگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل مادر بدست تو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود هر روز
زعشقت برنگردم گر بسوزد پود و تار من

**شوریده** حاجی محمدتقی شوریده شیرازی فرزند عباس از گویندگان شیرین سخن است (۱۲۷۴-۱۳۴۵ ه.ق) دیوانش متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که هنوز بطبع نرسیده ازتألیفاتش کتابی است بنام کشف المواد مشتمل بر ماده‌تاریخهای بسیار که خود گفته‌است ونیز کتابی موسوم به نامه روشندلان. خسروی در جلد دوم دیبای خسروی که تاریخی مبسوط ازادبیات عرب است پس‌ازذکر ترجمه بشاربن برد که با وجود کوری در فنون ادب استاد بوده درحق شوریده شرحی مینویسد که برای معرفی این شاعر سندی است



استوار بعلاوه نمونهٔ از نثر خسروی وسبك متین دیبای خسروی را نشان میدهد .

« درهر دور از اینگونه اشخاص که وجود آنها دلالت بر کمال قدرت خالق آنها تعالی وتقدس کند بظهور آمده چنانکه دراین عصر شاعری در شیراز طلوع کرده شوریده تخلص ملقب ازدولت بفصیح الملك که اونیز از کودکی نابینا شده ودر شش سالگی آبله بینندگان اورا از دیدن این جهان فرو بسته لکن خداوند قدیر رؤف بعوض آن نعمت هوش وفراست وحفظ و ذکاوتی اورا عطا فرموده که مایهٔ حیرت بینندگان است درسال یکهزار و سیصد وبیست هجری که این بنده را سفر فارس پیش آمد ویرا درشیراز بدیدم ومخالصتی درمیانه پیدا شد علم الله آنچه درحال بشار نگاشته آمد کاملا باحال او مطابق آید خلقاً و خلقاً و منطقاً بااو مشابه است ازقد بلند وچهره مجدر وچشمان عاری ازمردمك وزبانی طلیق وجد وهزلی متین وشیرین وطبعی مزاح ونفسی ابی و جسور و اشعاری بلند ازهر نوع وفراستی هرچه تمامتر ازاغلب علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است بابهره است مانند نحو واشتقاق ولغت تازی وپارسی وتاریخ وعروض وقافیت ونقد الشعر از موسیقی ونواختن بعضی سازها بابهره دارای صوتی ملیح ودلکش اگرچه از خاندان غنا وثروت نبوده لکن بواسطه این هنرها ازپرتو بزرگان و حکام فارس وانعام ورسوم سلطانی مالی کافی اندوخته ووضعی نیکو وعیشی رغید وروزگاری قرین رفاهیت دارد بااینکه اورا عیال واولادی نیست (۱) .

چنان گفتند ومن خود گاه میدیدم که تمیز نیك وبد هرچیز را بقوهٔ لامسه تواند داد حتی جواهرات را بلکه خوبی وزشتی آدمیان را بلمس ادراك کنند . موهبتی بزرگتر قوت حفظ است که خداوندش عطا کرده چه اغلب اشعاری که سروده ازبر دارد ودریك شب قصیدهٔ افزون ازپنجاه بیت همه فصیح ومتین وبدیع به نظم آرد ودیگر روز یاپس از ایامی آنرا درحضور ممدوح انشاد کند بی لکنت وسهوی .

خالی از گزاف درشعر مجرد امروز بربیشتر اهل عصر برتری دارد و هرقسم ازاقسام شعررا ازغزل وقصیده ومدح وهجا وفخریه ومرثیت و مجون

---

۱ــ در ۱۳۲۳ ه . ق . که ۳ سال بعد ازمسافرت خسروی بفارس است شوریده درشیراز تاهل اختیار کرده ودارای ۵ فرزند شد .

وخلاعت درنهایت خوبی واستادی گوید بلکه درانشاد نثر نیز شایستهٔ ستایش است محض نمونه چند شعر ازقصیدهٔ که درمدح یکی ازبزرگان فارس بنظم آورده وتقاضای لباس سیاه محرم کرده مینگارم تاقدرت طبع اوروشن گردد.

اسمش حاجی میرزامحمد تقی وقریب پنجاه سال عمر کرده‌است . (۱)

گوهر اشک نیم گوهر کان هنرم — الله ای آصف دوران مفکن‌ازنظرم
درهوای تومعلق شده ام همچو هبا — گرچه اندرهمه آفاق چو خورمشتهرم
گرسلیمان کنندم بخت همان‌مورتوام — وربگردون بردم باز همان خاك‌درم
گرببارد بسرم گردون باران بلا — نروم ازسر کوی تو که نقش‌حجرم
گرچه‌درخوان کرم‌روزو شب ایکان‌عطا — دست‌احسان توترتیب دهد ماحضرم
لیك‌چندیست که‌بی‌سیم‌وزرم گرچه‌مدام — میچکدآب چوسیماب بروی‌چوزرم
نیستم پسته که گرخندم خوشدل باشم — غنچه ام غنچه که‌میخندم‌وخونین‌جگرم
راستی گوئی‌سروم که به‌بستان کمال — بجز ازباد تهی دستی نبود ثمرم
بدرازا چه کشم شعرالاماه عزاست — نیست ازبخت سیه رخت‌سیه مختصرم
هامحرم شدومن برگ‌زده‌خواهم شد — زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
می بخواهم شدن اندر سلب عباسی — گرچه بی‌شك‌حسنی کیش‌وحسینی‌سیرم
جامه چون موی سیاوش بتن درپوشم — بسفیدی بزیم چند مگر زال زرم
بسیه گرد زانفاس شوم جای لباس — کاش بردندی دردکه انگشت گرم
ور غلام سیهی داشتمی کشتمیش — پوستش کندمی وکردمی آنگه ببرم
یاشوم دزدو کنم رخت‌شب‌ودرپوشم — گربنا گه نرسد ازپی شحنه سحرم
کاش در قالب بخت سیهم میرفتم — تابدانند سیه پوش شبیرو شبرم

---

۱ — درست ۴۶ سال قمری زیرا که تولد او بنا برمندرجات فارس نامه در ۱۲۷۴ هـ . ق واقع شده است لیکن در شرح حالی که پسران شوریده درمجله ارمغان نوشته اندولادتش درسنه ۱۲۸۰ قید شده وبماده تاریخ ذیل استناد جسته اند که گوید :

از هزار وسیصد افزون‌بود سال بیست و هفت — کزرهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز
گفت کی زائید مامت گفتمش مامم چوزاد — رفته بود ازسال هجرت هفت سال‌و هفت‌روز
لیك اعداد جمل را چون نداند ماه من — سال تاریخ مرا گفتن نمی داند هنوز

اما اگر درعبارت « هفت سال‌وهفت روز » واو عاطفه رابحساب نیاوریم ۱۲۷۴ حاصل‌میشود

جامه ازبال پرستو کنم و پر کلاغ
گرچه درباغ سخن عبرت طاوس نرم

درسیه جامه شوم تا که بدانند که من
چشمه آب حیوتم که بظلمات درم

وه از اینگونه پر آبله ماشاء الله
دیده‌ام نیست که در آینه خودرا نگرم

خلق خندند چو من وصف رخ خویش کنم
خود بگوشم شنوم آخر کورم نه کرم

گو بخندید که گر زشتم در چشم شما
در بر مادر خود خوب چو قرص قمرم

هر گهم بیند و بوسد بصر بی نورم
که فدای رخ چون ماه تو نور بصرم

گاه سوزد همی اسپند و دعایم گوید
که هماره بعزیزی زی زیبا پسرم

تا بمن روز سه شنبه نرسد آسیبی
شب یکشنبه کند خشت فرا گرد سرم

طیبت است اینهمه بالله که مهیاست همه
از تو کفش و کله و سیم و زر و خواب و خورم

گر بگویم که لبم خشک بود می‌مپذیر
که بتریش گواهند سخنهای ترم

کو چو گیسوی بتان عمری تا شانه صفت
ذکر الطاف تو را موی بمو برشمرم

بر بدین عرصه از آن تاخته ام تا دانی
که بر درخش سخن ازدگران تیزترم

من نه شوریده شیدایم کاندر این عصر
بو العلاء دگر و ابن عباد دگرم

هر کجا رو نهم از طبع خوش و دولت شعر
گر بطیبت نبری مفت زمن مفتخرم

نروم سوئی از ظل تو و چون خورشید
رفته صیت سخن از خاور تا باخترم

واقعم در زمی اما چو تو پروازدهی
نسر طایر شوم و بال برآرم بپرم

از پی خصم چو روباه تو در عرصهٔ نظم
بین زبان تیزتر از صارم ضیغم شکرم

اندر این حضرت لو ئی تو که شوریده نیم
که چنین مدح سگالم که چنین مدحگرم

طایر خوش خبرم میرسم از کشور غیب
چامه نظم بود نامه فتح و ظفرم

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در سال ۱۳۰۵ ریاست تفتیش کل وزارت علوم را داشته اند بنا برتقاضای انجمن ادبی ایران احوال شوریده را در مجلس سوگواری ادبی که برپا شده بود بیان کرده اند آن خطابه درشماره ششم سال هفتم مجله ارمغان مندرج است وما مطالب ذیل را از آن اقتباس میکنیم .

« شوریده درخانواده متوسط الحال متولد گردید پدرش مسمی ومتخلص بعباس ازاهل کسب و پیشه بوده ولی ذوق وقریحهٔ شاعری داشته و گاهی شعر میسروده است واز قراری که او نقل نموده نسبش باهلی شیرازی صاحب مثنوی

«سحر حلال» منتهی میگردد شوریده درقصیده ای که بمناسبت طبع آن مثنوی سروده ومطلعش این است ( حبذا ازاهلی شیرازی و سحر حلالش ) باین نکته اشاره کرده است درهفت سالگی آبله چشمان اورا نابینا کرد درسن نه‌سالگی پدرش بدرود زندگانی گفت ودرکنف حمایت و تربیت خالش قرار گرفت طفلی یتیم و کور ازخانواده فقیر شروع بکسب کمال نمود و باآنکه طبیعت اورا ازتمام وسایل واسباب پیشرفت محروم کرده‌بود بقوت هوش وقریحه‌خداداد و علوّ همت چندان کوشید که از معاریف شعرا واعیان و متمولین وطن خود شد . . . . درسال ۱۲۸۸ باتفاق خال بمکه رفت ودرسال ۱۳۰۰ درشعر وادب بمنتهای بلوغ رسید وازآن تاریخ ببعد اشعارش دارای استحکام ورزانت‌ولطف خاصی است که اورا یکی از بزرگان شعرای عصر معرفی میکند درحدود ۱۳۰۹ سفری بـه بنادر کرده وشرح نشستن خودرا درکشتی پرسپلیس و طوفان دریا در قصیده ای بدیع آورده است در ۱۳۱۱ بطهران مسافرت کرده مورد توجه اتابك وپادشاه شده لقب فصیح الملك یافته است قریه بورنجان که ازقراء کوهمره فارس است برسم سیورغال باو واگذار شد درسال ۱۳۲۳ درشیراز متاهل گشته و اخیراً دوفرزند ازوی بوجود آمد که درآخرعمر پدر پیررا روشنائی دل و جبران فقدان دیده بودند . دراین اواخر تولیت وتنظیم تکیه سعدیه را درشیراز افتخاراً تقبل نمود وبرای حفظ مقبره استاد بزرگ بسیارزحمت کشید وعاقبت درمقبرهٔ که درجوار مرقد سعدی بنا نهاده بود مدفون شد وفاتش درروزپنجشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳۴۵ قمری مطابق ۲۱ مهرماه ۱۳۰۵ واقع گردید شوریده یکی ازنوادر جهان بود وهرگاه ازلحاظ مداحی یاهزالی که بحدوفور دراشعار او یافت میشود بعضی براو خرده گیری نکنند میتوان‌وی را بعدازشعرای کور عالم مانند رودکی بخارائی وابوالعلاء معری ومیلتون انگلیسی ذکرکرد هزل وهجوی که درکلمات اوهست وسیله دفاع واسلحهٔ زندگانی او بوده تابتواند از زحمت ابناء نوع مال وجاه خودرا محفوظ بدارد اتفاقاً درحیات او این اسلحه بسیار مؤثر واقع گردید »

این اشعارازقصیده‌ایست که برحسب دستورخودآنمرحوم‌چندی قبل از فوتش بر سنگی که برای مزار خود تهیه دیده بود نقش گردید

چون بر این درسرو کار است برحمن رحیم
نه امیدم به بهشت است ونه بیمم زجحیم

گر بود رحمتی ازحق زدوصد حشر چه باك
ور بود رافتی ازشه زدوصدشحنه چه بیم

من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است
وین عجبتر که زمن مانده چه درهای یتیم

تنم ازبار گنه چفته تر از قامت نون
دلم ازوسعت غم تنگ تر از حلقهٔ میم

جای آنست که خیزد همه باران ندم
برسر خاك من از دیدهٔ یاران ندیم

ای بسا روز که من خسبم وین صبح دمد
که همی بوی بهار آید ازانفاس نسیم

حق آنرا که منت همدم دیرین بودم
برمگیر ازسر خاکم قدم ای یارقدیم

ای تودارای همه گیتی و دارای خبیر
وی تو دادار همه عالم و دادار علیم

سوی نادان ضریری بگشا چشم کرم
تو که بینای بصیرستی و دانای حکیم

بر خطاهای عظیمم بعقوبت منگر
بنگر بر کرم خویش وعطاهای عمیم

گرچه غرق گنهم هم زتو نومید نیم
ناامیدی زتو خود نیز گناهی است عظیم

سال فوتم بربیع دوم این مصرع گشت
شده شوریده بجان جانب منان رحیم

## صفی علیشاه
۱۲۵۱ — ۱۳۱٦

حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی درسوم شعبان ۱۲۵۱ در اصفهان متولد وپس ازشصت وپنجسال در ۲٤ ذی‌القعده ۱۳۱٦ قمری درطهران متوفی شد مقبره او درخانقاهی است که مریدانش در محله شاه آبادطهران ساخته‌اند جمعی کثیر باو ارادت میورزیدند واورا قطب سلسله نعمت الـهی میشناختند . صفی علیشاه مردی دانا وسخن سنج و نیکه‌حضر و خوش صحبت بوده ومریدانش ازاو کرامتها نقل میکنند طبعی روان و منطقی

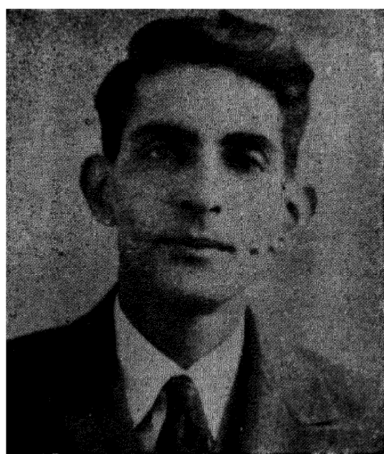


استوار داشته است آثار او زبدة الاسرار و بحر الحقایق و عرفان الحق و میزان المعرفه و تفسیر و دیوان غزلیات و قصاید است که همه بطبع رسیده است مهمترین اثر او تفسیر قرآن است که بنظم آورده و حاوی اشعار خوب و مهیج است . پس از او مرحوم علی خان ظهیرالدوله در این طریقه مقام ارشاد یافت اورا نیز اشعار بسیار هست و چند مثنوی دارد که چاپ شده است

## غزل

صبا چو در چمن آورد بوی پیرهنش — درید غنچه گریبان زحسرت بدنش
خیال سرزده آورد در کنار منش — ولی نیافت پی بوسه راه بر دهنش
لطافت تن او ناورم بیاد مباد — که از تصور عقل آفتی رسد به تنش
زآب و رنگ عذارش نسیم صبح مگر — بلاله گفت که خاطر شکفت در چمنش
مرا بس است تماشای زلف و عارض او — بهل بهشت برین را بسنبل و سمنش
چرا شکفته نباشد ز تاب طره او — دلی که دید بعمری شکنجه شکنش
به پیش قامت آنکس که جان سپرد بحشر — قیامت است چو از تن بر او فتد کفنش
بزیر جامه زروح روان لطیف تراست — نموده ایم بتحقیق امتحان تنش
بچین زلف تو دل برخطا نرفت ولیك — خطا نموده مماثل بنافه ختنش

صفی سفر زدو عالم نمودو خود نگرفت
دلش قرار بجائی کجاست تا وطنش



**صورتگر** لطفعلی صورتگر پسر مرحوم میرزا آقا خان در ۱۲۷۹ شمسی در شیراز متولد و پس از تحصیل وارد خدمت مالیه شد و مجله سپیده دم را تأسیس نمود هنگامی که دولت شروع باعزام محصلین باروپا کرد صورتگر نیز بلندن فرستاده شد بعد از طی تحصیلات ادبی و اقتصادی بطهران آمده در دانشگاه عهده دار تعلیم ادبیات فارسی و انگلیسی گردید مقالات بسیار در مجلات

وجراید نشر داده و کتابی در تاریخ تطور ادبی انگلستان تألیف کرده است از آثار او ترجمه مقالات با کن انگلیسی واصول علم اقتصاد واصول تجارت انتشار یافته است

## کور

چه می‌بینید از این خرگاه والا — شما دارندگان چشم بینا
در این بیدای ژرف خواب مانند — که نه مقطع بود اورا نه مبدا
کجا آرام گیرد تیرو ناهید — کجا دارد مه رخشنده مأوا
چگونه است این فلك گر گشت خورشید — گهی چون قیر گردد گه چو مینا
کواکب چون درخش آرند ریزند — بچهرش اشك چون لؤلؤی لالا
چو در بستان بزیر سایهٔ بید — زنید اندر بلورین جام صهبا
بدانجا کز خلال برگ ریزد — بسرتان نور مه سیماب آسا
بدانجا کز فراز شاخ سرمست — بر آرد بلبل شوریده آوا
بدانجا کز نسیم عنبر آلود — شود افسرده روح پیر برنا
بدانجا کاورد جعد بنفشه — بمغز اندر شمیم مویے حورا
بدانجا کز طربنا کی برقصند — پریچهره بتان سرو بالا
بدانجا کان چنان بازی کند آب — که نشناسد زشادی کس سر از پا
بجوی اندر ببوسد ماه پیوست — رخ حورا وشان ماه سیما
شگفتی هایے نغز عالم صنع — اسیر خویشتن سازد شمارا
من بی دیده را در خاطر آرید — فرو رفته میان تیره دریا
از آن دو گوهر تابندهٔ نغز — سپاس آرید زی یزدان یکتا
دو گوهر داده یزدانتان گران سنگ — فروغ آسمانی زان دو پیدا
از آن دو اختر پاك جهان بین — نباید داشت بد بینی تمنا
سراسر لطف و زیبائی توان دید — فراز پهن گیتی آشکارا
در آثار بدیع عالم صنع — بچشم بد نباید دید حقا
بجائی کایت عصمت پدید است — بناپاکی نشاید دید آنجا
که نابینا زمرد دیده ناپاك — بسی والا تر آید پیش دانا

**عارف**
۱۳۰۰—۱۳۵۲

چون درآثار پروفسور ادوارد برون ذکر میرزا ابوالقاسم قزوینی متخلص بعارف مکرر آمده است وشرح حال او بقلم خودش درمقدمه دیوانش که دربرلن بطبع رسیده مفصلا قید شده است در این جا ازتفصیل خود داری می کنیم تولد او در حدود ۱۳۰۰ ه . ق . در قزوین اتفاق افتاده است .



هنر عارف درساختن تصنیف بود که علاوه برمحسنات موسیقی از نظر بیان وقایع زمان وتهیج حس وطن پرستی دردلها بسیار مؤثر میافتاد ازاین سبب باوجود تند خوئی و غمناکی و گوشه گیری اهل ذوق را بدیدار اواشتیاقی تام بود وبامید اینکه برسر حال آید و تصنیفی بسراید تلخی محضرشرا چون شکر می چشیدند گاه اتفاق میافتاد که شبی تا بامداد بااو بودندوجز عبارت « ای داد بیداد » از او شنیده نمیشد و وقتی پیش می آمد که مجلس را ازشور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان بوجد و طرب می‌افکند .

در سالهای آخرین عمر غم واندوه او شدت گرفته در همدان انزوا گزید وهمان جا دربهمن ۱۳۱۲ بدرود حیات گفت . اگرچه گفتارش ورد زبانها ومشهوراست غزل وقطعه ای ازاو نقل میکنیم . ۱۳۱۲ صو

**غزل**

داد حسنت بتوتعلیم خود آرائی را — زیب اندام تو کرد اینهمه زیبائی را

قدرت عشق‌توبگرفت بسرنیزهٔ حسن — طرفة العین زمن قوهٔ بینائی را

هم مگر فتنهٔ چشم توبخواباند باز — در تماشای تو آشوب تماشائی را

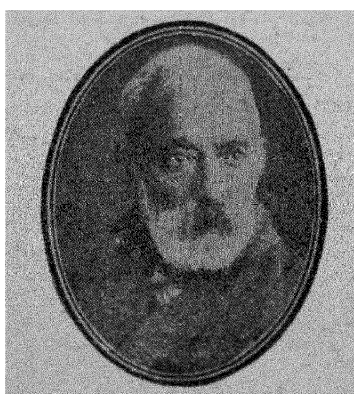
ای بت شرق بنه پا باروپا تاپایے — بزمین خشگند بت های اروپائی را

کرده سودای‌سر زلف تودیوانه ترم — چه نهی سربسراین آدم سودائی را

فقط اندوخته درعشق شکیبائی بود
گرد تاراج غم عشق شکیبائی را
دل بدریا زده سرراه بیابان بگرفت
سرصحرائی من بین دل دریائی را
بی کسی خضر ره عالم وحدت شد و هیچ
کس نیابد به ازاین عالم تنهائی را
اغلبم جابسر کوچه بی سامانی است
باچنین جاچه خورم غصه بی جائی را
منحصر شد همهٔ دارو ندارم بجنون
درچه ره خرج کنم این همه دارائی را

## درجشن سال شصتم عمر پرفسور برون گفته است

بسال شصتم عمرت نوید جشن رسید
بمان که بعد صدوبیست سال خواهی دید
که روی علم وادب همچوموی صورت تو
به پیش اهل هنر ازتوگشته روی سفید
بکشت زار ادب تابشصت سال دگر
زخرمن ثمرات توخوشه باید چید
بلوح خاطر ایرانیان بنام برون
نوشته باخط برجسته کالسعید سعید
هر آنچه مانده زعهد من است تقدیمت
نمودم اربتوان عهد را بکس بخشید
توجاودان بجهان زنده باش وعلم وادب
چو خضر زآب حیات تو زندهٔ جاوید
کدام جان که بشعروادب نشد زتوشاد
کدام دل که سرمو زدست تو رنجید
بقدر عارف کس نیست قدردان برون
مگر کسی که تواند بقدر او فهمید



**عبرت** میرزا محمدعلی مصاحبی متخلص بعبرت در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در اصفهان متولد شد اکنون درطهران مقیم و مشغول تدوین تذکرهٔ مبسوطی ازشعرای معاصر است بنام «مدینة الادب» شیوهٔ او غزل سازیست ودرنوشتن انواع خط خاصه نسخ مهارتی کامل دارد. منتخب غزلیاتش بطبع رسیده است

### غزل

صبا غباری ازآن آستان بما آورد
برای مردمك دیده توتیا آورد
به بینوائی ما دید و کیمیای مراد
زخاك درگه میخانه بهر ما آورد

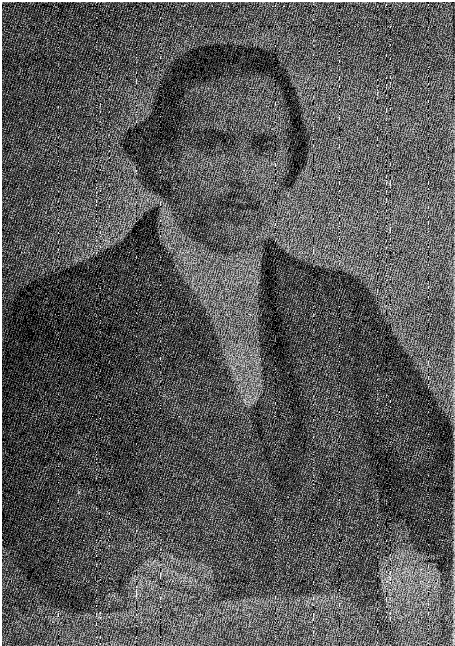
چرا زدست دهم دامن دعای سحر | که دوست را بکنارمن این دعا آورد
هوای امن وسلامت زسر برفت آنروز | که عشق بر سرما فتنه وبلا آورد
برفت جان و دل وعقل وهوش و دانش ودین | ببین که برسرما عاشقی چها آورد
کشید جذبهٔ عشقم زکعبه رخت بدیر | ببین مرا بکجا برد واز کجا آورد
مرانخواست اگر دوست رندو باده پرست | میان حلقهٔ دردی کشان چرا آورد
ازآن زمیکده بیرون نمیروم که ببرد | کدورت ازدل من باده وصفا آورد
دعای دولت پیرمغان وظیفهٔ ماست | که حق بنده نوازی نکو بجا آورد

بملك هردوجهان عبرت التفاتش نیست
کسیکه ازدوجهان روی درخدا آورد

چون نور که ازمهر جداهست وجدانیست | عالم همه آیات خدا هست وخدا نیست
ما پرتو حقیم ونه اوئیم و هم اوئیم | چون نور که ازمهر جداهست وجدانیست
هرجا نگری جلوه‌گه شاهدغیبی است | اورا نتوان گفت کجاهست و کجا نیست
در آینه بینید اگر صورت خود را | آنصورت آئینه شما هست وشما نیست
این نیستی هست نمارا بحقیقت | دردیده ما وتو بقا هست و بقا نیست
جان فلکی را چو رهید از تن خاکی | گویند گروهی که‌فنا هست وفنا نیست
هرحکم که او خواست براند بسر ما | مارا گر ازآن حکم رضاهست ورضا نیست
ازجانب ما شکوه وجور از قبل دوست | گر نیك ببینیم خطا هست وخطا نیست
کو جرأت گفتن که خطا و کرم او | بر دشمن وبر دوست چراهست وچرانیست

بی مهری و لطف از طرف یار بعبرت
ازچیست ندانم که رواهست. وروانیست

**عشقی** میرمحمد رضا عشقی پسر حاج سید ابوالقاسم کردستانی در
۱۳۱۲—۱۳۴۲ ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۱۲ ه. ق . درهمدان تولد یافته است
ودرایام جنگ بین المللی باسلامبول هجرت گزیده چندی دردارالفنون بابعالی
بمجالس درس حاضر میشده است .



عشقی در ۱۳۳۹ جریده قرن بیستم را نشرداد در ۱۳۴۲ مجدداً این روزنامه را درطهران منتشر کرد در روز آخر ذیقعده ۱۳۴۲ هـ . ق . بدست دونفر ناشناخت مقتول وجسداو درابن بابویه حضرت عبدالعظیم مدفون گردید عشقی معلومات کافی در ادبیات نداشت وخود نیز عمداً ازممارست آثار فصحای قدیم خودداری میکرد ولی در گفتار او مضامین نو بسیار است دیوانش بطبع رسیده است

## غزل

زاظهار درد درد مداوا نمیشود — شیرین دهان بگفتن حلوا نمیشود
درمان نما نه غیظ که باپا زمین زدن — آن بستری زبستر خود پا نمیشود
من روی پاك سجده نمایم توروی خاك — زاهد برو معامله ما نمیشود
ضایع مسازرنج ودوای خود ای طبیب — دردیست درد من که مداوا نمیشود
جانا فراز دیدهٔ عشقی است جای تو — هرجامرو ترا همه جا جا نمیشود

## ایدآل

اوایل گل سرخست و انتهای بهار — نشسته ام سر سنگی کنار یکدیوار
جوار دره دربند و دامن کهسار — فضای شمران اندك ز قرب مغرب تار
هنوز بد اثر روز برفراز اوین
نموده دربن که آفتاب تازه غروب — سواد شهر ری ازدور نیست پیدا خوب
جهان نه‌روزبود درشمر نه‌شب محسوب — شفق ز سرخی نیمیش بیرق آشوب
سپس ززردی نیمیش پردهٔ زرین
چوآفتاب پس کوهسار پنهان شد — ز شرق از پس اشجار مه نمایان شد
هنوز شب نشده آسمان چراغان شد — جهان ز پرتو مهتاب نور باران شد
چونوعروس سفیداب کرد روی زمین

دوماه رفته ز پائیز و برگها همه زرد فضای شمران از باد مهرگان پر گرد
هوای دربند از قرب ماه آذر سرد پس ازجوانی پیری بود چه باید کرد
بهار سبز بـه پائیز زرد شد منجر

بتازه اول روزست و آفتاب بناز فکنده دربن اشجار سایه های دراز
روان بروی زمین برگها ز باد ایاز بجای آن شبیم بـر فراز سنگی باز
نشسته ام من و از وضع روزگار بـکر

شعـاع کـم اثـر آفتـاب افسرده گیاهها همگی خشك و زرد وپژمرده
تمام مرغان سر زیر بالها بـرده بساط حسن طبیعت همه بـهم خورده
بسان بیرق غم سرو آیدم بنظر

« عطاء »

حسین سمیعی متخلص بعطاء ( ادیب السلطنه ) از خانواده قدیم ومعتبری است که درتبریز و گیلان و طهران حائز



مقامات عالی بوده‌اند احوال این دودمان را حسینقلی خـان سلطانی کلهر که از فحول شعرای قرن گذشته است دررساله موسوم به تحفةالحسینیه شرح داده است .

عطاء در ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده و ایام طفولیت و جوانی را در طهران و کرمانشاهان بسر برده و در این دو شهر تحصیلات خود را بپایان

آورد درسال ۱۳۱۸ پدرش میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه وفات یافته واو مصدر مشاغل دولتی شده است ازجمله مقامات عطاء در خدمات دیوانی مدیریت وزارت خارجه وداخله ووکالت مجلس ومعاونت ریاست وزراء ووزارت داخله وفوائد عامه و عدلیه و حکومت طهران و ایالات آذربایجان و ریاست دربار سلطنت پهلوی است

سمیعی باسایر مهاجرین درایام جنگ بین‌المللی باسلامبول رفته و پس از پنج سال بایران باز گشت در همهٔ این مقامات سمیعی خدمات خود را بانهایت درستی و خلوص انجام داده و اوقات فراغت را بمطالعه کتب و معاشرت ادباء و گفتن شعر صرف کرده است . بطوریکه از نمونه ابیاتش ملاحظه میشود در این رشته کمال مهارت و تتبع را دارد از تالیفات او یکی رساله جان کلام است دیگر رسالهٔ دردستور زبان فارسی که هنگام تدریس درمدرسه سیاسی تحریر کرده است دیگر جزوهٔ موسوم به آرزوی بشر که دراسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوریے امریکا بنظم آورده و بچاپ رسانیده است این رساله را در خرداد ۱۳۱۵ مجدداً طبع و نشر نموده اند مدتی انجمن ادبی طهران در تحت ریاست او اداره میشد

## مثنوی

شنیدم نکته سنج هوشمندی — که بد دارایے او کار بلندی
سؤالی طرفه از دانشوران کرد — بخود مشغول فکر دیگران کرد
که بر گویند خوبی درجهان چیست — کسی کش خوب بتوان گفت خود کیست
سؤال الحق سؤالی دلپسنداست — بر ارباب معنی سود منداست
ولی اندك تأمل کرد باید — جوابی بایدش دادن که شاید
که خوبی در جهان بسیار باشد — ولی تفکیك آن دشوار باشد
تمیز ذوقهای این و آنست — کاندرخوب وبد حکمش رواناست
ولی چون ذوقها بر یك نهج نیست — که یارد گفت خوبی درجهان چیست

یکی در پیش چشم من خوش آید
که در چشم رفیقم بد نماید
زیك چیز این تفاوت را که در یافت
که اینش خوب و آنش خوبتر یافت
نمودم من در این مبحث بسی فکر
که تا جویم جوابی ساده و بکر
بسی در بحر فکرت غوطه خوردم
بقعر این حقیقت پی نبردم
ولی یك نکته از شیخ شبستر
مرا آمد در این معنی بخاطر
که آن شیخ موحد پیر ممتاز
چنین فرموده اندر گلشن راز
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هرچیزی بجای خویش نیکوست
بود کاین نکته پیش اهل تمییز
در اول بار افتد حیرت انگیز
ولی گر غوری اندر وی نمایند
بخوبی این معما را گشایند
که آن مرد بزرگ نکته پرداز
یکی تحقیق خوش کرد اندرین راز
که گر هرچیز را نیکو شمرده است
بجای خویش بودن شرط کرده است
چو هر چیزی بجای خویش ماند
ملامت گو بر آن طعنی نراند
ولی هر کس ز زی خود بدر رفت
نبی فرمود خونش بر هدر رفت
اگر نقاش آهنگر نگردد
ستمگر معدلت پرور نگردد
اگر گوری بکحالی نخیزد
زمین گیری بحمالی نخیزد
نگردد مرغك خاکی شناگر
نگردد مرد مفلس کیمیاگر
نگیرد خار چون گل دامن باغ
نه چون بلبل غزلخوانی کند زاغ
سخن نا پخته ننویسد جریده
نگوید طفل ابجد خوان قصیده
سیاست در کف جاهل نیفتد
که چون خر زا بلهی در گل نیفتد
نگردد مرد روحانی سیاسی
نپوید جز طریق حق شناسی
سیاسی نیز روحانی نگردد
مذبذب شیخ ربانی نگردد
هم از این گونه هرچیزی کم و بیش
بماند در حدود و حالت خویش
درست این مغز بیرون آید از پوست
که هرچیزی بجای خویش نیکوست





**غمام** محمد یوسف زاده متخلص بغمام در رجب ۱۲۹۲ ﻫ . ق درنجف متولد شده وپس از یازده سال اقامت درعراق بهمدان بازگشت ازتاسیسات او انجمن اتحاد و جریدهٔ الفت است دیوانش دردوجلدچاپ شده واکثر غزلست مطالب عارفانه و مضامین نیکو در کلام او بسیار است

از غزلهای اوست

## غزل

هرچند مراازدوجهان بیش و کمی نیست | باوصل توام دردوجهان هیچ غمی نیست
گویند که باغ ارمی هست بعالم | گر هست رخ تست و گرنه ارمی نیست
آنرا که بزلف تو دل آویخته باشد | گر ملك جهانش رود ازدست غمی نیست
عدلست سراپای تو ای حاکم عشاق | گر جان بدهی ور بستانی ستمی نیست
حق دارم اگر بیشتر از حد کنم افغان | دل دادن و نومید شدن درد کمی نیست
بر فرض که یوسف بدراهم بفروشند | آیا چکند آنکه بدستش درمی نیست
مردند گدایان بتمنای نوائی | گوئی که دراین مرحله صاحب کرمی نیست
باهستی خود میخرم امروز اگر هست | جائی که درآن نام وجود و عدمی نیست

بیهوده غمام از غم دل میکنی افغان
هرگز بی اینشام سیه صبحدمی نیست

رخت بدیدهٔ من دلفریب میآید | چو آشنا که بچشم غریب میآید
هزار بار مرا جان بلب رسید ازدرد | در انتظار که اینك طبیب میآید
چگونه بیتو تواند دلم گرفت آرام | که گفت کز دل بیدل شکیب میآید
بسوخت جان محبان زتاب آتش شوق | دربن امید که روزی حبیب میآید
نه باغ دیده و نه باغبان تواند دید | گلی که در نظر عندلیب میآید

بخیرتم که چسان کام دل تواند یافت	کسی که از لب او بی نصیب میآید

علاج شورش دیوانگان عشق غمام
کجا ز دانش و عقل و ادیب میآید

**فرات** عباس فرات فرزند آقامحمد کاظم در۱۳۱۲ ه. ق در یزد متولد وبعد ازتحصیل دراصفهان وطهران وارداداره امنیه‌شد. فرات منشی انجمن ادبی ایران وشیوهٔ او غزلسرائی‌است

## غزل

همت ار یاری کند کام از جهان خواهم گرفت
داد خود را از زمین و آسمان خواهم گرفت
چرخ اگر بامن مخالف دهر اگر با من بکین
داد خودرا هم ازاین و هم از آن خواهم گرفت
رو بخوان تاریخ و بنگر از جهان مردان کار
کام خود را چون گرفتند آنچنان خواهم گرفت
چون همی پرواز من در اوج سعی‌و همت است
کی بهرویرانه چون جغد آشیان خواهم گرفت

## قطعه

گر شود برگ درختان گاه سرخ و گاه زرد
حکمتی باشد از این سرخی و زردیے درمیان
این دو رنگیها دلالت میکند بـر طبع دهر
وین تلون هست اوضاع جهان را ترجمان
میدهندت پند هردم زین دورنگی شاخ و برگ
با زبان حال مـی گویند باغ و بوستان
دل بر این دهر پر از نیرنگ افسونگر مبند
درس عبرت از ورق گردانی گـردون بخوان

## رباعی

از مکنت و مال بر کناریم و خوشیم
در گلشن روزگار خاریم و خوشیم
مردم همه چیز هستشان غیر خوشی
وین طرفه که ما هیچ نداریم و خوشیم



**فرخ** سید محمود فرخ پسر میرزا سید احمد جواهری در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱٤ ه . ق . در مشهد متولد گشته و تحصیلات خود را در آن شهر بپایان برده است در ۱۳٤٥ سفری بعراق عرب ودر ۱۳٤۸ سفری باروپا کرده است .

اکنون بریاست دفتر آستانهٔ رضوی منسوب است .

غزل ورباعیهای ذیل از گفتار اوست .

## غزل

درجهان هر آفریده کز نژاد آدم است — هر زمانش آرزوئی و هوائی هردم است
لیك تامن بوده ام یك آرزو پرورده ام — وان بگویم چیست یاری باوفا ومحرم است
ایدریغا کانچه اندرعمرخود در اینجهان — آرزویش میکنم یانیست هرگز یا کم است
فکرتم بگشود ازهرراز درلیکن مرا — بررخ فکرت ازاین دو باب بندی محکم است
عشق باخواری چراهمزاد گردیده است و نیز — خوبروئی ازچه روبا بیوفائی توام است
خوارتر دارد ترا ازهرچه هست اندر جهان — آنکه نزد توگرامی تر زجملهٔ عالم است

بر دل خوبان دوام مهر نیز آن سان بود　　　کز بر خورشید سوزنده ثبات شبنم است

فرخ آری عشق و خواری همسر یکدیگرند

با نکوئی نیز باری بیوفائی همدم است

**رباعی**

دور از تو صبوری نتواند فرخ　　　بی‌تو شب و روز خود نداند فرخ

خواهی تو اگر زنده ببینی بازش　　　زود آی که بس دیر نماند فرخ

---

ای باخبر از عشق درون دل من　　　افزون چکنی غم فزون دل من

خون دلم از دیده رود چون تو روی　　　از دیدهٔ من مرو چو خون دل من

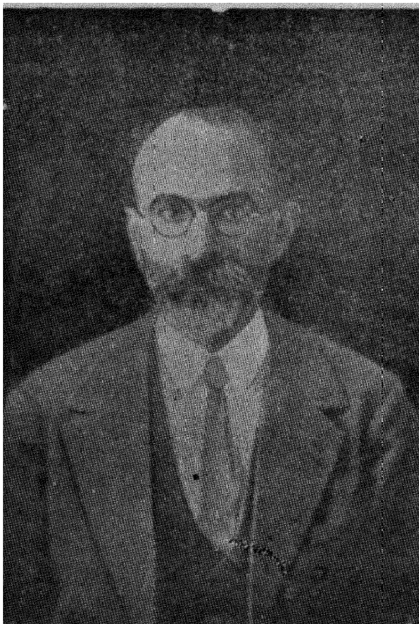
---

اکنون که شدی عزیز من خوار کسی　　　وامروز که گشتهٔ گرفتار کسی

شب چونکه ز تاب عشق چشم تو نخفت　　　یاد آر ز دیدگان بیدار کسی

**فروغی**

ابوالحسن فروغی فرزند مرحوم محمد حسین خان ذکاءالملک اصفهانی است که از دانشمندان و شاعران معروف بوده است تولد ابوالحسن فروغی در ۱۳۰۱ هـ. ق. در طهران واقع شد پس از تحصیل علوم قدیمه و جدیده بتدریس تاریخ و جغرافیا مشغول گشت دارالمعلمین عالی که فعلا دانش سرای عالی نام دارد واز مؤسسات عالیقدر معارفی است بیشتر بکوشش فروغی در ایامی که ریاست آن مدرسه را داشت رونق گرفت مجله فروغ تربیت را تأسیس نمود از کتب او مثنوی شیدوش و ناهید و رسالهٔ سرمایهٔ سعادت و رساله اوراق مشوش منتشر گردیده است



فروغی در سالهای اخیر چندان بگفتن شعر میل نمیکند و توجه

خودرا بتألیف کتب فلسفی معطوف داشته و دراین باب صاحب فکر ومسلك خاص‌است امسال کتابی بزبان فرانسه از تألیفات او درپاریس‌منتشرگردیده‌است که خلاصهٔ ازعقاید فلسفی واجتماعی اوبشمار است . (۱)

فروغی چند سفر باروپا رفته‌ودر کنگره های علمی وادبی‌شرکت‌جسته‌است تاسال‌گذشته نمایندگی دولت شاهنشاهی را درسویس ودرجامعهٔ ملل داشت‌حال درطهران سمت استادی دانشگاه وعضویت فرهنگستان را دارد .

## غزل

دل دیوانهٔ من دشمن آرام خود است — کام میجوید وهم خصم همه کام‌خوداست

بوالعجب مرغ دل شیفته برنقش خیال — کان خیالش‌همگی‌دانه وهم دام‌خوداست

گام بردار و فرو باز میاور بهوس — که هرافتاده بسر ازغلط گام‌خوداست

غیر عشاق که آتش زن هرایامند — هنرش دستخوش شیوهٔ ایام خوداست

شد جهان‌بین‌دل‌داناکه بخود هیچ ندید — نیست جم را نظرار شیفتهٔ جام‌خوداست

دید درآینهٔ جام که جز نیستیش — نیست‌این‌دل که‌نه‌درفکرسرانجام‌خوداست

هرکه در مطبخ خالیگر ایام نشست — لاجرم‌سوخته جان‌ازطمع خام‌خود است

گرفروغی‌است‌شکایت‌همه‌ازروزوشبش
رنجش ازنالهٔ صبح ونفس‌شام خوداست

من ازاین متاع دنیا بجوی نظر ندارم — درسروری نکوبم سر درد سر ندارم

تووکوشش زیادت من‌وعزلت‌وقناعت — که تودردسر پسندی ومن‌این‌هنر ندارم

نه‌ریاوزهدوسالوس‌ونه‌کوس‌عیش‌وعشرت — که امیدکامرانی زفسون وشر ندارم

من‌اگربذکرتسبیح نجات خودنجویم — نه که غافل‌ازخدایم که زخودخبرندارم

بخدا پناهم‌ازخود که پراز گناهم‌ازخود — بجزاعتراف زشتی هنر دگر ندارم

چکنم اگرننالم زشکسته بالی خود — چوهوای سدره‌ام هست‌ولیك پر ندارم

صنما جمال وخوبی بپی اختفا نباشد — توبجلوه آی‌ومنگر که‌من‌آن‌بصرندارم

توبیا که هرکه‌آید بجزاز توخوب ناید — که درون‌چشم‌گریان‌چوتویك‌گهرندارم

لب تولطیفه آموز خرد بود وگرنه — طمع عسل نبندم هوس شکر ندارم

زکشاکشم چه‌حاصل‌چوبی‌هلاك‌عاشق — بکمر زنی تو دامان و رهی کمرندارم

---

(۱) Civilisation et Synthèse



نصرالله فلسفی پسر مرحوم **فلسفی** نصرالله مستوفی در ۱۲۸۰ شمسی درطهران متولد شده در مدارس آلیانس فرانسه و دارالفنون تحصیل کرده پس از چندسال خدمت دروزارت پست و تلگراف وعدلیه بوزارت معارف منتقل و اکنون در دانشکده ادبیات عهده دار تدریس تاریخ است . فلسفی درسالهای اخیر بیشتر اوقات را به تحقیق تاریخ مصروف میکند از آثار نظمی او منظومه بیچارگان ترجمه ازویکتور هوگو نشر شده است رمان ورتر وتاریخ تمدن قدیم تألیف فوستل دو کولانژ و سلطنت قباد ومزدك تالیف کریستن سن‌را ترجمه کرده است ، تاریخ روابط ایران و اروپا درزمان صفویه وتاریخ‌عمومی در قرون معاصر ویکدوره جغرافیای مفصل ازتالیفات اوست تاریخ سلسله غزنوی را که تازه نگاشته هنوز بطبع نرسانیده است در ضمیمه مجله تعلیم و تربیت یکدوره اصول تعلیم و تربیت بقلم او نشر شده است مجلات پست و تلگراف و تعلیم و تربیت و مهر بمدیریت او انتشار یافته است

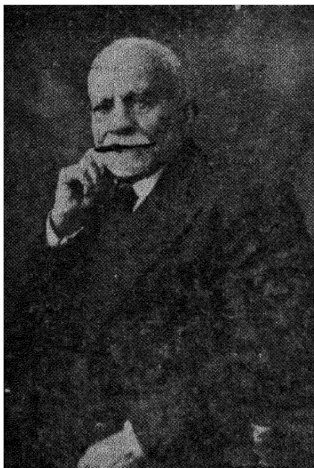
## افسانه عمر

خواهم که دل از حیات بر گیرم ... زی کشور نیستی سفر گیرم
وین عمر قصیر سست بنیان را ... مردی کنم و قصیر تر گیرم
پروانه بروی گل قرارش نیست ... من از چه بروی گل مقر گیرم
پروازاگر که بال و پر خواهد ... از همت مرگ بال و پر گیرم
اندر پی نام روز و شب تا چند ... دنبال فضیلت و هنر گیرم
وز آتش عشق این و آن تاکی ... یا قوت روان زچشم تر گیرم
تا جان نرهد ز تنگنای تن ... روز و شب عمر بر هدر گیرم
برخی شبم کز اختران هر شب ... راهی سوی عالم دگر گیرم

با همت دیده نقشی ز هستی — بر لوح امید از آن صور گیرم
چون پرده زروی چرخ بر گیرند — ز اسرار نهفته پرده بر گیرم
گویم که بلند آسمانا چند — بر گیتی بست خواب وخور گیرم
وین بیدبن تهی‌میان تاکی — آراسته سرو کاشمر گیرم
بس گردش روزو شب دلم فرسود — چند این ره رفته را زسر گیرم
وز حسرت گوهرانت ای گردون — از قلزم دیدگان گهر گیرم
برگیر مرا ز خاك تا یکدم — این زهره چنگزن ببر گیرم
وین قاب گداخته زانده را — از تیر شهاب نیشتر گیرم
وآن کلك که جز خلاف ننگارد — زین کهنه دبیر خیره سر گیرم
بسیار شبا کز آسمان شبگیر — با دیدهٔ خون چکان نظر گیرم
وز حسرت اختران سحرگه خشم — چون مهر دمنده بر سحر گیرم
افسانهٔ عمر سخت محنت زاست — آن به که فسانه مختصر گیرم

**کمالی**

حیدر علی اصفهانی در شوال ۱۲۸۸ ه . ق در ابرقو متولد شده و بامر پدر چندی پیشه آهنگریے آموخت



در آغاز جوانی باصفهان و طهران سفر کرد ودر ۲۳ سالگی شروع بتحصیل نمود مقالات و اشعارش در اغلب جراید طهران درج و روزنامه پیکار بقلم او منتشر میشد. دیوانش بطبع رسیده است

کتاب « مظالم ترکان خاتون » وافسانه « لازیکا » و«منتخب اشعار صائب» ازتالیفات او بطبع رسیده است . درسالهایے اخیر نمایندگی مجلس شورای ملی یافت .

**غزل**

با آنکه بود بی سر و پائی سپر ما
موئی نبرد تیغ حوادث ز سر ما

صد رنگ جهان بر سر ما بیش فرو ریخت
نگرفت ولی رنگ ز پاکی گهر ما
بی روی تو از دیده زبس اشك فشاندیم
عالم همه آب است به پیش نظر ما
در آتش از آه دل خود عمر گدازیم
سر چشمه خورشید بود رهگذر ما
گه درشکن دام و گهی بند قفس بود
گر باز نشد در چمنی بال و پر ما
رفتیم و دگر از طلبش باز نیائیم
ای برق مسوزان نفس اندر اثر ما
آن نخل برومند جنونیم که یکسر
داغ و غم درد است کمالی ثمر ما ! .

---

نیست غم گر بدل از عشق غباری برسد
کز پس گرد بناچار سواری برسد
بکمین در پس هر سنگ بباید بودن
تا مگر روزی از این دشت شکاری برسد
دعوی عشق کند بلبل و من در عجبم
نالد از گل گرش آسیب زخاری برسد
گر همه سر دهم از دست نخواهم دادن
دست بازم گر از آن طره بتاری برسد
عمر ما دستخوش دی شدو ایام خزان
بایدی عمر دگر تا که بهاری برسد
چرخ در کار خود ازماو تو سر گشته تراست
مبر امید کز او در تو قراری برسد
سیر گشتیم کمالی بخدا زین هستی
بود آیا که بما وقت فراری برسد ؟ .



**مرآت** محمد مهدی جهانسوز پسر مرحوم محمدجواد میرزا در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق. در کرمانشاهان متولد شده پس از تحصیل مقدمات در حوزه درس ملاعلی اکبر خراسانی از شاگردان حاجی سبزواری و آقا میرشهاب شیرازی بآموختن فنون ادبی پرداخت. حسنعلی خان امیر نظام گروسی هنگام حکومت کرمانشاه نیروی قریحه و حسن خط و روانی طبع اورا پسندیده بتربیتش همت گماشت.

مرآت سالی چند در نزد بعضی از فرمانفرمایان ایالات بخدمت انشاء اشتغال ورزیده دراکثر بلاد ایران مسافرت کرد. پس از سفری باروپا بطهران بازگشته وارد خدمات دولتی وحائز مقامات عالی اداری شد در دورهٔ چهارم بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گشت. در نظم ونثر خاصه نگارش نامه‌های دوستانه وفنون محاوره وحضور جواب وایراد امثال توانائی وشهرتی بسزا دارد.

**قصیده**

گشا چشم جان تا ببینی جهانرا ... ببینی بمعنی نهان و عیان را
عیان جهان خط وخال است وصورت ... تو باچشم حق بین نظر کن نهان را
نظر کن براین لاجوردی سپهرش ... که چون داده زینت زمین وزمان را
تو این رسم وآئین ببینی بظاهر ... ولی خود چه دانی سویدای آن را
دراحوال این گرد گردنده گردون ... ببین غرق حیرت همه بخردان را
قرین سعد با نحس بینی ندانی ... که حکمت چه بوده‌است این اقتران را
دورویه جهانرا چو اندیشه کردی ... بجا دیدی این حکمت واین قران را
بآفاق و انفس بفکرت نظر کن ... ببین قدرت قادر غیب‌دان را

زبان گوید و چشم بیند ولیکن — چه حاصل مرا این دیده را وزبان را
کرانی ندارد عیان و نهانش — چه پوئی تو ره تا بیابی کران را
بست نیست زین امتحان و تکاپو — تکاپو چه آری بهل امتحان را
گریزی ازو نیست خرد وکلان را — فراری ازو نیست پیر و جوان را
هرآنکس باخلاق وطاعت گراید — سپارد بـه پـا ذروهٔ لامکان را
هرآنکو پی خدمت نوع گیرد — بسر منزل جان نهد آشیان را
پی خدمت خلق باجان و دل رو — پی طاعت حق بیارا روان را
مکن تکیه برشصت وهفتاد عمرت — که یکباره بینی گشاده کمان را
چنان‌زی دراین خاکدان ای برادر — که در پی نبینی تو آه وفغان را
چنان رو که رفتند مردان عالم — بهشتند از خویش نام و نشان را
چنان رو که مردان ستایند نامت — چو ختم رسل عهد نوشیروان را
ز سلمان و بوذر بود نام نیکو — که نیکی نمودند خرد وکلان را
کسی کو زیان بهر مردم نخواهد — بعالم ندیـد و نبیند زیان را

نکوئی و طاعت چنانت نمایـد
که در امر وفرمان کشی کهکشان را

خداونـد گـل دی بطرف چمن — گذر کرد بر سنبل و یاسمن
گلان را بدلبندی و دلبری — چمان درچمن دید همچون پری
بنفشه بطنازی از جمله بیش — ولیکن سر از شرم افکنده پیش
چمن را چو پروانهٔ دلفریب — بنفشه زرنك و ز بو داده زیب
بدو گفت ای خوب موجود من — بخواه آنچه‌خواهی تو ازجود من
به بخشایمت هرچه خواهی تو باز — که هستی چنین دلبر و دلنواز
بگفتا بمن ده ز سبزهٔ چمن — که تا رخ بپوشانم از انجمن
مبادا که گلچین ببیند مرا — ز روی جهالت بچیند مرا

کسانی که در خواب غفلت درند
بصنع تو و حسن من ننگرند

**مسرور**

حسین مسرور فرزند حاج محمد جواد تاجر کوپائی در بیستم صفر۱۳۰۸ در کوپای اصفهان متولد شده‌است پس از تحصیل در ۱۳۴۲ بخدمت وزارت معارف در آمده تا کنون بتعلیم ادبیات اشتغال دارد

نمونه نظم و نثر او در مجله ارمغان بسیار است داستانی بنام ده نفر قزلباش تالیف کرده است . درسال ۱۳۱۲ الواحی از زر وسیم در بنیان تخت جمشید فارس کشف شد که حاکی از وسعت کشور داریوش کبیر بود وانجمن ادبی نظم نمودن مضمون الواح را بمسابقه گذاشت مسرور ازمیان ۵۰ تن شاعری که در این مسابقه شرکت جسته بودند گوی سبقت ربود و جایزه گرفت . این اشعار که ببحر متقارب است در مجموعه داریوش نامه که حاوی گفتار همه شرکت کنندگان مسابقه است طبع شده‌است . ابیات ذیل ازستایش نامه فردوسی که بمناسبت جشن افتتاح آرامگاه دانای طوس ساخته است اقتباس میشود

**خوابگاه فردوسی**

کجا خفته‌ئی ای بلند آفتاب — برون آی و بر فرق گردون بتاب
نه اندر خور تست روی زمین — زجا خیزو بر چشم دوران نشین
کجا ماندی ای روح قدسی سرشت — بچارم فلک یا بهشتم بهشت
بیک گوشه از گیتی آرام تست — همه گیتی آگنده از نام تست
چو آهنگ شعر تو آید بگوش — بتن خون افسرده آید بجوش
ز شهنامه گیتی پر آوازه است — جهانرا کهن کردو خود تازه است
تو گفتی جهان کردهام چون بهشت — از این بیش تخم سخن کس نکشت
زجا خیزو بنگر کزآن تخم پاك — چه گلها دمیده است بر روی خاك
نه آن گل که درمهرگان پژمرد — نخندیده بر شاخ بادش برد
نه جور خزان دیده گلزار او — نه بر دست گلچین شده خار او
بزرگان پیشینه بی نشان — ز تو زنده شد نام دیرینشان
تو درجام جمشید کردی شراب — تو بر تخت کاوس بستی عقاب
اگر کاوه زآهن یکی توده بود — جهانش بسوهان خود سوده بود
تو آب ابد دادی آن نام را — ز دودی ازاو زنگ ایام را
تهمتن نمك خوار خوان تو بود — بهر هفت خوان میهمان تو بود

چو کلك توراه گزارش گرفت — سر راه بر تیغ آرش گرفت
توئی دودمان سخن را پدر — بتو باز گردد نژاد هنر



**مؤید ثابتی** فرزند حاج سید حسن ثابتی نایب التولیه در ۱۲۸۱ شمسی در مشهد متولد شده است قسمتی از کتاب تاریخ و راهنمای مشهد که هنوز بطبع نرسیده است مرهون زحمات اوست . دو دوره است که در مجلس شورای ملی نمایندگی دارد

آثار و اشعار او در بسیاری از جراید و مجلات مندرجست

این قصیده از او نقل میشود

## برف

برف آمد وسر کرد بهر برزن وهر کو — امسال گرامی است بسی آمدن او
گیتی زسپیدی شده چون سینهٔ شهباز — گردون زسیاهی شده چون پرّ پرستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار — پنهان شده درخانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرائید بگلخانه گل سرخ — وز باغ خرامید بمشکو گل شب بو
آن شاخ پر از برف توگوئی زره ناز — کرده است عیان سیم بری ساعدو بازو
پوشیده بتن سرو یکی پیرهن ازسیم — چون پیرهن دخترکان تاسر زانو
تادامنش از برف و گل آلوده نگردد — بالا زده دامان و فرو چیده ز هر سو
از برف گرانمایه شده خوابگه رنگ — کوراست کنون بستر و بالش زپر غو
بس گوهر ارزنده و بس لؤلؤ شهوار — کز برف بود بر زبر تارك تیهو
منقار پر از برف کند زاغ توگوئی — کز شیر بیالوده دولب بچهٔ هندو
از باد برهنه شده یکباره تن بید — وز برف گران بار شده شاخهٔ ناژو
زی باغ بیائید و بپرسید ز دهقان — کان دولت دیروزی امروز تراکو

آیا زچه برباد شد آن نوگل شاداب
آخر زچه خاموش شد آن مرغ سخنگو

در باغ از امروز دگر تاکه اسپند
یك سبزهٔ نو رسته نبینی بلب جو

خوش زی که بهار آید امسال به از پار
گیتی شود آراسته و خرم و نیکو

در کشت همی نعره زند بلبل بیدل
در دشت همی خنده کند لالهٔ خودرو

آن رعد همی کوس زند سخت بقوت
وان ابر همی تیغ کشد سخت بنیرو

آن برق جهان همچو یکی نیزهٔ زرین
کورافکنی هردم ازینسوی بدانسوی

گیتی شود ازسبزه و گل چون پر طاوس
بلبل به نشاط آید و قمری به تکاپو

از سبزهٔ نوخیز بر آید گل و سنبل
بر سبزهٔ نو نیز بر آئیم من و تو

گل باز کند روی و مؤید بتو گوید
« هنگام گل است ای بدورخ چون گل خودرو »

**نظام وفا**

نظام وفا فرزند مرحوم میرزا محمود امام جمعه کاشانی در ۱۳۰۵ھ . ق . در کاشان متولد و بعد از تحصیل وارد کوششهای آزادی خواهی آن زمان گشته بعد از سکونت یافتن در طهران درمدارس بتعلیم ادبیات فارسی پرداخت و اکنون سالی چند است که در اداره کل فلاحت رئیس باز رسی و دفتر کل است ازمؤسسات او مجله وفاست که حاوی اشعار و مقالات لطیف بود منظومه حبیب و رباب او بطبع رسیده است

## غزل

فدایت ایگل خندان که فارغ از چمنی
چو جان من تو عزیزی اگرچه دلشکنی

فروغ دیده و آرام جان و مونس دل
عزیز خاطر و آسایش روان و تنی

چه غم زدست تو گر پیرهن نمودم چاك
تنی نبوده که حاجت بود به پیرهنی

نه محو روی چو آئینه ات منم تنها
که خود در آینه محو جمال خویشتنی

لطافت تو چو بینم دریغم آید از آن
که پا نهی ز تلطف بچشم همچو منی

لب و دهن بود این یا که نقطه موهوم
تو خود بگوی در این رمز ازلبت سخنی

خوشا نوبهاران و فصل جوانی — که بگذشت با دوستان زندگانی
خوشا جلوه نو عـروسان بستان — خوش آن دلنوازی و آن دلستانی
خوشا پرتو ای شاخهٔ گل که داری — بهـر نوبـهاری نشاط جوانـی
دل و عشق و من مردو من زنده هستم — شگفت آیدم زین همه سخت جانی
بمن ای اجل مژده مرگ من ده — که تا جان خودرا دهم مژدگانی
یکی پرسد آخر ز نامهربانان — که بهتر چه دیدید از مهربانی
بجان تو هرگز بیک رنجش دل — نیرزد همه تخت و تاج کیانی

نظاما دمی با خوشی زیستن به
که باناخوشی زندگی جاودانی

**نیر**

مهدی ایزدی متخلص به نیر پسر ابوطالب مستوفی شیرازی درسال ۱۲۵۶ شمسی در طهران متولدشده بکسب علم و ادب پرداخت در آغاز جوانی بسبب حسن خط و مایـه دانش در زمره منشیان فتحعلی خان صاحب دیوان وحسینقلی خان نظام السلطنه شده باغلب ایالات ایران سفر نمود در ۱۳۲۷ قمری وارد خدمت وزارت جنك و در آغاز تاسیس سلطنت همایون پهلوی بدفتر مخصوص شاهنشاهی منتقل گردید اکنون ۱۱ سال است در آن دفتر مشغول خدمات انشاء است نیر سابقاً دبیر خاقان لقب داشته و مجموعه منشئآتش در مدارس محل استفاده نو آموزان است

## غزل

خروشم روزوشب ازداغ هجرانش چو چنگ آخر
بامیـدی که آرم دامن وصلش بچنگ آخر
زجام عشق مستم کـردو واقف شد ز اسرارم
دلا دیدی چسان آورد دستم زیر سنگ آخر
نمودم پیشه خود زهد اندر مجمع رندان
ندانستم شود تبدیل نام من به ننگ آخر

چو گشتی همقدم با اهل دل یکرنگ و یکرو شو
بمقصد کی رسد آنکس که میباشد دو رنگ آخر
ز تاثیر سحر خیزی گشاد کارم آسان شد
که بر من این جهان همچون قفس گردید تنگ آخر
شدم عمری مقیم خانقاه زاهد خود بین
ولی ز آئینه دل ذرهٔ نزدود زنگ آخر
چو نوبت باتو شد از مهر کام خلق شیرین کن
که در جامت نریزد ساقی دوران شرنگ آخر
قدم بگذار اندر راه صلح و در جهان خوش زی
چه لذت یابی از عمری که گردد صرف جنگ آخر
ز خیل نیکوان بربند نیر چشم خود ورنه
گذشتن کی توان از دلبران شوخ و شنگ آخر

---

ما زجان بگذشته سر مست از می جانانه ایم
هم‌قسم با ساقی و هم‌عهد با پیمانه ایم
گر بسوزیم ازغم عشقش عجب نبود از آنك
گرد شمع عارضش گردنده چون پروانه ایم
آشنا گشتیم تا با ساکنان کوی دوست
از خود و از هرچه در گیتی بود بیگانه ایم
چون تجلی میکند حسنش بهرجا زین سبب
گه مقیم مسجد و گه ساکن میخانه ایم
ای ملامتگر چو آگه نیستی از حسن یار
پند یکسو نه که ما در عاشقی افسانه ایم
غم نباشد گر خرابیم اندرین دیر خراب
گنج بیرنجیم کاندر کنج این ویرانه ایم
چون بسوی کعبه مقصود رو آورده ایم
ای صنم معذور دار ار فارغ از بتخانه ایم

انتظار هوشیاری بعد از این از مـا خطاست
زانکه مست وبیخود ازآن نرگس مستانه‌ایم
ما نیندیشیم از کس در طریـق عاشقی
گو همه فرزانگان گویند ما دیوانه ایم
کـی پرد بر اوج گـردون شاهباز روح ما
تا چو مرغ خانگی محبوس این کاشانـه ایم
نیرا ما طایر قدسیم پران سوی چرخ
زیـنجهة آسوده و فارغ زدام و دانـه ایم

## وثوق

حسن وثوق (وثوق الدوله) پسر مرحوم میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه‌درربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق. درطهران‌متولدشدپس از تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی ـ عربی‌وادبیات‌و حکمت در ۲۰ سالگی عضو وزارت مالیه شد در دوره اول تقنینیه نماینده مجلس شورای ملی‌و پس ازفتح طهران و خلع محمدعلی میرزا رئیس‌هیئت‌مدیره کشور گردیده در دوره‌دوم هـم نمـاینده مجلس و پس از آن وزیر مالیه و عدلیه و داخله و خارجه شده در ۱۳۳۵ ه.ق بریاست‌وزراء منصوب گشت‌پس ازیکسال استعفا داد و مجدداً در سال



۱۳۳۷ هـ . ق . ریاست‌وزراء یافت و در ۱۳۳۹ مستعفی گردیده باروپا رفت و بعد از پنجسال توقف در ۱۳٤٥ هـ . ق . بایران بازگشت و مجدداً نمایندگی دو دوره مجلس و وزارت مالیه یافت . از سال ۱۳٤۸ قمری خدمات دولتی را ترك نمود در ۱۳۱٤ بریاست فرهنگستان ایران‌منصوب گردید .

خنك آن دل که نباشد پی آزار کسی
بار بر دل ننهد گر نبرد بار کسی

رشگ یکسو نهد و پاکدلی پیشه کند
نشود سرددل از گرمی بازار کسی

آنکه را خنده بگفتار و بکردار رواست
چه زند خنده بگفتار و بکردار کسی

دل که هست آینه غیب خدا عیب بود
که شود آینه عیب کس و عار کسی

عیب‌خودبنگرو برعیب کسان خورده مگیر
که حساب از تو نپرسند زرفتار کسی

گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس
جز بدان پی نتوان برد بمقدار کسی

گوهر خویش بپرداز ز زنگار هوس
زنگ بروی مهل از درهم‌و دینار کسی

گرنه در اندك و بسیار کسانت‌طمعی‌است
چند گوئی سخن از اندك و بسیار کسی

جهد کن تا نفزائی گره از بی خردی
چون بدانش نگشائی گره از کار کسی

خوی آزاد بجوی و ره تقلید مپوی
گر برنج اندری از سخره و پیکار کسی

آنکه درشاه ره سعی و عمل راه رواست
عاریت می نکند مرکب رهوار کسی

بگذر از جامهٔ نو چون کفت ازمایه تهی است
زیب اندام مکن جبه و دستار کسی
کام بردوخته از میوه شیرینت به است
که نظر دوخته بر شاخهٔ پربار کسی
سخن قیمتی و ساده همین بود وثوق
گر سخن فهم کند خاطر هشیار کسی

## دریا

روی دریابین که موج انگیز گشت و بیقرار
کاسه صبرش مگر لبریز شد ازهجر یار
بیخت آب آسمان را برزمین غربال ابر
آری آری آب درغربال کی گیرد قرار
موج‌ها چون کوه سیمین دائم اندرجنبشند
هیچ دیدستی چنین جنبنده کوه استوار
هریکی کف بردهن آورده چون بختی مست
وز خروش هریك افتاده شکست اندر قطار
هست آبسکون زمین راهمچو چشمی نیلگون
کز غم سیمین عذاری اشک ریزد بر کنار
آب را گوئی هوا دربر کشد چون عاشقی
که کشد معشوق را ازفرط شوق اندر کنار
مهر ازوی بگذرد چون کام دل ازوی گرفت
زانکه عشق آخشیجان می نماند پایدار
آه دریا اشک گردد چون برآید بر اثیر
اشک و آه است آنچه را خوانی تو باران و بخار
باغبان طبع بین گز تار وپود آه واشک
مرزمین را خسروانی جامه پوشد دربهار

**وحید**

حسن متخلص بوحید در ۱۲۹۸ هجری قمری در دستگرد جی اصفهان متولد و تاچهارده سالگی در آن جا مانده بآموختن فارسی ومقدمات مشغول شد درپانزده سالگی باصفهان رفته در مدارس قدیمه بتحصیل همت گماشت ادبیات رااز میرزا یحیی مدرس ومقدمات حکمت را از جهانگیرخان حکیم قشقائی و آخوند ملامحمد کاشی فرا گرفت در



آغاز مشروطه وانقلابات اصفهان بخاك بختیاری مهاجرت گزیده وازآنجا رخت اقامت بطهران کشید. اکنون هفده سال است دراین شهر مجله ارمغان راکه از مخازن ادبی گرانبهاست بدون وقفه و تعطیل منتشر میکند علاوه براشعار بسیار که نمونه آن در دوره هاے مجله ارمغان مسطور است دو کتاب منظوم هم دارد یکی بنام سر گذشت اردشیرودیگر ره آورد وحید که دو جلد آن بطبع رسیده است وحید درانواع شعر چون قصیده وغزل ومثنوی صاحب قدرت است و مخصوصاً سبك نظامی گنجوی را بسیار نیکو پیروی میکند ودراسلوب سخن آن استاد صاحب تتبع و تحقیق است درمجله ارمغان آثار نادره نظامی را اصلاح وطبع نموده وانجمنی بنام آن حکیم تأسیس کرده وتاکنون چهارجلد ازخمسه را بااصلاحات وتعلیقات مفید ودلپسند بحلیه طبع آراسته وفعلا مشغول اصلاح اسکندر نامه وسایر اشعار نظامی است وحید علاوه برخدمتی که ازراه نشرارمغان کرده چندین کتاب ادبی راهم درمطبعه ارمغان بطبع آورده است ازآن جمله دیوان ادیب الممالك فراهانی ، جام جم اوحدی مراغهٔ ، دیوان قایم مقام ، دیوان هاتف ، بختیار نامه ، دیوان ابوالفرج رونی ، دیوان بابا طاهر ، تحفهٔ سامی ، قسمت اول تذکره نصر آبادی و غیره از آثار طبع او نمونهای مختلفی اختیار میشود :

**قصیده**

ای چشم خرد بکار بینا باش — ای بازوی معرفت توانا باش
ای تیغ هنر برهنه پیکر شو — وی پای شکوه پهنه پیما باش
تو برتر ازین سپهر مینائی — هم برتر ازین سپهر مینا باش

از جامهٔ ناکسی مجرد شو — وز تربیت کسان مربا باش
زشتند اگر کهان تو زیبا شو — کورند اگر مهان تو بینا باش
در کار خود از کسی مدار امید — نومید ز ناکسان دروا باش
تا سر سائی بافسر خورشید — در کار چو کوه پای برجا باش
بر بند ز همرهی مردم چشم — مردم شو و از دو چشم اعمی باش
تا چند زبون جانور تا چند — گر آدمئی هم آدم آسا باش
خواری مکش از زمانهٔ ریمن — بر تیغ ستم چو سنگ خارا باش
چو نخضر مخواه زندگی برخویش — زنده کن مرده چون مسیحا باش
بی پرده مگوی راز پنهانی — نه پردهٔ راز چون معما باش
آئین و طریق زندگی اینست — بشنو ز وحید و کار فرما باش
مستی است اگر براستی توام — هشیار مباش مست صهبا باش
مایوس ز دفتر سماوی شو — محروم ز صحبت ثریا باش
نه بار بکش زشیخ و مسلم شو — نه ترس کن از کشیش و ترسا باش
نه بندهٔ خلق باش و نه خواجه — نه حکم بکش نه حکمفرما باش
نه سالك مسلك تقاضا شو — نه رهرو وادی تمنا باش
بر خلق بعدل و داد کوشش کن — در راه باعتدال پویا باش
امروز زمانه راست فردائی — امروز ببین و فکر فردا باش

## آن کن که چشم میداری

چو داری از فراتر چشم امید — فروتر را مساز از خویش نومید
فلك کادر نظر آئینه واراست — بکار نیك وبد آئینه داراست
نکورا نیك و بد را بد نمایند — نه زاین کاهد نه برآن برفزاید
ز گردون بد نمی بیند نکو کار — نباشد جز بدی بابد کنش یار

## فروتنی

مشو درپیش گردن کش فروتن — مکش پیش فروتن نیز گردن
بروز ناتوانی باش سرکش — مکش سر در توانائی چو آتش
گل ازسر نا کشی شد زیب گلزار — خلد درپای خلق ازسر کشی خار
خمیده پشت باشد بارور تاك — چنار ازبی بری سرکش بافلاك

**قطعه**

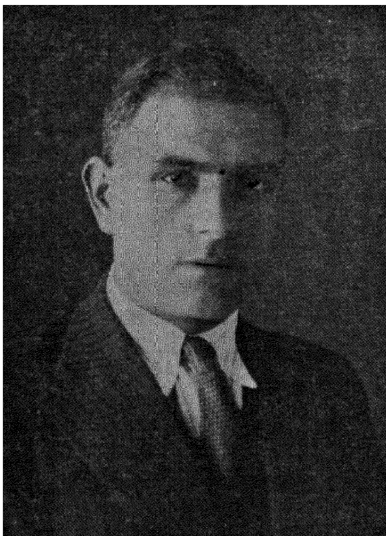
بشنو اندرز من ای تازه جوان کاین اندرز ‌ ‌ ‌ حاصل تجربت عمر ز پیر کهنی است
درد را دانا ز آغاز علاج اندیشد ‌ ‌ ‌ نه در انجام که نورسته گیا خاربنی است
قطره قطره نشنیدی که چو در هم پیوست ‌ ‌ ‌ سیل دریا خطر خانه ز بنیاد کنی است
و آتش شعله ور یے کز شررش شهری سوخت ‌ ‌ ‌ در نخست آتش مطبخی پیر زنی است
کار را سخت کند شیوهٔ سهل انگاری ‌ ‌ ‌ مایه مرگ تبی پایه جنگی سخنی است

---

بکار باش که چون آدمی ز کار افتاد ‌ ‌ ‌ کسی ز دوست و دشمن بر او نگهبان نیست
من از کشیدن دندان خود گرفتم پند ‌ ‌ ‌ تو نیزش از بن دندان شنو که هذیان نیست
حقوق خدمت دیرین و دوستی کهن ‌ ‌ ‌ بگو دن کسی از کس بقدر دندان نیست
چو سودمند و بکار است در رگ و ریشهٔ ‌ ‌ ‌ مکان اوست که بر لعل کانی امکان نیست
ولی ز کار اگر افتد بسختیش بکنند ‌ ‌ ‌ که ترك دوست دیرینه کار آسان نیست
بروزگار خوشی دوستان فراوانند ‌ ‌ ‌ اگر چه دوست اگر هست بس فراوان نیست
بروز سختی و بدبختی ار بیابی دوست ‌ ‌ ‌ نثار پای کنش جان که همسرش جان نیست

**یغمائی**

حبیب یغمائی فرزند حاج میرزا اسدالله از نوادهای یغمای جندقی شاعر معروف درسال ۱۲۸۰ شمسی تولد یافته است



پس از پایان تحصیلات در دارالمعلمین عالی مرکزی بخدمت وزارت معارف در آمده چندی ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشته وبعداً بمعلمی ادبیات فارسی در دارالفنون و عضویت اداره کل انطباعات برقرار گردید از آثار او آنچه بچاپ رسیده رساله ایست در شرح حال یغما وجغرافیای جندق وبیابانك و دیگر داستان تاریخی دخمه ارغون و رساله ای در علم

قافیه گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی راتصحیح وبرای طبع آماده کرده‌است درشعر حبیب تخلص میکند

## غزل

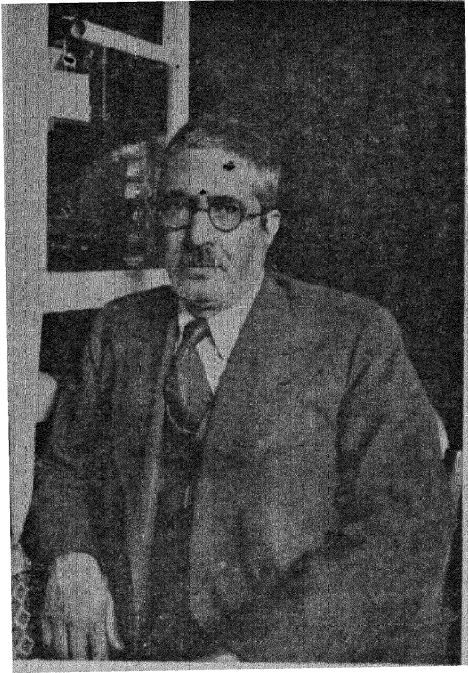
دلخوشیم از وعدهٔ کان ماه با ما می کند
گرچه در ایفای آن امروز و فردا می کند
هر کرا بادلبری پیمان شکن افتاده کار
داند این پیمان شکن دلبر چه با ما می کند
منزل دل تنگ و ویرانست وهرجا دلبریست
در چنین دل جا برای خویشتن وا می کند
با چنین مه طلعتان سرو قامت راستی
هست مجنون آنکه یاد از حسن لیلا می کند

---

بروزگار جوانی درود باد درود
که دوره خوش من دوره جوانی بود
نبود انده بود و نبود و خوش بودم
خوشست هرکه نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری
قبای هستی از این هردو تار داردو پود
هزار ها بدلم بود آرزو لیکن
فرشته ایست براین بام لاجورد اندود ...
فلک بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست ز شادی و بر غمم افزود

**تاریخ بنای کتابخانه « فردوسی » که ازشاهنامه استخراج شده (۱۳۵۶)**

زدانش پی افکند کاخی بلند — که از باد و باران نیابد گزند
رضا شاه شاهنشه پهلوی — که از فر او یافت ایران نوی
ز فردوسی آموز تاریخ آن — « میاسای از آموختن یکزمان »



**یکتا** احمد اشتری متخلص به یکتا پسر مرحوم میرزا مهدی در ۱۲۹۹ ه. ق. در جوشقان متولد وپس از انجام تحصیلات ادبی در ۱۳۱۹ قمری وارد خدمات دولتی گشته وهمواره مرجع مشاغل مهمه ازقبیل حکومت گیلان معاونت وزارت عدلیه کفالت شهرداری وغیره بوده و اکنون عضو پیوسته فرهنگستان ایرانست در هنرهای ظریف مخصوصاً نقاشی شهرتی بسزا یافته است

## گل و باغبان

گلی را گفت روزی باغبانی
که ای مستغرق اندر شادمانی

جهان را سالها من آزمودم
بیك حالت در آن هرگز نبودم

اگر روزی بسر بردم بشادی
بروز آمد شبم با نامرادی

تو تا سربر زدی از شاخ خرم
لب از خنده نیاوردی فراهم

اگر در دست بادی یا که گلچین
نبیند بر جبینت هیچکس چین

نه پروائی ز بلبل نی ز زاغت
نه فرقی میکند گلبن زباغت

از این بیهوده خندی نیست عارت
ندانم تا که چون گیرم شمارت

جوابش گفت گل با روی خندان
نمیارزد جهان ای دوست چندان

اگر رنج است اگر گنج اینقدر نیست
بما از چند روزی بیشتر نیست

من و تو در زمانه میهمانیم
غلط گفتم نه مهمان کاروانیم

کجا مردم بگیتی کاروانیست
اگر غمگین بود باری روانیست

تو پنداری کت این جا جایگاه است
از این پندار کژ روزت سیاه است

من ار پیوسته شادم زین یقین است
تو چون اندر شکی حالت چنین است

# صورت دیوان‌ها و منظومه‌هائی که مستقلا در متن کتاب

## نام برده نشده است

| نام کتاب | نام شاعر | نام کتاب | نام شاعر |
|---|---|---|---|
| دیوان . روح پروانه | شهریار (حسین) | وحدت ملی | احتشامی (علی‌محمد) |
| غزلیات ۳ جزوه | صبوحی (شاطرعباس) | پیام‌فردوسی . ایام کودکی | ادیب طوسی |
| دیوان شعر | صغیر (محمدحسین‌اصفهانی) | هیئت منظوم | اردکانی ( ابراهیم ) |
| دیوان شعر | صفائی (شاطرغلامحسین) | دیوان نسیم‌شمال ۲ جلد | اشرف (اشرف‌الدین‌حسینی) |
| رعنازیبا.واردات.مجمع‌الاطوار | صفاعلی (علی‌ظهیرالدوله) | عفافنامه | امیری (فیروزکوهی) |
| وصیت‌نامه.حقیقت‌نامه.دیوان | ضیائی ( ناظم‌الملك) | نصاب الرجال | اورنگ (وقارالسلطنه‌شیرازی) |
| کوکب ادب | عنقا (صادق) | دیوان | بدایع‌نگار (مهدی‌لاهوتی) |
| گنج‌پهلوی . گل‌وبلبل | فانی (باقر) | هزار رباعی | بینش‌حق‌جو (شیرازی) |
| دیوان | فرید (محمد) | سرودورزش | پازارگاد (حسام‌زاده) |
| گنج‌فقیر . خرابات . خانقاه | فقیر (علی‌معین‌الشریعه‌شیرازی) | راست و نو | پرتو (علوی) |
| هفتاد موج | قلزم (سید مهدی‌حجازی) | پوراندخت‌نامه‌یزدگردشهریار | پورداود |
| نصیحت‌نامه | کاشانی (ملاحبیب‌الله) | تجددنامه | تجلی (سبزواری) |
| خلنامه | کوهی (حسین) | خرد نامه | تندری (محمود) |
| اسرارعشق | گلپایگانی (شیخ اسدالله) | اشعار | جاهد (محمدعلی) |
| پرتگاه | مبشری (ا . روئین) | دیوان | حاجب (عبدالرحیم) |
| شهرخاموشان | مجدالاسلام (کرمانی) | ارفع‌نامه طول‌عمرطبیعی‌انسان | دانش (رضاارفع‌الدوله) |
| دیوان | مستوره (ماه‌شرف‌خانم) | اشعار | زرگر |
| عالم‌وآدم | مولوی (هادی گیلانی) | گلزار ساعی | ساعی (مهدی) |
| پندنامه . شاهنامه | نوبخت (حبیب‌الله) | دیوان | ساوجی (فرخنده‌خانم) |
| آتشکده دیوان | نیر (حجة‌الاسلام) | مناظره گل‌وغنچه | سرابی (سیدمصطفی) |
| خانواده‌سرباز‌قصرنگ‌بریده | نیما (یوشیج) | پهلوی‌نامه | سیاح (جعفر) |
| دیوان | وحدت (طهماسبقلی) | روش گروه‌وعشق‌پاك | شمشیر (علیرضا) |

## سرود و تصنیف

**سرود** ایرانیان باستان ازقدیمترین مللی هستند که سرودرا درامور مذهبی بکار برده اند گاتا های زردشت وبسی از قسمتهای اوستا سرود دینی است در این زمان که دوره تجدید حیات ملی و خوی سلحشوری است سرودسازی رواجی گرفته است ازجمله سرودشاهنشاهی و سرود جوانان و سرودهایی معارفی را نام می بریم مثل سرود دانائی و توانائی و سرود ورزش و سرود درختکاری تأثیر این قبیل منظومات در نفوس جوانان بسیار است در این رشته آقایان افسر و جاهد و وزیری و بازارگاد و گل گلاب و خالقی آثار نیکو دارند

**تصنیف** تاریخ شروع تصنیف معلوم نیست مسلماً با سایر انواع شعر درقدمت برابری دارد این نوع از گفتار منظوم بچند علت بیشتر دلنشین و جالب توجه میشود یکی اقتران با آهنگهای موسیقی دیگر نزدیکی عبارت آن بافهم عامه دیگر اشتمال بر ذکر حوادث ومضامین محلی از قضا این سه علت که باعث دلپسندی ورواج تصنیف میشود خود موجب زوال اوست زیرا که آهنگهای موسیقی ماچون با نوت ضبط نمیشود بزودی راه فراموشی میسپارد والفاظ عامیانه درهمهٔ بلاد کشور یکسان رایج نیست تا تصنیف ثباتی بیابد و مضامین و حوادث محلی هم بسرعت مبتذل و از اذهان محو میشود پس تصنیف هم که بوجود این ارکان پایدار بود راه زوال میگیرد ازاین جهت است که همه انواع شعر فارسی را در سفینه ها و تذکره ها جمع آورده و بیادگار گذاشته اند الا تصنیف که آنرا قابل بقا نمیشناخته اند

**قول** تصنیفها یا باصطلاح قول های سابق رامیتوان بدو نوع تقسیم کرد یکی آنها که از شعر متقدمان اقتباس و بوسیله استادان موسیقی بصورت قول در آمده است مثل تصنیف «ای لعبت خندان لب لعلت که مکیده» که از غزلیات سعدی گرفته اند . در تذکره دولتشاه ( طبع براون ص ۲۳٦ ) در شرح حال ابن حسام هروی متوفی بسال ۷۳۷ آمده که وی مستزادی ساخت و « خواجه عبدالقادرعودی تصنیفی و قولی بر آن مستزاد ساخت و آن مستزاد این است :

آن کیست که تقریر کند حال گدارا ـ در حضرت شاهی

از غلغل بلبل چه خبر باد صبارا ـ جز ناله وآهی »

نوع دوم آنکه شعر را مخصوص تصنیف یعنی مقارن با آهنگ موسیقی

ساخته باشند نمونه آن تصنیف معروف رودکی است در مجلس امیر نصر سامانی و نیز بعضی غزلیات مولوی که برای سماع وحالت میساخته است (۱) و از این قبیل است ابیاتی که در هر زمانی بمناسبت حوادث محلی ساخته میشود و غالباً گوینده آن مجهول است مراد از آن نیش زدن و ملامت کردن بحکام جور و اشخاصی است که کاری فوق‌العاده بد یا امری عجیب و غریب کرده اند یا تمجید از کسی که عملی فوق‌العاده خوب انجام داده است مثلا ابیاتی که در زمان اشغال بوشهر و قتل احمدخان پسر محمد باقرخان تنگستانی در ۱۲۷٤ هـ. ق. ساخته شده و پس از هشتاد سال هنوز شهرت دارد و بیت اولش این است :

خبر آمد که دشتستان بهاره  زمین از خون احمد لاله زاره

این قبیل اشعار را که در مرثیه جوانان و بزرگان میساخته اند درصفحات جنوب ایران شلوه میگویند

در مقابل آن ابیاتی است که بمناسبت مجالس عروسی و سور و مهمانی بزرگ سروده میشده واز پذیرائی میزبان و جمال داماد و جلال عروس سخن میرفته است و آنرا سورو گویند که از لفظ سور ( یا لفظ سرود ) آمده است

**حرازه**

اما صفت غالب این قسم تصنیفهای محلی علاوه برجنبه عاشقانه ملامت و انتقام جوئی واشتمال برذکرحوادث محلی است واین قسم رادرسابق حراره میگفته‌اند چنانکه در کتاب راحةالصدور که در حدود سال ۶۰۰ تألیف شده است در قصهٔ احمدبن عطاش رئیس ملاحده دزکوه که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اسیر شد و اورا در اصفهان گردش دادند می نویسد « مخنثان حراره کنان در پیش با طبل و دهل و دف میگفتند :

« عطاش عالی . جان من عطاش عالی . میان سر هلالی . ترا بدز چکارو »

در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم ( چاپ خاور ص ۳۳۷ ) این قبیل اشعار را حراره یا حواره نوشته است

در قرن گذشته قدیمترین حرارهٔ که بنظر نگارنده رسیده است و البته اهل

---

(۱) مثل  تازه شد ازو باغ و برمن  شاخ گل من نیلوفر من

ومثل  تو خدای خوئی توصفات هوئی  تو یکی نباشی توهزار توئی (دیوان شمس تبریزی)

فن قدیمتر از آن را نیز توانند یافت حرارهٔ است که در سنه ۱۲۸۲ هـ. ق. ساخته شده و از یك واقعه محلی در فارس حکایت میکند و مراد از آن سرزنش و تحقیر هم بوده است

شخصی بود بنام حاجی رضا پسر قاسی که اجدادش از لرستان آمده‌درزمان کریم خان زند در شیراز مسکن گزیده و قدرتی یافته بودند حاجی رضا قاسی در زمان حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌شرارت و سرکشی کرد (۱۲۷۶) چون حسام‌السلطنه معزول شد و مجدداً در ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ ایالت شیراز یافت حاجی رضا قاسی تا تخت جمشید از او استقبال کرد والی برای رام کردن او قبلا از در محبت و نوازش در آمد و اسبی ابلق باو عطا کرد پس فرمان داد تا اورابا طناب خفه کرده از فراز تخت جمشید بیاویختند ظرفای‌شیراز بزبان محلی ابیاتی دراین واقعه سرودند که مطلعش این است

اسبت استدن ابلقت دادن  از تخت جمشید ملقت دادن

یعنی اسبت را گرفتند و ابلقی بتو عطا کردند و از تخت جمشید ترا معلق نمودند

این شرح را محض نمونه ذکر کردیم تا صفت حراره کاملا معلوم شود البته در هر گوشه از ولایات ایران در حافظه مردمان معمر هزاران از این حراره‌ها ذخیره است که گرد آوردن آنها خدمتی بزرگ بتاریخ و ادبیات ایران تواند بود

دیگر ازتصنیف های کهن که مردم شیراز بقصد انتقام ازحاکم معزول سروده اند حرارهٔ است که بمناسبت معزول شدن فرهاد میرزا معتمدالدوله ساخته اند معتمدالدوله دو بار درفارس ایالت کرده است یکی در ۱۲۵۷ و دیگر در ۱۲۹۲ نوبت دوم پنجسال طول کشید و مردم فارس از صلابت و شدت او سختی‌ها دیدند چون در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ بطهران احضار شد و مردم علی‌الرسم تا بیرون شهر بدرقه رفتند ازکالسکه بزیر آمد و رو بقبله ایستاده خطبه عربی بر خواند و و با حالت حزن و ملال سوار شده بجانب طهران روان شد و مردم در حق او چنین سرودند :

شیراز باین خرمی  هوا باین پر نمی  شازده چرا در همی . .

ـ از قدم دخترم  خاك سیا بر سرم . . . .

از این قبیل است تصنیف عزل ظل السلطان از حکومت ابوابجمعی خود ( ۱۳۰٤ قمری )

کو اصفهان پاتخت من　　کو حکمهای سخت من
شا بابا تقصیرم چه بود　　این بند و زنجیرم چه‌بود

از تصنیفهائی که با وجودسخافت هنوز باقی است تصنیف لیلا است که در حدودسال۱۲۸۷درطهران ساخته‌شده‌است‌و نیز تصنیف:«عقرب‌زلف کجت‌باماقرین‌است تا قمر در عقرب است حال ما چنین است» از تصانیف قدیمه بشمار است (۱)

متاسفانه این‌حراره ها و تصنیف‌ها را پیشینیان جمع نکرده اند تا بتوان مثل غزل و قصیده و سایر انواع شعر سیر تکاملی و سبك های مختلف آنرامعین کرد دو نفر از اروپائیان مقداری تصنیف راجمع کرده‌اند یکی ژوکوفسکی و دیگر بلیر فیر چایلد (۲) ولی مربوط بزمانهای قدیم نیست .

**شیدا** کسی که تصنیف را سر و صورتی داد و مضامین لطیف درآن آورد علی‌اکبرشیدای شیرازی از درویشان نعمة اللهی و پیروان مرحوم‌صفی علیشاه‌بود که‌سه‌تاری‌خوش می نواخت وخطی نیکومی نوشت ازاو چندین تصنیف باقی است که معروفترین آنها تصنیف مرضیه است شیدا در خانقاه صفی در سال ۱۳۲٦ ه . ق . وفات یافت

در تاریخ‌تصنیف‌سازی فصلی است که‌دوره جدیدی‌را نشان‌میدهدو آن‌ظهور مشروطه است . دراین عهد‌مضامین مهیج‌و مفاهیم‌نو مثل‌آزادی ووطن وغیره‌پیدا شد که‌چون با نکات عاشقانه آمیخته میگشت چاشنی خاصی بکلام میداد در حقیقت همان نیش‌های محلی که سابقاً گفتیم و موجب نفوذو رسوخ حراره هاے محلی می شد درین‌عهد بصورت نیش های عمومی و سرزنش های ملی ظهور کرد و هدف ملامت که‌سابقاً حاکم فلان ولایت یا خان فلان طایفه بود دراین زمان دول خارجه و زمامداران وقت شدند ازین جهت تصنیف جنبهٔ محلی خود را از دست داد و ایران گیر شد کسی که بیش ازهمه‌دراین‌راه‌خدمت کرده عارف است که‌هرچند بسی ازتصنیفات‌او راجع باشخاص و حاکی از مطالب جزئی و خصوصی است در کلمات او هیجان

---

(۱) این تصنیف را بمیرزاحسن حکیم الهی که در اوایل این قرن وفات یافته نسبت‌میدهند

(۲) رجوع شود به‌ص ۱٤۷ از ترجمه جلد چهارم ادبیات برون

فوق‌العاده و تأثیر بی پایان است‌واز تصنیف را از مجالس عیش و بزم بمضامین‌سیاست کشانید و احساسات مردم را بصورت زیبائی بیان کرد بعد از عارف که مخترع تصنیف جدید است آقایان جاهد و بهار و وحید و احمدی و پژمان و روحانی و بدیع زاده در این راه خدمات شایان کرده اند

در اینجا بیتی چند از بعض تصانیف مشهور میآوریم

**شیدا** — **الا ساقیا** — **ابو عطا**

الا ساقیا زراه وفا بشیدای خود جفا کم نما که سلطان ز لطف
ترحم کند بحال گدا ترحم کند بحال گدا چو اردی بهشت
جهان گشته باز تو ای دلنواز ببستان خرام ای که به پیش قامتت
سرو چمن خجل شده های جانم های ببم سوسن و گل به پیش تو
بندهٔ منفعل شده های جانم های ببم تا بکی از غمت گدازم
ای صنم سوزم و بسازم حبیبم حبیبم ز عشقت چه سازم

**عارف** — **باد خزانی** — **افشاری**

بادخزانی زد ناگهانی کرد آن چه دانی بر هم زد ایام
نشاط و روزگار کامرانی ظلمی خزان کرد با گلستان کرد دانی
چسان کرد آنسانکه من کردم‌بدور زندگی با زندگانی از لشکر دی
شد عمر گل طی طیارهٔ ابر سیه در آسمان هر سو پیاپی

**بهار** — **زن با هنر** — **در بیات ترك**

بدل جز غم آن قمر ندارم — خوشم زانکه غم دگر ندارم
کند داغ دلم همیشه تازه — ازین مطلب تازه تر ندارم
قسم‌خورده که رخساره‌نپوشد — بجز با من دلداده نجوشد

هوائی بجز این بسر ندارم

جمال بشر توئی — ز گل تازه تر توئی
بپاکی گهر توئی — که‌رشگ قمر توئی عزیزم

در عالم　　جای زن　　باید باشد بر روی دیده
زن در زندان یارب که دیده
چه شد عزیزان　　که حال نسوان　　بود بدینسان زار
سیاهکاری و جهل و خواری بود مدامش کار
آی　بهارا　بهارا　مزن دم　خدارا　ز راز نهان
وای　کمارا　کمارا　مقدر شد　این　از جهان

**جاهد**　　**گردش فروردین**　　**ماهور**

بگردش فروردین　بیا بگلزار و ببین
چه میکند بوی گل　صفای دلجوی گل
گرفته باد بهار بی هراس　حجاب از روی گل
مخور غم بیش و کمی　　که این جهانست دمی
ببین از این راه دراز　　ز رفته کی آمده باز
گذشته بگذشت و نیاید گر　　ازین نشیب و فراز
کنون که پی بردی باسرار وجود　　بدان که مقصود از وجود تو چه بود
چه از ازل بودی و هستی چه کنون　　چه حاصل آوردی ازاین بود و نبود

**وحید**　　**موسم گل**　　**دشتی**

موسم گل　دورهٔ حسن　　یکدو روزی است　در زمانه
ایی بدل آرائی بعالم فسانه　　به که ز تو ماند نکوئی نشانه
خاطر عاشقانرا میازار　　خوش نباشد از معشوقه آزار
گر بسوزد شمع پروانه را با زبانه
چون شود روز شمع شبرا نبینی نشانه

**سری ۲**

میکنی صید مرغ بسته　میزنی سنگ بر شکسته　میکشی با تیغ ستم یار خسته
خسته دلان یکسره درخون نشسته　خویش سوزیی و بیگانه سازی　نیست آئین عاشق نوازی

تیر عشقت ای که برسینهٔ ما نشسته　　رحمتی کن بردل‌عاشق‌زار خسته

**احمدی**　　**ازافق**　　**بیات ترك**

از افق پدید　گشته ماهتاب　فروغش　بود دلارا　جلوه‌ها کند
عکس مه در آب　بتابد بکوه و صحرا　ماه دلربا　باد جانفزا
باغ دلگشا چو رویت　چمن مصفا　ماه من تو نیز　برفکن نقاب　دمی ز رویت
نورمه‌زدا　قدر گل ببر　ز رنگ و بویت　پرده‌ازجمال　ای پری‌مثال
اگر بگیری　ماهرا رسد　وقت　زوال و پیری　پیش از آنکه
ماه‌امشب　نهان کندرورا　در کنار من　ماه من درا　پرده بر گشا
زرویت جهان بیارا

**پژمان**　　**روزگارگذشته**　　**بیات ترك**

بس کن ایدل　آه و زاری　آه دلخستگانرا اثر نیست آه . . .
گریه تا کی　ناله تا چند　ناله عاشقانرا ثمر نیست　ناله . . . .
ازگذشته　یاد کن یاد　تا نماید خاطرت شاد　کز پی شام هجران‌سحر نیست
کز پی‌شام . . .　یادازآنشب که‌باو　درچمن‌بر لب‌جو　بودمان‌لب‌برلب‌روی‌بررو
نام اوبرلب‌من　نام من بر لب او　لب او　از جهان وارسته　جان بجان پیوسته
لب ز گفتن بسته　دل سخنگو　عشق من جاودانیست　ماه من آسمانیست
کاین چنین زیبائی　در بشر نیست　عهدها بشکستم　رشته‌ها بگسستم
دل بمهرش بستم　زین محبت دانی　بیشتر نیست　باچنین مهر　آن پریرو
حیف کافر　شد جفا جو　حالش ازحال پژمان خبر نیست
دلش از حال پژمان خبر نیست



# فصل دوم

## نثر

**سادگی**

نثر فارسی اگرچه صفات استواری ورزانت سابق را از دست داده‌واز صنایع لفظی ومعنوی عاریے شده است و این در نظر اشخاص معتاد بسبك قدیم ادبیات نشانهٔ انحطاط اوست ولی در عوض صفات دیگر کسب کرده است که در چشم متجددان علامت ترقی بشمار است مانند سادگی و روانی و خلو از صنایع .

البته سادگی از دو راه در نثر پیدا شده است یکی از طریق جهل باسالیب کلام‌و غفلت از ممارست شاهکارهای ادبی قدیم ، دیگر ازراه عمد که باوجود اطلاع کامل از شیوه های سخن فارسی و انس با گفتار فصحاء کهن باز نویسندگان قلم خود را تعمداً بسادگی عادت داده از هر قسم عبارتی که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند

بر اشخاص متتبع در ادب فارسی روشن‌است که بعد از استیلای مغول نثر فارسی بنهایت پیچیدگی و تصنع رسید و کم کم کار بجائی منجر شد که معانی الفاظ متروك و کنایات ولوازم معنی ملحوظ گردید ازفرط اغلاق واشکال کلام جز مردمان بسیار دانا کسی از مندرجات کتب آگاه نمی توانست شد . در قرن گذشته نویسندگان بسیار در صدد اصلاح نثر بر آمدند و آثار خویش را سرمشق ساده نویسان کردند مانند : قائم مقام . سید جمال اسدآبادی ، میرزا محمدعلی پرورش ( مدیرجراید پرورش وثریا ) ، مؤیدالاسلام صاحب حبل‌المتین میرزاآقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی . امین‌الدوله ، مجدالملك ، خبیرالملك - امیرنظام گروسی ، محمدحسین‌فروغی ، ملکم‌خان ، طالبوف، مجدالاسلام کرمانی ، شیخ‌یحیی‌کاشانی ، حاج‌شیخ‌الرئیس و غیره . کوشش این فضلاء نامی ازیك‌طرف و تکثیر جراید ازطرف دیگر ساده نویسی را رواجی داد وعلی‌الخصوص آشنائی

نویسندگان با اسلوب نگارش اروپائی در سادگی نثر تأثیر فوق‌العاده بخشید . نثر فارسی اگر چه از قید سجع و ایهام و کنایه و تجنیس خارج شد ولی باشکال دیگریے گرفتار آمد که محدود بودن دایره لغات و اصطلاحات باشد . پوشیده نیست که نثر سابق در موضوعات معین چون حکمت و عرفان و تاریخ وحکایت واندرز بکار میرفت وبرای آن مطالب هم اصطلاح بقدر کفایت داشت ولی در عصر جدید که ابواب علوم تازه ومسائل بی سابقه بر روی کشور ما گشوده شد نویسندگان خود را با سیل های قوی از معانی جدید روبرو یافتند که برای تعبیر آنها بفارسی وسیلهٔ نداشتند مانند علوم و فنون وحقوق وسیاست و صنایع و حرف . پس یا لغات اجنبی‌را عیناً در فارسی جای دادند یا ترجمه های ترکی و مصری و بیروتی را که اکثر موافق روح زبان عربی هم نبود اخذ کردند طبعاً وقتی که کاری مرسوم میشود و جلوه پیدا میکند مردمان در تقلید آن مسابقه میکنند پس ایامی فرا رسید که هر کس بیشتر لفظ خارجی در زبان داخل میکرد اورا فاضل تر میشمردند چنانکه سابقاً استعمال لغات عربی مفسر این مدعی بود و عامل مهم این فساد جراید بودند که چندان توجهی بسلامت سخن نداشتند و بشتاب تمام اخبار و مطالب را از خارجه گرفته نشر میدادند .

**فارسی خالص**

چاره این فساد را از دوراه جستند یکی ازراه عود به طرز چیز نویسی سابق که تحول زبان و اقتضای معانی تازه با آن موافق نبود . دیگر از راه خالص کردن فارسی . این چارهٔ اخیر هم بدو صورت متصور بود یا طرد لغات اجنبی باستثنای عربی یا طرد لغات خارجی حتی عربی .

در این راه ها بسیاریے از فضلا سعی ها کردندو چون اشخاص کم مایه نیز شروع بمداخله در این تصفیه نموده والفاظ بی معنی و بی‌سابقه ونامأنوس‌را بتصور فارسی‌الاصل بودن داخل نثر میکردند در جراید و محافل جدال ادبی راجع بکیفیت تصفیه زبان و حدود این عمل درگرفت .

**فرهنگستان**

چون مطلب سزاوار اعتنا شناخته شد بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وزارت معارف انجمنی از دانشمندان بنام فرهنگستان که قایم مقام آکادمی باشد تاسیس کرده ازوظایف این انجمن

تهیه فرهنگ فارسی جامع وتصفیه زبان تاحدود امکان وفراهم آوردن اصطلاحات منتشره درنزد پیشه وران وروستائیان ووضع لغات جدید برای معانی تازه است.
این انجمن در بهار ۱۳۱٤ شمسی با ۲٤ عضو دایر گردید و تا این تاریخ مقداری لغات جدید بجای مصطلحات سابق اداری و علمی وضع و تعیین کرده است.

***

چگونگی سیر چیز نویسی این دوره از مطالب بسیار مفید و سزاوار تحقیق دقیق است زیرا که تحول سبك نویسندگی درهر زمانی نشانه تبدل افکاراست وتبدل افکار نشانه تغییراتی است که درروح ملل رخ میدهد. برای انجام این خدمت سودمند باید آثار نثری نویسندگان را بطوری ترتیب داد که تحول سبك تحریر از آن آشکار شود واین کار مستلزم وقت بیشتری است دراین مختصر نمیتوان چنانکه باید بشرح خدمات نویسندگان پرداخت لذا این مبحث را بکتاب مشروحی که دردست است حوالت میدهیم.

**ترجمه و تألیف رمان** پیش ازاین قصه پردازی وافسانه سازی یاازنوع کلیله ودمنه بود که از زبان حیوانات قصصی روایت میشد یابسبك خمسه نظامی افسانه ها درلباس نظم درمیآمد بعضی حکایات هم چون اسکندر نامه ورموز حمزه وحسین کرد و امیرارسلان تألیف میگشت که از کثرت حوادث خارق العاده آنهارا درردیف رمان نمی‌توان بحساب آورد. نگارش رمان باآمیزش وقایع تاریخی وایراد مطالب باور کردنی وقتی شروع شد که نویسندگان ما با کتب افسانه اروپائی آشنائی یافتند این آشنائی بوسیله ترجمه صورت گرفت معروف‌ترین رمانهائی که بفارسی درآمده است کتب آلکساندردومای فرانسوی است که محمد طاهرمیرزا آنهارا باعباراتی دلپسند ترجمه کرد ترجمه های یوسف اعتصامی وحسن ناصر ودکتر قاسم غنی ومحمد سعیدی وامیرقلی امینی و نصرالله فلسفی وسایرمترجمینی که ذیلا نام ایشان ذکر میشود بعضی ازسبك‌های مختلف افسانه‌سازی را معرفی کرده اند.
اما رمانهائی که نویسندگان ایرانی باسلوب اروپائی تألیف کرده اند چندان زیاد نیست معروفترین رمانی که حاکی ازمطالب تاریخی واجتماعی است شمس وطغرای خسروی است تألیفات موسی نثری ومیر محمد حجازی ومحمد مسعود وعلی اصغرشریف ومشفق کاظمی ورحیم‌زاده صفوی وجمال‌زاده وفخرالدین شادمان هریك سبکی خاص دارند که قصه را باتاریخ، واخلاق وانتقاد اجتماعی آمیخته‌اند.

# رمان و قصه

| نام نویسندگان | نام کتب |
| --- | --- |
| آدمیت (حسین رکن‌زاده) | دلیران تنگستانی. فارس وجنگ بین‌الملل |
| آرین پور (عباس) | عروس مدی ـ سگ باوفا |
| آزاد (علی‌محمدهمدانی) | عشق وادب |
| آیتی (عبدالحسین) | سه گمشده ـ سه‌فراری |
| اشرف‌الدین (نسیم‌شمال) | عزیز وغزال |
| اعتصام زاده (ابوالقاسم) | هزارو یکخنده |
| امید (حسین) | انگشترالماس |
| انصاری (ربیع) | جنایات بشر ـ سیزده‌عید |
| بدیع (حسن) | داستان باستان ـ شمس‌الدین وقمر |
| پاینده (ابوالقاسم) | قاتل |
| پرتو (شیرازپور) | کوعشق‌من ـ پهلوان‌زند |
| ترقی (لطف‌الله) | خانم هندی ـ جن‌سنگلج |
| ثقفی (خلیل‌اعلم‌الدوله) | هزارویك‌حکایت ـ ۱۷ مقاله |
| جلیلی (جهانگیر) | گریه کرده‌ام ـ از دفتر خاطرات |
| جمال زاده (محمد علی) | یکی بود یکی نبود |
| جناب زاده (محمد) | اوراق پراکنده |
| حجازی (میر محمد) | هما ـ پریچهر ـ زیبا ـ آئینه |
| خسروی (محمد باقر) | شمس و طغرا |
| خطیر (ناصرالدین) | شبهای عاشق |
| خلیلی (عباس) | روزگار سیاه . انسان |
| خلیلی (محمد علی) | بانوی نیل . قبل از کودتا |
| خواجه نوری (ابراهیم) | مشهودات گفتنی |
| دولت آبادی (یحیی) | شهرناز |
| زنجانی (ابراهیم) | شهریار هوشمند |
| سالور (حسینقلی) | جفت پاك |

| نام نویسندگان | نام کتب |
| --- | --- |
| شادلو (نصرت‌الله) | عشق پاك . عزم وعشق |
| شادمان (فخرالدین) | بی نام . در راه هند |
| شریف (علی‌اصغر) | خونبهای ایران. مکتب‌عشق |
| صفاری (محمد علی) | خان گیلان |
| صفوی (رحیم زاده) | شهربانو . نادرشاه |
| صنعتی زاده (عبدالحسین) | دامگستران . مانی نقاش |
| عمید (عیسی) | آرزوی وصال |
| غفاری (فتح‌الله) | دختران بدبخت |
| فرهنگ (مرتضی) | طهران |
| قریب (یحیی) | یعقوب لیث |
| قویم (علی اکبر) | شورش پرتقال |
| کبیر (حسین) | کنار چمن ـ دیوانه |
| کمالی (حیدرعلی) | مظالم ترکانخاتون |
| کوهی (حسین) | ۱۴ افسانهٔ روستائی |
| کیا (زهرا) | پروین و پرویز . ژاله |
| گلشن (حسینعلی) | پریوش ناکام |
| محلاتی (محمد) | یارقلی |
| مستعان (حسینقلی) | ارمغان زندگی |
| مسعود (محمد دهاتی) | تفریحات شب . تلاش معاش |
| مشفق (مرتضی کاظمی) | طهران‌مخوف . گل‌پژمرده |
| نثری (موسی) | عشق‌وسلطنت |
| نفیسی (سعید) | فرنگیس : ستارگان‌سیاه |
| هدایت (صادق) | زنده‌بگور: سه‌قطره خون |
| هوشی دربان (مستعان‌السلطان) | صادق ممقلی |
| یغمائی (حبیب) | دخمه ارغون |

چون ضبط اسامی همهٔ رمانهای ترجمه شده تفصیلی داشت ازآن صرف نظر کرده باسامی مترجمین قناعت میورزد

آصف ، آل بویه ، ابراهیم الفت ، ابراهیم نشاط ، ابوالقاسم سروش ، احمد دریابیگی ، احمد کریمی ، احمد نخستین ، اسدالله خاکپور ، اسدالله طاهری ، اشراق خاوری ، اعتمادالسلطنه ، اعلم الدوله ثقفی ، امیرحسین ایلخان ، امیرقلی امینی ، امین دفتر ، باقر اسلامبولی ، بقراط التولیه ، بهاءالدین ، تقی تفرشی ، تقی متقی ، جعفراصفهانی ، جلال‌دادگری ، جمز کمل انگلیسی ، حاج عبدالحسین دنبلی ، حبیب‌الله آموزگار ، حبیب الله عین الملك ، حسن بدیع ، حسن‌شباهنگ ، حسن‌ناصر ، حسین‌پژمان ، حسین‌ضیائی ، حسین‌قزوینی ، حسینقلی مستعان ، حشمت السلطان ، خان بهادر ، خانم حاجب ، داعی الاسلام ، دکتر قاسم غنی ، دکتر محمد علیخان ، رحیم نامور ، رشید امانت ، رشید یاسمی ، رضا شهر زاد ، سرهنگ جهانبانی ، سعدالملك ، سلطان حمید امیر سلیمانی ، رضا قلی قائم مقامی ، سید حسن طبسی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید محمد هانی ، شرف الدین قهرمانی ، شکیبا پور ، شیخ احمد روحی ، صدر المعالی ، صدیق عمائی ، صفا زاده ، ضیاء الدین قریب ، طالب زاده عباس آرین پور ، عباس محتشم ، عبدالحسین کرمانی ، عبدالحسین میکده ، عبدالحسین میرزا ، عبدالله بهرامی ، عبدالله زاده ، عبدالله وزیری ، ع . سامانی ، عطاء الله دیهیمی ، علی اصغر ناصر ، علی اکبر حق شناس ، علی اکبر خراسانی ، علی اکبر قویم ، علی قلی سردار اسعد ، علی نواب مستوفی ، عنایت‌الله فرهومند ، عیسی دبیرالایاله ، غلامعلی‌صمصامی ، محمد حسین فروغی ذکاءالملك ، کمال‌الدوله ، گلشائیان ، لطفعلی‌صورتگر ، متین السلطنه ، محسن‌صبا ، محمد تقی معتمد السلطنه ، محمد تقی نظم الممالك ، محمد سعیدی ، محمد طاهر میرزا ، محمد علی سنندجی ، محمد نشاط ، محمد نویدالسلطان ، محمود عرفان ، مسرت الدوله ثقفی ، مسعود فرزاد ، مصطفی طباطبائی ، مصطفی ناصر ، مظفر زاده کرمانی ، مصطفی تبریزی ، منوچهر نوری کامیاب ، میرزا بزرگ ، ناتل خانلری ، نصرالله فلسفی ، نظام الدین نوری ، نظم الدوله وثیق‌الدوله ، هادی سپانلو ، یاور پارسا ، یقیکیان ، یمین الدوله ، یمین الملك ، یوسف اعتصامی ، یوسف مرتضوی .

**تاریخ**

دراین رشته اززمان قدیم تألیفات گرانبها دردست است در این عصر هم بسبب آشنائی بااسلوب تاریخ نویسی اروپائیان دانشمندان ما برفع نواقص شیوه‌های سابق پرداخته کتب خود را منطبق با اصول تاریخ نگاری جدید کرده انداز دانشمندانی که با تحقیقات دقیقه خویش باب انتقاد تاریخی را گشوده و سرمشق دیگران شده است آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی است که ازروزگار جوانی تااین هنگام که ایام پیری است عمر شریف را صرف تحقیق در مبانی تاریخ ایران و کشف وتصحیح اسناد معتبرنموده واکنون درپاریس مرجع دانش پژوهان است اما فرط دقت وعشق بتفحص و تحقیق در اسناد مجال نداده است که بنوشتن تاریخی منظم که رافع احتیاجات دانش آموزان باشد بپردازد.

این خدمت را مرحوم حسن پیرنیا ( مشیرالدوله ) شروع کرده تاریخ قبل ازاسلام را از اقدم ازمنه تااوایل ساسانیان تالیف نمود ولی باوفات او این کار ناتمام ماند. راجع بتاریخ ایران بعد ازاسلام آقایان عباس اقبال ونصرالله فلسفی واحمد کسروی وفرهودی ومحیط طباطبائی تألیفات مفید دارند لکن هنوز دوره کاملی برشتهٔ تحریر نیامده است.

از تواریخ بسیار سودمندی که هنوز بطبع نرسیده‌است تاریخ آذربایجان تألیف مرحوم نادر میرزاست که‌راجع بتاریخ این‌ایالت‌است ( تا ۱۳۰۱ ه. ق. ) وتحقیقات نیکو کرده‌است نسخه‌این کتاب بزرگ نزد آقای حسین سمیعی دیده‌شد.

نسبت بتاریخ ایران درعهد حاضر کتب عبدالله امیرطهماسبی و نوبخت و خلاج محل استفاده است درباب ملل خارجه بسعی آقایان عبدالله مستوفی وعبدالحسین شیبانی وعبدالحسین هژیر وفخر داعی وعباس خلیلی چند جلد تاریخ مفید ترجمه وتألیف گردیده است.

دوره کتبی که ازطرف کمیسیون معارف ترجمه شده است در زبان فارسی جامع ترین تاریخ ملل خارجه بشمار است

# مؤلفین و مترجمین کتب تاریخ و جغرافیا

| نام نویسنده | نام کتاب |
|---|---|
| ابراهیم شیرازی | تاریخ مقدس * |
| ابراهیم قمی | تاریخ تمدن اسلام * |
| اتابکی محمد صادق | جنگ شاپور و یولیانوس * |
| احتسابیان احمد | جغرافیای نظامی ایران |
| ادیب‌زاده مهدی | تاریخ آل محمد * |
| اعتصامی یوسف | سیاحتنامه فیثاغورث * |
| اقبال آشتیانی عباس | تاریخ مغول : خاندان نوبختی |
| امیر طهماسبی عبدالله | شاهنشاهی پهلوی |
| انصاری حسین | ایرانیان در گذشته و حال * |
| ایرانی عبدالمحمد | زردشت: پیدایش خط و خطاطان |
| بدیع الزمان فروزانفر | سخن و سخنوران |
| پور داود | ایرانشاه : خرمشاه |
| پیرنیا حسن | ایران باستان |
| تربیت محمد علی | دانشمندان آذربایجان |
| جلال الدین طهرانی | طبقات الامم * تاریخ ریاضیون |
| جمال‌زاده محمدعلی | گنج شایگان |
| جمیل قوزانلو | جنگهای ایران در ۷ جلد |
| جناب سید علی | الاصفهان |
| جواهر الکلامی عبدالعزیز | آثار الشیعه |
| جواهر الکلامی علی | زنده رود |
| حلاج حسن | تاریخ نهضت ایران |
| خلیلی عباس | پرتو اسلام * |
| دینشاه ایرانی سولیسیتر | سخنوران عصر پهلوی |
| رشید یاسمی غلامرضا | تاریخ قرن ۱۸ * چنگیز * |
| | نادر * آثار ایران * |
| | تاریخ ملل و نحل |
| زیرک زاده غلامحسین | تاریخ رم * |
| سدید کبابی | صید مروارید |
| سعادت نوری | هشت سال در ایران * |
| سعیدی محمد | جنگهای ایران و روم * |
| سنا جلال الدین | تاریخ ادبیات ایران |
| شادمان فخرالدین | قرون جدیده * |

| نام نویسنده | نام کتاب |
|---|---|
| شایگان | ایران و ایرانیان * |
| شفق دکتر رضازاده | تاریخ مختصر ایران * |
| | تاریخ ادبیات ایران |
| شیبانی | تاریخ قرون وسطی |
| صفوی رحیم زاده | ایران اقتصادی |
| طالب‌زاده حمزه سردادور | جغرافیای تاریخی ایران * |
| ظهیر الاسلام زاده سوکل | شکرستان |
| عباس شوشتری | ایران نامه |
| فخر داعی محمد تقی | تاریخ تمدن اسلام |
| فروغی محمدعلی | تاریخ ملل مشرق . رم * |
| | تاریخ ساسانیان * تاریخ ایران |
| فرهودی حسین | تاریخ قرن نوزدهم * |
| فلسفی نصرالله | تاریخ اروپا * تمدن قدیم * |
| قهرمانی شرف الدین | حکومت تزار و محمدعلی میرزا * |
| کسروی احمد | شهریاران گمنام . تاریخ آذربایجان . پلوتارخ * |
| کیهان مسعود | جغرافیای مفصل ایران |
| مجاهدی اسمعیل | جنگ بین الملل * |
| محمد اسحق - پروفسور | سخنوران عصر حاضر |
| محمدعلی گیلک | تاریخ گیلان * |
| محیط محمد | فردوسی . تاگور |
| مستوفی عبدالله | انقلاب فرانسه * |
| معزی نجفقلی | تاریخ امریکا * |
| مقتدر غلامحسین | جنگهای ۷۰۰ ساله ایران و روم |
| نامور رحیم | اختناق هند |
| نخجوان محمد | روس و ژاپون . روس و عثمانی |
| نوبخت حبیب‌الله | تاریخ شاهنشاهی پهلوی |
| هدایت محمود | مسافرت بایران * |
| هزیر عبدالحسین | تاریخ ملل شرق و یونان * |
| | قرون وسطی * |
| همایونفر یدالله | نژاد بشر * |
| وثوق احمد | جنگ بین الملل * |

(*) علامت ترجمه است

**تحقیقات تاریخی وادبی**

ازرشته های تازه که دراین دوره موردتحقیق واقع‌شده‌است آثار قرون قبل از اسلام است که از زبان پهلوی واوستائی بفارسی نقل شده است مانند آثار آقایان بهار و کسروی و نگارنده . آقای پور داود اکثر اجزاء کتب بزرگ اوستارا ترجمه و طبع کرده و ازاین راه خدمتی بی نظیر نموده است زیرا که تااین‌زمان عامه ایرانیان‌را آگاهی کامل ازمتون اوستائی نبود .

دیگر ازرشته های جدید که در این عصر محل توجه گردیده تحقیقات ادبی است چه ازلحاظ جستجوی شرح حال شعرا وعلماء سلف چه ازحیث تصحیح وتحشیه متون قدیم مثل آثار آقایان عبدالعظیم قریب و فروزانفر و اقبال ونفیسی وشجره ومینوی

درجدول ذیل اسامی بعضی از محققین وکتب آنها را ملاحظه میفرمائید

| نام مؤلف | | نام کتاب |
|---|---|---|
| اقبال | عباس | حدائق‌السحر. تجارب‌السلف |
| امیرخیزی | اسمعیل | بوستان . قطعات منتخبه |
| بدیع‌الزمان | فروزانفر | شرح حال‌مولوی |
| بهار | محمدتقی | تاریخ سیستان |
| بهارمست | احمد | سپهبد فردوسی |
| بهمنیار | احمد | التوسل‌الی‌الترسل |
| پژمان | حسین | بهترین اشعار.دیوان حافظ |
| تدین | محمد | نخبة‌الادب |
| تقوی | سید نصرالله | دیوان ناصرخسرو |
| جلال‌الدین | طهرانی | تاریخ قم |
| خلخالی | عبدالرحیم | سیاست نامه . دیوان حافظ |
| دهخدا | علی‌اکبر | امثال وحکم |
| رشیدیاسمی | غلامرضا | سلامان وابسال شرح حال سلمان.ابن‌یمین. وحشی. باباطاهر |
| رمضانی | محمد | شاهنامه . مثنوی . خیام مجموعه کتاب |
| سیف‌پور | فاطمی | شرح‌حال حافظ |

| نام مؤلف | | نام کتاب |
|---|---|---|
| شجره | حسین | شخصیت مولوی |
| عامری | علی‌محمد | عقدالعلی |
| عبدالرسولی | علی | دیوان‌فرخی |
| قریب | عبدالعظیم | گلستان . تاریخ برامکه |
| قزوینی | محمد | چهارمقاله. بیست‌مقاله.لباب‌الالباب تذکرة‌الاولیاء . المعجم. جهانگشای‌جوینی |
| کریمی | بهمن | شیرازنامه |
| مدرس‌رضوی | محمدتقی | المعجم‌فی‌معاییر اشعارالعجم |
| منقح | ابراهیم | علم وادب |
| مینوی | مجتبی | ویس‌ورامین |
| ناصح | محمدعلی | دیوان ابوالفرج‌رونی |
| نفیسی | سعید | قابوسنامه . احوال‌رودکی |
| وحید | حسن | ادیب‌الممالک.قائم‌مقام.خمسه |
| هزیر | عبدالحسین | حافظ تشریح |
| هشترودی | محمد ضیاء | منتخبات آثار معاصرین |

**حکمت و تربیت**

از رشته هائی که در این ایام بیشتر محل توجه نویسندگان است تحقیق در باب اصول تعلیم و تربیت و مباحث اخلاقی است وزارت معارف علاوه بر تأسیس کرسی های درس تعلیم و تربیت در دانشکده ها و نشر مجله مخصوصی برای مباحث این فن بنام مجله تعلیم و تربیت بسیاری از فضلا را بنگارش کتب و مقالات در این باب تشویق کرده است . اول کتابی که در تعلیم و تربیت جدید بنظر نگارنده رسیده کتاب آقای حسین دانش است که متاسفانه هنوز بطبع نیامده است آقای کاظم زاده ایرانشهر مؤسس مجله ایرانشهر در برلن از اشخاصی است که راجع باین رشته خدمات عمده کرده است درطهران کتب آقایان دکتر عیسی صدیق رئیس دانشکده علوم وادبیات ودانش سرای عالی وحبیب الله آموزگار وبیژن ورسول نخشبی و بهروز خاوری وصادق نشأت جویندگان این فن شریف را هدایت میکنند

آقای محمد علی فروغی باترجمه کتب افلاطون ودکارت طالبان حکمت را بهره کافی رسانده است . زیرا که از افلاطون جز بعضی رسالات عربی ناقص چیزی متداول نبوده واز افکار دکارت فرانسوی هم جویندگان فلسفه جز بوسیله کتب اروپائی بهره نمی بردند ترجمه ناقص و نامفهومی که از کتاب معروف دکارت در حدود نود سال قبل شده است اصلا قابل انتفاع نبود . آقای فروغی در مقدمه ترجمه خود تاریخی از حکمت اروپائی نگاشته است که محل استفاده عموم است .

**کتب اخلاقی**

طالبان رشته های اخلاقی از آثار آقایان حسن اسفندیاری وعلی دشتی وروحی وغیره مستفید هستند

کتابهای درسی که حاوی قطعات اخلاقی سودمند است بقلم آقایان عبدالعظیم قریب و تدین وامیر خیزی تدوین یافته است در باب تربیت بدنی و پیشاهنگی مؤلفات آقایان حسین سمیعی و حسام زاده پازارگاد واحمد امین واویسی مورد استفاده است.

# کتب تربیتی و علمی و لغت

| نام نویسنده | نام کتاب |
| --- | --- |
| آموزگار حبیب‌الله | عالم ارواح* اصلاحات اجتماعی |
| آیتی عبدالحسین | فرهنگ آیتی |
| اسفندیاری حسن | اخلاق محتشمی |
| ایرانپور مهدی | وسایل تقویت حافظه* |
| بهروز ذبیح | فرهنگ کوچک |
| بهروز خاوری محمدعلی | روش پرورش |
| بیژن | چشم انداز تربیت در ایران |
| پور داود | گاتها. یشتها. خرده اوستا |
| تربیت رضا | لغت آلمانی بفارسی |
| جهانسوزی محسن | راه خوش بختی* |
| حجازی میرمحمد | روان شناسی |
| حسام زاده پازارگاد | پیش آهنگی ایران |
| حییم سلیمان | فرهنگ انگلیسی فارسی |
| خلیل ثقفی — دکتر | معرفةالروح. کلید زندگی |
| داعی الاسلام محمدعلی | فرهنگ نظام |
| دشتی علی | اعتماد بنفس* تفوق آنگلو-ساکسن* سر طور مال* |
| دشتی محمد | مبادی علم تربیت |
| دینشاه ایرانی سولیسیتر | اخلاق ایران باستان |
| ذبیح دکتر قربان | دانستنیهای زبان جوان* |
| رسول نخشبی محمود | تربیت اطفال |
| رشید یاسمی غلامرضا | قانون اخلاق. ارداویرافنامه* اندرز اوشنر دانا. آئین نگارش تاریخ. اندرزهای اپیکتتوس* |
| رضای شیرازی | ابقای روح |
| روحی عطاءالله | خلاق روحی |

| نام نویسنده | نام کتاب |
| --- | --- |
| سعیدی محمد | اخلاق* |
| سهراب هدایت‌الله | رهنمای شوهر جوان* |
| شاهرخی ابوالفضل | تمرکز قوای دماغی* |
| شایگان ملایری | وظیفه* |
| صدیق دکتر عیسی | اصول علم تربیت. تاریخ تعلیم و تربیت |
| صفی نیا | استقلال گمرکی ایران |
| صمصامی رضاقلی | عود ارواح* |
| عباس شوشتری | بها گواد گیتا* |
| غنی سبزواری ـ دکتر | معرفةالنفس |
| فاتح مصطفی | راه پیشرفت |
| فرامرزی عبدالرحمن | دستور زندگانی |
| فروغی محمدعلی | حکمت سقراط* سیر حکمت در اروپا |
| فرهی عزت‌الله | قوه عصبی. اشعه آفتاب |
| قهرمانی شرف‌الدین | فرهنگ روسی بفارسی |
| کانوزیان | فرهنگ کانوزیان |
| کاظم‌زاده حسین | راه نو. رهبر نژاد نو |
| محمد خان بهادر | قهوه‌خانه سورات |
| محمدعلی خیابانی | فرهنگ نوبهار |
| محمدکریم صابونی | اخلاق کمالی |
| ناهور رحیم | چگونه کامیاب میشوید |
| نشاط محمدصادق | روح ملی ایران. دستو[ر] کامیابی* رهنمای تربیت ج |
| نفیسی سعید | فرهنگ فرانسه بفارسی |
| نوبخت حبیب الله | قانون فکر. علم طبایع |
| هوشیار | کنجکاوی در تعلیم و تر[بیت] |

**روزنامه**

روزنامه ازعوامل مهم گستردن سواد و نشرمعرفت‌است زیرا که بارزانترین بها در دسترس عامه‌مردمان قرار میگیرد و ازآنجا که‌همه کس بدانستن‌اخبار نیازمنداست درپی‌خواندن برمیآید وخوشهٔ از آن خرمن میربایدخدماتی که در این راه جراید و مجلات ایران کرده اند پوشیده نیست اما شر قلیلی هم درضمن این خیر کثیرهست چون‌ذهن عامه‌خوانندگان‌ساده است هرلغتی را از روزنامه می پذیرد پس اگر جراید مقید باصول فصاحت واستواری ارکان لغت باشند نقصی پیش نمی آیـد . ولی همواره چنین نیست روزنامه نویسان پیش ازمشروطه چون اغلب از ادبیات فارسی بهره مند بودند وفراغتی هم داشتند جراید کوچك آن زمان را با رعایت اصول بلاغت و مواظبت در صحت لغت می نوشتند اما درادوار اخیر جریده نگاری از جنبه تفنن ادبی یا انجام خدمت دولتی خارج وروزنامه از لوازم زندگانی جامعه شد تراکم اخبار و سرعت انتشار کار را بجائی رسانید که مدیران فرصت مواظبت ادبی نمی‌کردند بعلاوه طوفان انقلابات مشروطه موجب زیر و رو شدن بعضی طبقات از جمله صنف نویسندگان گردید نویسندگی روزنامه هم شروط اصلی را از دست داد و هر کسی مدعی چیزنویسی شد سالها گذشت که غیر از چند روزنامه معتبر باقی جراید را اشخاصی مـی نوشتند که داشتن سواد کافی جزء اعظم شرایط کار آنها نبود

واز آنجا که منبع اطلاعات اکـثر روزنامه‌نگاران ما جراید خارجی بود بعلت نداشتن مجال واطلاعات وتصرف کافی یاعین الفاظ اروپائی را ازفرانسه و انگلیسی و روسی داخل زبان فارسی میکردند یا ترجمه های غلط وتعبیرات ناقصی را که در جراید عربی و ترکی میدیدند درمقالات‌خود جای داده و بیشتر اسباب ورود الفاظ عربی و ترکی را فراهم میآوردند روزنامه های معروف رفته رفته از این عیوب آگاه شده و باگشودن باب انتقاد ادبی حتی‌المقدور در رفع این نقص کوشیدند

اینك صورتی از جراید مرکـز و ولایات تاحدی که میسر بود فراهم آورده و بدون رعایت تاریخ انتشار و اولویت مقام درج شد بایددانست که در میان این روز نامها بعضی مانند رعد و ایران و شفق سرخ و اطلاعات و ناهید

و غیره از مطبوعات بزرگ و با دوام بشمارند . و بعضی در سال اول یا ماه نخستین انتشار دچار تعطیل شده و جز اسمی از آنان باقی نمانده است

# صورت جراید

ایران ، ایران آزاد ، ایران باستان ، ایران نو ، ایران جوان ، ایران کهن ، ایران امروز ، ایران کنونی ، کوکب ایران ، تجدد ایران ، ستاره ایران ، آئینه ایران ، زبان ایران ، فکر ایران ، شرق ایران ، مفتش ایران ، سروش ایران ، حیات ایران ، نجات ایران ، ندای ایران ، سعادت ایران ، نهضت ایران ، آینده ایران، میهن ، وطن ، زبان وطن ، نجات وطن ، آزادگان، آزاد ، مرد آزاد ، زبان آزاد ، قلم آزاد ، فکر آزاد ، عصر آزادی ، عهد آزادی ، آزادی شرق ، آزادی دهقان ، آزادی مشهد ، رعد ، برق ، صاعقه ، طوفان ، غرش ، صیحهٔ آسمانی ، نفخه صور ، شعله ، آتش ، اخگر ، قیامت ، انتقام ، پیکار ، پیکان ، آسمان ، افلاك ، آفتاب ، شمس ، ناهید ، خورشید ، شهاب ،شهاب ثاقب ، سهیل ، بدر ، مهرمنیر ، صبح صادق ، فلق ، شفق ، شفق سرخ ، بامداد روشن ، صباح ، اختر ، اختر مسعود ، پرتو ، فروردین ، بهار ، تازه بهار ، بهار دلکش ، بهارستان ، بوستان ، گلستان ، گلشن ، مینو ، جنت ، نسیم شمال ، گل زرد ، گل سرخ ، گل آتشی ، چمن پروانه ، زنبور ، شاهین ، عصر تمدن ، عصر دموکراسی ،عصر نو ، عصر نهضت، عصر جدید، عصر حدید، عصر انقلاب، عهد انقلاب، مرآت، مرآت جنوب، رهنما ، رهنمای دهقان ، پیام ، جارچی ملت ، کاشف اسرار ، ارشاد ، نصیحت ، تذکر ، انتقاد ، اطلاعات ، قلم پاك ، راه نجات ، حصار عدل ، عدل ، عدالت ، سعادت بشر ، حیات جاوید ، سلامت ، اتحاد ، توفیق ، آسیای وسطی ، صدای طهران، صدای اصفهان، ندای گیلان، ندای ایران.طهران، کرمانشاه، بیستون، خراسان ، فارس ، طوس ، استخر ، سهند ، دارالامان کرمان ، سرحد ، کارون ، زاینده رود ، آستانهٔ رضوی ، حلاج ، بهلول ، خنده ، کانون شعرا ، اقدام ، کوشش ، کردار ، کار ، کارگر ، جهاد اکبر ، ارتقا ، بیداری ، قیام بحق ، عرفان .

**مجله** مجلات این دوره ازعیوبی که درباره جراید گفته شد تا اندازه ای مبرا بوده و بیشتر بمباحث ادبی و تاریخی پرداخته واصلاح این دورشته رامنظور نظر قرار داده اند وما ببعضی ازآنها اشاره میکنیم

۱ ـ مجله بهار که بقلم آقای یوسف اعتصامی دو دوره آن نشر شد و حاوی ترجمه های لطیف بود .

۲ ـ مجله دانشکده (۱) که آقای بهار در سال ( ۱۳۳۶ ه . ق ) برای نشر آثار انجمن ادبی دانشکده تاسیس کرد این انجمن نخست جرگه دانشوری نام داشت و در ۱۳۳۵ ه . ق . بسعی چند تن از دوستان ادب ازجمله نگارنده دایر شده بود سال بعد دانشکده خوانده شد مرام این انجمن ترویج معانی جدید در لباس شعر و نثر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نثر اروپائی بود و در آن روزگار تحول خدمتی شایان بادبیات کرد .

۳ـ مجله ارمغان که دربهمن ۱۲۹۸ شمسی بسعی آقای وحید دستگردی دایر شد دوره ۱۷ ساله آن مخزن ادبی گرانبهائی است دراین مجله شرح حال گروهی از شاعران قدیم وجدیدو نمونهٔ گفتار معاصران مندرج است بعلاوه هر سال کتابهائی بضمیمه این مجله منتشر شده است مثل دیوان ادیب الممالك و ابوالفرج رونی و با با طاهرعریان و قایم‌مقام وجام جم اوحدی و ره آورد وحید وتحفه سامی و بختیار نامه و غیره .

٤ ـ مجله نوبهار هفتگی درمهر ماه ۱۳۰۱ بمدیریت آقای بهار انتشار یافت علاوه بر مطالب ادبی درمسائل سیاسی زمان هم بحث میکرد .

۵ ـ مجله تعلیم وتربیت درتحت نظرآقای‌علی اصغرحکمت درفروردین ۱۳۰٤ شمسی ازطرف وزارت معارف تأسیس شدوتاسه سال دوام یافت قسمتی از این مجله سود مند مخصوص‌امور رسمی وزارت معارف وقسمتی حاوی مقالات علمی وادبی بود در ۱۳۰۷ تعطیل ودرزمان وزارت آقای حکمت ( فروردین ۱۳۱۳ شمسی ) مجدداً منتشرگردید وفعلا دایراست .

٦ ـ مجله آینده بمدیریت آقای دکتر محمود افشار درتیرماه ۱۳۰٤شمسی شروع وتااسفند ۱۳۰٦ منتشر شد هیچ مجله ازجهت ظرافت طبع واهمیت مقالات ادبی وسیاسی باآینده برابری نمیکرد آقای دکتر افشار مؤلف کتاب مفیدی‌است

---

( ۱ ) لفظ دانشکده را رضی الدین نیشابوری شاعر قرن ششم بکار برده است در تشکیلات دانشگاه جدید وزارت معارف آنرا بمعنی Faculté . متداول نموده است

بزبان فرانسه راجع بتاریخ روابط سیاسی ایران وممالك اروپا که طبع شده است ،
۷ ـ مجله ایران جوان درسال ۱۳۳۸ بوسیله کانون ایران جوان تأسیس شد
۸ ـ مجله کاوه دو دوره در برلن انتشار یافت دوره ثانی آن حاوی مقالات علمی وادبی بسیار مفید است (رجوع شود بتاریخ ادبیات برون)

۹ ـ مجله ایرانشهر ازتأسیسات آقای کاظم زاده است که در برلن چند سال انتشار یافت این مجله نفیس وسودمند بیشتر درمسائل عرفانی ومباحث علمی بحث نموده ازحیث آشنا کردن ایرانیان بتمدن اروپائی ومقایسه آن بافرهنگ شرقی خدمت شایان کرده است ،

ونیز دربرلن بهمت جوانان دانشجوی ایرانی دو مجله دیگر یکی بنام فرنگستان ودیگر بنام علم وهنرمنتشر شده است

۱۰ـ مجله شرق بمدیریت آقای محمد رمضانی صاحب مؤسسه خاور درطهران انتشار یافت این مؤسسه که اکنون «کلاله خاور» نام دارد تاحال متجاوز از ۳۰۰ کتاب از ترجمه وتألیف طبع ونشر کرده است .

۱۱ ـ مجله مهر ازتأسیسات آقای مجید موقر مدیر روزنامه ایران وروزنامه خوزستان ومجلهٔ هفتگی مهرگان است ازخرداد ۱۳۱۲ تاحال ٤ دوره انتشار یافته واکثر نویسندگان وشعراء معاصر در این مجله که از حیث فایده مقالات و نفاست طبع ممتاز است چیز می نویسند .

محض اختصار باقی مجلات را بااسامی صاحبانشان درفهرست ذیل نام می بریم :
رستاخیز ( عبدالله رازی ) ـ پهلوی ( یاورافتخار نظام ) ـ وفا ( نظام وفا ) دبستان ( سید حسن طبسی ) ـ تقدم ( احمد وعبدالرحمن فرامرزی ) ـ ندای قدس ( حسین قدس ) ـ گنجینه معارف ( محمد علی تربیت ) ـ علم وهنر ( وثوق وجمال زاده ) ـ آرمان ( دکتر شیرازپور پرتو ) ـ فروغ رشت ( ابراهیم فخرائی ) فرهنگ رشت ( تقی رائقی ) ـ عصرجدید ( فرخ دین پارسا ) ـ تحفة الادبا ( ادیب فرهمند ) عرفان اصفهان ( احمدعرفان ) ـ پازارگادشیراز ( حسام زاده پازارگاد ) ـ مجموعه معارف ( بهروز خاوری ) ـ ایران نو ( سیف آزاد ) اخوت ( عبدالله مستشار ، علی کرمانشاهی ) ـ صحت ( حسین صحت ) ـ نامه تمدن ( ع . تمدن )

دختران ایران ( زند دخت ) ـ دنیای امروز ( بازیل ) ـ خاور ( محمود عرفان ) باختر ( امیر قلی امینی ، سیف پور فاطمی ) ـ دنیای ایران (نوبخت) ـ سپیده دم (صورتگر )ـ پیمان ( احمد کسروی )ـ شهربانی ( یاور پارسا )

ومجلات دیگر که منتشر میشده یاا کنون هم انتشار میابد مانند مخزن دانش ، طب جدید ، درمان ، سودمند ، عصر پهلوی ، عصرجدید ، عالم نسوان ، آفتاب ، نسیم صبا ، اسپهان ، گلزار ، جام جم ، همایون ، امید خیر ، الاسلام ، الکمال ، اقبال ، (قشون) ارتش ، بلدیه (شهرداری ) ، مجله رسمی وزارت عدلیه ، گمرکات ، مذاکرات مجلس ، اطاق تجارت : پست وتلگراف ، فلاحت و تجارت . ، علوم مالیه واقتصاد ، ثبت اسناد ، بانك ملی ایران ، صحیه . معقول ومنقول وغیره

**سالنامه**

نوشتن سالنامه درزمان اعتماد السلطنه شروع شد که هرسال در دنبال یکی از کتب خودفهرستی ازمطالب ومشاغل زمان را می نگاشت این نوع دردوره ما کامل شد و علاوه برتقویم مطالب سودمند بآن الحاق گردید بعضی جراید ومؤسسات ومدارس سالنامهٔ که حاوی شرح پیشرفت آنان درمدت یکسال بوده منتشر کرده اند مانند سالنامه روزنامه ایران و سالنامهٔ دانش سرای عالی وآمار نامه های معارف وغیره

آقای امیر جاهد باتأسیس سالنامه پارس در ۱۳۰۵ شمسی باب جدیدی در مطبوعات گشود ازآن تاریخ تاحال هرسال قبل ازنوروز این سالنامه منتشر میشود ومشتمل برتقویم ومطالب مفید وشرح تشکیلات اداری وحوادث یکساله است که برای تاریخ زمان فواید بسیار دارد

گاهنامه دانشمند اختر شناس آقای سید جلال الدین طهرانی نیز بامطالب علمی سودمند انتشار می یابد وهرساله کتابی از کتب نادره قدیم با آن منتشر میشود در مشهد چند سالنامه بنام دانش ، شرق ایران ، خراسان وغیره منتشر شده است

**نمایش**

گاهی سؤال میشود که چگونه درمیان قومی که ادبیات آن تا این درجه بالارفته است تیاتر بوجود نیامده است جواب این سؤال دشوار نیست تیاتر وقتی ترقی میکند که بتواند عیوب افراد را بیان کند تا اینکه رفته رفته بعضی مردم برای عبرت گرفتن ورفع عیوب خویش وبعضی برای خندیدن برعیب دیگران و

جماعتی محض استماع، ازدقت نظر نویسنده، و آشنائی با احوال نفسانی بشر و معایب عادات و اخلاق قوم بنمایشگاه روی آورده از انبوه خریداران نفع مادی بازیگران تأمین وچرخ پرخرج نمایش متحرك شود زیرا که تیاتر جنبهٔانفرادی ندارد تا مثل قصاید شعرا ازچشمه احسان ممدوحان سیراب شود بلکه‌غذای آن اقبال اجتماعی‌است و روی سخن بازیگران تیاتر با آن ذوق جمعی‌است که از حاصل ذوقهای افراد بدست میاید وبهترین ممیز آثار ادبی بشمار است . حال‌در کشوری که این مقدمات فراهم نبوده‌چگونه میشود انتظار داشت که تیاترپیدا شده باشد همچنین برای ظهور نمایش های ادبی و تاریخی هم وقتیکه عوامل مذکور واسباب دیگر مثل نقاشی وتمثیل وغنارا منع کرده باشدوزن را که رکن اعظم زندگانی است چه در خارج وچه در صحنه تیاتر از رخ نمائی باز داشته باشد آیا میتوان انتظار ظهور تیاتر داشت .

تنها چیزیے که مابه‌الاشتراك هیئت جامعه محسوب بود و هر کسی حتی روحانیون درآن شرکت می جست نمایشهای مذهبی بود .

براثر تشویقی که درعهد صفویه از روضه خوانی وذکر مصائب‌ائمه‌اطهار درمیان آمد رفته رفته مردم از گفتار به کردار پرداخته ونمایش‌حوادث‌مولمه‌را بزرگترین وسیلهٔ تحریك قلوب قرار دادند . در زمان قاجاریه این شعبه از نمایش ترقی بسیار کرد چنانکه جماعتی کثیر در هر شهر تعزیه خوان وتعزیه گردان بودند این دسته‌ها رفته رفته تخصص پیدا نموده پیس های مخصوص‌نوشتند و لباسهای گوناگون با لوازم واسلحه وغیره درمخزن خود داشتند براثرتشویق دولت درشهرهای بزرگ تعزیه دولتی دایر شد باین معنی که دولت سالی‌مبلغی درمقابل خرج تعزیه بجمع حکام می پذیرفت و آنانهم در مکانهای معین‌بنمایش می پرداختند این نمایشها در دهه اول عاشورا واقع میشد و گاهی بسایر ایام هم سرایت میکرد تدریجاً درهر شهری بازیگران دررشته های خاص اختصاص‌یافتند بعضی در شمر خوانی وبعضی در امام خوانی و بعضی در نمایش سایر اشخاص ذیفن شدند . درطهران این تشکیلات طبعاً ازهرجا استوارتربود تعزیه گردان‌ها در مدت سال هر جا که خوش آوازی می‌یافتند یا کسی‌را که با اشخاص‌واقعه توافق منظر بیشتر داشت بهرقیمت بود استخدام میکردند و بتربیت او همت می گماشتند .

محل تعزیه در طهران تکیه دولت بود که حجرات بسیار برای شاه‌واعیان و اشراف داشت مکان بازی سکوئی بود دروسط تکیه که گاهی چندصحنه‌دفعة درآنجاآراسته میشد یعنی مجالسی که باید پی‌درپی ظهور کند اکثر اوقات برای سهولت قبل از نمایش مهیا بود

مسلماً تعزیه آن عهدرا از هیچ لحاظ نمیتوان بایك تیاتر اروپائی کنونی مقایسه کرد نه از جهةتشکیل صحنه‌نه از حیث لباس ونه از لحاظ مطابقت امور با نفس‌الامر اما این صفت را داشت که کاملا موافق ذوق اکثر حضار بود . حضور سلطان ودرباریان واعیان و جلال و عظمت مکان در حضار تأثیر خاصی می‌بخشید و آنان را ازحال طبیعی‌خارج میساخت همچنین حوادثی که به منصه نمایش می آمد از طفولیت در خاطرها رسوخ یافته و محبت یا بغض اشخاص در دلها نسلا بعد نسل مهیا شده بودپس صرف نظر از خوبی و بدی بازیگران اساساً تذکر همان خاطرات مانوس صبر از دلها برمیداشت خاصه پس‌از آنکه نزد شیعیان مسلم است که هرکس برمصائب امام مظلوم گریه کند یا خودرا چون گریه کنندگان سازد بهشت برای او واجب‌است درنتیجهٔ این عوامل‌چنان سوزی دردلها پیدا میشد که درعالم نمیتوان هیچ تیاتری را ازاین حیث باآن برابر دانست وصرف نظر از اینها ارکسترها حقیقة در کار خود مهارت بخرج میدادند از فرط تکرار وازجهة علاقه مذهبی بازیگران درفن خودشان اعجاز میکردند واغلب چنان طبیعی واقع میشد که زمام اختیار از دست‌ها میرفت‌زبان این بازیها اگرچه بازبان اصلی « عربی » یکی نبود ولی بازبان مردم تفاوتی نداشت جز درآنجا که شمر بمیان می آمد و قدری البته ضرورت‌وزن وقافیه کلام را از سطح سخن رایج بالا میبرد ( وآنهم خیلی نادر بود ) درباقی‌اوقات شنونده ازجهة مکالمهٔ حضار احساس هیچ غرابتی نمیکرد واز شور وسرمستی خود بواسطه یك سخن ناهنجار غیرمأنوس هشیار نمیگردید از اول تا آخرنمایش یك محیط محترم پرهیجان وبسیار گرمی حضاررا احاطه کرده بود که نسیمی ازخنکی ها وبیمزگی‌هایی بعضی نویسندگان تیاتر در آن نمی وزید و شنونده و گوینده را سردنمیکردبسیاردیده شد که نمایش‌گران خود نیز حقیقة میگریستند موسیقی هم با محیط تناسب تام داشت گوئی الحان اورا با احوال مردم سالها

سنجیده و اختیار کرده بودند البته غیراز این موافقت تام و تأثیر خاص که بیان شد ازجهات ادبی وعلمی نمیتوان تعزیه را درفصلی آورد که سخن از تیاترمیرود زیرا که در قرن نوزدهم نبایستی ابتدائی‌ترین اصول تیاتر مهمل ومتروك می‌بود وحتی ۳ واحدی راکه قرنها در اروپا برسرآن جدال بوده و امروز رعایت کلیات آن از امور بدیهی شمرده میشود ازنظر دور میداشتند .

اهتمام دولت دراین باب بحدی رسید که از دستگاه سلطنتی اسلحه ولباس و سایر وسایل را ببازیگران میدادند جمعی بنام دسته شاهی اختصاص ببازیهای مهم داشتند انعام و خلعت و لقب میگرفتند مثل لقب معین البکاء و غیره اغلب بازیگران مهم مثل شمرخوان و عباس خوان و امام خوان رل خودرا تماماً از بر داشته وباقی که‌تازه کاربودند هریك قسمت خودرا در بیاض یا درورقه کاغذی در دست میگرفتند پس‌از خواندن و انجام وظیفه همان نسخه و بیاض را باید بمعین‌البکاء یا تعزیه گردان دیگر تسلیم کنند واین تسلیم موجب شد که اثری فعلا ازآن اوراق درمیان‌نیست . بازی زنان را مردان میکردند چنانکه زینب‌خوان مردی بود که در زیرنقاب ریش و سبلت را با مهارت پوشیده میداشت .

گاهی برای رفع خستگی حضار در فاصلهٔ نمایشهای حزن انگیز بازی مفرح ومضحکی‌هم نشان‌میدادند یا بانواختن موسیقی حاضرین‌را مشغول میکردند از بازیگران معروف شیخ حسن شمر و حاج بارك‌الله را باید شمرد .

ازجمله تعزیه‌های مشهور حجة‌الوداع و شهادت مسلم و بازار شام ویوسف وزلیخاو هفتادو دو تن و شست بستن دیو و بالقیس وسلیمان بوده است .

هریك ازاین نمایشها را با وزن وآهنگ خاصی نظم کرده‌بودند اکثر اتفاق می‌افتاد که هرشخصی پیوسته آواز خودرا در پردهٔ مخصوصی از موسیقی میخواند مثلا حر برای اظهار شجاعت و رجز خوانی در چهارگاه میخواند و نسوان در همایون و شوشتری اما آواز همواره ساده بود و سازی باآن جفت نمیکردند مگر در بعضی از مواقع قره‌نی و نی لبك را با همان آواز جفت میکردند مخصوصاً دربیات و دشتی و دیرراهب و تعزیه سلیمان ودرآغاز و انجام هرقسمتی غالباًآوازجمعی فرودستان( کر)خوانده میشدوهمه بازیگران‌در آن شرکت می‌جستند

لباس تعزیه ازاین قرار بود : جنگجویان زره و خود وچکمه وسپر و شمشیر و نیزه و معصومین دستار و عبا و قبا وعصا ودختران وپسران خردسال دستار کوچك سیاه و سبز داشتند برای بانوان لباس بسیار بلند و سیاه که فقط چشمان آنها نمایان بود تهیه میکردند و بطورکلی اشقیارا باجامهٔ سرخ و مظلومین را با لباس سبز و سیاه نشان میدادند .

علاوه بر تعزیه‌های ثابت که مکان خاصی داشت بعضی تعزیه گردانها دسته خودرا از دهی بدهی میبردند و در میدانها و تکیه ها نمایش مختصری میدادند رفته رفته این پیشه هم از حقیقت خود عدول کرد و منسوخ شد .

**تقلید**

اگر بتوان تعزیه را بعهد صفوی منتهی کرد تقلید را بهیچ عصری نمیتوان محدود نمود درجشنها و عروسیها به نسبت موقع، بازیهایی مسرت بخش درهر زمانی رایج بوده است .

در زمان قاجاریه دسته‌های چندی از مقلدین بودند که در مواقع خاص بنمایش میپرداختند و ازصاحب مجالس اجرت میگرفتند موضوع این بازیها مطالب بی‌ضرر وخیلی‌عام بود که بکسی برنخورد وجامعه را ازحیث حمله بآداب اساسی او متأثر نسازد اکثر اوقات تقلید مجالس عروسی بازیهای کوچکی مانندعروسی حاجی آقاو شیرین زبانی غلام‌سیاه و امثال اینها بوده و درفاصلهٔ آنها اهل طرب بالباس‌های مخصوص رقص و بندبازی میکردند .

رقاصان که اغلب پسران در جامه دختران بودند چندین دست لباس مبدل مینمودند و پیکررا بزینتهای عجیب و غریب که غالباً مال یك نسل پیش‌از زمان نمایش بود می‌آراستند ازآنجا که این‌مقلدین درمجلس مهمانی ادای‌وظیفه میکردند وغالباًمدعوین ازجهات دیگرسر گرم وخوش بودند وچون بازیهااکثر مختصر و با ساز وآواز مناسب جفت میگردید در حاضران تاثیر خوشی میبخشید بازیگران علاوه بر تبدیل لباس قدری صورت را گریم میکردند مثلاً گریم کاکاسیاه و حاجی آقا و گریم عروس وغیره

در تقلیدهای عمومی بازیگران برسکوئی بالا میرفتند وتماشائیان دراطراف آنمکان قرار گرفته بازیگران را احاطه مینمودند . اکثرمقلدان ماهر بدون‌حاضر

نمودن رل سخنان بسیار بموقع میگفتند وگاهی نمایش از صحنهٔ تیاتر بمیان تماشائیان هم سرایت مینمود بازیگر از سکو پائین‌میآمدو بعضی‌از حضار رامخاطب سخن یا مورد اعمال قرار میداد .

موضوع بازیها غالباًطوری اختیارمیشد که همهٔ حاضران ازآن بهره‌میبردند و برای رسوخ در خاطر عوام بیشتر اوقات سخنان ناشایست و فحش‌های رکیك مبادله میشداین دسته‌های مقلد غالباً در دهات وشهرها گردش کرده وبتناسب موقع کسبی مینمودند .

از مقلدان معروف کریم شیرهٔ است که در دستگاه ناصرالدین شاه دلقك مختار بودو او چند شاگرد آزموده داشت رشکی و ماسی و چوروکی و غیره اکثر اوقات درحضور شاه اجازه بازی می‌یافت و درضمن بازی احوال سلطان و درباریان واعمال کارداران مملکت را انتقاد میکرد واین آزادی کلام که کریم شیرهٔ داشت اورا صاحب نفوذ فوق‌العاده و محل احترام کرده بود گویند بعضی‌ازخرده گیریهای‌او بدستور پنهانی شاه بوده کـه‌مصلحت اظهارآن رانمیدیده‌است

این اشعار حاکی از بغض گوینده نسبت بهتاکی های آن‌مقلد مشهوراست

بعهد ناصرالدین‌شاه غازی — کند نادان بدانا ترکتازی
بساط علم‌چونان شد که تازد — کریم شیرهٔ بر فخر رازی

**تیاتر**

گویند ناصرالدین شاه درسفرهای‌فرنگستان ترتیب تیاترآنممالك‌را پسندیده ومزین‌الدوله معلم دارالفنون راکه ازشاگردان اعزامی باروپا بودمأمور کرد در تالار دارالفنون نمایشهائی بدهد واو نخستین کسی است که تیاتر را از صورت تعزیه یا تقلید خارج کرد وبعضی از آثار مولیر را بقدری که در آن زمان میسر میشدبمعرض نمایش گذاشت از قرارمسموع نخستین تیاترمزین‌الدوله خرس سفید و خرس سیاه بوده‌است . مرحوم میرزا علی‌اکبر خان مزین‌الدوله که سه سال قبل فوت شد در واقع پیشقدم این راه است . لکن بواسطه‌مهیانبودن این وسائل موفق نگردید که کار خودرا اساسی بدهد اذهان درآنموقع متوجه تقلید بود و از تیاترهائیکه درزیر پرده تبسم‌آور بیان بعضی مطالب جدی میکند ومنظور اصلاحی دارد گریزان بود بعلاوه فهم آنهم برای حضار اشکال داشت ازاین جهة دوامی نیافت .

**آغاز مشروطه**

از جمله اموریکه آزادیخواهان بتاثیر اجتماعی آن ایمان داشتند تیاتر بود اکثر یقین داشتند که بهترین وسیلهٔ تربیت توده و آشنا کردن آنها بعیوب قدیم و محاسن جدید تیاتر است زیرا که تأثیر افسانه و بازی در اذهان ساده بمراتب بیش از درس و وعظ است و شخص هر مطلبی را از زبان غیر و درضمن حکایت میتواند بمردم بفهماند و اثر آن آنی و دفعی است لکن علاوه برموانع بیشماری که در راه میدیدند از آنجمله فقدان سرمایه و بازیگران مجرب و مکان بازی ولباس و تزیینات صحنه و پیسهای مرغوب بزرگترین عایق سوء شهرتی بود که دامن گیر بازیگران میشد که درآنعهد بازیگر یرا مقلدی و حضور در صحنه را مطربی میدانستند و کمتر کسی پیدا میشد که بر فرض آماده شدن مقدمات تن باین رسوائی بدهد و خودرا انگشت نمای خلق قرار دهد وحتی بدم شمشیر تکفیر هم برود . باوجود این چند نفر از مردمان فاضل ونجیب که درادارات دولتی هم حائز مشاغل عمده بودند وبعضی درمیان ملت هم مقامی خاص و قبولی عام احراز کرده بودند از آن حیثیت و شغل چشم پوشیده درین طریق قدم گذاشتند .

نخستین تاسیسی که شد تشکیل شرکتی بنام فرهنگ بود که در تحت مرام ونظام معینی شروع بدادن نمایش کرده وعواید آنرا بمصرف امور معارفی رسانید که از آنجمله بنای بزرگی است موسوم بعمارت شرکت فرهنگ درناحیه سبزیکار که مدتی مکان مدرسه دارالمعلمین مرکزی بود .

اما بعداز چندی این شرکت منحل شد وبعضی از افرادآن شرکت دیگر بنام تیاتر ملی دایر کردند که ریاست آن بامرحوم عبدالکریم خان محقق الدوله بود اکثر بازیهای آنان تاریخی بود مانند پیس کورس کبیر و جمشید وغیره تصنیف محقق الدوله چون افراد این شرکت از مردمان منورالفکر بودند وبرای نفع شخصی کار نمیکردند و پای امور خیریه ومعارف درمیان بود بازیهای آنها مقبول عامه شدو مردم با شوق تمام درآن نمایشها حاضر میشدند .

پس از فوت محقق الدوله در ۱۳۳۵ قمریه دو سه نفر از اعضای هیئت موفق شدند که بعضی از مطلعین وصاحبان ذوق تیاتری رافراهم آورده شرکتی بنام کمدی ایران بموجب امتیازنامه رسمی وزارت معارف دایر کنند ریاست این شرکت با آقای سیدعلی نصر بود که چندی در اروپا هم دراین رشته مطالعات

کرده بود دیگر از مؤسسان این شرکت آقایان بهرامی و ملکی وشیبانی بودند .
این شرکت را میتوان مؤسس تیاتر ایران شناخت زیرا که در بازیهای ابتکاری خود یا ترجمه های تطبیقی مولیر وسایر نویسندگان اروپائی موفق شد که ذوق تیاتر را درمردم ایجاد کنند و توجه کامل آنهارا باین صنعت بدیع جلب نمایداین هیئت توانست تا اواخر سال ۱۳۰٤ شمسی وحدت خودرا حفظ کند .

بتشویق این هیئت چند پیشرفت مهم درتیاتر رخ داد یکی آنکه باقر اف تاجر بساختن سالن مخصوص در لاله زار اقدام کرد و ازاین راه حقی عظیم بر صنعت تیاتر ثابت نمود دیگر بعضی زنان غیرمسلم یا مسلمان خارجی را مثل یهودی وارمنی وترك بصحنهٔ تیاتر آوردند وبرای نخستین بار بازی زن را خود زن عهده‌دار گردید این تجدد تا دیر زمانی موجب جلب تماشائیان گردید از بازیهای مشهور آن دوره علاوه‌بر تیاترهای مولیر وسایر نویسندگان اروپائی چند نمایش ابتکاریست که بسیار دلچسب و مؤثر واقع گردید مثل غارت ارومیه ، راسپوتین ، قوزی و آهنگهای این اپرت اخیر را سید رضای هنری ساخته بود و بسی جالب توجه شد . در اواخر جنگ بین‌المللی در نتیجهٔ انقلاب روسیه گروهی از بازیگران روسی و قفقازی بایران رو نهادند بااینکه زبان آنها یا ترکی یا روسی بود و حقاً نبایستی حضار را جلب کند اما چون در تیاتر ورزیده‌بودند وظرافتهای این‌صنعت را میدانستند و بازیگران زیبا و خوش آهنگ‌را عهده دار بازی‌ها مینمودند کارهای آنها جلوه کرد خاصه اینکه اپرت های‌قفقازی تازگی‌داشت مانند آرشین مال‌آلان و مشهدی عباد و اصلی و کرم وغیره در اوایل بازی را بترکی انجام میدادند ولی کم کم آنهارا بفارسی ترجمه کردندو آهنگ آن ترکان پارسی‌گو درآغاز کار خیلی دلپسند می‌افتاد زیرا که اغلب آن نمایشها موضوع ادبی یا اجتماعی نداشت که حاجت به بیان فصیح باشد از خواص این نمایشهاعدم‌توجه‌به پند های اخلاقی و نصایح اجتماعی بود که تا آنوقت محور نمایشها بحساب میآمد بازیگران فقط میخواستند با نشان دادن رقص و آوازوسایر دلربائی‌های تیاتری حاضران را مشغول کنند .

از خدمتگزاران این صنعت خانم پری آقابابف است که در کنسرواتوار روسیه تحصیل خوانندگی کرده و در رقص هم مهارتی‌تام دارد در ۱۹۱۹ بایران

آمد و وجود او تیاتر را رونقی داد نخستین بازی او اپرت سابق‌الذکر اصلی و کرم بود که بفارسی ترجمه کرده بودند .

ازجمله بازی‌هائیکه این هیئت ( درسال ۱۳۰۰ ) درآن هنرنمائی کردند « درام لیریك » پریچهر و پریزاد اثر قلم آقای رضا شهرزاد بود در ۱۳۰۱ مادام آقا بابف بمساعدت مجتبی طباطبائی تیاتر الهه را بمعرض نمایش گذاشت این نمایش ازآن تاریخ تا حال که ۱۳۱۶ شمسی است چهل مرتبه بازی شده است.

دراین‌مختصر نمیتوان‌همه بازیگران‌و بازیهای‌مهم آندوره‌را نام‌برد ولی باید از زحماتیکه چند تن از ارامنه مانند ارمنیان و طوریان و واقیناك و کاراکاش با همکاران خود در این طریق متحمل شده اند قدرشناسی نمود از جمله بازیهای مشهور دکتر ریاضی دان و دیوانه مزاحم وجعفرخان‌از فرنگ آمده است این تیاتر اخیر که بسیار مؤثر واقع شد اثرقلم مرحوم حسن مقدم بود و در ۱۳۰۱ بازی شد .

در ۱۳۰۲ علینقی وزیری پس‌از تکمیل‌تحصیلات‌خودازاروپا بایران بازگشت مدرسهٔ بنام مدرسهٔ عالی موسیقی وکلوبی برای نمایش اصلاحات خود دراین‌فن تأسیس کرد و رفته رفته قطعاتی ترتیب داد که علاوه بر آهنگ‌جدید شایستگی تمثل درصحنهٔ تیاتر هم داشت و ازاین جهت‌یك سبك مخصوصی بنام نمایش‌تابلوهای موسیقی پیدا شد که بسیار جالب توجه و دلپسند بود ازآن میان قطعه قالی کرمان و نیمشب حافظ و کاروان و بی‌مادر و دزدی‌بوسه و رؤیای مجنون و اپرت گلرخ را باید نام برد از خدمات این مؤسسه ایجاد نمایش برای خانمها بود که تاآنزمان کمتر در نمایش‌خانه حاضرمیشدند اما چون وزیری مکان نمایش را مدرسه‌موسیقی قرار داده بود رفته رفته این رعب ازمیان برداشته شد وجمعی از بانوان درخدمت تیاتر مقدم گشتند این جمعیت که موسوم به بیداری نسوان گردید درسالن مدرسه زرتشتیان بازیهائی کردند . ازاشخاصی که‌بنا بر ذوق فطری‌ومطالعه‌در کتب‌اروپائی چند تیاتر نوشته و در نمایش آنها مساعدت بسیار کرد آقای ارباب افلاطون شاهرخ بود .

در سالهای اخیر چند جمعیت تیاتری از قبیل‌جامعهٔ باربد وشرکت کمدی اخوان و جامعه نکیسا درطهران دایر شد .

یکی از عشاق این صنعت میر سیف‌الدین کرمانشاهی بود که در خارج ایران کار کرده و از فن زینت صحنه مخصوصاً اطلاع کافی داشت متاسفانه خود کشی کرد

تیاترهای ملکم خان طبع شده ولی بنمایش نیامده است ازاین قبیل است ترجمهٔ ناصرالملك نایب‌السلطنه ایران از اتللوی شکسپیر که تا سال ۱۳۱۳ بمعرض نمایش گذاشته نشده بود در این تاریخ چون یکی از استادان تیاتر شکسپیر موسوم به باپازیان بایران آمداین تیاتر را هم بزبان فرانسه و هم ارمنی بازی کرد وترجمه ناصرالملك هم نمایش داده شد .

از نویسندگان صاحب ذوق وهنرمندی که دراین رشته تألیفات نیکو دارد آقای ذبیح بهروز است که در تیاتر جیجکعلیشاه جنبه انتقادی و درنمایش شاه‌ایران و بانوی ارمن جنبه تاریخی را تتبع کرده است اپرتهای رستاخیز و بچه‌گدا تألیف عشقی شایسته ذکر است .

ازجمله موانع بزرگی که در راه ترقی تیاتر نوزاد ایران واقع گردیدرواج سینما مخصوصاً سینمای گویا بود چون وسایل قلیل و دستگاه کوچك ارباب تیاتر نمیتوانست باجلال پرده‌های سینما مقابله کنند طبعاً هرکس سینمارا چه از حیث خوبی بازی و زیبائی مناظر و چه ارزانی قیمت بر تیاتر ترجیح میداد و این اقبال مردم بسینما درموقع نمایش فیلم ناطق فارسی دختر لر که چندماه طول کشید محسوس تر گردید .

یکی از جوانانیکه بآیندهٔ درخشان این فن امید بسته و در اکثر نمایشها بازیهای مهم را عهده دار شده آقای فکری است که خود نیز چند تیاتر تصنیف کرده‌است در تجسم احوال وزراء و مشاوران قدیم خاصه‌بازی پیرمردان مهارت کامل‌دارد .

بااینکه تیاتر دارای معایب ونقایص بسیار بوده و بااینکه نمایشها درفواصل بسیار طولانی وبرای جماعت قلیلی داده میشد تأثیر این فن شریف را در اخلاق جامعه و درادبیات نمیتوان انکار کرد . در دوره اول تیاتر نویسی بسیاری از مضار و نقایص اجتماعی در برابر حاضران تجسم یافت وهرچند زبان تیاترنویسی نه‌توانسته‌است خودرا ازعبارات کتابی کاملاً خلاص کند و نه توانسته است ازبعضی کلمات غلط و عامیانه احتراز جوید معذلك بواسطه سهولتی که قهراً در انشاء تیاتر واقع‌میشود درروانی نثرفارسی بی‌اثر نیست‌وظهور اوزان جدید که‌بمناسبت قطعات‌تیاترازجانب‌موسیقی دانان‌ترکیب شده‌همچنین تجددی درنظم‌محسوب‌میشود .

# بعضی پیس های نمایش یافته

اپرت خسرو وشیرین   جامعهٔ باربد   علی‌شیخ‌الاسلامی
تآتر لیلی ومجنون   «   تربتی
وامق و عذرا   نمایشگاه نکیسا
لیلی ومجنون   سید جلال‌الدین شادمان
کمدی لیلی ومجنون   معز دیوان فکری
سه داستان شاهنامه   جشن فردوسی   نوشین
داستان رستم و سهراب   »   فکری
اپرت گارخ   مدرسه عالی موسیقی   کامل وزیری
خاطرخواهی — رؤیای مجنون   «   «
کنسرت   »
تشک پرقو   «
اپرت شوهر بدگمان   «
نمایش عمرخیام وحسن صباح وخواجه نظام‌الملک ـ جامعهٔ باربد
آخرین یادگار خاندان زند نمایشگاه تهران ـ فتح‌الله معتمدی
غیاث خشتمال   جمعیت نکیسا   ابراهیم ناهید
نای شرح حال مسعود سعد سلمان
پنجمین جلوه هنرمندان
اپرای مادر وطن   جمعیت نکیسا   ارباب اولاطون
عاقبت هرمزان   «   «
بتکده هندی   «   «
کاهن مصری   «   «
نادرشاه افشار و فتح هندوستان   «   «
شب هزار و یکم الف لیله   «   شهرزاد
شهرزاد قصه گو   کلوب فردوسی   «
زردشت   «
عزیز و عزیزه   «
ستاره شرق   »
پریچهر و پریزاد   «
خسرو وشیرین   «
اصلی و کرم   اقتباس از ادبیات قفقاز   «

الهه   مادام آقابابوف پری
تاج افتخار   حبیب‌الله رستگار   اقتباس از شکسپیر
اوتالو   توسط پاپازیان
اتوتاکسی   اقتباس از فرانسه
کلفتهای جنی   «   توسط فکری
آقا بیا روبوسی کنیم لاهیش   حسن ناصر
آنوش   «   ترجمه منظوم رشید یاسمی
مریض خیالی   مولیر
مردم   اقتباس از توپاز   ع . نوشین
سرگذشت مریم
کمدی راه نجات عروسی حاجی فیروز و گلچهره
جنگ زن وشوهر   کلوب فردوسی
هیپنوتیزم   جامعهٔ باربد
تیاتر معما   «
داد نزنید بیدار میشه   «
تف سربالا   «
آپاندیس   کانون صنعتی   فکری
کمدی عشق و آزادی   «
هردم بیل   «
دردسر — وضعیت تلفن   کلوب فردوسی
اپرت فرشته   مستعان
کمدی نزاع زن وشوهر   تمام آهنگی
کنسرت قصر — اشعهٔ پهلوی
دیوانه مزاحم
قزل ارسلان رومی   نکیسا
اپرت چلنگر — مرد بی زن زنده نیست
خبط بزرگ
( کمدی ) وارث بالاستقلال
کمدی سرخر   شرکت کمدی اخوان
پیراهن مراد زن وشوهر   فردوسی

# پیس های چاپ شده

| نام نویسنده | نام نمایش |
|---|---|
| ذری (سیدعلی) | وعده زرتشت |
| آشفته (عمادالدین) | عدالت بشر |
| آفاق الدوله (تاج ماه) | نامهٔ نادری* |
| آیتی (عبدالحسین) | ملکه عقل و عفریت جهل |
| عتصامی (یوسف) | خدعه وعشق* |
| اعتمادالسلطنه (حسن) | طبیب اجباری* |
| افلاطون (شاهرخ) | مادر وطن |
| بهروز (ذبیح) | جیجك علیشاه ، شاه ایران و بانوی ارمن |
| تندر (کیا) | تیسفون |
| حشمت السلطان (محمدعلی) | تاجگذاری ومرگ ناپلیون* |
| حئیم (سلیمان) | یوسف و زلیخا |
| خلخالی (عبدالرحیم) | داستان خونین |
| دیهیمی (عطاء الله) | من بیه* |
| سعید (نفیسی) | آخرین یادگار نادر |
| شهرزاد (رضا) | سالومه* |
| شمیم (علی اصغر) | ایرانیان* |

| نام نویسنده | نام نمایش |
|---|---|
| عبدالحسین میرزا | مارگریت* |
| عشقی (میرزاده) | رستاخیز ، بچه گدا |
| عمادالسلطنه | عروسی اجباری* |
| عین الملك (حبیب الله) | اسرار ساطانی |
| کاظم زاده (حسین) | رستم وسهراب |
| کمال الوزاره (احمد) | استاد نوروز، حاجی ریائی |
| محمدطاهر میرزا | عروسی میرزا |
| معاصر (حسن) | شوخی فروردین، قاضی همد |
| مقدم (حسن) | جعفرخان از فرنگ آمده |
| ملکم | اشرفخان، زمانخان، شاه قلی میر |
| ملکیانس | دیار اشکباز* |
| مینو لاجوردی | مریض خیالی * |
| مینوی (مجتبی) | مازیار |
| نوشین (عبدالحسین) | تاثیر زن وظیفه شناس |
| هدایت (صادق) | پروین دختر ساسانی |
| یقکیان | داریوش سوم . انوشیروا |
| | حق با کیست . درلباس زن |

# کتب خانہ
## جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس عالی، "مجلس اعلیٰ" مجلس رفقاء، مجلس انتظامی
ناظمان تعلیمات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے
۲۔ اساتذہ جامعۂ عثمانیہ و کلیات متعلقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ
اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے
۳۔ طلبائے ایم اے، بی اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں سے اور انٹرمیڈیٹ
کے طلبہ تین کتابیں دو ہفتہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ کے لئے اپنے پاس نہ ہوں تو طلبہ کے حساب
۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس لیا جائیگا۔ رکھ سکیں گے مگر اس غرض
ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔ اگر جاری کی ہوا
۵۔ بشرط موقع کتابیں کتاب کا لانا لازم ہے۔
یکجا جاری کی جائیں گی اگر کتابیں خراب ہو جائیں تو تشخیص و مسداری
۶۔ کتابیں کم یا خراب ہو جائیں تو اس کا تاوان بازار کی قیمت سے
عائد ہوگی۔
۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا لکیر نہ
دیکھا جائے۔
۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
جاری نہ کی جا سکینگی فقط